

ایران در سیدہ تاریخ

نوشته
جورج کامرون

ترجمہ
حسن انوش

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

در سینه دم تاریخ

البرار



کتاب «ایران در سینه‌دم تاریخ» نوشته جورج کامرون یکی از
مهمترین و محققانه‌ترین آثاری است که تاریخ ایران باستان را تا آغاز مادی و
هخامنشیان - یعنی تا آمدن آریاییان به ایران - بازگو می‌کند. این کتاب در
واقع سینه‌دم تاریخ ایران است و از دورانی سخن می‌گوید که هنوز هم در
ایران ناشناخته باقی مانده است.

کتاب حاضر بررسی دقیقی است از تاریخ نخستین ایران و عیلام و آغاز
روزگار آریاییان و به گونه‌ای تألیف یافته که هم برای پژوهندگان و هم
خوانندگان عادی سودمند و فهم‌پذیر است.

حدی
۷۹/۸/۲
جمیل



ایران
در سیده دم تاریخ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ
أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْآلِفُونَ.

پس بشارت ده بندگان مرا، آنان که سخن را می شنوند و بهترینش
را پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که خدای هدایتشان کرده و
خردمندان هم آنانند.

ایران در سپیده دم تاریخ

تألیف
جورج کامرون

ترجمه
حسن انوشه

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
۱۳۴

چاپ اول: ۱۳۶۵



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

وابسته

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

چهار هزار نسخه از این کتاب در چاپخانه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی چاپ شد.

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
هفت	در باره نویسنده کتاب
۱	پیشگفتار
۵	بخش یکم - سرزمین و مردم ایران
۲۱	بخش دوم - مراحل نخستین دوره تاریخی
۳۷	بخش سوم - فرمانروایان بابل و شاهان سیماش
۵۳	بخش چهارم - پیامبران عیلام، سیماش و شوش
۶۹	بخش پنجم - میان پرده کاسیها
۷۵	بخش ششم - شاهان اتران و شوش
۸۵	بخش هفتم - شکوه امپراتوری عیلام
۱۰۵	بخش هشتم - هند و ایرانیان در کوههای زاگرس
۱۱۹	بخش نهم - پادشاهی عیلام جدید
۱۲۹	بخش دهم - سرکردههای مادی و پارسی
۱۴۱	بخش یازدهم - زوال عیلام
۱۶۱	بخش دوازدهم - مادها و پارسیان
۱۷۲	جداول
۱۷۷	یادداشتها
۲۲۳	فهرست اعلام

درباره نویسنده کتاب

جورج گلن کامرون، ایران‌شناس آمریکایی، در ۱۹۰۵ متولد شد. در دانشگاه شیکاگو تحصیل کرد. مدتی در مؤسسه زبانهای شرقی دانشگاه شیکاگو به تدریس اشتغال داشت. در ۱۹۴۸ استاد تمدنهای شرق نزدیک و رئیس کرسی تتبعات شرقی دانشگاه میشیگان شد. در حفاریهای علمی ایران، مخصوصاً یستون و تخت جمشید شرکت داشته است و در سالهای ۱۹۴۰ - ۱۹۴۸ سردبیری «مجله تتبعات شرق نزدیک» را که دنباله «مجله آمریکایی زبانهای سامی» بود بعهده داشته است. کامرون در ۱۹۷۸ درگذشت.

جورج کامرون از بزرگترین صاحب نظران تاریخ ایران باستان است. دیاکونوف، مؤلف کتاب «تاریخ ماد»، او را بزرگترین کارشناس تاریخ عیلام می خواند. کامرون از متخصصان برجسته زبان عیلامی بود، متأسفانه «دستور زبان عیلامی» او هنوز منتشر نشده است. کشف الواح تخت جمشید نیز مدیون اوست: مجموعه سی هزار لوح گلین به زبانهای عیلامی و آرامی که چگونگی بنای تخت جمشید را بازگو می کند و از نظر تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران باستان حائز اهمیت بسیار است. کامرون حاصل تحقیقات خود از این کشف مهم را در سال ۱۹۴۸ تحت عنوان «الواح تخت جمشید» منتشر کرد. خدمت مهم دیگر کامرون به تاریخ ایران، بازخوانی کتیبه یستون است. رالینسون، ایران‌شناس انگلیسی، در ۱۸۳۵ از این کتیبه نسخه ای برداشت و موفق به کشف رمز خط میخی زبان فارسی باستان گردید. این کشف، علی الاطلاق، یکی از بزرگترین کشفیات تاریخ زبان شناسی است و چون متن کتیبه علاوه بر زبان فارسی باستان ترجمه عیلامی و اکدی رانیز به همراه دارد، با این کشف، رمز خطوط میخی این دو زبان که تا آن زمان ناخوانا مانده بود کشف شد و تاریخ نگاری شرق نزدیک یکسره دگرگون گردید. نسخه ای که رالینسون از کتیبه یستون برداشته بود، در برخی جاها ناقص و نادرست و ناخوانا بود. پس از او دانشمندان چندی در

نسخه‌برداری و بازخوانی کتیبه کوشیدند ولی کار جدی در این زمینه را کامرون آغاز کرد و به سرانجام رساند. او در سال ۱۹۴۸ از سوی دانشگاه میشیگان برای انجام تحقیقات در یستون به ایران آمد. در طی صدسالی که از زمان نسخه‌برداری رالینسون می‌گذشت، کتیبه یستون از گزند باد و باران آسیب بسیاری دیده بود. کامرون با عکسبرداری رنگی و کلیشه‌برداری با کائوچوی مایع توانست نسخه‌دقیقی از کتیبه فراهم آورد. حاصل تحقیقات او که طی سه مقاله مهم به چاپ رسید، مبنای کتاب کنت تحت‌عنوان «زبان فارسی باستان: دستور، متون، لغت‌نامه» که مهمترین کتاب دستور زبان فارسی باستان است، گردید. بعداً متن اکدی کتیبه نیز که بوسیله کامرون خوانده شده بود بوسیله یکی از شاگردانش منتشر شد. سرانجام کامرون متن کامل عیلامی کتیبه یستون را نیز در ۱۹۶۰ منتشر کرد.

کتابی که اینک تحت‌عنوان «ایران در سینه‌دم تاریخ» به زبان فارسی منتشر می‌شود، در ۱۹۳۶ میلادی یعنی پنجاه سال پیش منتشر شد. عنوان انگلیسی کتاب «History of Early Iran» است که می‌توان آن را «تاریخ اوایل ایران» (در دائرة المعارف مصاحب «تاریخ اوایل عیلام»؟ آمده) یا «تاریخ ایران نخستین» ترجمه کرد. این عنوان در مطبوعات فارسی «تاریخ ایران قدیم» یا «تاریخ ایران باستان» نیز ترجمه شده است. هیچکدام از این عناوین رسا نیست. تاریخ اوایل ایران یا تاریخ ایران نخستین ترکیبی نامأنوس است و تاریخ ایران قدیم یا ایران باستان نیز مبهم است و دامنه و حدود کتاب را آشکار نمی‌کند. کتاب کامرون تاریخ ایران را، تا آغاز مادیها و هخامنشیان - یعنی تا آمدن آریاییان به ایران - بازگو می‌کند و تنها فصلی کوتاه درباره این دوسلسله که معمولاً تاریخ ایران را با آن آغاز می‌کنند دارد. این فصل البته با تمام کوتاهی از دقتی بی‌نظیر برخوردار است. کتاب کامرون در واقع سینه‌دم تاریخ ایران است، از دورانی سخن می‌گوید که هنوز در ایران ناشناخته باقی مانده است و با اینکه پنجاه سال از تألیف این کتاب می‌گذرد و در این مدت تحقیقات بسیار بویژه درباره ایران قبل از تاریخ انجام گرفته، هنوز هم ارزش خود را بخصوص در مورد تاریخ عیلام همچنان حفظ کرده است.

پیشگفتار

تاریخ‌هایی که درباره ایران نوشته شده‌اند علی‌الرسم با کوروش پارسی آغاز می‌شوند و عموماً با اسکندر مقدونی پایان می‌گیرند. در حال حاضر اثر یگانه‌ای که به گونه‌ای جامع به تاریخ فلات ایران پیش از استیلای کوروش بر این سرزمین پردازد در دست نیست. این امر بسیار مایه تأسف است، زیرا هیچ پژوهشگر جدی خاور نزدیک باستان نمی‌تواند تاریخ عیلام را که بخشی از فلات ایران است نادیده بگیرد. بررسی حاضر می‌کوشد تا معلوماتی درباره تاریخ نخستین عیلام و ایران به دست دهد به گونه‌ای که در عین حال که برای پژوهندگان سودمند است برای خوانندگان عادی نیز فهم‌پذیر و دریافتنی باشد.

چند سال پیش نگارنده به‌خاستگاه و تاریخ مادهای ایرانی علاقه‌مند گردید. پس از يك بررسی کوتاه آشکار گردید که امپراتوری مادها در يك چشم‌انداز تاریخی گسترده‌تر از آنچه تا کنون گمان می‌رفته جای می‌گیرد و خاستگاه مادها و نیز پارسیان را نمی‌توان از تاریخ فلات ایران پیش از درآمدن ایرانیان به صحنه تاریخ جدا ساخت. کوشش برای گشودن راز تاریخ گسترده‌تر خود بخود به بررسی زبان‌هایی می‌انجامد، که تا آنجا که ما می‌دانیم در این سرزمین به آنها تکلم می‌کردند. چون پادشاهان ایران باستان کتیبه‌های خود را به سه زبان، فارسی باستان؛

بابلی؛ و عیلامی می نوشتند، از این روی نخستین گام تطبیق دادن واژه های فارسی باستان به دو زبان دیگر بود، به یاری شناخت کامل این زبان و از راه مقایسه با زبان اکدی می توان زبان عیلامی اخیر را فهم پذیر و روشن ساخت. در پی آن می بایست به گردآوری يك واژه نامه عیلامی پرداخت که همه فنون انتشار یافته را در بر گیرد. سرانجام، برای اینکه بتوان تصویری را که به دست آمده روشن ساخت می بایست یافته های درخور و شایسته از سرزمین میاندو رود را برای تأیید آگاهی هایی که در گذشته، آنها را نادیده گرفته یا توجه چندانی به آنها نکرده اند بدقت بررسی کرد. نگارنده نمی تواند مدعی باشد که از نتایج به دست آمده کاملاً خرسند است. تا سالهای اخیر خاکبرداری هایی چندانی در ایران انجام نیافته بود. کمی پژوهشهای باستانشناختی در ایران تا اندازه زیادی مانع دریافت و فهم تاریخی شده است. بررسی هایی که در تل شوش عیلام انجام گرفته بسیار پربار و سودمند بوده است. و جای سخن نیست که جاهای دیگر و حتی جالبتری در فلات ایران وجود دارد که معلومات تازه ای به دانسته های ما می افزایند. تا هنگامی که بیشترین بار بر دوش باستانشناسی نهاده است بیشتر تاریخ ایران برزگتر در دل تپه ها و پشته هایی که بقایای شهرهای ویران گذشته اند نهفته خواهد ماند. اما بی گزاف می توان گفت که پژوهشهای آینده با تصویر تاریخی هماهنگ و منطبق خواهد بود و باید نیز باشد تا آنجا که نتایج خود را به تاریخ عیلام پیوند خواهند زد. می توان مسلم گرفت که اکنون باستانشناسی تاریخ عیلام در محدوده های تنگ و بسته ای به نتایج قطعی می رسد و شالوده استواری برای تمامی تاریخ آینده فلات ایران، تا هزاره نخست پیش از میلاد به دست خواهد داد. بنیاد گرفتن کتاب حاضر به الهام استاد آلبرت تن آیک اولمستد استاد تاریخ مشرق مؤسسه شرق شناسی دانشگاه شیکاگو بوده است. وی از آنچه که گهگاه ذخیره پایان پذیر دانش و معرفت می نمود، غالباً تکه های پراکنده یافته های تاریخی را در کنار هم نهاده و از مجموعه آنها کلی یکپارچه ساخته است. وی که به واسطه داشتن شایستگی و توانایی بی مانند هر حقیقت مفرد را در ارتباط آن با تمامی تصویر می دید چشم اندازی به بررسی حاضر

داده است که هرگز بهتر از آن نمی‌توانست برای آن حاصل آید. از یادداشتهای و دستنویسها و بالاتر از آن از گفت‌و شنودها، انتقادات و پیشنهادهاى ایشان در هر مرحله از پیشرفت کار این کتاب چندان بهره گرفته‌ام که نمی‌توانش بر زبان آورد. در ساعاتی که گرفتار حیرت و سرگردانی بوده‌ام از ایشان دلگرمی یافته‌ام، و یاریهای بیدریغ ایشان از سنگینی کارم بسیار کاسته است.

پروفسور آرنو پوبل^۱ و استادف. دیبلو. گیرز^۲ آراء و نظراتشان را درباره مسائل تاریخی و ترجمه‌های اصلاح شده‌ای را که از اسناد تاریخی کرده‌اند در اختیار من که هم شاگردشان هستم و هم دوستان، گذاشته‌اند. پروفسور گیرز و دکتر آى. ج. گلب^۳ با خواندن دستنویس کتاب حاضر و دادن پیشنهادها خدمت بزرگی به من کرده‌اند. شوق و ذوق و مهر زندگی کاستی‌ناپذیر پروفسور م. اسپرنگلینگ^۴ غالباً مرا در لحظات نومیدی دل و جرئت داده‌اند. دیگر اعضای مؤسسه شرق‌شناسی و بخش زبانها و ادبیات شرق کمتر از این با من مهربانی نکرده‌اند. از مؤسسه شرق‌شناسی و مدیر آن پروفسور جیمز ه. بریستد^۵ و نیز انتشارات دانشگاه شیکاگو که موجبات نشر شایسته نتایج کارم را فراهم ساخته‌اند سپاسگزارم. از دکتر ت. ج. آلن^۶، همکار ویراستار انتشارات مؤسسه به‌خاطر ویرایش دقیق کتاب حاضر بسیار سپاسگزارم. پیش از همه، یاریهای همسر را که این کتاب به ایشان اهدا شده است سپاس می‌گویم.

1— Arno Poebel

2— F. W. Geers

3— I. J. Gelb

4— M. Sprengling

5— T. G. Allen

6— James H. Breasted

بخش یکم

سرزمین و مردم ایران

ایران فلاتی با فرورفتگیهای بزرگ فراوان است که در پناه دو رشته کوه قرار گرفته که شکوهمندانه از بلندیهای هزار شاخه ارمنستان در شمال هلال خصیب امتداد یافته اند. يك شاخه که رشته بلندی به نام البرز است در موازات کران جنوبی دریای خزر به سوی مشرق پیش می رود و بلندترین فرازای آن ستیغ برکشیده دماوند است. این رشته که همچنان راهش را به سوی مشرق ادامه می دهد در دشتهای خراسان رفته رفته از فرازایش می کاهد و سرانجام به رشته کوهی که از روبرو می آید، یعنی رشته هندوکش که از کوههای پامیر یا «بام دنیا» جدا می شود می رسد. شاخه دوم که رشته کوههای زاگرس خوانده می شود، اندکی در جهت جنوب شرقی پیچ می خورد. آنگاه با پیچی هنوز بیشتر به سوی جنوب پیش می رود. این کوه در رشته های موازی متعدد از کران شرقی سرزمین حاصلخیز بابل می گذرد، بر کرانه شرقی خلیج فارس سدی زیبا و پرجاذبه و تقریباً گذرناپذیر می سازد، و پس از آنکه در نواحی کم جمعیت مجاور اقیانوس هند پیش می رود،

با چرخشی تند از طریق بلوچستان و افغانستان راه شمال را پیش می‌گیرد و سرانجام به کوه‌های دیگری که مانند هندوکش همچون پره چرخ از محور پامیر جدا می‌شوند می‌پیوندد.

این رشته کوه‌ها که در دو جانب فلات کشیده شده‌اند از روزگاران بسیار دور نقاط قوت و ضعف ایران بوده‌اند. ذخایر فلزات و سنگ‌ها، زروسیم، سرب و مس، سنگ لاجورد و عقیق از این کوه‌ها به دست می‌آیند. سنگ آذرین و شیشه معدنی که هر دو در جهان باستان از ارزش فراوانی برخوردار بودند و در پی فعالیت آتشفشانی اواخر دوره پلیوسن* به بیرون فوران کرده بودند از این کوه‌ها استخراج می‌شدند. سرانجام، رودخانه‌های ایران که بشتاب از تنگه‌ها و گردنه‌های هراس‌انگیز می‌گذرند و از بلندیه‌های کوه‌ها به زمین هموار می‌رسند هزاران کیلو- مترمربع از خاک خشک و بایر را بارآور می‌سازند و در هزاران کیلومترمربع دیگر ویرانی به بار می‌آورند. گل‌ولایی‌هایی که این رودخانه‌ها در طی دوره‌های یخبندان و ریزش باران با خود آوردند در يك حوضه داخلی اندوخته گردیدند و پوشیده از آبی شدند که چون باده‌ها به روییدن ماسه‌ها پرداختند تبخیر گردید. بنابراین، چیزی که روزگاری دریایی بزرگ بود به شنزارهای بیحاصل و بیابانهای نمک‌مبدل شده. بیشترین خاک ایران در سراسر سال بیابان است، چنانکه با فرا- رسیدن تابستان نواحی پهناوری که در بهار سرسبز و خرم بودند به صورت زمین سوخته در می‌آیند و سراسر فلات خشک و تغذیده می‌شود.

با دآوری از آنچه گفته آمد می‌توان براستی اندیشید که این سرزمین برای بیگانگان بی‌جاذبه و نامطبوع است. با این همه ایران حلقه اتصال میان خاور دور

* pliocen، پنجمین دوره از دوران سوم از ازمته زمینشناسی، و چهارمین دوره

اگر پالئوسن دوره جداگانه محسوب نشود. در این دوره دریا از نواحی مختلف ایران برای آخرین دفعه پسروی کرده و رسوبهایی از نوع جوشسنگ باقی گذاشته است که در جنوب غرب ایران ضخامت آن بسیار زیاد و به طبقات بختیاری موسوم است. حرکات کوهزایی که ارتفاعات عمده ایران را باعث شده‌اند در این دوره شدیداً ادامه داشته است. آتشفشانهایی مانند دماوند، سهند، تفتان وراین در این دوره فوران داشته‌اند. نقل از دایرةالمعارف فادسی. ۱/۵۵۶-م.

و خاورمیانه است. در دوره‌های تاریخی جابجایی کوچندگان و لشکرکشیهای جنگجویان بارها مرزهای این کشور را درنوردیده و این دست‌اندازیها بیگمان از گذشته تاریک پیش از تاریخ آغاز شده بود. بنابراین، شایسته است به راههایی که بی‌دشواری زیاد براین سرزمین می‌رسند نگاه دقیقتری بیندازیم.

دو راه پس از پیمودن قفقاز از طریق ارمنستان به آناتولی می‌رسند، اما راه سومی نیز وجود دارد که دسترسی به ناحیه کرانه‌ای دریای خزر یا دره‌های کوهستانی زاگرس را میسر می‌سازد. این همان راهی بود که مثلاً سکاها در سده هفتم پیش از میلاد که به‌درون ماد و پارس رخنه کردند و برای مدتی آرایش سیاسی آسیای غربی را به‌براندازی تهدید نمودند از آن گذشتند.

اما برای کسانی که در بین‌النهرین سکونت داشتند همواره لازم بود که بر کوهنشینان بلندبهای زاگرس و فلات ایران چشم‌گمارند و راه بازرگانی با مشرق را باز نگه‌دارند. از این روی جنگجویان دشتها گهگاه موفق می‌شدند از شمار اندکی راههای سخت و دشوار که از زاگرس می‌گذشت بگذرند؛ در آن روزگاران نیز مانند اکنون پرآمد و شدترین راه بازرگانی و کشورگشایی جاده بغداد- کرمانشاه- همدان بود. از شوخیهای سرنوشت اینکه این راه که پسند آشوریان بود روزی مورد بهره‌برداری دشمنانشان مادها قرار گرفت که از بلندبها فرود آمدند و پرستندگان آشور را فرمانگزار خویش کردند.

اما از مرزهای شمال شرقی، با وجود چندین رشته کوه که به موازات یکدیگر کشیده شده‌اند ورود به ایران نسبتاً آسان و بی‌مانع بود. انسانهایی با فرهنگ موستری* از این مرز گذشته بر ترکستان و آسیای میانه می‌رفتند یا از آنجا به این

* Mousterian منسوب به غار لوموستیه (Le Moustier) در ولایت دوردونی

جنوب غرب فرانسه. فرهنگ موستری نماینده غالب عصر کهن سنگی میانه است که زمان زندگی انسان نئاندرتال به‌شمار می‌رود. در این عصر نخستین آثار محل سکونت (مخصوصاً غارنشینی) دیده می‌شود. و آتش استعمال فراوان پیدا می‌کند. نئاندرتالها پستانداران ماقبل تاریخ را شکار می‌کردند و آثار بازمانده فرهنگی ایشان که بیشتر در اروپا از زیر خاک بیرون آورده شده در شمال آفریقا و فلسطین و سیریه نیز دیده شده است. نقل باختصار از

سوی مرز می آمدند؛ واقوام هند و ایرانی که در هزاره دوم پیش از میلاد که در این ناحیه برهم فراز آمده بودند سرانجام نخستین امپراتوریهای هند و ایرانی، یعنی پادشاهیهای ماد و پارس را پدید آوردند. برخلاف مرزهای شمال شرقی مرزهای شرقی و جنوب شرقی تقریباً گذرناپذیر است؛ با این همه مناسبات فرهنگی میان ایران و هند حتی در روزگاران پیش از تاریخ را نیز می توان مشخص ساخت. و داریوش ایرانی برای مدتی دره سند و پنجاب را در تصرف داشت.

مرز جنوبی ایران چنان ناگهانی با اقیانوس هند روبرو می شود که مردم این ناحیه از برخورداری از پیشه دریانوردی بی بهره اند. در شمال غربی این ناحیه رشته کوههایی که دنباله رشته زاگرس می باشند با نظمی تماشایی از شمال غربی به جنوب شرقی پیچ می خورند. این رشته ها را ردیفی از دره ها از هم جدا می سازند و گردنه ها و گدو کهایی آنها را قطع می کند چندانکه گذر از آنها دشوار و بازرگانی از وجود آنها بسیار بی رونق و کساد است.

تنها يك بخش در این ناحیه راه آسانی برای دسترسی به خود فلات ایران، خلیج فارس و ناحیه حاصلخیز و از دیرباز متمدن بابل دارد. این بخش، یعنی جلگه شوش را از لحاظ جغرافیایی احتمالاً باید بخشی از ناحیه بابل به شمار آورد. اما بازوی گشاده ای از زاگرس به اضافه باتلاقهایی که از روزگاران دیرین رأس خلیج فارس را دور می گرفتند این حوضه هموار را از دست اندازی نگه می داشتند. در شمال و شمال شرقی دیگر رشته های زاگرس که دارای قلل پر برف می باشند چندین رودخانه پر آب از خود بیرون می دهند که زمین این بخش را آبیاری می کنند. دو رشته از این رودخانه ها در مرکز جلگه با زوایایی راست به یکدیگر نزدیک می شوند، اما چند کیلومتر دورتر بار دیگر از هم دور می گردند. این دو رودخانه که یکی کرخه نام دارد به سوی جنوب غربی پیچ خورده در جهت ناحیه بابل پیش می رود، و دیگری که دز خوانده می شود در جهت غربی جریان یافته به رودخانه سومی به نام کارون می ریزد. در نقطه ای که کرخه و دز به نزدیکترین فاصله به یکدیگر می رسند در روزگار باستان شهری-شوش- برآوردند که در تاریخ بابل همانند تاریخ عیلام و ایران آوازه ای بلند یافت. این شهر که اکنون جز تلی از آن

به جا نمانده، هنوز با زبانی گویا از شکوهمندی و بزرگیش در روزگاران کهن سخن می گوید. اندازه های این شهر در هر پهلوی حدود ۹۱۰ متر و بلندترین فرازای آن از سطح دشت پی-رامون تقریباً ۳۶/۵ متر است. از زمستان ۱۸۹۷ میلادی وزارت آموزش همگانی و هنرهای زیبای فرانسه با اجازه دولت آن کشور به خاکبرداری این محل پرداخته است؛ و هر سال گوشه تازه ای از پرده تاریخ مشرق در روزگارباستان را بالا زده یا برخی اندوخته های زیبا به گنجینه با شکوه موزه لوور افزوده است. اگرچند هنوز چندان خاکبرداری نشده، اما باید براین حقیقت تأکید ورزیم که شوش که در دشتی حاصلخیز واقع شده است بتنهایی هرگز نمی تواند پرده از رازهای سر بمهر تاریخ عیلام بگیرد. زیرا عیلامیان نخست مردمی کوه نشین بودند و در طی چندین دوره از تاریخ شوش تنها نقش کوچکی ایفا کردند، اما بازیگر اصلی نمایش انشان^۱ بود که هنوز جای آن بدرستی روشن نشده است. بیگمان یکی از دلایل این بی اعتباری نسبی سیاسی آب و هوای ناحیه شوش بود. در طی نه ماه از سال سراسر دشت را گرمای سوزان آفتاب می سوزاند و از میان می برد. شدت این گرما چندان است که به سخن استرابون که می گوید مارها و سوسمارها در میانه روز بی آنکه بسوزند نمی توانند از پهنای خیابانها بگذرند تا اندازه ای اعتبار می بخشد. با این همه بیشتر ماده کار و اسناد موجود برای بازسازی تاریخ سیاسی ایران در دوره نخستین را باید شوش فراهم سازد. زیرا هنوز از هیچ جای دیگری که به تاریخ عیلام مربوط باشد خاکبرداری نشده است.

بنابراین، ایران همان طور که شرحش گذشته زمینه جغرافیایی چندانی برای دست زدن به کارهای بزرگ در تاریخ به دست نمی دهد، این سرزمین برای «خوراک گردآوران»^۲ بسیار مناسبتر بود تا برای «خوراک فرآوران»^۳، زیرا ایران سرزمینی بود که برای چرای جانوران سازگار بود نه برای کاشت خاگ آن. با این همه سابقه نفوذ آن به پیش از تاریخ می رسد و همین نفوذ است که ما را به پرداختن به این بررسی برمی انگیزد.

گونه های ابزارهای سنگی متعلق به عصر کهن سنگی میانه در مرکز ایران،

1- Anshan

2- Food-gatherers

3- Food-producer

شمال شرقی شیراز کنونی، نزدیک جایی که احتمالاً در آن ایام کرانه دریاچه آب شیرین بزرگی بوده پیدا شده است. گمان رفته که انسان عصر کهن سنگی در يك مسیر کلی شمال غربی از دره های شمالی ایران گذشته از راه گردنه ها و آبکندهای سلیمانیه، رواندوز و نقاط شمالی وارد کردستان شد.^[۱۱] ابزارهای انسان موستری، همانند ابزارهای دیگری که در فلسطین پیدا شده اند در غارهای نزدیک سلیمانیه به دست آمده اند.^[۱۲] اگر چند مدارك کافی در دست نیست، اما اینقدر می توان گفت که اشغال این غارها مقارن با آخرین پیشروی یخبندان بوده است. تنها اتفاقی می تواند باشد که وجود دیگر ابزارهای موستری از نقاط گوناگون ایران تا کنون گزارش نشده است. زیرا این ابزارها در سراسر اروپا که در مغرب فلات ایران قرار دارد. در افریقا، فلسطین، هند، و حتی در منچوری به دست آمده است. ظاهراً انسان اورینیاکی* نیز که جانشین انسان رو بزوال موستری شده بود در کوههای زاگرس پناهگاهی یافته بود، چنانکه در دیگر نواحی شرق باستان نیز چنین پناهگاههایی پیدا کرده بود. اما در مورد گونه های دیگر سنگهایی که دستورزی عصر کهن سنگی باشند مدرکی در دست نیست.

امکان دارد که ایران مرحله تکامل نوسنگی را طی کرده باشد، اما تا آخرین زیر تقسیم این دوره، معروف به دوره «حجر و مس» که مس برای ساختن پیرایه استخراج می گردد، نمی توانیم دید روشنی درباره ایران به دست آوریم. پروفیسور

* Aurignacian. منسوب به غاری در اورینیاك، در کوههای پیرنه. فرهنگی که به فرهنگ اورینیاکی شناخته است به انسان عصر کهن سنگی علیا مربوط است. محتمل است که مردمان دوره فرهنگی اورینیاکی پس از آنکه فرهنگ مخصوص خود را در نقطه ای دیگر (شاید آسیا) تکمیل کردند به اروپا مهاجرت کرده باشند. نقل باختصار از دایرة المعارف فادسی. ۱۷۳۹/۲-۴.

** Neolithic period، آخرین قسمت عصر حجر که از پایان دوره میان سنگی آغاز می شود، و مشخص آن اهلی کردن گیاهان و جانوران، پیدا شدن آبادیها، و تکامل حرفه های سفالگری و بافندگی است. نقل باختصار از دایرة المعارف فادسی. ۱۷۳۸/۲-۴.

هرتسفلد کشف روستایی در نزدیکی تخت جمشید را اعلام کرده که باید آن را به این مرحله از تحول انسان نسبت داد.^[۳۱] این روستا که در دو سوی خیابان باریک آن خانه‌های يك طبقه گلی نهاده است اکنون تقریباً آن گونه که انسان اوایل دوره حجر و مس در هزاران سال پیش برجا گذاشته باقیمانده است. ابزارهای سنگی و جامهای سنگی او یادگار دیرپای زندگیش در این محل است؛ و سفالینه‌های ساخته از چرخ سفالگری او که بدقت سرشته و ساخته شده و ماهرانه رنگ خورده‌اند یاری دیرپایی به صنعتگری خود کرده است. دو پیرایه مسی که گویا چکش نیز خورده‌اند در میان هزاران اشیا سنگی بسیار ناچیز است، اما نشان می‌دهند که این انسان در سپیده دم عصر فلز زندگی می‌کرده، در حالی که اروپا هنوز در مراحل اخیر فرهنگ کهن سنگی بود. ایران مانند دیگر نواحی خاورمیانه بسرعت به سوی عصر مفرغ پیش می‌رفت. انسان که با فلزات آشنایی یافته بود آزادانه از آنها در زندگی روزانه استفاده می‌کرد، اما ابزارهای سنگی هنوز کاربرد گسترده‌ای داشته است. در عین حال وی به اهلی کردن گیاهان و جانوران آغاز کرد. در جمدت نصر^۱ ناحیه بابل خاکبرداران دانه‌های گندم واقعی و جوشش ردیفه یافته‌اند.^[۴] که برابر است با کشف کاه گندم و جو در پایینترین لایه^۲ آناتو^۲ که در ترکیستان شوروی درست در آن سوی مرز شمال شرقی ایران نهاده است.^[۵] گندم سرخ خودرو که از دیرباز نیای گندم اهلی و پرورش یافته تصور می‌رفته نزدیک شهر کَرند در کنار جاده بغداد- کرمانشاه در کوه‌های زاگرس پیدا شده است.^[۶] تصویر گوسفند و گاوشاخ‌دراز بر جدار سفالینه‌های رنگین که در سراسر نواحی ایران پیدا شده‌اند به چشم می‌خورد. این ظرف که برجسته‌ترین یاری انسان عصر مس به تمدن بشر است خلف بی‌واسطه سفالینه رنگین ایران در اوایل دوره سنگ مس به شمار می‌رود. ظرف یاد شده در شوش که به شوش یکم شناخته شده است.^[۷] و در تحولات متوالی آینده،^[۸] در نهاوند و کرمانشاه^[۹] در کوه‌های زاگرس، در بوشهر در جنوب،^[۱۰] نزدیک شهرهای تهران،^[۱۱] شیراز^[۱۲] و کاشان^[۱۳]، در بخش مرکزی فلات؛ و در سیستان^[۱۴] و بلوچستان^[۱۵] در شرق ایران پیدا می‌شود.

همه اسناد و مدارك موجود حکایت از آن دارند که در وقتی که بین النهرین تحول تدریجی و مشخصی را پیش می برد، فرهنگ سفالینه رنگین با استواری و سرسختی در ایران پایدار مانده بود. تنها شوش بر کران فلات با تحولی که در مغرب می گذشت تمامی یافته بود و خاکبرداریهای اخیر از حضور ظرفهایی در این محل که از سنخ ظروف بین النهرین می باشند پرده برداشته است. بدین ترتیب در بالای سفالینه های شوش یکم، سفالینه هایی قرار دارد که به کهنترین دوره باستانشناسی بین النهرین، یعنی دوره العبید تعلق دارند؛ و در بالای این قشر نیز آثاری نهاده است که می توان آنها را به دوره های اوروک^۱ و جمدت نصر نسبت داد. اما یک گروه از ظروف سفالی به اشیا بین النهرین تعلق ندارند، بلکه نظایر دقیق آنها در سرزمینهای دوردست سیستان و بلوچستان یافت می شود. این گروه که عموماً سفالینه های تک رنگ را در بر می گیرد به شوش دوم شناخته شده است؛ اگرچه ممکن است سفالینه های گروه شوش دوم معاصر با ظروف جمدت نصر باشند. اما متأسفانه هرگز معلوم نشده است که در کدام لایه بندی به دست آمده اند. بتازگی پیشنهاد گردیده که شوش دوم باز نمای پیدایی مرحله ای خاص در فرهنگ سفالینه های رنگین اخیر ایران است. اما در حال حاضر اظهار نظر قطعی در این زمینه نمی توان کرد.

و نیز مایه تأسف است که تاریخ دقیقی برای این ظروف نمی توانیم تعیین کنیم. زیرا که کهنترین نوشته برالواح گلی در عیلام معاصر با دستورزی این ظروف بوده است. در بین النهرین الواح گلی در لایه ای پیدا شده است که به دوره اوروک تعلق دارد؛^{۲۰۱} نسبت به دوره جمدت نصر الواحی که نوشته های صورت نگاشتی بر آنها نقش گردیده و اژه ها و نامهایی را نشان می دهند که بی تردید سومری هستند. نشانه ها دیگر طولی نیستند؛ و دستگاه عددی ابتدایی که شاید از این متون، و بی تردید از متون سومری شناخته شده شصتگانی است. اسناد به دست آمده در شوش،^{۲۲۱} و نیز اسنادی که در مرکز ایران^{۲۳۱} به دست آمده اند به خطی نوشته شده اند که عموماً به نام پیش از عیلامی شناخته اند و تنها در شکل با اسنادی که در

ناحیه بابل به دست آمده‌اند قابل مقایسه‌اند و نشانه‌ها طرح طولی خود را نگه داشته‌اند و چنین می‌نماید که باید آنها را پندارنگاری دانست. دستگاه عددی ظاهراً دهگانی است. [۲۴] امکان دارد که این دو نوشتار خاستگاه مشترك داشته باشند؛ با این همه، همچنین می‌توان تصور کرد که نوشتار پیش از عیلامی مستقل بوده. سرانجام مردم عیلام نوشتار سومری را پذیرفتند و آن را برای نوشتن واژگان زبان خود به کار بردند. نشانه‌های این نوشتار دوره بدوره واژه‌هایی را که در ناحیه بابل کاربرد داشتند دنبال کردند؛ با دآوری از روی این زمینه، نوشته‌ای که در بوشهر بر کران خلیج فارس پیدا شده (عیلامیها آن را لیان^۱ «Li-ia-an» می‌نامیدند) نشان می‌دهد که نوشتار سومری در دوره‌ای که تا اندازه‌ای مقدم بر روزگار سارگن، فرمانروای اکد^۲ بود در عیلام به کار می‌رفته و اگر نه به يك امپراتوری، دست کم به فرهنگی گسترده اشاره دارد. [۲۵] از آن پس، بویژه در سده دوازدهم پیش از میلاد، نوشته‌های گوناگون نکات اصلی زبان عیلامی را آشکار می‌سازند. [۲۶]

برای روشن ساختن این نکات اصلی و در نتیجه برای امکانپذیر ساختن ترجمه دقیقتر متون عیلامی برای مقاصد تاریخی، نگارنده چند سال پیش به تألیف يك واژه‌نامه عیلامی پرداخته است. واژه‌نامه آشوری بزرگ مدرسه خاورشناسی که در اختیار نگارنده بوده در این کار کمک فراوانی به او کرده است، و این واژه‌نامه از هنگامی که تدوین گردیده، به گونه سلف آشوری خود بررسی و مقایسه هر کلمه در نوشته‌های عیلامی منتشر شده با متن کامل را میسر ساخته است. بدون ترجمه‌های تجدیدنظر شده که واژه‌نامه عیلامی آن را امکانپذیر کرده نه این تاریخ می‌توانست تدوین گردد نه بسیاری از جزئیات مهم ساخت نحوی عیلامی روشن می‌گشت. اما شایسته است که در اینجا تنها به بررسی سیمای اصلی زبان عیلامی بپردازیم.

در مسائل دستگاه صوتی تفاوت آشکاری میان واژه گویشی و خط نوشتاری به چشم می‌خورد. عیلامیان در نوشتن ندرتاً تمایز روشنی میان همخوانهای آوایی و بیواک می‌گذاشتند؛ در زبان ایشان میان b و p، d و t، g و k و z و s تفاوتی نمی‌رفته. [۲۷] مصوت‌های جداگانه در زبان گوشی بارها با غنه و خیشوم تلفظ شده‌اند،

اما در واژه نوشتاری m، n، یا ng که مشرف بر حرفی دیگر باشند غالباً حذف می شوند. از این گذشته، خط میخی شماری از صداها را که در زبان گویشی می توان شنید فاقد است؛ بدین ترتیب، مثلاً صدایی که به اشکال گرناگون t، یا t1 شنیده می شود سبب گردید تا نام بومی عیلام که عیلامیان خود آن را حلتمتی^۱ تلفظ می کردند به شیوه های گوناگونی ادا گردد.

در زبان عیلامی مانند زبان انگلیسی تفاوتی میان مذکر و مونث گذاشته نمی شود، اما تفاوت میان شخص و شیء، مانند «پادشاه» و «کشور» غالباً آشکار است. يك ویژگی برجسته در زبان عیلامی ساخت اضافی دوگانه است که در آن پسوند اسم در پایان عبارت اضافی همراه با همه عناصر معرف آن واگویی می شوند، مثلاً عبارتی مانند «در پرستشگاه شیموته^۲، ایزد عیلام» چنین بیان می شود: «پرستشگاه، شیموته، ایزد، عیلام در».

اشکال فعلی ارکان و عناصری به مراتب دشوارترند. گذشته از این حقیقت که معنی ریشه فعل غالباً ناشناخته مانده است، ناتوانی در تشخیص فعل پیرو نیز بطریق اولی، حتی هنگامی که معنی ریشه فعل روشن بود، بارها پژوهندگان زبان را به ترجمه ای نارسا یا به بن بست می نمود. خوشبختانه فعل پیرو، تقریباً بدون استثنا بآسانی قابل شناخت است؛ اکنون دشواری اصلی ما تعریف دقیقتر معنی ریشه های افعال است.

بسیاری از عناصر مشخصه زبان عیلامی ظاهراً در يك گروه زبانی که امروزه تنها در ناحیه قفقاز یافت می گردد و از آن به عنوان خانواده زبانهای «قفقازی» یاد می شود نیز وجود دارد، اما پاره ای شباهتهای آوایی و نحوی با گویش تامیلی^۳ زبان دراویدی در جنوب هند نیز پیدا شده است. (۲۸۱) ظاهراً بسیاری از این عناصر در زبانهای که کاسیها^۴، (۲۹۱) لولوبیان^۵ و گوتیان^۶ در زاگرس مرکزی هالدیاییها^۷ (۱۵۱) در کوههای ارمنستان، (۳۲۱) هوریها^۸ در پیچ بزرگ فرات (۳۳۱)،

1- Haltamti

2- Shimutta

3- Tamil

4- Kassites

5- Lollubi

6- Cuti

7- Haldians

8- Hurrians

شمار اندکی از اقوام آسیای صغیر، مانند پیش از حتیها^۱ [۳۴] و او کیلیهها^۲ [۳۵] و لودیاییها^۳ [۳۶] و نیز احتمالاً اتروسکها^۴ در ایتالیا [۳۷] به آن تکلم می کردند نظایر و معادل‌های باستانی داشته است. نظایری از این گونه که میان زبان عیلامی و هریک از این زبانها می توان یافت تنها به شباهتهای زبانی اشاره دارند نه وحدت زبان؛ اما با احتیاط درخور و کافی می توان گفت که نظایر یادشده شاید حاکی از مناسبات قومی نیز باشند.

برای مردمشناس امروزی اگر نه نامی سر دست کم دشوار است تصور کند که ساکنان کنونی ایران می توانند خانواده قومشناختی واحدی را بسازند. از زمانهای بسیار کهن فلات ایران میدان تاخت و تازهای دوسویه بوده است، زیرا برغم دشواریهایی که امروزه رسیدن به مرزهای این کشور را دربر دارد، باید به خاطر آورد که ایران پلی است میان خاور دور و سرزمین میاندورود (بین النهرین) همچنانکه فلسطین پلی است میان آسیا و افریقا. در نتیجه، اقوامی که خاستگاه بسیار گوناگونی داشتند در ایران زیر سقف زبانی واحدی پناه گرفتند؛ و بخش جنوبی ایران کنونی، چنانکه در دوره باستان نیز می بایست بوده باشد، از حیث احساس قومی آشکارا چند گونه و ناهمگن است.

کمی اطلاعات باستانشناختی و انسانشناختی موجب شده است که نظرات بیشماری درباره مردمی که در سپیده دم تاریخ مکتوب در ایران ساکن بودند مطرح گردد. برخی از این نظرات تنها بر شالوده زبانشناسی استوار است که رهنمودی خطرناک و غالباً گمراه کننده است. نظرات دیگر بر گرفته از سیماهای فرهنگی اند و در بسیاری اوقات به تأثیراتی که اقوام گوناگون از بیرون مرزهای یک ناحیه فرهنگی برمی گیرند یا به دیگر گونیهایی که در نتیجه اقتباس مهاجران تازه از پیشرفتهای فرهنگی مردم بومی پیش می آید توجهی ندارند. بهترین امیدی که می توانیم بدان دل ببندیم این است که به هنگام گفتن چیزهایی که حقایق مسلم و

1- Protohattians

2- Lycians

3- Lydians

(مردم لوکیا کشور باستانی در جنوب غرب آسیای صغیر-م.)

4- Etruscans

اثبات شده می نمایند از افتادن در دامهای بسیار آشکار پرهیز کنیم.

انسانشناسانی که به بررسی ویژگیهای جسمانی اقوام می پردازند اطمینان دارند که بین النهرین خط مرزی شرقی گونه های سامی افراد بوده و سامیها که ما آنان را به عنوان اقوام مدیترانه ای پوست قهوه ای می شناسیم که از عربستان به بین النهرین تاخته بودند در روزگاران کهن در ایران سکونت نگزیدند. بنابراین، هنگامی که مؤلف باب دهم سفر پیدایش عیلام را پسر سام، یعنی سامی می خواند با اصطلاحاتی انسانشناختی سخن نمی گوید، بلکه با اصطلاحات جغرافیایی و فرهنگی حرف می زند. اقوام نوردیک نیز که به زبان هند و ایرانی تکلم می کردند در روزگاران دور در ایران ساکن نبودند؛ تاریخ کهنترین مدرکی که به ورود آنان به ایران اشاره می کند آغاز هزاره دوم پیش از میلاد تعیین شده و بر ذکر خدایان هند و ایرانی در میان ایزدان کاسیها استوار است.

پاره ای مدارک ما را به این باور سوق می دهد که روزگاری مردمی پیش از نژاد سیاه از هند راه افتاد، در امتداد کرانه خلیج فارس به سوی باختر پیش آمدند. ظاهراً یکی از پادشاهان آشور در حجاریهایی برجسته خود تصویر افرادی از این گروه را نقش کرده است. ۱۳۸۱ نويسندگان یونانی از «اتیوپاییهای» جنوب شرقی ایران سخن می گویند؛ ۱۳۹۱ اختلاف کنونی آنان دارای پوستی تیره و آفتاب سوخته مویی صاف و راست و سری گرد هستند. ۱۴۰۱ اما بدون ترس از خطا می توان گفت این مردم هرگز عنصری مهم یا بزرگ در جمعیت ایران نبوده اند.

چندانکه بتوان مشخص ساخت، در روزگاران باستان تیره های سردرازی پیش از اقوام نوردیک در ایران زندگی می کردند. زمینه این باور در نمود انسان نوع اروپایی-آفریقایی قهوه ای یافت می شود که در بین النهرین زندگی می کرده. مدارک کنونی ما درباره این انسان اندک و پراکنده است، اما ظاهراً یک ارتباط و پیوند جسمانی دور با هند را القا می کند. ۱۴۱۱ امکان دارد که این مردم سر دراز خود سومری بودند، یا با آن خویشی داشتند، زیرا گفته اند که نشانه های چهره سومریان باستان را هنوز می توان در نواحی شرقی در میان مردم افغانستان و بلوچستان و حتی در دره رود سند دنبال کرد. ۱۴۲۱

اما چنین می‌نماید که مهمترین عنصر را مردمی تشکیل می‌دادند که سرگرد داشتند. در جمعیت کنونی فلات ایران، دست کم در بخش شرقی آن، گروه بسیار زیادی از سرگردها زندگی می‌کنند که شماریشان در بلندیها بیش از دشت است. ۴۳۱. برخی از این مردم را می‌توان به دراویدیهای هند، بویژه به اقوام تامیل زبان پیوند داد که در میان آنان عنصر گردسر مشخصی وجود دارد. ۴۴۱. قامت دیگران نسبتاً بلند است و در بسیاری موارد میان این قامت و روشنی پوست ارتباط و پیوستگی وجود دارد. چنین سیماهایی می‌تواند دلیل آمیزش با اقوام نورديک باشد؛ اما بابه یاد آوردن روشنی پوست پاره‌ای از اروپاییان پیرامون کوههای آلپ همچنین می‌توانیم حدس بزنیم که این اقوام کنونی بقایای نژاد پیش از آلپی باشند. اگر این نظر جسورانه را که باصطلاح «ارمنویدها»^۱ ریشه در ترکستان داشتند بپذیریم، این فرضیه که ساکنان اولیه ایران اصلاً از این ریشه بودند تقویت می‌یابد. اگر چند ممکن است مدارك زبانشناختی ما را به بیراه بکشاند، اما با این نظریه «آلپی» سازگاری و همخوانی دارد و عجالتاً حکایت از آن می‌کند که گسترش عناصر زبانی «قفقازی» از سرزمین دوردست هند در مشرق به آناتولی در مغرب از طریق عیلام و زاگرس شاید بی‌اهمیت نباشد.

با این همه این نظر با نظریه پیش گفته و عموماً پذیرفته که گونه سردرازهای اروپایی-افریقایی قهوه‌ای در بین‌النهرین نیز گروه اصلی جمعیت اولیه ایران بودند تعارض دارد. اگر این نظر پذیرفته شود باید مسلم بدانیم، چنانکه دشوار نیز نخواهد بود، که شباهتهای زبانی «قفقازی» از نژاد و قوم فراتر رفته و هم سرگردهای آغازین فرضی آسیای صغیر به آن تکلم می‌کردند هم اقوام دراز سر ایران.

میزان کنونی آگاهی ما از این مرحله از تاریخ ایران ما را در بلاتکلیفی محض قرار می‌دهد. هیچ نظریه‌ای، ولو وسوسه برانگیز نیز باشد، پذیرفتنی نیست. تنها به یاری مردمشناسی جسمانی این مسئله حل خواهد شد.

در جایی که دارای گزارشهای مکتوبیم باز هم توصیف رسوم اجتماعی

کماییش دشوار است این گونه اسناد درباره ایران تنها در عیلام و پس از سده بیست و پنجم پیش از میلاد یافت می‌شود؛ حتی در این هنگام نیز برای به دست آوردن حداکثر مدارک باید در لابلای سطور کتیبه‌های چندی که به جامانده بگردیم. در عیلام، مانند سراسر خاور زمین در روزگاران نخستین حوزه فعالیت زن محدود به خانه نبود. زن نیز مانند مرد اسناد امضای کرد، به داد و ستد می‌پرداخت، ارث می‌برد، وصیت می‌کرد که پس از مرگش چگونه به تقسیم مرده ریگ او پردازند، دادخواست به دادگاه می‌آورد و برده نگه می‌داشت. با گذشت سالها بر اهمیت زن افزوده می‌شد. در اسناد عیلامی نخستین، بارها به ذکر نام مادر، خواهر یا دختر پادشاه بر می‌خوریم. مدارک موجود متعلق به دوره به اصطلاح «کلاسیک» اشاره دارند که ترتیب به ارث بردن تاج و تخت پادشاهی بر پایه مادرتباری بوده است؛ یعنی حق جلوس بر تخت شاهی از طریق نسب مادری قابل تعقیب بود. نمونه‌هایی از ازدواج میان برادر و خواهر یافت می‌شود. و گویا این گونه ازدواج در میان همگان رواج داشته است. حتی امکان دارد که ازدواج میان برادر و خواهر که در میان شاهان هخامنشی ایران معمول بوده برگرفته از عیلامیان بوده است. زیرا آریاییها عقیده داشتند که وصلت میان برادر و خواهر تنی کاری زننده و نفرت انگیز است.

در این کتاب گهگاه به ویژگیهای جانشینی تاج و تخت شاهی آنجا که پیش می‌آید اشاره خواهد رفت. خصوصاً نظام جالب و عجیبی که به موجب آن شاهزاده‌ای که از پایگاه نسبتاً پستی برخوردار بود می‌توانست گام به گام مدارج ترقی را پیموده به مرتبه بسیار مهمی و گهگاه حتی به مقام پادشاهی برسد درخور توجه است. در مواردی دیگر تاج و تخت شاهی نه از پدر به پسر بلکه از برادر به برادر می‌رسید. در بسیاری از نواحی مشرق باستان پادشاهان را به پایگاه ایزدان می‌رساندند. و در عیلام نه همان پادشاه بلکه همه افراد خاندان شاهی را دارای پایگاه ایزدی می‌دانستند.

بدیهی است که دین مردم عیلام ماهیت چند خداگرایی داشت. متأسفانه، نام برخی از ایزدان تنها به وسیله پندارنگاری اکدی نوشته شده است؛ اما این

بدان معنی نیست که فی‌المثل نام ایزد خورشید، که در زبانهای سامی شمش خوانده می‌شد به‌همین گونه نیز در عیلام تلفظ می‌گردید؛ در اینجا نام وی بی‌تردید تلفظ بکلی متفاوتی داشت و شاید ناخونده^۱ خوانده می‌شد. دو ایزد در نوشته‌های شاهی و اداری از اهمیت زیادی برخوردار بودند؛ این دو ایزد یکی هوبان^۲ و دیگری اینشوشیناک^۳ نام داشتند. نام ایزد نخستین غالباً با نشانه‌های پندارنگاری اکدی نوشته می‌شود که وی را «بزرگ» معرفی می‌کند. معنی تحت‌اللفظی نام اینشوشیناک «ایزد شوش»^۴ بود. با این همه، اگرچند ممکن بود پادشاهان این ایزدان را برتر از خود اعلام کنند، اما چندین قطعه و بریده به کپیریریشا^۴ که گونه‌ای مادر-ایزد بانو است اشاره می‌کنند، و صدها تندیس گلی کوچک این ایزد که در جریان خاکبرداریهای شوش پیدا شده‌اند حکایت از آن دارند که همه مردم عیلام واقعاً و از سر صدق او را می‌پرستیدند.

بدین ترتیب می‌توانیم بررسی کوتاه‌مان را درباره سرزمین ایران، اوضاع آن در پیش از تاریخ، زبان و مردم آن به پایان ببریم. محدودیتهای زمانی و مکانی مانع خواهند شد که ما در صفحات آینده بسیاری از موضوعاتی را که جنبه فرهنگی گسترده‌ای دارند ارائه دهیم. بیشتر آنچه به نامها، تاریخها و همزمانیهای که با رویدادهای بابل مربوط خواهد بود در پی می‌آید، زیرا این بررسی عمدتاً یک تاریخ سیاسی است. حتی چنین تاریخی نیز فاقد ارزشی تاریخی نیست. زیرا برای فهم و دریافت کامل یاریهایی که انسان نخستین در ایران و عیلام به تمدن بشری کرده بودند، باید پیش از همه مناسبات او را با همسایگان نزدیکش دریابیم. برای رسیدن به چنین هدفی به تاریخ سیاسی نیاز است.

1- Nahhunte

2- Huban

3- Inshushinak

4- Kiririsha

بخش دوم

مراحل نخستین دوره تاریخی

هنگامی که دبیران بابل به نوشتن اساطیر و افسانه‌های کهن پرداختند از آفرینش جهان، شاهانی که درازی سالهای پادشاهی آنان چندان زیاد است که در باور نمی‌گنجد، و سیل بزرگی که جمعیت جهان را به نابودی تهدید می‌کرده سخن گفتند. آنان گفتند که چگونه شهریار، پس از فروکش کردن آبها، از آسمان بر شهر کیش^۱ در شمال ناحیه بابل که در آنجا دودمانی فرمانروایی می‌کرد که پادشاهان دیر سالی داشت فرود آمد. فهرست دبیران بابلی خشک و خالی از توضیحات است. زیرا در این فهرست تنها نام پادشاهان و مدت پادشاهی آنان آمده است. اما درباره بیست و یکمین پادشاه این دودمان مطلب مهمی روایت می‌شود که در نظر دبیران، نخستین رویداد سیاسی پس از طوفان بود. دبیران به ما می‌گویند که انمنباراگسی^۲ عیلام را فرمانگزار خویش کرد.^[۱] سرانجام حاکمیت کیش تسلیم اوروک در جنوب بابل گردید، اما نوبت عیلام هنوز نرسیده بود.

1- Kish

2- Enmenbaragesi

گویند که مسکنگاشر^۱، پایه گذار دودمان، تازه به دریا فرود آمد و از کوه بالا رفت که شاید به خلیج فارس و بلندیهای عیلام اشاره داشته باشد.^[۲] روایتی غیر از آنچه در فهرست پادشاهان حفظ شده دعوی کردند که در روزگار پادشاهی لوگالبنده^۲ و دوموزی^۳، سومین و چهارمین پادشاهان این دودمان، عیلامیان از کوههایی که در آن زندگی می کردند به بابل تاختن آوردند.^[۳] دبیران با دلهایی غمگین ناگزیر شدند به نوشتن این حقیقت بپردازند که مدتهای دراز پس از آن پادشاهی اوروک را ترک گفته به اوآن که قطعاً شهری عیلامی بود انتقال یافت. برای مدتی دودمان دیگری در کیش حاکمیت را به بابل بازگرداند. اما حکومت بعدی در شهر هامازی^۴ از بازگشت قدرت به بلندیهای شمال عیلام سخن می گوید.^[۴] سرانجام، هنگامی که پادشاهی در ایام فرمانروایی اوتوک^۵ یک بار دیگر با شهر کیش به سر لطف آمد، از فهارس دبیران بابلی حذف گردید.^[۵] بازتابهای جنگهای میان کوهنشینان عیلامی و بابلیها را می توان در کتیبه ای از لوگال-آنه-موندو^۶، فرمانروای آداب^۷ که با عیلام، مرهشی^۸ و گوتیوم^۹ نبرد کرد یافت.

تا اینجا آنچه گفته ایم یا به افسانه مربوط می گشت یا به افرادی مبهم و نامشخصی که در مرز میان افسانه و تاریخ ایستاده اند. یافته های سالهای اخیر چندین شخصیت دیگر را که تصور می رفت شخصیتهای افسانه ای باشند از حیطه افسانه به قلمرو تاریخ واقعی انتقال داد، و ممکن است برخی از شخصیتهای پیش گفته را بخت خوش یاری کند و از تاریکی افسانه بروشنی تاریخ در آیند. عجبالتاً تنها می توانیم گفته هایی را آن طور که به دست ما رسیده و به راه حلهای احتمالی اشاره می کنند نقل کنیم.

از بخت خوش تاریخنگار، از این زمان به بعد کتیبه های پادشاهان معاصر روزگار وقوع روایات و درستی یا نادرستی آنها را معلوم می سازند و آنها را تکمیل می کنند یا از رویدادهای واقعی جدایشان می سازند. کاملترین گزارشهایی که به دست

1- Meskengasher

2- Lugalbanda

3- Dumuzi

4- Hamazi

5- Utug

6- Lugal-anne-mundn

7- Adab

8- Marhashi

9- Gutium

ما رسیده برای مدتی کوتاه از شهر-کشور بابلی لاگاش^۱ بیرون می آید که دودمانی که پایه گذار آن اور-نانشه^۲ بود بر آن فرمانروایی می کرده. اگرچند پایه گذار این دودمان رعایایی از کوهها پایین آورد؛ [۷] اما احتمالاً تماسهای زیاد و قابل توجهی با عیلامیان نداشت. یکی از جانشینان او به نام ائاناتوم^۳ پادشاهی بسیار پرتلاش و کاری بود. یا دست کم کتیبه هایی که از او به جا مانده چنین باوری را در ما القا می کنند. این کتیبه ها می گویند که وی کوهنشینان شگفت آور عیلام را بشکست و از کشته آنان پشته ساخت؛ وی ایشاکو^۴ یا امیران دو شهر عیلامی را فرو مالید [۸]؛ هنگامی که عیلام و کشورهای دیگر بشوریدند، وی عیلامیان را به سرزمین خود که فتح کرده بود برد. [۹] این گفته ها ادعاهای بزرگی است. اگرچند نمی دانیم که آیا عیلامیان دست به تهاجم زده بودند یا سر بشورش برداشته بودند، اما جنگهای ائاناتوم همگی دفاعی نبوده است؛ پشتیبانی در راه کوپالی که بیگمان به عنوان غنیمت از نخستین شهر عیلامی آورده شده بود که تن به فرمانگزاری داده بود از سوی دودو^۵، کاهن نینگیرسو^۶، ایزد شهر لاگاش در این شهر نقش شده است. [۱۰] با این همه، مسلم است که دسته های مهاجم عیلامی بعدها تا اعماق بابل رخنه کردند، زیرا در ایام فرمانروایی انه تارزی^۷، سومین ایشاکو پس از ائاناتوم، دسته ای از ششصد عیلامی عملاً لاگاش را غارت کردند. [۱۱]

تختگاه عیلام که این حملات از آنجا به بابل انجام می گرفت او ان^۸ بود. دبیران سومری با ضبط يك دودمان پس از طوفان در این شهر در فهارس خود، شناخت خود را درباره او ان که در سراسر دوره های نخستین تاریخ سرآمد شهرها در مشرق

* lagas یا شربورله، شهر قدیم سومر، جنوب بین النهرین، در عراق کنونی، در حدود ۲۴۵۰ ق م رونق داشت، ولی آثار سکونت دست کم از هزاره چهارم ق م در آن موجود است. پس از سقوط اکد (۲۱۸۰ ق م) که بقیه بین النهرین دچار هرج و مرج بود گودا فرمانروای لاگاش صلح و رفاه را در قلمرو خود حفظ کرد. نقل باختصار از دایرة المعارف فارسی. ۲/۲۴۶۶-م.

1- Ur-Nan she

2- Eannatum

3- Ishakku

4- Dudu

5- Ningirsu

6- Enetarzi

7- Awan

زمین بود برای آیندگان حفظ کردند. آنان این حقیقت را نیز می شناختند که شوش در این ایام تنها از اهمیت تجاری برخوردار بود. ما خود از الواح گلی به دست آمده در شوش که به زبان پیش از عیلامی نوشته شده می دانیم که این مام شهر در گذشته دارای تاریخ محلی بوده است [۱۲]؛ اما سرنوشت سیاسی آن گره ای سخت با سرنوشت شهر اوان خورده بود که اکنون (حدود ۲۶۷۰ ق م) دوره فرمانروایی دودمانی از پادشاهان در آنجا آغاز گشت که شمارشان به دوازده تن رسید. [۱۳]

پلی^۱ این دودمان را بنیاد کرد، و اگر بتوان به نامها اعتماد کرد، جانشینان بلافصل او همگی عیلامی خالص بودند. برای ما این پادشاهان: تاتا،^۲ اوکو- تاخش^۳، هی-شور^۴، شوشون تاراناه^۵، ناپی-ایلخوش^۶ و کیکوسیمه تمی^۷ چیزی مگر مشتبی اسم نیستند، اما می توانیم، با درجه ای از احتمال، کتیبه ای را که در لیان، بوشهر کنونی که شبه جزیره ای در خلیج فارس است، پیدا شده به او نسبت دهیم. این متن گرچه ناقص و شکسته است، اما نشانه های باستانی آن دلیل است بر اینکه در روزگار سارگن، فرمانروای اکد، عیلامیان برای نوشتن زبان خویش از نوشتار سومری استفاده می کردند. [۱۵] با هشتمین پادشاه از این دودمان، یعنی لوخی-ایشان^۸ و جانشین او هیشپ راتپ^۹، برای نخستین بار قدم بروشنایی کامل تاریخ می گذاریم، زیرا این دو پادشاه معاصر با یکی از جالبترین شخصیت های روزگار باستان، سارگن، پادشاه اکد (حدود ۲۴۷۴-۲۵۳۰ ق م) بوده اند.

سارگن اندکی پس از نشستن بر تخت شاهی تدابیری برای برانداختن قدرت کوهنشینان خاوری اندیشید. وی به حمله ای به آنها از طریق ناحیه کازالو^{۱۰} در خاور دجله اشاره کرده است. [۱۶] اندکی آن سوتر از کازالو، در^{۱۱} یا بدره^{۱۲} کنونی قرار داشت که مشرف بر یکی از معابر خروجی کوهها بود و هنوز يك شهر براستی بابلی بشمار نمی رفت. [۱۷] تسخیر این شهر وی را به گرفتن ناحیه ای کشانید

1- Peli

2- TaTa

3- UkkU-tahesh

4- Hishur

5- Shushun-Tarana

6- Napi-ilhush

7- Kikku.simetemti

8- Luhhi-ishshan

9- Hishepratep

10- Kazallu

11- Der

12- Badrah

که هویت عیلامی بیشتری داشت؛ و در کتیبه‌ای که سعی ندارد تا توصیف خط سیر سفر جنگی او باشد، فهرستی از افرادی به دست می‌دهد که با آنان برخورد کرده و شهرهایی که از آنها غنیمت گرفته است.^[۱۸] در این کتیبه از پادشاهان گوناگون براهشی^۱ نام رفته است: اوی^۲ و سیدگائو^۳، هر دو شاکانا کو^۴ یا حاکم؛ کوندوبا^۵ که قاضی بود؛ و داگو^۶، برادر پادشاه براهشی، زینا^۷ ایشا کو یا امیر هوونوری^۸.^[۱۹] و هیداریدا^۹...^[۲۰] ایشا کوی گونیلها^{۱۰} که از هر دو نام رفته، چنانکه از شهرهای سالیامو^{۱۱} و کارنه^{۱۲} نیز نام رفته است، ... هنی^{۱۳} و بونبان^(۱۴).^[۲۱] اینان تنها مشخصیتهای کوچکی بودند که بایکدیگر ستیزه می‌کردند؛ اکنون این فهرست به ذکر بازیگران اصلی نمایش می‌پردازد، یعنی سانام-شیموت^{۱۵}، ایشا کوی عیلام، ولوه-ایشان^{۱۶} که دبیران نا آگاه سارگن اورا پسر هیشپ-راشیر و^{۱۷} پادشاه عیلام خواندند. ما آگاهی بیشتری درباره او داریم، چه می‌دانیم که اولوخی-ایشان، هشتمین پادشاه اوان بود که اگر نه پسر، دست کم جانشین کیکو-سیمه-تمتی^{۱۸} بوده و پسر خودش هیشپ-راشیر یا هیشپ-راتپ^{۱۹} بوده است.^[۲۲] اما دبیران سارگن از اوان آگاهی داشتند، زیرا در انتهای فهرست آنان از این شهر و شوش نام رفته است.

اندکی بعد سفر جنگی دیگری که به مشرق انجام گرفت، حتی بیش از سفر نخستین پیروزی در برداشت. یکبار دیگر سارگن با سیدگائو و کوندوبا که ایشا کوی شیریهوم^{۲۰} نیز به آنان پیوسته بود و با سانام-شیموت و لوخی-ایشان درگیر گردید. این دو تن اخیر احتمالاً کشته شدند، زیرا اندکی بعد «هیشپ-راشیر، شاه عیلام» که مادر وی هیشپ-راتپ را می‌شناسیم، به دست هیبابری^{۲۱} برای جنگاور اکد

1- Barahshi

2- UI

3- Sidgau

4- Shakkanakku

5- Kunduba

6- Dagū

7- Zina

8- Huhunuri

9- Hidarida

10- Gunilaha

11- Saliemu

12- Karne

13- Heni

14- Bunban

15- Sanam-shimut

16- Luh-ishan

17- Hiship-rashir

18- Kikku-sime-temti

19- Hiship-ratep

20- Shirihum

21- Hibabri

خراج فرستاد؛ و اگر از روی این حقیقت داوری کنیم که يك استل* سارگن در شوش پیدا شده، می توان گفت خود این شهر نیز ظاهراً به تسخیر فرمانروای اکد در آمده بود. (۲۳)

سارگن با این دست آورد می توانست دست به فتوح بیشتری در سرزمینهای شمال عیلام بزند. يك رساله جغرافیایی که درباره امپراتوری اوست ناهای شماری از بخشهای این ناحیه را که به دعوی دبیران بعدی وی آنها را به فرمان خویش در آورده بود به دست می دهد. در این رساله به نام لوبدو^۱ در سرزمین اراپها^۲ که ناحیه ای در اطراف شهر کرکوک کنونی است و نیز به «راه زاب بالا و پایین» و سرزمینهای لولوبیوم^۳ و گوتیوم^۴ برمی خوریم. این سرزمینها در شمال رودخانه دیاله قرار دارند که سرانجام عیلامیان جای بیرون شدن از کوههای آنها را به نام یالمن^۵ می شناختند و چنین می نماید که این نام به سرزمین ارمنستان اشاره دارد. گذشته از اینها، از سرزمینهای نیکوم^۶ و در، در جنوب این رودخانه نیز نام رفته است. و در يك خلاصه نهایی از مرهشی^۷ (که به نام براهشی بهتر شناخته است) توکریش^۸، عیلام و انشان^۹ نیز نامی در میان آمده است. شاید بتوان پذیرفت که گشودن بیشتر سرزمینهای نام رفته به دست سارگن حقیقت داشته، اما پیش از آنکه لولوبیوم، گوتیوم و توکریش را که همه آنها مانند انشان در درون کوه مرزی زاگرس قرار داشتند به امپراتوری سارگن ملحق کنیم به مدارک بیشتری نیاز داریم. (۲۴)

مانند بسیاری از امپراتوریهای که سریعاً گسترش یافتند، امپراتوری سارگن نیز با همان نخستین نشانه شورش فرو پاشید، و او خود قربانی این شورش بود. حتی

* stele، [از ریشه یونانی بمعنی ستون]، در آثار باستانی مصر و یونان و روم نخته سنگ یا ستونی که آن را راست کار می گذاشتند و به عنوان سنگ قبر به کار می رفت، و گاهی حجاری شده یا نقاشی شده بود. نقل از دایرة المعارف فادسی، ۱/۱۲۹-م.

1- Lubdu

2- Arrapha

3- Lullubium

4- Gutium

5- Ialman

6- Nikkum

7- Marhashi

8- Tukkrish

9- Anshan

شاهزادگان بابل، از جمله ایشاکوی کازالو، اشارید^۱، و شاه ایشاکو و سوکال^۲ بزرگ یا «پیام آور» در، در برابر جانشین او ریموش^۳ جبهه گرفتند. اما ریموش نیز مانند سارگن فاتحی بزرگ بود. وی بسرعت سراسر ناحیه بابل را زیر فرمان خویش درآورد؛ سپس متوجه مشرق گردید. در این سو بدیهی است که عیلام یا اوان حریف و معارض اصلی او بود؛ و اوان از شاکاناکوی (حاکم) سرزمین زاهارا^۴ و از براهشی که سیدگائو زیر فرمان ابالگمش^۵ شاه شاکاناکوی آنجا بود استمداد جست و به درخواست او پاسخ مثبت داده شد. [۲۵] کوهنشینان اگرچند در برابر مهاجم، دلیرانه، در ایستادند اما سرانجام از او شکست خوردند، ریموش خود لاف پیروزی می‌زدند، خاکبردار امروزی دعوی ریموش را تأیید می‌کند، زیرا وی غنایمی را که او از فتح عیلام و براهشی آورده بود در ناحیه بابل از زیر خاک بیرون می‌آورد: ظرفهایی در نیپو* به دست آمده که روزگاری به انلیل** اهدا شده بود و ظرفها و یک سرگرز دراور*** که در گذشته به سین**** اتحاف گردیده بود. [۲۶]

شوش به دست رزم آوران ریموش افتاد؛ و هنگامی که مانیتوسو^۶ جانشین ریموش گردید در این شهر بود که یک عیلامی به نام اوبا^۷ نیمتنه و لینعمت تازه اش را به ناروته^۸، از ایزدان محلی، اتحاف کرد. مهرهای استوانه‌ای به ما خبر می‌دهند که

* Nippur، شهر مقدس سومریان در جنوب بین‌النهرین. م.

** Enlil، در اساطیر سومری ایزد زمین، هوا و طوفان. م.

*** Ur، یا اور کلدانیان (در تورات)، شهر و ناحیه قدیم سومر، جنوب بابل،

این شهر از مراکز مهم فرهنگ سومری و (به گفته تورات) زادگاه ابراهیم (ع) بوده است.

نام این شهر بزرگ، که درازمنه بسیار کهن تأسیس یافته بود در قرن چهارم ق م از تاریخ برافتاد، و پس از آن در زیر خاک و شن مدفون شد و فراموش گسردید. نقل باختصار از

دایرةالمعارف فادسی. ۱/ ۲۹۳-م.

**** Sin، ایزد ماه، که در سوریه و بین‌النهرین آن را می‌پرستیدند. م.

1- Asharid

2- Sukkal

3- Rimush

4- Zahara

5- Abalgamash

6- Manistusu

7- Uba

8- Narute

اوبا درواقع ایشاکوی عیلام بود.^{۱۲۷} خبر دیگری از شاهان اوان به ما نمی رسد، اما باستان شناسانی که به پژوهش در تاریخ باستانی عیلام می پردازند هلو^۱ را جانشین هیشپ-راتپ خواندند. شاید وی به ازشان و شیریهوم^۲، کوههای شمال و شمال شرق عیلام، که بعدها آشوریان سرزمین پارسوماش^۳ را در آنجا یافتند و چیش پیش^۴ یا تیس پس^۵ ایرانی حدود ۶۷۵ ق م به آنجا درآمد نیز لشکر کشید زیرا مانیشتوسو سپاهیان را تقسیم کرد و دسته ای از آنان را به این ناحیه فرستاد؛ جنگاوران او که به پیروزی رسیده بودند شاه شکست خورده را به بابل آوردند و به جشنی که در برابر شمش* در سیپار** برپا شده بود بردند. سپاه دیگر از خلیج فارس گذشته به خاک ایران درآمد و در آنجا پیکارگران سی و دو شهر را بشکست؛ سراسر ناحیه تا کانه های فلزات گرانها غارت و ویران گردید و راه برای حمل دیوریت*** و کانه های گرانها از ساحل ایرانی خلیج فارس به بابل باز شد.^{۱۲۸} اما کوهنشینان بدون مبارزه از آزادیشان چشم پوشیدند. می توان انتظار داشت که ساکنان ناحیه کوهستانی زاگرس که در کوههای پراز سرایشب و پرتگاه سرسختانه برای زنده ماندن مبارزه می کردند چندین بار برای برانداختن سلطه بیگانگان سر به شورش برداشتند. این شورش عملاً به هنگام مرگ مانیشتوسو روی داد. کوشش آنان برای سرپیچیدن از فرمان نرم-سین^۶ فرمانروای تازه یا پرهیز از یاری رساندن به او موجب انشعاب و تفرقه در سرزمینهای جلگه ای نزدیک گردید و

* Shamash شمش، ایزد خورشید که اصلاً از ایزدان سامیها بود، و در بابل و آشور او را می پرستیدند. فرزند سین (ایزد ماه) بود، و با توسعه کشاورزی اهمیتش تدریجاً افزون شد، تا آنکه اوبا سین و عشتار (ایزد زمین) ایزدان سه گانه یکی از طبقات ایزدان در شمار آمدند. دایرة المعارف فادسی. ۱۴۹۵/۲-م.

** Sippar، شهر قدیم بابل. بر ساحل فرات، حدود ۲۵ کیلومتری جنوب غربی بغداد. از پایتختهای سارگن و مرکز عمده پرستش شمش بود و پرستشگاه مشهوری داشت. دایرة المعارف فادسی. ۱۳۹۷/۱-م.

*** diorite، نوعی سنگ آذرین-م.

1- Hølu

2- Shirihum

3- Parsumash

4- Chishpish

5- Teispes

6- Naram-sin

کازالو، تیمتاب^۱ و اوآک^۲ در این نواحی بشوریدند. این سرزمینها چون به اکد نزدیکتر بودند شاید با سهولت بیشتری تن به طاعت دادند؛ اما مخالفتی که مردم شمال و مشرق با نرم-سین می کردند با احتمال زیاد خطرناکتر و مشؤمتر بوده است. نزدیک التون کوپروی^۳ کنونی پادشاهی کوچکی به نام شیموروم^۴ که در این زمان پوتیمادل^۵ بر آن پادشاهی می کرد فعالانه با اکد دشمنی می ورزید. [۲۹۱] در سرزمین نرم^۶ در زاگرس مرکزى که بعدها به نام نرمی^۷ شهرت یافت، آریزن^۸، پسر سدرمت^۹ بتازگی خود را شاه اورکیش^{۱۰} و نرم اعلام کرده بود؛ [۳۰۱] شاه وقت به نام اینبیر^{۱۱} هیچ تمایلی به از دست دادن استقلال خود نداشت. دشمن دیگر در وجود هوشومکیبی^{۱۲}، پادشاه مرهشی یا براهشی پیدا می شد. [۳۱۱] حتی احتمال دارد که هیتا^{۱۳} که دبیران عیلامی وی را یازدهمین پادشاه اوان می خواندند، برخی از این پادشاهان را واداشت تا در آخرین تلاش نومیدانه اش برای درایستادن در برابر اکد به او پیوندند؛ اینان تاب در ایستادن در برابر نرم-سین را نداشتند؛ سرزمینهای شمالی به طور قطع زیر فرمان او درآمد وحتی عیلام و براهشی نیز فرمانگزار او گردیدند. [۳۲۱]

اما فرمانروایی که تازه به تخت برآمد تنها يك ویرانگر نبود. شوش که همواره متأثر از تمدن بابل بود بسرعت زیر تأثیر اکد قرار گرفت؛ نرم-سین با آجرهای منقوش بناهایی در این شهر برآورد که تندیسهای خود و نیز غذایمی را که از ماگان^{۱۴} آورده بود در آنها نهاد. وی ایشاکوی خود انام مونه^{۱۵} را به حکومت این شهر گماشت بدین هدف که بتواند حکومت شهر را همواره به خود وفادار نگهدارد. [۳۳۱]

زبان اسناد شوش در این دوره که دیگر تنها ذکر نامهای اشخاص نیست اثرات چنین سیاست خیراندیشانه درباره این ناحیه را کاملاً روشن می سازد. زبان

1- Timtab

2- Awak

3- Altun köprü

4- Shimurru

5- Puttimadal

6- Namar

7- Namri

8- Arisen

9- Sadarmat

10- Urkish

11- Inbir

12- Hubshumkibi

13- Hita

14- Magan

15- Enammune

اکدی تا اندازه زیادی جانشین زبان عیلامی می‌گردد، و حتی نامها نیز عمدتاً سامی می‌شوند. این اسناد که در میان آنها، نامه‌ها، مجموعه‌هایی از حروف که هر يك برای نشان دادن هجایی به کار می‌رفته، و فهرستهای زره‌ها، فروشها، مبادلات و پرداخت مستمری پرتو روشنی بر مناسبات بازرگانی این دوره می‌افکند، زیرا از شهرهای شوروپاک^۱ و اوال^۲ و نیز اوما^۳ که ایشاکوی آن به نام شناخته است نام رفته است. [۳۵]

در دیگر نواحی عیلام بزرگتر زبان و فرهنگ بومی دست نخورده باقی ماند، و دلیل این مدعا پیمانی میان يك پادشاه بومی، با احتمال زیاد هیتا^۴ نرم-سین است که به زبان عیلامی نوشته شده است. این پیمان با استمداد از ایزدان گوناگون آغاز می‌شود؛ از ایزدان عیلامی که از آنها نام رفته، آنهایی که در متون آینده شناخته‌تر از همه می‌باشند عبارت‌اند از: پینیکیر^۵، هوبان، ناهیتی^۶ یا ناخونته^۷، اینشوشیناک^۸، شیموت^۹ هوربی^{۱۰}، هوتران، و ناروده^{۱۱} یا ناروته^{۱۲}. آمال^{۱۳}، نینکاراک^{۱۴} و شاید نینورتا^{۱۵} تنها ایزدان بیگانه هستند که از آنها طلب یاری می‌شود، و حتی اینان نیز احتمالاً نام عیلامی داشته‌اند. در پی استمداد از ایزدان سوگندی می‌آید که متن آن چنین است: «دشمن نرم-سین دشمن من، دوست نرم-سین دوست من است.» فرمانروای عیلامی آشکارا تسابیت خود از پادشاه اکد را می‌پذیرد. [۳۶]

نرم-سین با شکستن پادشاهان شیموروم و نمر با ساکنان شمال و مرکز زاگرس تماس مستقیم پیدا کرد. اینان مردمان لولوبیوم و گوتیوم بودند که پیش از وی سارگن از وجود آنها آگاهی داشت و به زبانهای قفقازی که خویشاوند زبان عیلامی اما از آن متمایز بود تکلم می‌کردند. [۳۷] لولوبیان با داشتن دشت حاصلخیزی در درون کوهها، یعنی شهرزور که در زمانهای جدید از شهر سلیمانیه

1- Shuruppak

2- Awal

3- Umma

4- Hita

5- Pinikir

6- Nahiti

7- Nahhunte

8- Inshushinak

9- Shimut

10- Hurbi

11- Narude

12- Narute

13- Amal

14- Ninkarak

15- Ninurta

اداره می‌شد در امنیت زندگی می‌کردند. ۱۳۸۱ دسته‌های راه‌زن آنها با آسانی می‌توانستند آمد و شد عادی در طول جاده بابل را که اکنون با شهرهای کفری، کرکوک و آلتون‌کوپرو مشخص است مختل سازند. روایتی از يك پادشاه لولوبی به نام اماشکوش^۱ خبر می‌دهد که پیش از سارگن فرمانروایی می‌کرد. ۱۳۹۱ پادشاه لولوبیان در روزگار پادشاهی نرم-سین در يك دره تنگی به نام «کوه سیاه» که امروزه «گذرگاه کفار»^۲ خوانده می‌شود و در جنوب شهرزور نهاده است جنگ کرد. لولوبیان شکست سختی خوردند، و پادشاه اکد به‌یادگار این پیروزی حجاری برجسته‌ای بر دیوار دره نقش کرد که سرمشق کنده‌کاری معروفتر «استل پیروزی»^۳ گردید. از حمله نرم-سین به گوتیان نتیجه کاملاً متفاوتی به‌دست آمد، زیرا این وحشیان که بزودی سراسر سرزمین بابل را در نوریدند و دودمان او را برانداختند شکست خوردکننده‌ای بر او وارد آوردند. ۱۲۴۱

در سرزمین اصلی عیلام، نرم-سین می‌دانست که خدمت صادقانه در طی سالهای دراز را چگونه پاداش دهد؛ انام‌مونه که روزگاری تنها ایشاکوی عیلام بود، شاکانا کو فرمانروای این سرزمین گردید و از این روی مهر اداری تازه‌ای برای خود ساخت. شاید مقامی را که وی رها کرد به‌دست عیلامی شایسته و با کفایتی به نام پوزور-اینشوشیناک^۴، پسر شیمبی‌اشهوک^۵ که نخستین بار در مقام ایشاکوی شوش ظاهر می‌شود افتاد. این شاهزاده که دوست داشت خداوندان خویش را خوشنود سازد در آغاز کتیبه‌هایش را تنها به زبان اکدی می‌نوشت، ۱۲۴۱ اما چندان نگذشت که در کنار زبان اکدی زبان پیش از عیلامی خود را نیز به کار می‌برد. ۱۲۵۱ شاید با مرگ یا برکناری انام‌مونه وی نیز شاکانا کوی عیلام گردید؛ اما اگر سمت تازه دلالت بر افزایش قدرت می‌کرد گسترش دامنه فعالیت‌های وی نیز بود، زیرا وی را در حال دست زدن به فتوح خارجی نیز می‌یابیم. بعید نیست که وی به نرم-سین اعلام کرد که تنها به مطیع ساختن دست‌نشانده گانی می‌پردازد که از اطاعت خداوند اکد سرپیچیدند. وی بر تندیزی که به ایزد خود اهدا کرد می‌گوید که

1- Immashkush

2- Pagan's pass

3- Stele of Victory

4- Puzur-Inshushinak

5- Shimbi-ishhuk

چون کیماش^۱ و هورتوم^۲ به جنگ با او پرداختند وی آنان را بشکست و هوشانا^۳ را غارت کرد. چون کیماش در مسافتی دور در کوههای زاگرس و در نقطه ای مقابل کرکوک قرار داشت، [۴۶] و هورتوم احتمالاً همان هومورتوم^۴ است که از مبادی تاریخگذاری سلسله سوم اور بسیار شناخته است، از این روی با احتمال فراوان نرم-سین فردی احتیاط کار بوده است، زیرا پوزور-اینشوشیناک وارد سرزمینی شده بود که دست کم اسماً در قلمرو او بوده است. فرمانروای عیلام همچنین مدعی است که بیش از سی شهر دیگر را گشوده است. اگرچه این شهرها را بدون رعایت ترتیب موقع و محل برشمرده اند، با این همه می توانیم از نامهای آنها پاره ای آگاهیهای تاریخی بیرون کشیم. ذکر احتمالی کشن^۵ نخستین اشاره به سرزمینی است که کاسیها^۶ نام خود را از آن گرفته اند. گوتو^۷ مسلماً به تماس با گوتیان^۸ یا با سرزمینی که اردوهایشان از آنجا بر بابل فرود آمدند اشاره داد. شیلوان^۹ سرزمین کوهستانی مشرق در باستانی نزدیک سیروان کنونی را به یاد ما می آورد. سرزمین هوهونوری^{۱۰} بزودی از طریق مبادی تاریخگذاری سلسله سوم اور نام آشنایی گردید و موتوران^{۱۱} [۴۷] احتمالاً همان می طورانت^{۱۲} سالنامه های آشوری است که شهری بر کران رودخانه دیاله کنونی بوده است. ذکر جداگانه ای از شادسیمش^{۱۳} می شود که از سرزمینی دور برای استمداد از پوزور-اینشوشیناک آمده بود. [۴۸]

غنایمی که از شهرهای تسلیم شده گرفته می شد شوش را توانگر ساخت. و پرستشگاه تازه ای که برای اینشوشیناک بر آوردند این آکروپولیس را به زیور وجود خویش بیار است. پوزور-اینشوشیناک بفرمود تا چهار مگی [مغ؟] نقره طغراهای زر و سیم، یک خنجر بلند و یک تبر بزرگ را که دو سوی آن را سیم اندود کرده بودند به عنوان بخشی از ذخایر نذری پرستشگاه در آنجا بنهند. با آیینی با شکوه تندیس تازه ای از ایزد از راه نهری که از شهر سیداری^{۱۴} می آمد

1- Kimash

2- Hurtum

3- Hupshana

4- Humurtum

5- Kashshen

6- Kassites

7- Gutu

8- Gutians

9- Shilwan

10- Huhunuri

11- Mu Turran

12- Me Turnat

13- Simash

14- Sidari

به اینجا آورده شد. به افتخار وی روزانه دو گوسفند قربانی می کردند و بر دروازه او هر بامداد و شامگاه خنیاگران به آوازه خوانی می پرداختند. همه اینها را استلی با کتیبه اکدی به ما می گوید که نیز می افزاید پوزور-اینشوشیناک دادرسی درست و دادگزارهای به شهر بخشید. ۱۴۹۱ از ویرانه این پرستشگاه يك قطعه سنگ که به شکل سر شیر بریده شده به دست ما رسیده که بر آن کتیبه ای به زبان اکدی و کتیبه ای به زبان پیش از عیلامی ۱۵۰۱ که هنوز رمز آن کشف نشده کنده اند. به یادگار بر آوردن معبد برای ایزد شوگو^۱ که نماینده اینشوشیناک بشمار می رفت، مخروطهای گلی بر آوردند ۱۵۱۱ اما تندیسهای کوچک مرمری که از مصالح و موادی ساخته شده بودند که نه نقره بودند نه مس به ایزدانی غیر از ایزد محلی اهدا شده اند و کتیبه اکدی منقوش بر برخی از اینها را يك متن پیش از عیلامی تکمیل می سازد. ۱۵۲۱ پوزور-اینشوشیناک در نفرین به کسانی که بناهای یادبود او را ویران سازند از اینشوشیناک، نارите^۲ یا ناروته^۳ و ناتی^۴ از ایزدان عیلام و شمش، نرگال^۵، ایشتار^۶ و سین، انلیل^۷ و اثا^۸ و نینهورسگ^۹ از ایزدان بابل استمداد می جوید. برخی از ایزدان اخیر احتمالاً القاب عیلامی داشته اند، زیرا متون پیش از عیلامی، خود اشاره دارند که پادشاه می کوشید تا احساس ملی رعایای پیش را زنده گرداند. اگر هدف او این بوده، در این صورت انتظار کشیدن او تا مرگ مخدوم اسمی و ظاهرش کاری خردمندانه بوده است. هنگامی که نرم-سین جای خود را به شرکلیشری^{۱۰} داد، فرمانروای عیلام با يك کینه جویی اعلان استقلال کرد. وی با زهره^{۱۱}، یعنی سرزمینی که در گذشته عیلام و براهشی را در برابر ریموش یاری داده بود متحد گردیده در اوایل پادشاهی فرمانروای تازه بابل به این سرزمین تاختن آورد. سپاهیان او تنها پس از رخنه در ناحیه اوپیس^{۱۲}، مرکز اکد عقب رانده شدند. ۱۵۳۱ پوزور-اینشوشیناک که از این پیروزی جانی گرفته بود زیرا به سلامت بازگشتن از سرزمین پادشاه اکد، شاه «چهاربخش جهان» را نمی شد کمتر

1- Shugu

2- Narite

3- Narute

4- Nati

5- Nergal

6- Ishtar

7- Enlil

8- Ea

9- Ninhursag

10- Sharkalisharri

11- Zahara

12- Opis

از پروزی دانست بیدرننگ به عنوان جانشین هیتا تاج شاهی اوان را بر سر گذاشت. [۵۴] شگفتی آور نیست که شر کلیشری از آن پس تنها «شاه اکد» بود، اما پوزور-اینشوشیناک می گوید که چگونه در یکی از سالها اینشوشیناک، به او، شاه قدرتمند اوان نگاهی بلطف و عنایت کرد و «نواحی چهارگانه جهان» را به او بخشید. [۵۵]

در این میان مردمی که در بخش مرکزی زاگرس ساکن بودند ناآرام گردیدند. به چشم کوهنشینان زمینهای پست بابل همواره جایی بسیار خواستنی می نمود چنانکه ساکنان ناحیه بابل نیز مساکن ایشان را به این چشم می نگریستند. کوهنشینان از آن دوردستها جلگه حاصلخیز را سرشار از فعالیت می دیدند. تا اینکه به خواست خویش یا از سر ضرورت قدرت زیادی یافتند، یا اقوام تازه ای در پشت سرشان پیدا شده آنها را به جلو رانده است. آنگاه آنان با نیرویی که در ایستادن در برابر آن میسر نبود به سرزمین ثروتمندی که در پیش رویشان نهاده بود سرازیر گردیدند. کوهنشینان مدتی بر این سرزمین چیرگی یافتند؛ اما رفته رفته خود تابع تمدن برتری شدند که در سرزمین تازه پیدا کرده بودند، و تسلیم تأثیرات شدید و مقاومت ناپذیر آن گردیدند.

مردم لولوبیوم^۱ نیز چنین سرنوشتی یافتند. آنان از شهرزور که مرکز سرزمینشان بود در جهت جنوب خاوری به ناحیه حلوان که حجاری برجسته پادشاهشان آنوبانی نی^۲ در زهاب نزدیک سر پل این ناحیه پیدا شده پیش رفتند. کتیبه او به زبان و نوشتار اکدی است؛ وی به عنوان شاهی توانا و قدرتمند، شاه لولوبیوم می گوید که پیکره خود و ایشtar را بر کوه باتیر^۳ کنده است و با دعای بابلی نیکویی از آنو^۴ و آنتوم^۵، انلیل و نینلیل^۶، اددی و ایشtar، سین و شمش، و دیگر ایزدان می خواهد که بنای یادبود وی را از دستبرد ویرانی نگهدارند. [۵۶] در زمانهای بعد روایت وی را در رده پادشاهان گوتیوم قرار داد و سرانجام او را پادشاه شهر کوئا^۸ گردانید. وی در يك افسانه به صورت هیولایی هراس انگیز

1- Lullubium

2- Anubanini

3- Batir

4- Anu

5- Antum

6- Ninlil

7- Adad

8- Kutha

درمی آید که بیانگر تأثیری است که وحشیان گوتی بر ساکنان بابل گذاشته بودند. (۵۷) به فاصله نه چندان دوری از نقش برجسته آنوبانی نی استل تاردونی^۱، پسرایکی^۲ نهاده است که نیز دارای کتیبه‌ای به زبان اکدی است که از شمش و ادد یاری می‌خواهد. (۵۸) تاردونی را باید در همان دوره قرار داد و او نیز احتمالاً پادشاه لولوبیوم بوده است.

شاید گوتیان که در شمال شهر زور زندگی می‌کردند عامل این پیشروی بوده‌اند. آنان نیز آرزوی تصرف سرزمین میاندورود را در دل داشتند، و پیروزی آنان بر نرم-سین در چند سال پیش به آنان دلگرمی و قوت قلب داده بود. گروه‌های گوتی به ناحیه بابل سرازیر گردیدند، ضربه‌ای برق‌آسا بر همسایگان جنوبیشان وارد آوردند، اما تلاش پی‌گیر و بی‌پروایشان را برای تصرف ناحیه‌ای که بالاترین آرزویشان بود از دست نهند، شرک‌پیشری دلیرانه کوشید تا جلوی این موج را بگیرد؛ یکی از مبادی تاریخ‌گذاری او از يك لشکرکشی علیه آنان سخن می‌گوید و دیگری از اسارت شارلاک^۳، پادشاه ایشان خبر می‌دهد. (۵۹) اما کوشش‌های او سودی نبخشید و او خود شکار آنها گردید. اندکی پس از مرگ او حتی شبح حکومت مستقل در شهرها نیز ناپدید گشت؛ و دوره‌ای که در پی پادشاهی او آمد چندان دستخوش هرج و مرج و آشوب بود که تحت نام القاگر «که شاه بود؟ که شاه نبود؟» معروف گردید. (۶۰)

مقارن این ایام عیلامیان و دودمان اوان آنها از صحنه تاریخ خاورزمین بیرون رفتند. پوزور-اینشوشیناک دوازدهمین و آخرین پادشاه اوان بود، وبا زوال ناگهانی او این سرزمین در تاریکی فرو رفت. چنین می‌نماید که عیلام نیز مانند بابل زیر موج گوتیان فرو رفت.

بخش سوم

فرمانروایان بابل و شاهان سیماش^۱

اقوام گوتیوم^۲ که سراسر بابل را درنوردیدند ظاهراً مردمانی وحشی بوده‌اند، نویسندگان بعدی سخنان تند و خشمگنانه‌ای دربارهٔ آنان می‌گویند و گویا رویهم‌رفته گفته‌هایشان ناحق و ناروا نیست. گویند که آنان با ایزدان دشمنی ورزیدند، پادشاهی و شهریاری سومر را به کوهها بردند، و بذر دشمنی و شرارت پاشیدند. (۱) از دیدگاه مردم بابل که به برخورداری از مواهب نظم و قانون خو گرفته بودند، اتهامی بزرگتر از این نمی‌توانستند بر مردمی وارد کنند که بگویند آنان از توانایی پابرجای پادشاهی قانونی و راستین بی‌بهره‌اند. و در عین حال می‌گفتند که گوتیان پیش از درآمدن به سرزمینهای پست و هموار پادشاهی نداشتند. (۲) می‌توانیم از این گفته چنین برداشت کنیم که شرکایشری پادشاه آنها، شارلاک را به اسارت گرفت، و می‌توان این را بر آنها بخشود؛ اما ما نمی‌توانیم آنها را به خاطر واژگون ساختن نظم اداری و اقتصادی که اندکی از اسناد مکتوب

بابلی به آن اشاره کرده اند ببخشیم.

درباره فرمانروایی گوتیان در بابل مگر نام پادشاهان آنسان در دو فهرست دودمانی چیز دیگری دانسته نیست. شمار اندکی از کتیبه های پادشاهانی که نامشان در این گزارشها نیامده چیزی مگر اندک درباره تهیه کنندگان خود نمی گویند. فهرستها خود با یکدیگر همخوانی ندارند؛ و اگرچند پادشاهیهای کوتاهی که به يك يك پادشاهان نسبت داده می شود از پیش آمدن دوره ای از ناآرامی شدید و جنگ خانگی حکایت می کند، اما این اشخاص شباهت و همانندی تردیدبرانگیزی دارند و سبب بی اعتمادی می شوند. یکی از این گزارشها می گوید که مهاجمان ۱۲۴ سال بر سرزمین بابل استیلا داشتند؛ اما گزارشی دیگر پای می فشارد که رقم درست ۱۲۵ سال و ۳۰ روز است. نمی توان در توانایی ثابت شده ریاضی دانان بابل تردید کرد، اما اگر مدت هر يك از پادشاهیها را باهم جمع کنیم تنها به ۹۱ سال و ۴۰ روز می رسد و يك باقیمانده ۴۰ ساله به دست می آید که درباره آن توضیحی داده نشده. از این حقایق روشن می شود که هنوز چیزهای زیادی درباره دوره استیلای گوتیان نامکشوف مانده است

در اواخر دوره ظاهراً وحشیان زیر نفوذ پایدار و مسلط فرهنگ بابلی قرار گرفتند. شاید آن پادشاهانی را که کتیبه هایی از خود به جا گذاشته اند اما نامشان در فهرست پادشاهان دبیران محلی نیامده است باید به این دوره نسبت دهیم. لاسیراب^۱، پادشاه گوتیوم، برای حفظ سرگرزی که وی متنی اکدی بر آن کنده است گذشته از ایزد گوتیوم از ایشتاروسین نیز استمداد می جوید. ۴۱ پادشاهی دیگر به نام اریدوپیزیر^۲، هنگامی که چیزی را به ایزد انلیل در پرستشگاه نیپور اهدا کرد، «شاه نواحی چهارگانه جهان» را بر لقبش افزود. ۱۵۱

اگرچند شگفتی آور می نماید، اما پاره ای از شهرهای سرزمین بابل در روزگار حکومت بیگانگان ظاهراً باری دیگر رونق و آبادانی خود را از سر گرفتند. چنین می نماید که در این شهرها ایشاکوهای دودمانهای گذشته چیرگی خود را همچنان نگهداشتند، اما حاکمیت و سیادت مهاجمان را نیز کاملاً برسمیت

می شناختند. یکی از این شهرها اوما^۱ بود که ایشاکوی آن به نام لوگالانادو^۲ می گوید که در ایامی که سپوم^۳ پادشاه گوتیوم بود مدت سی و پنج سال این سرزمین از رفاه و آسایش برخوردار بود. ۱۶۱. ناماخانی^۴، ایشاکوی دیگر همان شهر يك پرستشگاه قدیمی نینوره^۵ را در وقتی که آراگان^۶ پادشاه او بود بازسازی کرد. ۱۷۱. و یکی از دبیران اوما لوحه ای نذری به پادشاهش ساراتیگوبیسین^۷ اهدا کرد. ۱۸۱. تیریگان^۸، از شاهان گوتی که نامش را به چندین شهر امپراتوری دادند، ۱۹۱. تنها پس از چهل روز پادشاهی قربانی نفرت و تعدی یکی از شاهزادگان بومی گردید. ۱۹۰. از این پس دوره فرمانروایی گوتیوم به سر آمد. چندان نگذشت که هر اندازه وحدتی که در مملکت وجود داشت سرعت از میان رفت، و در نواحی زاگرس و عیلام و نیز در بابل دولتهای مستقل کوچک سر بر آوردند. برخی از این شاهزاده نشینها از دیرباز برای ما آشنا هستند و از روزگار فرمانروایی سارگن یا پوزور-اینشوشیناک آنها را می شناسیم. اما دولتهای دیگر تازه پیدا شده و برانژادن گوتیوم برای نخستین بار به آنان فرصت آزادی داده بود.

در دوردستهای شمال، نزدیک دامنه های زاگرس شهر اوربیلوم^۹ که به نام آربلا^{۱۰} معروفتر است نهاده بود که نامش به صورت اربیل هنوز زنده است. ۱۱۱. در جنوب آربلا شهر شیموروم^{۱۱} در آاترن-کوپرو، در گذار اصلی بخش پایین رود زاب قرار داشت. ۱۲۱. در جنوب شهر اخیر هارشه^{۱۲} واقع بود که شاید همان هورشیتوم^{۱۳} بابلیها باشد و اکنون در محل آن روستایی نهاده است که به نام توزخورماتلی^{۱۴} خوانده می شود. ۱۳۱. در کوه های خاور کرکوک، کیماش باری دیگر سر به شورش برداشت. بقایای لولوبیان در بخش میانی زاگرس باهم متحد گردیدند، و سرزمین مجاور که گنهار^{۱۵} نام داشت نیز نشان داد که می تواند دشواریهایی پدید آورد. در ناحیه هنوز جنوبی تر فراهشی که در زبان اکدی به

1- Umma

2- Lugalannadu

3- Sium

4- Nammahni

5- Ninurra

6- Arlagan

7- Saratigubisin

8- Tirigan

9- Urbillum

10- Arbela

11- Shimurru

12- Harshe

13- Hurshitum

14- Tuzkhurmatli

15- Ganhar

نام براهشی خوانده می شد باری دیگر سربرافراشت؛ و در جلگه پست آن ظاهرأ حتی شوش نیز اعلام استقلال کرد. در شمال خاوری عیلام دولت متکی به خودی در انشان سربر آورد؛ و در سیماش، سرزمینی که شاید چندان نیز دور نبوده، و به پوزور-اینشوشیناک خراج می فرستاد، شاه گیرنامسه^۱ دودمان شاهی تازدای پی افکند. [۱۴] هر يك از پادشاهان بابل که می خواست به خاورمیانه وحدت بخشد می بایست این شهر-کشورها را مطیع سازد. این اقدام به جنگی پایدار وتوسل به دسایس سیاسی گوناگون نیاز داشت.

فرمانروای بابل که گوتیان را برانداخت خود فرمانگزار اور-نامو^۲ (۲۲۹۰ ق م) گردید که سلسله سوم اور را پی افکند. جانشین او، شولگی^۳ (۲۲۸۲-۲۲۲۶ ق م) آن سیاست توسعه طلبی را آغاز کرد که بسیاری از دولتهایی را که در بالا بر شمرده ایم زیر سلطه او در آورد. [۱۶] شولگی در هفتمین سال پادشاهی خود ایزد ساتاران^۴ را به پرستشگاه شهر در بازگرداند. [۱۷] و در هشتمین سال نوموشدا^۵ را به پرستشگاه کازالو برگرداند. دلیل این کار آشکار است: شناسایی سیادت او را ز سوی شهرهای ناحیه بابل چندان بود که بی آنکه خطر شورش نواحی جداگانه در میان باشد آن امکان وجود داشت که ایزدان محلی را به جایی که به آن تعلق داشتند بازگردانند.

اکنون کوشش راسخانه ای برای پویش مشرق و شمال آغاز گردید. لشکرکشی به همراهی که شولگی در چهاردهمین سال پادشاهی خود دخترش را به نکاح ایشاکوی آن داده بود آسان بود. غارت کردن گنهار در بیست و دومین سال پادشاهی آغازگر يك رشته تاخت و تاز در سرزمین لولوبیان بود. شیموروم بر کران بخش پایین رود زاب در بیست و سومین و بیست و چهارمین سال و هارشه در بیست و پنجمین سال مورد تهاجم قرار گرفتند.

در این هنگام شولگی در خویش احساس توانایی می کرد که دولتهایی را که در آن سوی رشته کوه مرزی زاگرس قرار داشتند زیر فرمان خود در آورد؛ وی

1- Girnamme

2- Ur-Nammu

3- Shulgi

4- Sataran

5- Numushda

در بیست و هشتمین سال پادشاهی دختر خود را به نکاح ایشا کوی انشان که شاید لیبوم^۱، یا شالابوم^۲ نام داشت در آورد، اقدامی که احتمالاً به دست نشانده گی این دومی اشاره داشت. مملکت سیماش که اکنون تازیته^۳ یکم بر آن فرمانروایی داشت [۱۸] ظاهراً دست نخورده باقی ماند. شولگی در بازگشت به شمال شیموروم را برای سومین بار در سی امین سال و گنهار را برای دومین و سومین بار به ترتیب در بیست و نهمین سال سی امین سال پادشاهی خود غارت کرد. در این میان انشان که احتمالاً تازیته، فرمانروای سیماش از آن حمایت می کرد سر به شورش برداشت و شولگی در سی و دومین سال پادشاهی خود ناگزیر شد شورش این شهر را فرو نشاند. وی در کوشش برای نگهداشتن چیرگی خود بر این ناحیه شولھونی^۴ را شاکانا کوی زابوم^۵ تعیین کرد؛ اما اندکی بعد خبر از ویران سازی دوباره انشان به ما می رسد، [۱۹] و گویا جنگ با این شهر به ناکامی انجامید.

در سالهای اخیر پادشاهی شولگی حمله روی نواحی شمالی که ناآرام شده بودند متمرکز گردید. مردم این نواحی که در مسافت دوری از اور زندگی می کردند و به نژادی دشمن تعلق داشتند نمی خواستند زیر بار سلطه جنوب بروند و مقاومت راسخانه آنان در مبادی تاریخگذاری بازتاب یافته است. شاشروم^۶ در چهلمین سال پادشاهی به تصرف درآمد؛ و شیموروم و لولوبورم در سال چهل و دوم برای نهمین بار دستخوش غارت گردیدند. در سال چهل و سوم شیموروم، لولوبورم، گنهار و اوریلوم ضرب دست فاتح را چشیدند؛ در سال چهل و چهارم سپاهیان شولگی به کیماش و هومورتوم^۷ که احتمالاً نام نخستین هورتوم^۸ بود رخنه کردند. در چهل و ششمین سال که خبر از ویران سازی مجدد هارشه، کیماش و هومورتوم می رسد. [۲۰] شاکانا کویی به در که مهمترین دژ مرزی در برابر کوهنشینان خاوری بود فرستاده شد.

در وقتی که این تهاجمات به سرزمینهای بیگانه انجام می گرفت، ظاهراً شوش

1- Libum

2- Shalabum

3- Tazitta

4- Shalhuni

5- Zabum

6- Shashrum

7- Humurtum

8- Hurtum

و زمینهای پست آن کاملاً زیر فرمان شولگی بوده است. این شهر احتمالاً در زمانی که وی برای نخستین بار به انشان در آمد، یعنی در بیست و هشتمین سال پادشاهی‌ش به تصرف در آمد، زیرا نخستین باری که از ایشاکوی شوش به نام اور کیوم^۱ نام می‌رود در سی و یکمین سال پادشاهی او است. از آن پس داستان شهر شوش از متون خود شولگی که از این شهر به دست آمده آسانتر بیان می‌شود. وی پرستشگاه تازه‌ای برای اینشوشیناک، ایزد شهر، و بودباش نزیی برای ایزد بانر نینهورسگ^۲ که از ایام فرمانروایی آخرین شاه اوان بر عیلامیان شناخته بود بر آورد. آجرها، تندیسهای کوچک مفرغی که بر آنها کنده کاری شده و الواح سنگی او هزار سال بعد که شیلهاک-اینشوشیناک^۳ آنها را در بنای انبارها و مخازن به کار برد و پانصد سال پس از آن نیز که پادشاهان دودمان جدید از آنها برای همان مقاصد استفاده کردند هنوز در ارگ شوش یافت می‌شدند؛^۴ حتی شولگی خود نیز انتظار چنین سربلندی و افتخاری را نداشت. وی به بانوی بزرگ نینگال^۵ مروارید گرانبهایی اهدا کرد،^۶ چنانکه دو تن از زیردستانش در شهر به نامهای اور-ننگینمو^۷ و نین-کیسالشو^۸ برای بقای زندگی او سرگزی به «بانوی شهر» پیشکش نمودند.^۹

از این پس، مگر مناطقی که برآستی عیلامی بودند نظیر انشان و سیماش، نفوذ اور در شوش و مناطق مجاور حکم فرمایی می‌کرد. اما درباره «عیلام» باید گفت که این سرزمین به تمام معنی یکی از ولایات اور گردید. گروه‌هایی از مردان مسلح برای محافظت از کاروانها، چاپارهایی که حامل پیامهای شاهی، ایشاکو و گهگاه مردانی از طبقات بالاتر مانند سوکالو^{۱۰} یا نمایندگان تام‌الاختیار بودند ناحیه بابل را میان تختگاه شاهی و این سرزمین می‌پیمودند، و در شهرهای گوناگونی که بر سر راهشان بود توشه‌ای را که برای سفرشان نیاز داشتند می‌گرفتند. گزارشهای گذر آنها در صدها الواح گلی که در آن ایام تهیه گردیده یافت می‌شود.^{۱۱} عیلامیان، که نمی‌خواستند دیگران بر آنان پیشی گیرند، فعالانه وارد میدان نسبتاً تازه امسا

1- Urkium

2- Ninhursag

3- Shilhak-Inshushinak

4- Ningal

5- Ur-niginmu

6- Nin-kisalshu

7- Sukkallu

پرسود تجارت گردیدند؛ و صدها تن برای شرکت در زمینه‌های گوناگون دادوستد وارد بابل شدند. مثلاً همان اسناد به عیلامیانی از شوش، انشان، سیماش یا شیماش^۱، هوهونوری^۲ و بسیاری شهرهای دیگر اشاره می‌کنند، [۲۵۱] و زابوم^۳ و آدامدون^۴ [۲۶۱] نیز از اهمیت کمتری برخوردار نبودند. از آدامدون که نام آن احتمالاً برگرفته از نام عیلامی برای عیلام است [۲۷۱] حتی دو ایشاکو در پادشاهی شولگی می‌شناسیم. این دو تن یکی اوبا^۵ است که در چهل و یکمین سال پادشاهی از او نام رفته و دیگری ریب^۶ که در چهل و چهارمین سال به او اشاره شده است. احتمالاً^۷ هرگز نخواهیم دانست که سلطه او در فراسوی این جلگه پست تا کجا در ایران پیش می‌رفت، اما می‌توانیم کاملاً مطمئن باشیم که تأثیر آن در اعماق این سرزمین بشدت احساس می‌گردید.

مرگ يك پادشاه همواره نشانه شورش اقوام ناآرام است. توانایی و کارآیی زیاد دستگاه اداری شولگی سبب گردید که این ناحیه بدون کشاکشی جانشین او بور-سین^۸ (۲۲۱۷-۲۲۲۵ ق م) را بپذیرد. پادشاه جدید تا سه سال به کارگزاران شولگی اجازه داد که در کارهای خویش بمانند؛ اما پس از این مدت جای آنان را به مردانی که خود برگزیده بود سپرد. در سال چهارم ایشاکوی تازه شوش به نام زاریکوم^۹ با آیین با شکوهی که در حضور ده گواه بر گزار گردید به این سمت گمارده شد. [۲۸۱] معاصر او نارگید^{۱۰} پیش از این به سمت ایشاکوی آدامدون فرستاده شده بود. [۲۹۱] از سال چهارم به بعد لیبانوک شیش^{۱۱} را درمراهی و از سال ششم بوشام^{۱۲} را در سیمانوم^{۱۳} می‌بایست یافت. شخصی با نام سامی شاروم-بانی^{۱۴} در پنجمین سال در اوک مستقر گردید و تا سال دوم فرمانروایی ابی-سین^{۱۵} که يك دوره شانزده ساله را دربر می‌گیرد در حکومت آنجا ماند، و اورا بشکور نیز از سال هفتم پادشاهی بور-سین تا دومین سال فرمانروایی

1- Shimash

2- Huhunuri

3- Zabum

4- Adamdun

5- Uba

6- Riba

7- Bur-sin

8- Zariqum

9- Nagidda

10- Libanug shabash

11- Busham

12- Simanum

13- Sharrum-bani

14- Ibi-sin

گیمیل-سین در حکومت هامازی^۱ باقی ماند. نگهداری يك منصب در چنین مدت درازی از برقراری صلح و آرامش در این سرزمین خبر می دهد. اما در نواحی مرکزی و شمالی زاگرس که رشته ای از شورشها و سرکوبیها آن را به ستوه آورده بود از این صلح و آرامش خبری نبود. بور-سین در سال دوم پادشاهی اوریلوم، در سال ششم شاشروم^۲ و در سال هفتم هوونوری و ایپروم^۳ را غارت کرد. (۳۰۱) شاید پس از این درس هولناک بود که هوونوری سیمهوزیا^۴ را که دستورهای قاطع درباره وفادار ماندن به اهل شهر داده بود به عنوان ایشاکو پذیرفت. شمالیتر از این، در ناحیه مشرق و جنوب کر-کوک کنونی، خونی نی^۵ مقام خویش را به عنوان ایشاکوی کیماش و شاکانا کوی مادگا^۶ همچنان نگهداشت، او گوگومهری^۷ استوانه ای به او اهدا کرد. (۳۱۱)

با پادشاهی گیمیل-سین (۲۲۰۸-۲۲۱۶ ق م) از دامنه منابع ما کاسته می شود، اما نمی توان گفت که این امر دلیل زوال مملکت در ایام پادشاهی وی است. یقیناً او در سال سوم پادشاهی ناگزیر شد به سیمانوم حمله برد؛ و زابشالو^۸ که دقیقاً در ناحیه بابل و به فاصله نه چندان زیادی از پایتخت قرار داشت، ظاهراً در سال هفتم سر به شورش برداشت، زیرا این شهر نیز دستخوش تاراج گردید. اما از يك ایشاکوی هومورتوم به نام هوبامرسیلی^۹، در سال نخست پادشاهی، به ما خبر می رسد؛ و دختری از پادشاه، پس از فرمانگزاری ایشاکوی زابشالو، ظاهراً به نکاح او داده شده و به ولایت زیر فرمان او اعزام گردید. این رویدادها از ادامه نظم و قانون خبر می دهند. در اوایل سال دوم پادشاهی می شنویم که دختر پادشاه کالاهایی را با خود به انشان برد که بیگمان بخشی از جهیز ازدواج او بوده است. (۳۲۱) پس از آن به انشان حمله شد؛ از این جنگ از طریق منبعی دیگر غیر از مبادی تاریخگذاری، یعنی از کتیبه های معروف گودئا^{۱۰}، ایشاکوی لاگاش که از شاید هشتمین سال پادشاهی بور-سین تادست کم ششمین سال فرمانروایی گیمیل-سین

1- Hamazi

2- Shashrum

3- Iaprum

4- Simhuzia

5- Hunnini

6- Madga

7- Ugugu

8- Zabshalu

9- Hubamersili

10- Gudea

فرمانروایی داشته آگاهی داریم. شگفت آنکه گودئا هیچ کس را در مهتری و سیادت برسمیت نمی شناسد؛ در سندی که از تنها جنگ او، یعنی همین فتح انشان در عیلام یاد می کند اشاره ای به سفر جنگی او در معیت گیمیل-سین نمی نماید. [۲۳۱] وی ما را آگاه می سازد که در بازسازی پرستشگاه ایزدش عیلامیان از عیلام و اهل شوش از شوش به یاریش شتافتند. [۲۴۱] بنابراین مدرک صریح در دست داریم که در روزگار فرمانروایی گودئا و گیمیل-سین، انشان، بلندیهای عیلام و جلگه شوش همه زیر سیادت بابل بودند.

دلیل دیگر از نام شهرهایی که فرمانگزار بابل بودند به دست می آید. در هفتمین سال شولگی-ادمو^۱ در يك شهر عیلام برسمیت شناخته شد [۲۴۵]، اما در خود شوش يك یا دو سال بعد بلیاریک^۲ جانشین زاریکوم گردید. گیمیل-سین خردمندانه بفرمود تا پرستشگاه نینهورسنگ را که بر فراز آکروپولیس* شوش قرار داشت بازسازی کنند، و آجرهای خود او یادگاری از این بازسازی است.

فلاتهای شمال عیلام در ناحیه ای که شولگی در راه آن دلیرانه نبرد کرد نیز فرمانگزار خداوند تازه اور بودند. گودئا، باری دیگر بدون اشاره به مخدوم خویش، به توصیف جنگهایش در کیماش می پردازد که از آنجا مس استخراج می کرد. چنانکه مادگا در جنوب کیماش نیز سنگ گچی را که او نیاز داشت می داد. اشاره مکرر او به سنگ لاجورد علاقه ما را برمی انگیزد، زیرا این سنگ گرانها را، در ایام باستان نیز مانند امروز، می بایست در مشرق ایران جست، و در روزگار فرمانروایی گودئا مناسبات بازرگانی با فلات ایران نمی توانست گسیخته شده باشد. شاید چون گیمیل-سین صراحتاً از تجزیه امپراتوری بیمناک بود، سلطه خود بر مناطقی را که در وفاداریشان بیشتر تردید می رفته و بیشتر دشواری ایجاد

1- Shulgi-admu

2- Beliarik

* Acropolis = ارگ، یا آکروپول، قسمت مرتفع و مستحکم شهرهای باستان.

مثلاً آکروپولیس شهر آتن تپه ای به ارتفاع حدود ۸۰ متر بود، و مخصوصاً در دوره کیمون و پریکلس با آثار معماری مزین گردید. بعضی از این آثار عظیمترین آثار معماری در جهان است. نقل از دایرة المعارف فارسی. ۱/ ۱۸۸-۴.

می کردند و به دست فرد واحدی اداره می شدند استواری بخشید. ایسن فرد واراد-نانار^۱ بود که اگرچند القاب فراوان او تنها يك مشت اسم به دست می دهند، اما با این همه از اهمیت زیادی برخوردارند. او تنها ایشاکو یا امیر برخی نواحی بود؛ این نواحی عبارت بودند از لاگاش (مسلماً پس از غیبت گودئا)، زابوم، سرزمین گوتنه بوم^۲، «شهر گیمیل-سین آسمانی»، هامازی و گنهار بر نواحی دیگر وی سمت شاکانا کو یا حاکم داشت؛ این نواحی عبارت بودند از اوزار گارشانا^۳ باشیمه^۴، تیمات-انلیل^۵، اور بیلوم، ایشار^۶، اقوام سو(بارتو)^۷ و سرزمین کارد^۸ (۱۳۸). يك ناحیه بود که نه گیمیل-سین توانست آن را بگشاید نه فرمانگزار او، عیلام و انشان را توانستند به اطاعت در آورند، اما يك دولت مستقل در سیماش مقارن با دودمان اور به رونق و شکوفایی خود ادامه داد. در این سرزمین در پی گیرنامه^۹ و تازیتای^{۱۰} یکم، ابارتی^{۱۱} و تازیتای دوم به پادشاهی رسیدند. انبی لوخان^{۱۲}، پادشاه بعدی معاصر ابی-سین پادشاه پس از آن و آخرین پادشاه اور بوده است. (۱۳۹) جلوس این پادشاه نگون بخت (۲۲۰۷ ق م) ظاهراً در اوضاع و شرایطی آرام انجام گرفت، اما کسی که در آن ایام زنده بود نمی توانست باور کند که اور هنوز از قدرت فایقه برخوردار باشد. تا مدتی سایه قدرت گذشته اش حفظ گردید و «وزیران سازی» شیموروم نام خود را به يك سال بخشید. همچنین ذکری از ایشاکوی اوک، به نام شاروم بانی^{۱۳} در اسناد تجاری سال دوم و از این گذشته، پیدا شدن اسناد تجاری در شوش که تاریخ آنها سال دوم و سوم پادشاهی تعیین شده است. (۱۴۰) اشاره دارند که عیلام برای مدتی وفادار باقی ماند، اما پس از آن بود که شورش و تهاجم در رسیدند؛ و از بخت بد اور در لحظه ای که دو دولت جوان و نیرومند، یعنی ماری^{۱۴} و سیماش از دو سو به این سرزمین یورش آوردند پادشاهی ناتوان بر آن فرمانروایی می کرد.

1- Warad-Nannar

2- Gutehum

3- Uzargar shana

4- Bashime

5- Timat-Enlil

6- Ishar

7- Su(bartu)

8- Karda

9- Girmamme

10- Tazitta

11- Ebarti

12- Enbi-Luhhan

13- Sharrum-bani

14- Mari

انبی لوخان از سیماش رهسپار زمینهای پست عیلام گردید و به شوش در آمد. ابی-سین همچون پادشاهی راستین به مقابلهٔ مهاجم شتافت و او را بشکست؛ وی پس از این پیروزی لاف زد که در يك روز سرزمین اواک و شهرهای آدامدون و شوش را از پای در آورد و انبی لوخان، یا به نامی که او می شناخت انبی لو آ^۱ را به اسارت گرفت. [۴۱] اما نادیده گرفتن وجود سیماش نیز ممکن نبود. پادشاه بعدی آن به نام کینداتو^۲ باری دیگر شوش را بگرفت؛ و سلطهٔ او مطلقه و استبدادی بود. وی تدبیر ماهرانه‌ای اندیشید و پیش از همه به قربانی کردن برای ایزد محلی اقدام نمود و دبیران روزگاران بعدی می گویند که وی از سر دینداری و پارسایی پرستشگاه اینشوشیناک را بازسازی کرد. [۴۲] در این میان سرزمینهای دیگری را که در گذشته زیر سلطهٔ اور بودند به سوی خود کشاند. مثلاً هوهونوری از فرمان ابی-سین که مدعی فرمانگزاری آن بود سر باز زد. وی سرزمین هوهونوری را «کلید گشودن سرزمین عیلام» می خواند، اما متنی دیگر آن را «کلید گشودن سرزمین انشان» می داند؛ و بیگمان کینداتو پادشاه سیماش که اکنون بر انشان و عیلام حکومت می راند او را واداشت که بهای سنگینی بابت پیروزی وی بپردازد. [۴۳]

سلسلهٔ سوم اور اکنون آشکارا حالت دفاعی داشت؛ وایشبی-ایرا^۳ مرد ماریایی از شمال باختری به نیپور تاخت و به سوی کازالو که ایشاکوی آن هراسان از مخدوم خود درخواست کمک کرد پیش راند. ابی-سین خشمگنانه پاسخ داد که هیچ کس حق ندارد بترسد؛ در مقام پادشاه از سوی انلیل و عیلامیان که اکنون به سوی اور پیش می رفتند به او کمک خواهد شد؛ بنابراین در پیروزی او برایشبی-ایرا تردیدی نبود. [۴۴] این يك ایمان کورانه بود و در اسارت بیگانه وی فرصت داشت تا از گفته‌هایش پشیمان شود. مردم عیلام، یا انشان و سیماش به بابل آمدند، اما نه برای کمک کردن، بلکه به قصد دست زدن به غارت؛ و ابی-سین، آخرین پادشاه اور را همراه با ایزدش نانار^۴ به انشان بردند (۲۱۸۳ ق م). [۴۵]

1- Enbilua

2- Kindattu

3- Ishbi-Irra

4- Nannar

نمی دانیم که کینداتو از این فتح خود چه غنیمتی آورد. وی مگر اندکی اموال منقول چیزی نتوانست به دست آورد، زیرا در زمینهای رسوبی خطه ای را ضمیمه قلمرو خویش نکرد. و نام او چنان سرعت از یاد آیندگان رفت که افتخار فتح او را انکار کردند و ویران سازی او را به دیگری نسبت دادند. دودمان خود او به فرمانروایی در عیلام و سیماش ادامه دادند، اما اینان هم از جهت فرهنگی هم از حیث مادی از بابل بسیار دور بودند؛ در نتیجه، در بافت پیچیده امور در سرزمین میانرود کمتر ذکری از آنان در میان می آید.

با مرگ ابی-سین، شهر-کشورهای کوچک بابل آن استقلال محلی را که پیش از وحدت این سرزمین به دست دولت او از آن برخوردار بودند باز یافتند. در هورشیتوم، توز-خورماتلی کنونی، یک پادشاهی کوچک سربر آورد. پوهیا^۱، پادشاه این مملکت، پسر آسیروم^۲، کاخ خود را با آجرهایی که بر آنها نوشته هایی به زبان اکدی کنده بودند بر آورد. [۴۶۱] در گنهارماسیام-ایشتار^۳ مهری استوانه ای به پادشاهش، کیساری^۴ اهدا کرد. [۴۷۱] در شهر در پادشاهی که نامش فراموش گردیده با یک کتیبه سوری یساد بر آوردن یک پرستشگاه و بازسازی شهر در را که وی آن را دوست می داشت زنده نگهداشت. [۴۸۱] اما بسیار مهمتر از اینها دو پادشاهی ایسین^۵ و لارسا^۶ بود، پادشاهی نخست را ایشبی-ارا از مردم ماری و آن دیگری را ناپلانوم^۷ پی افکند.

گیمیل-ایلیشو^۸، جانشین و بنیادگذار دودمان ایسین بر او نیز فرمانروایی می کرد؛ او به ما می گوید که نانار^۹، ایزد او را از انشان باز آورد. [۴۹۱] وی نمی گوید که آیا این کار را با توسل به نیروی نظامی انجام داده یا به تدبیر و سیاست، اما ما حدس می زنیم که از این راه دوم بوده است. زیرا کینداتو، به عنوان پادشاه سیماش، تسلیم ایدادوی^{۱۰} یکم شده بود که ما وی را از کتیبه های خودش به نام ایدادو-اینشوشیناک،

1- Puhia

2- Asirum

3- Masiam-Ishtar

4- Kisari

5- Isin

6- Larsa

7- Naplanum

8- Gimil-ilishu

9- Nannar

10- Idaddu

یعنی مردی با پاردای اهمیت، می‌شناسیم. وی خود مدعی بود که پسر بی^۱ است که در جای دیگر ناشناخته است؛ اما دبیران شیلهاک-اینشوشیناک در سدهٔ دوازدهم پیش از میلاد که در فهرستهایی که از پادشاهان گذشته به دست می‌دهند، (۱۵۰) از ایدادو نامی نیز یاد می‌کنند که وی را به نام «نواده» هوتران-تپتی^۲ می‌شناختند، (۱۵۱) و احتمالاً یکی از مبادی تاریخگذاری اوست که «سالی که تندیس مفرغی هوتران-تپتی ساخته شد» خوانده می‌شود. (۱۵۲)

در مورد ایدادو به نخستین نمونهٔ شیوه‌ای برمی‌خوریم که بارها در دگرگونیهای حکومت در عیلام دوره‌های اخیر نمایان گردید، یعنی ترقی تدریجی از مقامی نسبتاً بی‌اهمیت به موقعی بسیار مهم که غالباً خود پادشاهی بود. القاب و عناوین مقامات در طی این دوره همان القابی بودند که برجسته‌ترین رجال عیلام در دورهٔ سلسلهٔ سوم اور داشتند؛ اگرچند این القاب خاستگاه بابلی داشتند، اما کاربرد آنها در عیلام به هیچ‌وجه به معنی فرمانگزاری به ساکنان زمینهای پست نبود. ایدادو-اینشوشیناک به احتمال فراوان دورهٔ کار و فعالیت خود را با سمت ایشاکوی شوش آغاز کرد؛ سپس هم ایشاکوی شوش هم شاکاناکوی سرزمین عیلام گردید. وی در این مقام به وسیلهٔ کتیبه‌ای اکدی از محصور کردن شوش و بارو کشیدن پیرامون آن، زیبا ساختن کیزرا^۳، و هوبو^۴ و دیگر قسمت‌های شوش، بر آوردن دیوارهای پرستشگاه فراز آکروپولیس و ذخیره کردن طشتی از آب سنگ آهک در آنجا به افتخار اینشوشیناک سخن می‌گوید. وی در نفرین به کسانی که ممکن است جرئت ورزیده بناهایی را که او بر آورده ویران سازند به اینشوشیناک و شمش، اینانا^۵ (یا ایشتار) و سین متوسل می‌شود. (۱۵۳) بیگمان این کتیبه در ایامی که کینداتو هنوز بر سریر پادشاهی بود نوشته شده بود. پس از آن ایدادو-اینشوشیناک به عنوان ایدادوی یکم، شاه سیماش، یا چنانکه خود می‌گوید شاه سیماش و عیلام گردید. (۱۵۴) ما می‌توانیم بدرستی در پذیرفتن شکست مردی با يك چنین توانایی به دست گیمیل-ایلیشو^۶، پادشاه ایسین تردید کنیم.

1— Bebi

2— Hutran-tepti

3— Kizra

4— Hubbu

5— Inanna

6— GimiLilishu

تان-روخوراتیر^۱، پسر ایدادو نیز دوره فعالیت خود را در مقام ایشاکوی شوش آغاز کرد. وی با ازدواج با مکوبی^۲، دختر بیلالاما^۳، ایشاکوی اشنونا^۴ بیدرننگ وارد زندگی و دسایس بابل گردید. مکوبی برای سلامت و ایمنی خود در خانه جدید پرستشگاهی برای اینانا ایزد بانوی آکروپولیس شوش برآورد. ۱۵۱۱ سرانجام تان-روخوراتیر هشتمین شاه سیماش گردید (حدود ۲۱۲۵-۲۱۴۵ ق م)؛ اما آجرهای شیلهاک-اینشوشیناک، در هزار سال بعد، گواهی می‌دهد که علاقه او به پرستشگاه اینشوشیناک در شوش همچنان پابرجا بوده است. ۱۵۶۱

نهمین پادشاه سیماش ابارتی دوم (۲۱۲۵-۲۱۱۵ ق م) بود که احتمالاً او نیز با پشت سرگذاشتن مناصب پایینتر به پادشاهی رسید. اما بر الواح شوش تنها مبدأ تاریخگذاری را داریم که وی هنگامی که به بالاترین مقام در سرزمین خویش رسید بفرمود تا آن سال را «سال پس از آنکه ابارتی شاه گردید» بخوانند. ۱۵۷۱ ایدادوی دوم (حدود ۲۰۸۳-۲۱۱۵ ق م). پسر تان-روخوراتیر از بخت مساعدتری برخوردار بود. وی نیز زندگی اجتماعی را با سمت ایشاکوی شوش شروع کرد، و ضمن اینکه در این سمت کار می‌کرد سرسختانه کوشید تا موافقت ایزد محلی را به دست آورد. آجرهای او یادگاری از برآوردن دیوار اوروآنا^۵، آکروپولیس شوش می‌باشند ۱۵۸۱؛ و آجرهای دیگر که بر آنها متونی به دو زبان اکدی و سومری نقش شده می‌گویند که او به احترام اینشوشیناک دیوارهای پرستشگاه را با آجرهای تازه مرمت کرد. ۱۵۹۱ دبیرش ایشمنی^۶ و خدمتگذارش پودودو^۷، در وقتی که وی هنوز ایشاکوی شوش بود، مهرهای شخصی خود را به او اهدا کردند؛ اما وی نیز مانند پادشاهان سلسله سوم اور مهرشاهی خود را به قاضی خود کوك-شیموت^۸ سپرد. ۱۶۰۱ سرانجام او نیز به عنوان پادشاه سیماش شناخته شد و همین پادشاه دودمان سیماش گردید؛ و نیز مانند سلف خویش مبادی تاریخگذاری به کار برد. يك سال بر پایه ویران‌سازی زیدانو^۹ تساریخگذاری شده؛ دیگری از ویران‌سازی شیندیلیب^{۱۰} بو

1- Tan-Ruhuratir

2- Mekubi

3- Bilalama

4- Eshnunna

5- Uruanna

6- Ishmenni

7- Pududu

8- Kuk-Shimut

9- Zidanu

10- Shindlibbu

سخن می‌گوید؛ و سومی از برآوردن پرستشگاهی برای اینانای اوروآنا خبر می‌دهد. ۱۶۱۱ با در نظر گرفتن همه اینها، وی پادشاهی بسیار نیرومند بود و فتوح زیادی کرده بود.

در این میان پادشاه قدرتمندی به تخت یکی از پادشاهیهای متعدد ناحیه بابل برآمده بود. مدت یکصد سال پس از فروپاشی دولت اور کشور مسلط در این ناحیه پادشاهی ایسین بود. در سراسر این دوره شاهان لارسا در منتهای مراتب از استقلال محلی برخوردار بودند و احتمالاً گهگاه از ایسین فرمان می‌بردند. پنجمین پادشاه لارسا به نام گونگونوم^۱ چندان نیرومند بود که به این اوضاع باتمامح بنگرد؛ وی پس از نشستن بر تخت شاهی (۲۰۸۷ ق م) بیدرنگ برای کشورگشایی رهسپار شمال شرقی گردید. در این ناحیه شهر در زیر فرمانروایی پادشاه خود هنوز از استقلال برخوردار بود؛ پادشاه ایسن شهر که اکنون آنوموتابیل^۲ نام داشت با فرستادن سفیری به اشنونا^۳ و برانداختن دودمان کیریگیری^۴ و بیلالاما^۵ خود دست به توسعه طلبی زده بود. ۱۶۲۱ گونگونوم سرعت آنوموتابیل را به مرتبه شاکانا کو فرود آورد، سپاهیان در را به لشکریانی که خود از لارسا آورده بود ملحق ساخت و در سومین سال پادشاهی خود برای ویران کردن شهر باشیمو^۶ در کوههای شرقی رخنه کرد. این يك حمله سر راست به ایدادوی دوم و پادشاهی سیماش بود.

از انگیزه‌هایی که این جنگ را برانگیخت چیزی نمی‌دانیم. شاید ایدادو خود زمانی به بابل تاخته بود و گونگونوم تنها یورش او را تلافی می‌کرد. انگیزه این جنگ هرچه بود، این قدر پیداست که به هنگامی که گویا پادشاهی سیماش در اوج توانایی بود، این جنگ پی آمدهای ناگواری برای عیلام به بار آورد. پنجمین سال پادشاهی گونگونوم با گشودن انشان تاریخگذاری می‌شود؛ کتیبه اکدی فرمانگزار او، آنوموتابیل پادشاه در می‌گوید که چگونه این شاکانا کو مردم انشان، عیلام و سیماش را گردن زد و چگونه براهشی را ویران ساخت. ۱۶۴۱ خود ایدادو، شاه سیماش ناگهان ناپدید می‌شود.

1- Gungunum

2- Anumutabil

3- Eshnunna

4- Kirikiri

5- Bilalama

6- Bashimu

همه اینها چنان سرعت روی داد که در دوره‌های بعدی بسیاری از دبیران عیلام درباره آنها حیران و سردرگم ماندند. آنان باسانی نام دو پادشاه را که تصور می‌رفته پس از ایدادوی دوم به تخت برآمدند به دست دادند؛ این دو پادشاه یکی ایدادو-ناپیر^۱ («ایدادو خداست») و دیگری ایدادو-تمتی^۲ («ایدادو خوانند است.») بودند اما در اینجا روش تاریخی به نگرشی انتقادیتر نیاز دارد. از ظاهر این نامها کاملاً پیداست که نامهایی ساختگی اند و بر طبق نظری گسترده که حتی در عیلام نیز رواج داشت و پادشاه را به مرتبه خدایی می‌رساند ساخته شدند. [۶۵] از این گذشته، گویی در اثبات دروغ همان دبیران عیلامی که در کوشش میهندوستانه اما با تحریف تـساریخ می‌خواستند چنان فرا نمایند که دودمان شاهی همچنان به فرمانروایی ادامه می‌دهند، لوحی در شوش پیدا شده که مبدأ تاریخگذاری شانزدهمین سال پادشاهی گونگ-ونوم بر آن نقش شده است. بدیهی است هیچ توضیحی نمی‌توان داد جز اینکه گونگونوم، فرمانروای لارسا ایدادو را در جنگ بشکست و بکشت و جلگه‌ای را که شهر شوش در آن قرار داشت ضمیمه قلمرو امپراتوری روبر شد خود کرد. بدین ترتیب پادشاهی عیلام سرعت فرو پاشید، دودمان سیماش برافتاد، و بخشی از عیلام زیر سلطه بیگانه درآمد.

1- Idaddu-napir

2- Idaddu-temti

بخش چهارم

پیامبران عیلام، سیماش و شوش

در کوشش برای بازسازی یافته‌های تاریخی درباره ایران و عیلام در دوره باستان حادثه‌ای که درباره پادشاه دورافتاده یکی از شهرهای ناحیه ازابابل گفته شده مارا با این سرزمین آشنا ساخته و دیده‌ایم که در این روزگاران نخستین قدرتی توانا تر از هر قدرتی که در سومر وجود داشت ظاهراً در بلندیهای عیلام حکومت می‌رانده. پیدایی دودمانی در اوان را که معاصر پادشاهان اکده بودند دنبال کرده‌ایم و فروپاشی هر دو را پیش از تهاجم سپاهیان گوتیوم پی گرفته‌ایم. دیده‌ایم که به موازات دودمانی که پس از سالهای سخت و سیاه فرمانروایی گوتیان در اور واقع در ناحیه بسابل سربر آورد دودمان دیگری در سیماش که سرزمینی عیلامی بود فرمانروایی داشت که سرانجام حکومت او را برانداخت. سرانجام، دیده‌ایم که آخرین پادشاه سیماش خود اسیر یکی از پادشاهان بابل گردید و عیلام باری دیگر فرمانگزار مهاجمی جنگجو شد. اکنون با عیلامی مغروری دیدار می‌کنیم که حتی هنگامی که سرزمین خودش سراسر اشباع از فرهنگ بابلی بود سرزمین بابل را در تصرف خویش داشت. حدود میانه سده بیست و یکم پیش از میلاد نبرد بزرگی در بابل آغاز گردید. مردمان تازه‌ای که از آموروی^۱ سوریه رسیده بودند خوی ستیزه با همه نوریسندگان

را نیز با خود آورده بودند؛ و هنگامی که سه پادشاه تازه که در يك سال به تخت برآمده بودند، هريك بر آن شدند تا بردیگران برتری یابند، بدرستی انتظاردرگیری و كشاكش می‌رفت. در ۲۰۵۰ ق م جانشین گونگونوم در لارسا جای خود را به سومو-ایلوم^۱ داد، در ایسین بورسین دوم به تخت برآمد و سلسله نخست بابل با فرمانروایی سومو-آبوم^۲ آغاز گردید. سومو-ایلوم در اوایل چهارمین سال پادشاهی خود با قبایل آموری^۳ که در آکوز^۴ و کازالو ساکن بودند نبرد کرد؛ در سال هشتم کوشید تا «دهانه رودخانه‌ها» را به اطاعت خویش درآورد. اما ظاهرآ توفیقی نیافت. یا دست کم نتوانست فتوح خویش را نگهدارد، زیرا سومو-آبوم تنها پنج سال بعد ناگزیر گردید به کازالو حمله برد.^۵ از رویدادهایی از این گونه با اطمینان می‌توان نتیجه گرفت که این سرزمین دستخوش آشوب و اغتشاش بوده است.

پیروزیهای يك تن میان پرده رویدادهای این دوره را تشکیل می‌دهد، زیرا ایلو-شوما، شاه آشور احتمالاً در ایام فرمانروایی سومو-آبوم به بابل تاخت. کتیبه خود او مدعی است که وی برای اور و نیپور که دست کم اسماً فرمانگزار لارسا بودند آزادی به ارمغان آورد؛ اگر اعطای آزادی بمعنی رهایی از پرداخت مالیات تلقی شود، در این صورت باید چنین برداشت کنیم که کتیبه قطعاً به تهاجم اشاره دارد. وی به سرزمینهای مشرق دجله نیز درآمد، زیرا می‌گوید که اوال، کسماره و در ایزد سه تاران را آزاد ساخت؛ این جنگاور می‌بایست تقریباً به قلمرو عیلام نیز رسیده باشد.^۶ با این همه دعوی این پادشاه قولی منحصر به فرد است و هیچ سند تاریخی دیگری آن را رد یا تأیید نمی‌کند. دست‌آورد ایلو-شوما هر چه بوده، این قدر پیداست که نتیجه دیرپایی نداشته است.

بر تاریخ ناحیه بابل در طی چند سال آینده، کوششهای دو پادشاه برای جنگ؛ بازپس گرفتن یا استیلای بر کازالو در مشرق دجله که آموریا به آنجا وارد شده بودند سایه افکنده است. سومو-ایلوم، پادشاه لارسا در بیست و دومین سال پادشاهی خود (۲۰۲۸ ق م) ناگهان به این ناحیه حمله برد. يك دهه بعد سومو-لا-ایلوم^۶ بابلی

1- Sumu-ilum

2- Sumu-Abum

3- Amorite

4- Akuz

5- Kismar

6- Sumu-La-ilum

کشاکش هشت ساله‌ای را با ایاخزر-ایلی^۱ آموری آغاز کرد و او را از شهر بیرون راند. می‌توان حدس زد که فرمانروای گریخته برای همیشه بیرون از قلمرو خود نبوده است، زیرا دو سال بعد ناگزیر شدند دیوارهای کازالو را ویران سازند و مرگ ایاخزر-ایلی تا پنج سال پس از این تاریخ رسماً اعلام نگردید.

این آشوب و اغتشاش در ناحیهٔ بابل باری دیگر به عیلام آزادی کامل داد. در این سرزمین دودمانی به قدرت رسید، دودمانی که به اندازهٔ سلسلهٔ نخست بابل که آوازه‌ای بلند دارد دوام آورد و تقریباً به اندازهٔ آن اهمیت داشت.

در فهرس شیلهاک-اینشوشیناک تبارنامهٔ ابارتی، نخستین پادشاه این دودمان ذکر نشده است. مهر خدمتگزارش گیمیل-بانو^۲ که او را فردی بدون سمت اداری نشان می‌دهد حکایت از آن دارد که او پیش از نشستن بر تخت شاهی از موقع و پایگاه چندان مهمی برخوردار نبود. پس از آن مهر خادم پسرش کوك-نانا^۳ راوی راشاه معرفی می‌کند، و لقب کامل او «شاه انزان و شوش» ظاهر می‌شود.^[۳] چنین می‌نماید که در متن پیشگویی بابل به او نیز اشاره می‌شود،^[۴] و یافتن دلیل آن نیز چندان دشوار نیست:^[۵] وی پدر شیلهاها^[۶] معروف به شیمتی-شیلهاک^۵ است که در همه جا به عنوان پدر کودور-مابوک^۶ اعلام شده است.^[۷]

اگر چند فتوح شیلماها (حدود ۱۹۸۷-۲۰۰۰ ق م) یا شیمتی-شیلهاک بر ما ناشناخته است، اما یقیناً درخور توجه بوده است. نسلی در پی نسلی دیگر تبار خود را به او می‌رساند و خاطرهٔ فعالیت‌های او در برآوردن پرستشگاه‌هایی برای نانا^۷ و اینشوشیناک در شوش مدتهای دراز در یادها مانده بود.^[۸] این او بود که فرمانروای عیلام بزرگتر را خاوندار شد و شاهان کوچک مناطق محلی ساخت. از آن پس بالاترین لقب در این سرزمین که شیلماها خود نیز از آن برخوردار بود سوکلماه^۸ «پیک برکشیده» بود. چون این لقب اهمیتی بیش از «شاه» داشت، از این روی می‌بایست به ارتباط پادشاه با ایزدان اشاره کند، و بنابراین می‌توانیم آن را «پیامبر خدا» یا

1- Iahzer-ili

2- Gimil-Bau

3- Kuk-tanra

4- Shilhaha

5- Shimti-Shilhak

6- Kudur-Mabuk

7- Nannar

8- Sukkalmah

حتی «فرشته» ترجمه کنیم. شیاه‌ها استفاده از لقب دیگری به نام آدا^۱ «پدر» را نیز آغاز کرد؛ بیگمان این لقب به رابطه پادشاه با رعایایش اشاره دارد به کار بردن این لقب بسیاری از جمله تاریخ‌نگاران بابلی را که از طریق کاربرد این لقب از سوی کودور-مابوک، پسر خود شیله‌ها با آن آشنا شده بودند متحیر ساخت. لقب سوم، یعنی «شاه» احتمالاً بر انسان قدرتمندی در ناحیه بابل دلالت می‌کرد؛ این لقب در عیلام که شیله‌ها تنها تصادفاً «شاه انشان و شوش» بود کمتر اهمیت داشت.^{۱۹۱}

همراه با صفحات اضافی آدا و «شاه» که از این پس فرمانروای عالی بر خود می‌نهاد، ممکن بود القاب «سوکل عیلام و سیماش» و «سوکل شوش» را را نیز برای خود ذخیره کند، زیرا او خود زمانی عهده‌دار این مشاغل بود. اما چنانکه واژه سوکل «وزیر»، «تام‌الاختیار» نشان می‌دهد، این عناوین پایینتر از لقب سوکل ماه بودند؛ و چون شوش شهری اکدی بود، سوکل آن کمترین اهمیت را در قلمرو این سرزمین داشت. با این همه وی می‌توانست امیدوار باشد که به قدرت بالاتر نیز می‌رسد، زیرا شیله‌ها سیاست نزدیک شدن گام به گام به تاج و تخت را که در دوره‌های گذشته رواج داشته باری دیگر برقرار ساخت. با مرگ سوکل ماه ظاهراً سوکل عیلام و سیماش خود سوکل ماه گردیدند؛ سوکل شوش که در محل وی را غالباً به عنوان شاه شوش می‌شناختند، تا سمت سوکل عیلام و شوش بالا رفت. در نتیجه این امر سوکل تازه‌ای برای شوش، ظاهراً از سوی سوکل ماه، انتخاب گردید، زیرا چنین می‌نماید که تابع و زیردست تازه تقریباً همواره عضوی از خاندان فرمانروای عالی بود. به هر تقدیر، این شخص نیکبخت که احتمالاً در بیشتر اوقات عضو فرودستی بوده، با این گزینش سوکل ماه احتمال داشت بی‌آنکه کمترین خطری کند به تاج و تخت شاهی برسد.

اطلاعات ما درباره این دوره عمدتاً از اسناد تجاری شوش به دست می‌آید. اندکی متون دیگر که شاید در طی پادشاهیهای نخستین نوشته شده‌اند، در جایی که امروزه به هالمیر معروف است و در یکصد مایلی جنوب شرق قرار دارد پیدا شده‌اند.^{۱۹۲} اگرچند این اسناد اطلاعات اقتصادی مهمی به دست می‌دهند، اما درباره

اوضاع سیاسی سراسر سرسده‌های آینده چیزی به دانش ما نمی‌افزایند. الواح به‌دست آمده از هر دو محل به اکدی جدلی و احتجاجی که سرشار از واژه‌های عیلامی است نوشته شده‌اند. در طی بخش نخستین این دوره بیشتر نام‌ها عیلامی هستند. با گذشت زمان رفته رفته بر نام‌های اکدی خالص افزوده می‌شود، اما اسامی ماه‌ها و عناوین پیشه‌ها اغلب به زبان محلی باقی می‌مانند.

برخی از متون شوش که به بخش نخست این دوره تعلق دارند اسناد پرستشگاه‌ها، یعنی قبوض رسید گوسفند و گاو هستند.^{۱۰} که برای کاخ سوکل و قربانی کردن در راه ایزدان در نظر گرفته شده بودند. سهم این ایزدان غالباً به ایندوشیناک یا اینانا، بانوی آکروپولیس که گهگاه در کاخ سوکل قربانیایی برای او می‌کردند می‌رسید. دیگر دریافت‌کنندگان این پیشکشها عبارت‌اند از شیموت^۱، ناخونه^۲، نرگال^۳، انکی^۴ یا ائاه^۵ و نین-اگال^۶، بانوی کاخ. جای‌نام‌هایی که در این اسناد آمده بدین قرارند: زابزالو^۷، معروف به زابشالو^۸ که پیامبری از آنجا به شوش آمد، و سیماش، آشکوپه^۹، کوروموتاک^{۱۰}، لاهرین^{۱۱} (شاید لاهیروی^{۱۲} زمانهای آینده)، زبان^{۱۳} و دورشولگی^{۱۴}. بیشتر متون بعدی اسناد ساده اجاره‌ها و گروه‌ها، فروشها، مبادلات، وصیت‌نامه‌ها و اسناد اداری و ثبت فرزندخواندگی هستند.^{۱۱} این متون به اسناد همان دوره که در ناحیه بابل پیدا شده‌اند شباهتی ندارند؛ با این همه، چنانکه در پیش اشاره رفته، زبان این نوشته‌ها سخت متأثر از زبان گویش عیلامی است و برخی سیم‌ها عادات و رسومی را نشان می‌دهند که با آنچه در دشت و زمینهای پست رواج داشته فرق دارد.^{۱۲}

آنچه از دیدگاه بین‌المللی و تاریخ محلی اهمیت بیشتری دارد، آگاهی‌هایی است که این متون برای مطالعه و بررسی تاریخ ایام این دوره به‌دست می‌دهند. در عیلام، مانند دیگر سرزمینهای روزگار باستان، نفرین سلاح مؤثری بود، قدرت دعا

1- Shimut

2- Nahhunte

3- Nergal

4- Enki

5- Ea

6- Nin-egal

7- Zabzalu

8- Zabshalu

9- Ashgupe

10- Gurumutak

11- Lahrin

12- Lahiru

13- Zaban

14- Dur shulgi

به درگاه ایزدی توانا از این کمتر نبود؛ و چسبون پادشاه نماینده خدا بر زمین بود، روش سوگند خوردن برای درستی گفته‌ای به نام رئیس محلی یا پادشاه و فرمانروای بزرگ روشی بسیار مطلوب بود. بعدها طرفه‌هایی که در شوش با یکدیگر قرارداد می‌بستند غالباً به درگاه ایزدان اینشوشیناک و ایشمه‌کاراب^۱ دعا می‌کردند؛ در ماله‌یر بارها از ایزد بانو شاللا^۲، شالای^۳ هوربان، تنها یا همراه با مخدومش اینشوشیناک یاری خواسته شد. از بخت خوش تاریخ‌نگار که گهگاه به جای نام ایزد، نام پادشاه که زمین‌تر از اوست یساده می‌شود؛ مثلاً در متون شوش غالباً از سوکل شهر، همراه با یکی از فرادستان قدرتمند ترش، یعنی سوکل عیلام و سیماش یا سوکل ماه نام می‌رود. این گونه دعا و استمداد چندان بر اوضاع سیاسی داخلی عیلام در سراسر این دوره پرتو افکنده که می‌توان اثبات کرد که فرستهای پادشاهان این سرزمین که به دست شیلهاک-اینشوشیناک، شاه خود عیلام تهیه گردید، غالباً ناقص و نارسا است و در یکی دو مورد نیاز به اصلاح دارد.

بدین ترتیب امروزه می‌توانیم حقیقتی را روشن سازیم که ظاهراً بر باستان‌شناس سده دوازدهم پیش از میلاد ناشناخته بوده است. یعنی اینکه شیلهاها یا شیمتی-شیلهاک^۴ سوکل ماه عیلام بود، شیروکدوه^۵، سوکل عیلام و سیماش و شیموت-وارتاش^۶، سوکل شوش فرمانگزار او بودند. ۱۱۳۱ این فهرستها به ما می‌گویند که اولی از «ذریه» شیلهاها بود؛ باید چنین انتظاری نیز داشت، زیرا ظاهراً شیلهاها این ترتیب جانشینی را باری دیگر معمول ساخت و بدیهی است که یکی از خویشان را بر تخت کوچک نشانید. شیموت-وارتاشی، با وجودی که شاه شوش بود، کتیبه‌ای در جزیره لیان که در آنجا استوانه‌ای نذری به ایزد بانو کیریرشاه^۷ اتحاف کرده بود باقی گذاشته است. ۱۱۴۱

در بابل این نه شیلهاها بلکه پسرش کودور-مابوک بود که بلندآوازه گردید. این عیلامی، که حدود ۱۹۹۵ ق م به دشت درآمد، در اموتبال، از نواحی اطراف

1- Ishmekarab

2- Shalla

3- Shala

4- Shimti-Shilhak

5- Shirukduh

6- Shimut-wartash

7- Kirirsha

لارسا مسکن گزید و استقلال این شهر را تهدید کرد. کتیبه‌ای که از خود او باقی‌مانده وی را «پدر» اموتبال معرفی می‌کند. این لقب از عیلام وام‌گرفته شده بود؛ لقب «پدر» درجه‌ای بالاتر از «شاه» اما فروتر از سوکل ماه بود. چنانکه دیده‌ایم، این لقب را پدر خودش شیلهاها به کار می‌برده، اما چون پسر نیز آن را لقب خویش قرار داد بمعنی فرمانگزاری او به پادشاه مهتر سراسر عیلام یا سوکل ماه تلقی گردید.

سین-ایقیشام^۱ تازه پادشاهی خود را در لارسا آغاز کرده بود و کوشش چندانی در مبارزه با قدرت او نکرد. وی سال بعد تهاجم خود را با حمله به کا-ایدا^۲ و نازاروم^۳ آغاز کرد. (۱۵۱) کودور-مابوک برای تلافی تهاجم او با ایسین^۴ که زامبیا^۵ در پنجمین سال پادشاهی سین-ایقیشام در آنجا به تخت برآمده بود متحد شد. در آن سال سین-ایقیشام مدعی شکست عیلام و زامبیا گردید؛ (۱۶۱) می‌توان در درستی گفته مدعی تردید کرد، زیرا پیش از پایان سال سیلی-اداد^۶ جانشین وی گردید و پادشاه تازه به هنگام به تخت برآمدن فروتن و بی‌ادعا می‌نماید. وی خود را حامی و نگهدارنده نیپور، ایشاکوی اور، لارسا، لاگاش و کوتالا^۷ می‌خواند؛ (۱۷۱) اما اینها القاب شاهی نیستند، و احتمال فراوان می‌رود که سیلی-اداد دست‌نشانده فرمانروای عیلام بوده است. چون جرئت ورزید که در قواعد تاریخگذاری خود را «شاه» بخواند، بیدرننگ از مقام خویش برکنار گردید و واراد-سین^۸، پسر خود کودور-مابوک به جای او به تخت نشانده شد (۱۹۸۹ ق م).

چند سالی پسر پادشاه اسمی نبود و مبادی تاریخگذاری به نام او هستند؛ اما اختیار واقعی در دست پدر بود. سال دوم با تهاجم کازالو و ناحیه مجاورش موتیابال^۹ تاریخگذاری می‌شود. (۱۸۱) زابوم^{۱۰}، فرمانروای بسابل از فتح کازالو در همان سال خبر می‌دهد. این رویداد از اهمیت زیادی برخوردار است، زیرا احتمالاً بدان معنی است که زابوم در رویارویی با خطری مشترک متحد عیلامیان بود، یا اینکه وی در

1- Sin-iqisham

2- Ka-ida

3- Nazarum

4- Isin

5- Zambia

6- Silli-Adad

7- Kutalla

8- Warad-Sin

9- Mutiabal

10- Zabum

واقع دست‌نشانده بیگانگان بود. احتمال مورد اخیر بیشتر است، زیرا کودور-مابوک خود گزارش می‌دهد که چگونه سپاهیان کازالو و موتیابال را در لارسا و اموتبال^۱ به دم تیغ سپرد و چگونه موجودیت کازالو را که بشدت در جنگ آسیب دیده بود تضمین کرد، اما باروهای آن را ویران ساخت. (۱۹۱) فرمانروای عیلام باری دیگر در این کتیبه خود را آدای رعایایش معرفی می‌کند؛ این باروی آدای آمورو^۲ است که بیگمان هدف از آن اقوام آموری^۳ است که بتازگی در کازالو و موتیابال شکست داده بود.

مدت پنج سال از پادشاهی و اراد-سین در لارسا کتیبه‌های شاهی همه از قول کودور-مابوک هستند. سرانجام هنگامی که و اراد-سین برای سلامتی خود و پدرش پرستشگاهی را به اینانای هالاب^۴ اتحاف می‌کند تنها است. (۲۰۱) اینکه چرا کودور-مابوک باید چنین ناگهانی ناپدید شود معمای است که باید از آن پرده بر گرفت. احتمالاً وی را پس از مرگ شیلهاها به عیلام فرا خواندند، اما با جلوس خود بخودی شیروکدوه بر مسند سوکل ماه و شیموت-وارتاش بر سریر سوکل عیلام و سیماش دیگر به حضور او نیازی نبود. شاید به او در عیلام برای کمک به نامگذاری سوکل تازه شوش، سیوده پالار هو پاک^۵ نیاز داشتند، (۲۱۱) اما حق تسمیه فرمانگزار شوش احتمالاً تنها به سوکل ماه تازه تعلق داشت. به هر تقدیر، در سراسر دوازده سال باقیمانده پادشاهی و اراد-سین در لارسا کارها همه به دست پسر سپرده شد و کودور-مابوک تنها با جلوس پسر دیگرش ریم-سین^۶ در این شهر باری دیگر آشکار می‌شود. (۲۲۱) این بار نیز به آدای اموتبال ملقب است؛ و ارتباط او با ریم-سین حتی نزدیکتر و استوارتر از رابطه اش با و اراد-سین است، زیرا پدر و پسر اکنون برای سلامتی خود پیشکشهای مشترک می‌دهند. (۲۳۱) سپس کودور-مابوک باری دیگر از صحنه بیرون می‌رود؛ و ریم-سین که پادشاهی شصت و یک ساله اش نشان می‌دهد که به هنگام نشستن بر تخت شاهی بیگمان کودکی خردسال بوده بتهایی پیشکشی می‌دهد.

درباره پادشاهی شیروکده (حدود ۱۹۶۶-۱۹۸۵ ق م) اطلاعی در دست

1- Emut bal

2- Amurru

3- Amroite

4- Hallab

5- Siwepalarhuppak

6- Rim-Sin

نیست. اما چنین می نماید که شیموت-وارتاش، پادشاه سیماش و عیلام که فرمانگزار او بود در سمت خود در گذشت، سیوه پالارهو پاك ترفیع مقام یافته جانشین او گردید و کودوزولوش^۱ یکم نیز سوکل شوش شد. آنگاه با مرگ شیروکدوه، ظاهراً ترتیب جلوس به سوی نظم کامل پیش رفت؛ سیوه پالارهو پاك سمت سوکل ماه یافت (حدود ۱۹۴۶-۱۹۶۵ ق م)، کودوزولوش سوکل اودر شوش و سیماش گردید و کوتیر-ناخونته^۲ سوکل تازه برگزیده شوش شد. ۱۲۵۱ سوکل ماه تازه خود کتیبه موجودی ندارد. اما قرنهای بعد وی را در زمرة نخستین پادشاهان شوش دانستند که چوب گرانهای خاصی را به اولپوهشی-ایگی-بالاپ^۳ آورد که شاهان بعدی آن را به پایتخت انتقال دادند؛ (۱۲۶) و دبیران شیلهاک اینشوشیناک می دانستند که وی پرستشگاه اینشوشیناک در آکروپولیس را بازسازی کرد.

در این میان، در ناحیه بابل ریم-سین، فرزند عیلام دست به کارهای بزرگی زد. وی در پانزدهمین سال پادشاهی خود به ستیز با اقوام اوروک، ایسین، بابل، راپیلوم^۴ و سوتیوم^۵ برخاست و مدعی است که بر همه آنها غلبه کرده است. پانزده سال بعد پیروزی او بر ایسین (۱۹۴۷ ق م) فتح راستینی بود، و چنین می نمود که براستی در آستانه استیلای بر نواحی کوهستانی قرار دارد. وی حمورابی را که در همان سال به تخت بابل برآمده بود به حساب نیاورد. این قانون بخش بیباک تقریباً بیدرننگ سیاست توسعه طلبی را آغاز کرد؛ وی در چهارمین و دهمین سال پادشاهی خود به مالگیوم^۶ حمله برد، در هفتمین سال ایسین را که ریم-سین بتازگی گشوده بود غارت کرد، و در هشتمین سال به اموتبال یا قلمرو خود لارسا درآمد. در ۱۹۱۸ ق م ریم-سین سخت زیر فشار قرار گرفت؛ کاملاً بدیهی است که وی به سرزمین نیاکانش عیلام که شاید در این ایام کودوزولوش یکم سوکل ماه آن بود (۱۹۴۵-۱۹۱۸ ق م) توسل جست. عیلامیان بی خردانه به این درخواست پاسخ گفتند. آنان مراهمی یا براهمی را پایگاه خویش ساختند و از آنجا به سوبارتوم^۷،

1- Kuduzulush

2- Kutir-Nahhunte

3- Ulpuhshi-igi-balap

4- Rapiqum

5- Sutium

6- Malgium

7- Subartum

گوئیوم، اشنونا^۱ و مالگیوم تاختن آوردند. [۲۷] شکست ایشان به دست سپاه حمواری نه همان بدان معنی بود که در سال بعد که فرمانروای بابل سراسر لارسا را زیر پا گذاشت ریم-سین پادشاهی خود را از دست داد؛ نه همان بمعنی از دست رفتن اعتبار عیلام در کشورهای بیگانه بود؛ بلکه کوششی که برای یاری رساندن به ریم-سین انجام گرفت موجب فروپاشی امپراتوری عیلام و براندازی دولت آن گردید. اگرچند هیچ تهاجمی به این سرزمین صورت نگرفت، اما شکست در بابل ظاهراً چندان شدید بود که عیلام دستخوش منازعات داخلی گردید. بهر تقدیر، از تاریخ این سرزمین برای مدت هفتاد سال تقریباً چیزی نمی دانیم.

تنها يك پادشاه با درجه ای از روشنی پدیدار می گردد. این پادشاه اداهوشو^۲ است که خود را خواهرزاده شیلهاها خواند و پادشاهی او، اگر بتوان نام آن را پادشاهی گذاشت، ظاهراً تنها در عیلام برسمیت شناخته شده بود. وی در بیشتر کتیبه هایش فاقد لقبی رسمی است، و تنها خود را شبان مردم شوش یا اینشوشیناک می خواند. از جمله اقدامات او عبارت بودند از برآوردن پرستشگاهی برای ایزد ناروته^۳ و پلی برای اینشوشیناک. [۲۸] از این گذشته، ناحیه ای به نام او نامگذاری گردید و لوحی که مهر یکی از خادمانش بر آن نقش شده به استفاده از بناهای تاریخگذاری اشاره می کند، زیرا دارای تاریخ «سال شومو-ابی»^۴ است. [۲۹] وی نیز سرانجام به مقام مطلوب سوکل شوش نایل آمد، و در این سمت به یادگار دو پادشاه نخست دودمان خویش، یعنی ابارتسی، شاه انزان و شوش و شیلهاها، سوکل ماه، ادا، شاه انزان و شوش، پرستشگاه تازه ای به نانا^۵ انحاف کرد. [۳۰]

درباره رویدادهایی که موجب تشکیل دوباره مملکتی پابرجا و با ثبات گردیدند چیزی نمی دانیم. شاید حدود ۱۸۵۰ ق م همان کوتیر-ناخونته که در خردسالی به مقام سوکل شوش رسیده بود بیش از شصت سال پیش از آن نوع حکومتی را که در عهد نیاکانش رواج داشت باری دیگر معمول ساخت. وی

1- Eshnunna

2- Addahushu

3- Narute

4- Shumu-abi

5- Nannar

تاتا^۱ را که نام کاملش آنا-مهر-هالکی^۲ بود به عنوان سوکل عیلام و سیماش و تمتی-آگون را به عنوان سوکل شوش برگزید.^۳ تمتی-آگون که خود را خواهرزاده شیر و کدوه می خواند کتیبه ای به زبان اکدی نوشت؛ نوشتن اسناد شاهی به زبان بیگانه از عمق تأثیرات سامی در شوش در سالهای گذشته خبر می دهد. این متن پرستشگاهی را به ایشمه کاراب^۴، ایزدی که بارها در اسناد تجاری، و برای سلامتی سوکل ماه کوتیر-ناخونته و اعضای خاندانش به درگاه او دعا می شود اتحاف می کند.^۵ به موجب متنی که نیز به اکدی است و تنها در نسخه ای که شیلهاک-اینشوشیناک از آن برداشته و برداشت خود از معنی آن را به آن افزوده تماماً حفظ گردیده است، تمتی-آگون برای سلامتی کوتیر-ناخونته یک پرستشگاه و چندین تندیس به اینشوشیناک اتحاف کرد.^۶

تمتی-آگون سرانجام، شاید با مرگ نابهنگام تاتا، سوکل عیلام و سیماش گردید، و کوتیر-شیلهاها^۷ دست نشانده تازه او در شوش شد. آنگاه تمتی-آگون به فرمانروایی عالی رسید (حدود ۱۸۲۶-۱۸۲۰ ق م) و کوتیر-شیلهاها و کوك-ناشور^۸ یکم در موقع فروتری قرار گرفتند.^۹ کوك-ناشور یکم که خواهرزاده تمتی-آگون بود یا خود چنین ادعا می کرد، هنگامی که سوکل شوش بود، این سرزمین را به دست یکی از خواص درگاهش واگذار داد.^{۱۰} هنگامی که گذشت زمان کوتیر-شیلهاها را به پایگاه سوکل ماه رسانید (حدود ۱۸۱۱-۱۸۲۵ ق م) کوك-ناشور که خود اکنون سوکل عیلام و سیماش بود، باری دیگر این سرزمین را به برکشیده خود واگذاشت.^{۱۱} وی دیگر ناگزیر نبود به خویشاوند مرده خویش حرمت گذارد، و این سند اصل و نسب وی را به پیش از تمتی-آگون و پیش از «نیای» ادعایی تمتی-آگون، شیر و کدوه و به «نیای شیر و کدوه، شیاهاها یا شیمتی-شیلهاک»^{۱۲} می رساند؛ بدین ترتیب وی نیز یکی دیگر «خواهرزادگان شیلهاها» گردید که در نزد گردآورندگان فهرستهای اخیر آوازه بسیار داشتند.

1- Tata

2- Atta-merra-halki

3- Ishmekarab

4- Kutir-Shilhaha

5- Kuk-Nashur

6- Shimti-shilhak

ظاهر آ سوکل تازه شوش در ایام فرمانروایی کوتیر-شیلهاها تا مدتی شیرتوه^۱ بوده است. [۳۷] وی مدعی بود که خواهرزاده کوك-ناشور، مهتر، مستقیم خود بوده و مانند خویشاوند ادعایی خود سرزمین خود را به یکی از درباریانش واگذاشت. [۳۸] شاید وی زیاده به مخدومان خویش جسارت ورزید، زیرا بزودی از صحنه ناپدید گردید و تمتی-راپتاش^۲ سوکل یا شاه شوش گردید. [۳۹]

سرانجام کوك-ناشور سمت سوکل ماه یافت (۱۸۰۰-۱۸۱۰ ق م). اگرچند تمتی راپتاش و کودو-زولوش^۳ دیگری [۴۰] در ظاهر از وی تبعیت می کردند، اما او خود با غرور و مباهات همه القابی را که در طی زندگی خود به دست آورده بود برشمرد. وی در مقام سوکل ماه، سوکل عیلام، سیماش و شوش همچنان به بخشیدن زمینهای خالصه به خواص و مقربان خود ادامه داد. زمینی را که از هوته کوك^۴ به هوته شه کین^۵ [۴۱]، از آسیر سیر^۶ به هیتپولی^۷ [۴۲] و از مانهاشهور^۸ به شوماهانی^۹ می رسید به شوکشو^{۱۰} و ماهیسی^{۱۱} از مردم شهر هومان^{۱۲} بخشید. این سند نه همان به خاطر متن و نقشه پیوست آن ارزش و اعتبار دارد، بلکه شاید به واسطه اینکه زمین اهدایی در نزدیکی سرزمین بابل قرار داشت، و نقشه پیوست دارای تاریخ سال بابلی جاری، یعنی نخستین سال فرمانروایی آمی زادوگا^{۱۳} است که نشان می دهد این سند در ۱۸۰۱ ق م تهیه شده بود، نیز اهمیت دارد. [۴۳] سند دیگری که به شرح بر آوردن دیوار معبدی می پردازد مانند متن تمتی-آگون بر دست دیران سده دوازدهم پیش از میلاد بازنویسی گردیده و بدین ترتیب برای آیندگان حفظ شده است. [۴۴] کوك-ناشور ظاهر آ پادشاهی قدرتمند بود؛ از بازیهای سرنوشت اینکه همان دیرانی که پس از گذشت چندین قرن آنچنان صادقانه به استنتاج متن او پرداختند وی را با کوك-ناشور دیگری که از «نوادگان» تان-اولی^{۱۴} بود اشتباه گرفتند.

1- Shirtuh

2- Temti-raptash

3- Kudu-Zulush

4- Hutekuk

5- Huteshekin

6- Asir sir

7- Hitpuli

8- Manhashhur

9- Shumahani

10- Shukshu

11- Mahisi

12- Humman

13- Ammizaduga

14- Ten-Uli

پادشاهی آیندهٔ تمتی-راپتاش (حدود ۱۷۹۱-۱۷۹۹ ق م) که احتمالاً بر کودوزولوش دوم و وتان-اولی (۱۴۵) به عنوان فرمانگزاران خویش سلطه داشت، ظاهراً آرام و بی حادثه گذشت، اما شمار زیاد اسناد اقتصادی که به زمان او تعلق دارند، شاید به افزایش میزان فعالیت تجاری در شوش اشاره می کنند. (۱۴۶۱ همچنین اطلاع دیگری دربارهٔ سالهای فرمانروایی کودوزولوش دوم (حدود ۱۷۸۱-۱۷۹۰ ق م) در دست نیست، اما مسلم است که وی نیز به مقام سوکل ماه رسید. (۱۴۷۱ فرمانگزاران وی ظاهراً تان-اولی و تمتی-هالکی^۱ بوده اند. (۱۴۸۱ شخص اخیر در مقام سوکل شوش، به موجب کتیبه ای اکدی که وی در آن تنها لقب «شاه» به خود می دهد، پرستشگاهی به «اینشوشیناک، شاه ایزدان»، صفتی که در روزگار ما از آن به خطا برای تحصیل نام شاهانه «اینشوشیناک-شار-ایلیانی»^۲ تعبیر رفته است، (۱۴۹) اتحاف کرد. هنگامی که تان-اولی به مقام سوکل ماه رسید (حدود ۱۷۷۱-۱۷۸۰ ق م) بنا بر رویهٔ معمول تمتی-هالکی به سمت سوکل عیلام و سیماش ارتقا یافت و کوك-ناشور دوم پادشاه جدید شوش گردید. (۱۵۰۱ به سبب خطای باستان شناسان عیلامی، التباسی میان این کوك-ناشور و کوك-ناشور اول پدید آمد و در سدهٔ دوازدهم پیش از میلاد بر چندین آجر شرح کارهای فرضی او را نقش کردند. امروزه ما می توانیم این خطا را اصلاح کنیم و بی آنکه دبیران بعدی را زیاده نکوهش کنیم میان این دو تن تمیز دهیم.

متأسفانه اطلاعاتی دربارهٔ تان-اولی نداریم؛ اما هنگامی که تمتی-هالکی به نوبهٔ خویش سوکل ماه گردید، وی نیز مانند کسانی که پیش از او بدین سمت رسیدند، هنگامی که پرستشگاهی به ایزد بزرگ شوش اتحاف کرد از لذت دریافت لقب کامل برخوردار گردید. وی در کتیبه ای که نیز به زبان اکدی است، مانند کوك-ناشور یکم می گوید که «خواهر زادهٔ «شیلهاها» است. (۱۵۱۱ اگر چند لقب او به فراموشی سپرده شد، اما ششصد سال بعد شیلهاك-اینشوشیناک یاد کرده های او را زنده نگهداشت. (۱۵۲۱

نقص و پیریشانی منابع ما را از شناخت نام جانشینان تمتی-هالکی محروم

1- Temti-halki

2- Inshushinak-shar-ilani

می سازد. اگر منابع ما نقصی نداشته‌اند، می توانستیم رخنه‌های هنوز بیشتری بیابیم، زیرا ترتیب پیچیده جانشینی در عیلام انگیزه‌زدهای برای قتل فراهم می آورد. يك «خواهرزاده» دیگر شیلهاها، احتمالاً پیش، اما با احتمال بیشتر پس از تملتی-هالکی، اهمیت پیدا کرد. با این شخص که كوك-کیرواش^۱ نام داشت نخستین بار در مقام کار بدستی كوچك، شاید سوکل شوش برمی خوریم که فرمانگزار بالا-ایشان^۲ بود. ۱۵۳۱ بعدها در باره این بالا ایشان می گفتند که وی نیز مانند سیوه پالارهو پاك چوبهای گرانبهایی برای پرستشگاه شوش آورده بود. ۱۵۴۱ كوك-کیرواش نیز به نوبه خویش، شاید در مقام سوکل عیلام و سیماش، تم-سانیت^۳ را که ظاهراً مرگ پیشرس او كوك-ناخونته را وارد امور شوش کرده بود تابع و فرمانگزار خویش داشت. ۱۵۵۱ سرانجام وی نیز به نهایت هدفهای سیاسی خود دست یافت و به مقام سوکل ماه رسید. كوك-ناخونته و كوك ناشور سومی فرمانگزار وی بودند. ۱۵۶۱ وی در نوشته‌ای سومری که اکنون منسوخ گردیده می گوید پرستشگاهی را در شوش بازسازی کرد و گرد آن را دیواری تازه بر آورد. ۱۵۷۱ اگر ما متون اصلی دیگری از این «نواده» شیلهاها در دست داشتیم، شاید می توانستیم اصل و نسب واقعی او را پیدا کنیم؛ متأسفانه دبیران سده دوازدهم پیش از میلاد که گزارش او را استنساخ کردند و تفسیرهای عیلامی خود را بر آن افزودند، ۱۵۸۱ وی را تنها به نام پسر لانکوکو^۴ ۱۵۹۱، نامی که صورت دیگری از آن شناخته نشده، می شناختند؛ از این روی موقع دقیق او در رشته جانشینی مبهم باقی می ماند. ۱۶۰۱

تاریخ غالباً نشان داده است که فرمانروایان و مردم مملکتی تضعیف شده سخت می کوشند تا شکوه و عظمت روزگاران گذشته را باز یابند. کهن گرایی یکی از شیوه‌هایی است که در کوشش برای زنده کردن گذشته به کار می رود؛ بنابراین، در دعاوی گوناگون رساندن تبار به شیلهاهای بزرگ، شاید بتوان هم ضعف دید هم کهن گرایی. به هر تقدیر، حدود ۱۷۵۰ ق م عیلام تقریباً بکلی از نظر ناپدید می شود. از آنجایی که حدود این ایام مملکت بابل تحت الشعاع کاسیها قرار می گیرد، از این

1- Kuk-KirWash

2- Bala-ishshan

3- Tem-Sanit

4- Lankuku

روی برای فهم بهتر رویدادها باید به این قوم و تاریخ بابل پردازیم. خواهیم کوشید تا دریابیم که آیا سرنوشت عیلام در فاجعه‌ای که به سر همسایه غربی آن، یعنی سرزمین میاندورود آمده تغییر یافته یا نه.

بخش پنجم

میان پرده کاسیها

اگرچند برآستی گفته‌اند که کمتر فاتحانی به اندازه کاسیها نشانی از قدرت خود بر مردم بابل باقی گذاشته‌اند، با این همه آگاهی ما درباره تاریخ نخستین این قوم بسیار اندک است.^{۱۱} خوشبختانه از فهرست واژه‌های کاسی که به دست دبیران بابلی گردآوری شده که ترجمه برابره‌ای اندکی از آنها را نیز به دست می‌دهند، پاره‌ای تصور درباره پیوندهای زبانی آنها می‌توان حاصل کرد.^{۱۲} بیشتر واژه‌های باقیمانده و نیز اکثر نامهای اشخاص ثابت^{۱۳} می‌کنند که عامه مردم کاسی به زبانی قفقازی که شاید همسایه نزدیک زبان عیلامی بود تکلم می‌کردند.^{۱۴} فهرستی دیگر که نامهای پادشاهان کاسی را به اکدی برمی‌گرداند پرتو بیشتری به مسئله ایزدان آنها که در این نامها تجسم یافته‌اند می‌افکند.^{۱۵} این حقیقت که بیش از يك ایزد را با ایزد بابلی مفروضی یکی دانسته‌اند حکایت از آن دارد که چندین گروه از ایزدان مهاجمان پیش از آمدن ایشان به بابل با ایزدان این سرزمین یکی بوده‌اند. اما ما می‌توانیم تشخیص دهیم که پاره‌ای از ایزدان کاسی از گونه ایزدان قفقازی هستند.

مثلاً شِپاک^۱ برابر مردوک^۲، ساه^۳، همسان شمش، هودها^۴ همانند اداد^۵، وهاربه^۶ مطابق با انلیل است. ۱۷۱. خاستگاه دیگر ایزدان آنها روشن نیست. کاشو^۷، ایزد همنام آنها که بیگمان نام خود را از سرزمین آنها گرفته و نیز ممکن است نامی قفقازی باشد، کامولا^۸ یا ائا، دور^۹ و شوگاب^{۱۰} که برابر است با نرگال؛ شوقامونا^{۱۱} که با نرگال و نوسکو^{۱۲} همانند است؛ هالا^{۱۳} یا گولا^{۱۴}؛ شومالیا^{۱۵} یا شیبارو^{۱۶}، «بانوی کوههای تابان که بر چگادها مأوا دارد»، میریز^{۱۷} ریابلتو^{۱۸}؛ وگیدار^{۱۹} یا نینورتا^{۲۰} در زمره این ایزدان قرار دارند.

می‌توانیم در میان مهاجمان عنصر دیگری نیز پیدا کنیم. اسب در نزد کاسیهانمادی الهی بود؛ و استفاده پایدار آنها از این حیوان که تنها پس از ورود ایشان در بابل رواج یافت. بیگانگان نورسیده را با گروههای هند و اروپایی که در این ایام به سراسر مرزهای شمالی هلال خصیب حمله آورده بودند، یعنی حیتها^{۲۱}، فرمانروایان میتانی^{۲۲} و شاید عنصری از هیکسوسها^{۲۳} پیوند می‌دهد. این پیوند را نامهای دیگر ایزدان کاسی نیز اثبات می‌کنند. شوریاش^{۲۴} که برابر است با شمش، ایزد خورشید، بی‌تردید سوربای^{۲۵} [۸] هندوان و هلیوس^{۲۶} یونانیان است ماروتاش^{۲۷} را همانند نینورتا با ماروت^{۲۸} هندی یکی دانسته‌اند. بوریاش^{۲۹}، ایزد طوفان دیگری همانند اداد ظاهراً برابر با بورئاس یونانی است.

همه این عوامل نشان می‌دهند که کاسیه‌ها مردمی بودند که از جاهای گوناگون برهم فراز آمده بودند، و زمانی که ما در آن زندگی می‌کنیم چندان از آنها دور

1- Shipak

2- Marduk

3- Sah

4- Hudha

5- Adad

6- Harbe

7- Kashshu

8- Kamulla

9- Dur

10- Shugab

11- Shuqamuna

12- Nusku

13- Hala

14- Gula

15- Shumalia

16- Shibarru

17- Mirizir

18- Beltu

19- Gidar

20- Ninurta

21- Hittites

22- Mitanni

23- Hyksos

24- Shuriash

25- Surya

26- Helios

27- Maruttash

28- Marut

29- Boreas

شده است که جدا ساختن کامل عناصر تشکیل دهنده آنها میسر نیست با این همه، آشکار می نماید که يك کاست حاکم هند و اروپایی، و بنابراین در نهایت نوردیک، روزگاری در میان آنها زندگی می کرد و بر گروهی بیگانه و بیشتر از مردم قفقاز استیلا داشت. بدیهی است که این فاتحان زبان خود را به اتباعشان تحمیل می کنند، اما در مورد میتانی به يك نمونه عکس برمی خوریم، و در مورد مردمی که با نام کاسی یا به صحنه تاریخ گذاشتند احتمالاً همین وضع پیش آمده است؛ اشرافیت نوردیک احتمالاً با گذشت روزگار زبان خود را جز اندکی که در اسامی خاص حفظ گردیده به فراموشی سپرد. بدین ترتیب اقوام بومی شکست خود را تلافی کردند.

زادبوم کاسیها مانند خاستگاه آنان نامعلوم است. بقایای بعدی اشاره دارند که کاسیها از زاگرس مرکزی، در شمال عیلام به بابل فرود آمدند. نواده پادشاه سوم^۱ آنها مدعی سیادت برگوتیها و برپادان^۲ و المان^۳ که باید همان ناحیه حلوان باشد بود. شلمنصر^۴ سوم، پادشاه آشور، تقریباً هزار سال پس از ورود آنها در نامری^۵، از قلمرو لولوبیان پادشاهی به نام ایانزو^۶ یافت که نام او صرفاً واژه کاسی برای «شاه» است. در سرزمین کوهستانی شرق و شمال شرقی نام کاسیها در عهد باستان در میان قبایل کیسن^۷ و کوسی^۸ به حیات خود ادامه داد. [۱۱] اما لازم است اشاره کرد که این سند تا حد زیادی عکس این مسئله را ثابت می کند، زیرا در سده بیست و چهارم پیش از میلاد، یعنی در روزگاری که بسیار بعید است که کاسیهای واقعی در رسیده باشند، در شمال عیلام سرزمینی به نام کاشن^۹ وجود داشت. [۱۲] این امر اشاره دارد که آنها نام خود را از سرزمینی گرفتند که مدتها پیش به اشغال درآورده بودند، و این سرزمین احتمالاً مدتهای دراز پس از آنکه اقوام تازه و تازه تری را جذب خود کرد نام اصلی خود را همچنان نگهداشت. شاید سرزمین یاد شده شاهد ادغام و اختلاط عناصر گوناگون هند و اروپایی، قفقازی

1- Padan

2- Alman

3- Shalmanser

4- Namri

5- Ianzu

6- Kissean

7- Kossean

8- Kashshen

و دیگران. بوده که از ترکیب آنها کاسیهای تاریخی پدید آمدند؛ شاید این ترکیب در سرزمینی دیگر و دورتر انجام گرفته.

بارها پیش می آید که از تاخت و تاز و تهاجم، یا ورود و تجاوز سریع نورسیدگان به سرزمینی مسکون و آباد سخن می گوییم. این واقعۀ ندرتاً روی می دهد. مردم تازه در افق پدیدار می گردند، اما برای فرود آمدن یکسره و یکجا به سرزمینی که آرزوی دست یافتن به آن را در دل دارند ممکن است دست به کوشش ضعیفی بزنند. اگر آنها را عقب رانند، سیاست رخنه صلح آمیز را در پیش می گیرند که طی آن رفته رفته جذب در گروه پیشین می شوند، اما زورمندی و سلحشوری خود را کمتر از دست می دهند. اعضای آنها گام بگام به سوی قدرت پیش می روند تا اینکه خود که زمانی استخفاف می دیدند و در بیم و هراس بسر می برند بر آن سرزمین استیلا می یابند و حکومت را به دست می گیرند.

«پیروزی» کاسیها در بابل این گونه روی داد. در ۱۹۸۶ ق م سامسو-ایلونا^۱، پادشاه بابل، تهاجم همه جانبه دشتهای را که بر دست گروههای گرسنه ساکن در آنها انجام می گرفت دفع کرد. از آن پس برای تقریباً یکصد و پنجاه سال آینده آنها به عنوان درودگر، کارگر و مهتر در اسناد تجاری ظاهر می شوند. ۱۲۱ از مراحل که آنان برای رسیدن به قدرت پشت سر گذاشتند چیزی دانسته نیست. اما باید مسلم بدانیم که پیشرفشان تدریجی و پایدار بوده است. آنان با اندیشههایی خام و ساده مگر در راههایی که از دیگران وام گرفته بودند سرانجام به اوج قدرت دست یافتند، و در ۱۷۴۹ ق م سرزمین بابل زیر فرمانروایی دودمان کاسی درآمد.

نخستین پادشاه^۲ آنها کانداش^۳ نام داشت (۱۷۳۴-۱۷۴۹ ق م) که شانزده سال پادشاهی کرد و در کتیبه ای نیمه ادیبانه خود را «شاه نواحی چهارگانه جهان، شاه سومر و اکد، شاه بابل» می خواند. ۱۵۱ بدیهی است که وی می کوشید تا خود را جانشین قانونی دودمانی بخواند که بتازگی برانداخته بود. پادشاهیهای بیست و دو ساله جانشینان بلافصل او، سرآگوم^۴ و کاشتیلیاش^۴ یکم که احتمالاً از نسل آگوم

1- Samsu-iluna

2- Gandash

3- Agum

4- Kashtiliash

نبوده از مملکتی آرام و قدرتی بلامنازع خبر می‌دهد، گرچه توقف تقریباً کامل اسناد تجاری از عدم فعالیت بازرگانی و رکود احتمالی خبر می‌دهد. اوشی^۱، پسر کاشتیلیاش هشت سال پادشاهی کرد؛ سپس آبیراتاش^۲ و پسرش تازی گوروماش^۳ به تخت برآمدند. يك واقعت شگفت مربوط می‌شود به پادشاهی که معاصر با پادشاهان اخیر بوده است. این پادشاه گولکیشار^۴، فرمانروای مستقل سرزمین بطایح بود (۱۶۳۰-۱۶۸۴ ق م) که سرزمین کران دجله در ناحیه^۵ در را به یکی از رعایای خود سپرد. ۱۱۶۱ اگر در که در شمال شرقی ناحیه^۶ بابل بمعنی دقیق کلمه نهاده بود از او فرمان می‌برد، در این صورت در این ایام دست کاسیها از جاده‌ای که آنها را به آخرین زادبومشان در کوهستانها می‌رساند قطع شده بود.

در پی تازی گوروماش که با به تخت برآمدن یکی از پسرانش به نام آگوم-کاکریمه^۷ دودمانش به شاهی بازگشت، هاربا-شپاک^۸ و تپیتاکزی^۹ به پادشاهی رسیدند. این آگوم-کاکریمه بود که گذشته از القاب رسمیت شاه کاشو^{۱۰}، شاه اکد، و شاه سرزمین پهناور بابل خود را شاه پادان و المان و شاه کوتیوم نیز خواند. این امر احتمالاً حکایت از آن دارد که وی خود را ملزم می‌دید گذشته از نواحی نوگشوده در جلگه‌ها از زادبوم نیاکانش در کوهها نیز حراست کند.

در پی آگوم-کاکریمه، بورنا-بوریاش^{۱۱} و در پی او پادشاهی ناشناخته و آنگاه کاشتیلیاش دوم (۱۵۱۲-۱۵۳۰ ق م) به تخت برآمدند. پادشاه اخیر رفته رفته زمینهای بطایح را دورگرفت؛ و برادرش به سرائ-گامیل^{۱۲}، آخرین پادشاه بطایح لشکر برد و او نیز به عیلام پناه جست. ۱۱۸۱ سپس برادر که اولام-بوریاش^{۱۱} نام داشت خود بر تخت کاسیها نشست و با جلوس او (۱۵۱۱ ق م) ظاهراً دودمانش بکلی با میهن تازه‌اش بابل خوگرفت. دوره بعدی که «آمارنا»^{۱۲} خوانده می‌شود در اینجا علاقه ما را بر نمی‌انگیزد.

1- Ushshi

2- Abirattash

3- Tazzigurumash

4- Gulki shar

5- Agum-kakrime

6- Harba-Shipak

7- Tiptakzi

8- Kashshu

9- Burna-Buriash

10- Ea-gamil

11- Ulam-Buriash

12- Amarna

اگرچند شمار کتیبه های پادشاهان کاسی که تا اینجا از آنان نام رفته در هیچ جا زیاد نیست، اما در شوش بکلی به دست نمی آید و خاکبردارانی که در این محل کار کرده اند در لایه ای که به دوره کاسیها مربوط می گردد ظاهراً چیزی به دست نیاورده اند. بدین ترتیب در تصرف عیلام بر دست کاسیها که مقارن با حاکمیت آنها بر بابل رویداده ظاهراً تردیدی نیست. از سوی دیگر، مسلم است که دودمان عیلامی که بر دست ابارتی و شیلهاها بنیاد گرفت، اندکی پس از دودمان نخست بابل از صحنه تاریخ بیرون رفت. در مورد عیلام، احتمالاً این سرزمین قربانی تاخت و تاز مردمانی گردید که خود در اصل از پیش سپاهیان کاسی گریخته بودند. بهر تقدیر، تردیدی نیست که در تاریکی و ابهامی که در این دوره هم سرزمین بابل هم عیلام را می پوشاند دقیقاً کاسیها مسئولند.

بخش هشتم

شاهان انزان و شوش

با شتاب شگفت آوری از تاریکی‌ای که مدت چهارصد سال پس از ظهور کاسیها در بابل ایران و عیلام را می‌پوشاند بیرون می‌آییم. داستانی بسیار دل‌انگیز در وقایع‌نامه‌ای متأخر می‌گوید که هورپاتیلا^۱، شاه عیلام از کوریکالزوی^۲ سوم، پادشاه کاسیها (۱۳۲۰-۱۳۴۴ ق م) درخواست تا در دور-شولگی^۳، که نام دژی در بطایح بود که به دست شاه بزرگ سلسله سوم اور ساخته شده بود با وی نبرد کند. [۱] شاه عیلام گفت که نتیجه این نبرد بسایسد سرنوشت عیلام را تعیین کند. نیروهای دوطرف با یکدیگر درگیر شدند، سربازان هورپاتیلا وی را فرو گذاشتند و عیلام بخشی از امپراتوری کوریکالزو گردید. [۲]

اگرچند این وقایع‌نامه خاص بسیار ناموثق و بی اعتبار است، اما داستان یاد شده تماماً بر ساخته نیست. اکنون چنین می‌نماید که هورپاتیلا فرمانروای قانونی بابل بود و دست کم چهار سال در آنجا پادشاهی کرد. [۳] وی که به دست آشوریان از بابل بیرون رانده شده بود به احتمال زیاد به عیلام پناه جست و در آنجا به نبرد

1- Hurpatila

2- Kurigalzu

3- Dur Shulgi

خود با کوریگالزو، دست‌نشانده آشوریان را ادامه داد. اما مسلم است که وی آرمان و داعیه خود را بکلی از دست داد؛ در شوش کوریگالزولوسوسک عقیقی به ایزد ساتاران و یک سر عصای شاهی به‌انلیل اتحاف کرد؛^{۴۱} وی در آکروپولیس تندیسهای کوچک خود و کتیبه‌ای که گزارش شکست شوش و عیلام و ویران‌سازی مراهرشی است باقی گذاشت.^{۴۲} فرمانروای کاسی یک لوح عقیق را که روزگاری برای سلامتی شولگی، فرمانروای اور در شوش به‌اینانا اتحاف شده بود به‌نیپور باز آورد و در آنجا باری دیگر به‌انلیل هدیه کرد یک بار دیگر بر آن به‌شرح‌گشودن شوش در عیلام پرداخت.^{۴۳}

تقریباً بیدرنگ توجه کاسیها از عیلام برداشته شد و برنواحی شمال‌شرق بابل که سربازان تازه‌نفس خود را از آنجا می‌آورد متمرکز گردید. آریک-دن-ایلوا، فرمانروای آشور به‌پادشاهی کوچکی به‌نام نیگیمتی^۲ در رشته‌کوههای شرق آربلا حمله برد و سپس به ناحیه مسکن ایاشوباگالاها^۳، قبیله‌ای که بعدها با بقایای کاسیها در کوهها متحد گردید لشکر کشید.^{۴۴} اداد-نیراری^۴ نیز به زاگرس مرکزی حمله کرد و بقایای گوتیها و لولوبیان را فرومالید. پس از جنگش با نازی-ماروتاش^۵ کاسی، مرز میان آشور و بابل در ارمن^۶ از سرزمین اکارسالو^۷ که همان ناحیه حلوان کنونی است، و در کوهها تا سرزمین لولوبیوم پیش می‌رفته تعیین گردید.^{۴۵} در این اوضاع واحوال عیلام بسرعت از زیر سیادت کاسیها بیرون آمد؛ و پا هیر-ایشان^۸، پسر ایگی-هالکی^۹ که احتمالاً معاصر نازی-ماروتاش (۱۲۹۴-۱۳۱۹ ق م) بود دودمان عیلامی تازه‌ای پی افکند. متأسفانه دست‌آوردهای او بکلی بر ما ناشناخته است، مگر اینکه وی همان چوبهای گرانبهایی را که پیش از اوسیه‌پالارهو پالکوبالا-ایشان بدقت روی آن کار کرده بودند به‌جای ناشناخته‌ای انتقال داد.^{۴۶} حتی کار او ناتمام مانده دنباله‌اش را برادر و جانشین وی آتار-کیتاه^{۱۰} (۱۲۸۶-۱۲۹۵

1- Arik-den-ilu

2- Nigimti

3- Iashubagalla

4- Adad-nirari

5- Nazi-Maruttash

6- Arman

7- Akar sallu

8- Pahir-ishshan

9- Igi-halki

10- Attar-Kittah

ق م) که شاهد ورود این اشیا به پرستشگاه شوش بود ادامه داد. به همین نحو در درباره آثار-کیتاه نیز آگاهی بیشتری نداریم؛ اما پسرش هوبان-نومنا^۱ ظاهراً پادشاهی بسیار توانا بوده است. وی به عنوان «پادشاه انزان و شوش» و امیر عیلام نخستین کسی بود که دعوی لقب «گسترنده امپراتوری» کرد؛ و آجرهایی که کتیبه عیلامی او بر آن نقش گردیده و در جزیره لیان در خلیج فارس پیدا شده‌اند، دعوی او را تأیید می‌کنند. این کتیبه که از ایزد هوبان، کیریریشا^۲، ایزد بانوی ما در جزیره وباه را که شاید ایزدان حامی محلی بودند یاری می‌جوید گزارش می‌دهد که هوبان وی را دوست می‌داشت و دعاهای او را می‌شنید و پادشاهی را اینشوشیناک به او داده است. وی به تلافی سلامتی زنانش می‌شیمروه^۳ و ریشاپانلا^۴ پرستشگاهی برای این ایزدان بر آورد و با امیدواری از آنان می‌خواهد که زندگی خوش و پادشاهی امن و آرام به او ارزانی دارند. [۱۰] جانشینان بلند آوازه‌تر او، شوتروک-ناخونته، کوتیر-ناخونته و شیلهاک-اینشوشیناک در زنده نگه‌داشتن نام هوبان-نومنا که پرستشگاهی برای کیریریشا ایزد جزیره لیان و هوبان و کیریریشا بر آورده بود با یکدیگر رقابت می‌کردند. [۱۱] شیلهاک-اینشوشیناک که در نظر او هوبان-نومنا حتی «نواده» شیلهاک بزرگ بود نیز گواهی داد که درباره شوش و اینشوشیناک فروگذاری نشده است. [۱۲]

اونتاش-هوبان^۵ (حدود ۱۲۴۵-۱۲۶۵ ق م)، پسر هوبان-نومنا به عنوان سازنده بنا برستی آوازه‌ای بلند یافت. در روزگار پادشاهی او شمار زیادی پرستشگاه، جرمها و دیگر بناهای دینی در آکروپولیس شوش ساخته شد و دریک کتیبه عیلامی که به همین مناسبت کنده‌اند این بناها بدقت توصیف شده‌اند. آن دسته از ایزدان سامی که مورد احترام بودند عبارت بودند از نابو^۶ که از ارج و احترام زیادی برخوردار بود و هم پرستشگاه داشت هم تندیس، سین، بلالا^۷، بلیت-الی^۸ (بانوی شهر) و اداد؛ اما حتی اداد را نیز به‌شالا که از دوره فرمانروایی

1- Huban-numdna

2- Kiririsha

3- Mishimruh

4- Rishapanla

5- Untash-Huban

6- Nabu

7- Belala

8- Belit-ali

سو کل ماه شناخته بود پیوند می دادند و بیشتر بناها را برای ایزدان عیلامی بر آورده بودند. شاید بناهایی که کمتر زرق و برق داشتند بناهایی بودند که به ناپراتپ^۱، شیموت^۲، پینیکر^۳، ائا-سونکیک^۴ (اٹاشاه است)^۵، هیشمیتیک^۶ و روخوراشیر^۷، نازیت^۸ که ساختمان او در حمایت هوبان و اینشوشیناک بود و ایزدی که نامش به صورت آ.سونکیک^۹ نوشته شده^{۱۰} اختصاص داده بودند. اما به گفته کتیبه، پرستشگاه او پورکوپاک^{۱۱} از دیگر بناهایی که تا آن زمان برای این ایزد ساخته بودند بهتر و باشکوهتر بود؛ و چون ناخونده دعای اونتاش-هوبان را اجابت کرده آنچه را که وی خواسته بود انجام داده بود مسکنی نیز برای او بر آوردند. اما بناهای هنوز باشکوهتر آنهایی بودند که برای هوبان و اینشوشیناک ساخته بودند. آنان دارای مسکن جداگانه ای بودند، و هردو به عنوان ملکی ایلانی^{۱۲} «امیران ایزدان» گذشته از یک پرستشگاه حرمی به نام نورکیپرات^{۱۳} «روشنایی اقطار عالم» نیز داشتند. اما خود شوش را فراموش نکردند. اونتاش-هوبان «در راه شهرمن» یک پرستشگاه و یک نمازخانه اینشوشیناک اتحاف کرده بود.^{۱۴} زیادی شمار این بناها حکایت از آن دارند که وی منابع درآمد زیادی داشته و فتوح زیادی کرده بود؛ اما اینها بر استلها ثبت شده بودند که از آنها تنها استل شوترک-ناخونده باقیمانده و بقیه همه مگر پاره هایی از استلی که دیگری نوشته بود از میان رفته اند.^{۱۵} اونتاش-هوبان تندیس از خود که از جنس سنگ آهک است به هوبان و اینشوشیناک اتحاف کرد و این امر را در کتیبه ای دوزبانه که در تندیس کنده ثبت کرده است؛ و گفتنی است که این کتیبه آغاز پیدا شدن آخرین اشکال در حروف عیلامی را نشان می دهد.^{۱۶} استفاده تقریباً انحصاری او از زبان عیلامی برای گزارشهای دیگر نشانه وجود احساسات ملی گرایی است که به افزایش مخالفت با فرهنگ اکدی انجامید.

در پادشاهی اونتاش-هوبان فلزکاری در تندیس مفرغی قدی ناپیر-آسو^{۱۷}،

1- Napratep

2- Shimut

3- Pinikir

4- Ea-Sukik

5- Hishmitik

6- Ruhurafir

7- Nazit

8- A.IP(orE).A.Sunkik

9- Kpurkupak

10- Melki itaoi

11- Nur kiprat

12- Napir-asu

شهبانوی او که آن را میان تهی و یکپارچه در قالب گرفتند و درون آن را از فلز گداخته پر کردند و به اوج پیشرفت خود رسید. شهبانو بر شانه‌ها و سینه جامه کلفتی پوشیده و «دامن شرابه‌دار» بلندی برتن کرده که دنباله آن بر زمین کشیده می‌شود. آرایش جامه بدقت نشان داده شده و النگو و انگشتری دستان او که آنها را تا کرده نیز بروشنی پیداست. يك كتيبه عیلامی به کسی که تندبسی را پیدا کند و آن را نابود سازد یا نام ناپیر-آسو را که در کتیبه پاك کند یا بخرشد هشدار می‌دهد که خشم هوبان، کیریریشا و اینشوشیناک بر او فرود خواهد آمد، و بلتی^۱، ایزد بانوی بزرگ شهرت و خانواده را از وی دریغ خواهد داشت. [۱۸۱]

جلسوس کاشتیلیاش سوم در بابل (۱۲۴۹ ق م) مقارن بود با آمادگی اونتاش-هوبان برای دست زدن به فتوح خارجی. بهانه او برای جنگیدن با دشت-نشینان را در داستان آگابتاها^۲، چرمسازی که از هانیبالگات^۳ نزد کاشتیلیاش گریخت و برای او سپری از چرم ساخت می‌توان پیدا کرد. وی به پاداش این کار ملکی در نزدیکی شهر پادان^۴ در مرز شمال شرقی سرزمین بابل دریافت کرد. [۱۸۶] به احتمال زیاد فرمانروای عیلام چنین دریافت که این ملك در قلمرو عیلام قرار دارد نه بابل، جنگی که در پی آن در گرفت ظاهراً رویهم‌رفته يك جانبه و مغرضانه بوده است؛ تنها کتیبه کاملاً^۵ اکدی اونتاش-هوبان به یاد پیروزی در این جنگ که شاید بزرگترین دست‌آورد او بوده نوشته شده است. وی ایمیریا^۵، ایزد حامی کاشتیلیاش را به غنیمت گرفت و به آکروپولیس شوش برد که هوبان، اینشوشیناک و کیریریشا بتوانند برای همیشه از وی نگهبانی کنند. [۲۰۱] وی سنگی را که بخشش کاشتیلیاش که انگیزه جنگ میان آنها شده بود بر آن ثبت شده بود نیز با خود به پایتخت آورد.

عیلام احتمالاً از آشوب داخلی در چند سال آینده آسیب دید، زیرا در پی مرگ اونتاش-هوبان این-نه پسر او بلکه عمش اونپاتار-هوبان^۶، پسر پایه‌گذار دودمان، پاهیر-ایشان بود که به تخت برآمد. [۲۱۱] احتمالاً به همین دلیل بود که

1- Betti

2- Agabtaha

3- Hanigalbat

4- Padan

5- Immiria

6- Unpatar-Huban

تو کولتی-نینورتا^۱، فرمانروای آشور بی آنکه عیلامیان در برابر او در ایستند توانست از تارسینا، که کوه دسترسی ناپذیری میان شهرهای شا-سیلا^۲ و بارپانیش^۳ بر کران جنوبی زاب پایین بود به کوههای زاگرس رخنه کند و به ناحیه گوتیهای درهمه جا پراکنده میان سرزمینهای سرقوش^۴ و لالار^۵ در آید. ۱۲۲۱ پس از پیروزی فرمانروای آشور بر کاشتیلیاش که وی فهرست بلندی از شهرهای مرزی را که گاه در دست عیلامیان و گاه در تصرف بابلیها بود به فتوح خود بیفزود. باری دیگر مقاومتی در برابر خویش ندید. [۲۳]

اونپاتار-هوبان تنها چند سالی فرمانروایی کرد و در پی او برادرش کیدن-هوتران^۶ به پادشاهی رسید (حدود ۱۲۲۲-۱۲۲۲ ق م)؛ وی با حمله به بابل کار تو کولتی-نیورتا را تلافی کرد. با این تهاجم ناگهانی کیدن-هوتران که در را تسخیر کرد، پرستشگاه آنو^۷ را در این شهر غارت نمود و پیش از بازگشت به عیلام حتی به نیپور نیز رخنه کرد، پادشاهی يك سال و نیمه اذلیل-نذین-شومی^۸، پادشاه دست نشازده تو کولتی-نینورتا بر تخت بابل دفعتاً پایان پذیرفت. تو کولتی-نینورتا بابه تخت بر نشانیدن کاداشمان-هاربه^۹ به مدت يك سال و نیم و سپس اداد-شوم-ایدینا^{۱۰} (۱۲۳۳-۱۲۳۸ ق م) بیدرنگ به مرمت ویرانی بابل پرداخت. اما فرمانروای عیلام نیز بیکار ننشست؛ وی باری دیگر به دشتها ناخت، و پیش از اینکه سالم به میهن خویش باز گردد از دجله گذشته در مغرب تا ایسین و در شمال تماراداد^{۱۱} که درست در غرب نیپور قرار داشت پیش رفت. ۱۲۲۱ نیرویی که وی را قادر ساخت تا دست بدین تهاجمات مؤثر بزند روشن است؛ بنابراین، اینکه گزارش فتوح او تنها در نوشته های بابلی یافت می شود، و نیز اینکه جدا از فهرستهای شیلهاک-اینشوشیناک نام کیدین-هوتران در اسناد عیلامی پیدا نمی شود خود شرح جالب روشی تصادفی است که بر پایه آن منابع عیلامی ما باز آفرینی شده اند.

1- Tukuli-Ninurta

2- Sha-Sila

3- Barpanish

4- Suqush

5- Lalar

6- Kidin-Hutran

7- Anu

8- Enlil-nadin-Shumi

9- Kadashman-Harbe

10- Adad-shum-iddina

11- Maradda

در پی هیدین هوتران، ه-الودوش-اینشوشیناک^۱ به پادشاهی نشست که از نسبت او با اسلافش آگاهی نداریم و درباره پادشاهی او چیزی نمی دانیم. ۲۵۱۰ چون روزگار پادشاهی وی بسر آمد پسرش شوتروک-ناخونته به پادشاهی رسید (حدود ۱۱۷۱-۱۲۰۷ ق م). این پادشاه دوره بزرگ واقعی تاریخ عیلام را آغاز کرد، دوره‌ای که با پاره‌ای توجیهات می توانیم آن را دوره «باستان» بخوانیم.

يك كتيبه شوتروك-ناخونته، بی آنکه بتوانیم آن را بدرستی ترجمه کنیم، تصویری مبهم از فعالیت‌های گوناگون او به دست می دهد. متأسفانه متن این کتیبه بسیار دشوار و معنی آن مبهم است. دیباچه کتیبه به توصیف انتقال استلی از آیا^۲ به شوش و اتحاد آن به اینشوشیناک می پردازد. آنگاه این کتیبه می گوید که بسیاری از شاهان گذشته جایی را که چوبهای برگزیده^۳، در آنجا پیدا می شد نمی شناختند، اما وی از درگاه ایزدش اینشوشیناک خواست تا این محل را به او نشان دهد و اینشوشیناک نیز دعای او را اجابت کرد. راه این محل از تهریمان^۴، تدا^۵ و کل^۶ و سپس از هاشمار^۷ و شاهنام^۸ می گذرد. ۲۷۱ و انگهی، شاهان گذشته از جاهایی به نام شالی^۹، میموراشی^{۱۰}، و لوپونی^{۱۱} هرگز نامی نشنیده بودند. وی به کمک اینشوشیناک جایی را که چوبهای برگزیده می روید پیدا کرد؛ و درست مانند شماری از شاهانی که وی نامشان را نمی دانست، و درست مانند سیوه پالار هوپاک، بالا-ایشان، پاهیر-ایشان و اتار-کیتاه^{۱۱} در آنجا درختکاری نمود. وی نیز چوبهای برگزیده به شوش آورد، به لطف هوبان و اینشوشیناک روی آنها کار کرد و در پرستشگاهی که فراز آکروپولیس نهاده بود به اینشوشیناک، ایزد خویش اتحاد نمود. ۲۸۱ وی با فخر و غروری درست می بالد که کارهایی که شاهان گذشته انجام نداده بودند او به انجامشان توانا بوده است، و همه این دست آوردها برای سرافرازی هوبان اینشوشیناک حاصل شده اند. ۲۹۱ هنگامی که استلی را در بلندبهای

1- Halludush-Inshushinak

2- Aia

3- Tahriman

4- Teda

5- Kel

6- Hashmar

7- Shahnam

8- Shali

9- Mimurashi

10- Luppuni

11- Attar-Kittah

دوردست انزان پیدا کرد ناچار شد بپذیرد که نام شاهی را که آن را برافراشت نمی داند. کتیبه ای که این اعتراف بی ریا و ساده را بیان می کند با گفتاری مبهم در اشاره به دوراونتاش^۱ که بعدها به نام دوراونداسی^۲ خوانده شد، بر کران رودخانه هیشته^۳ یا ایدیده^۴ و به جایی به نام تیکنی^۵ ادامه می یابد. این کتیبه با اتحاف استلی به عنوان هدیه پادشاه به ایزد محبوبش پایان می گیرد. (۱۳۰)

کتیبه های دیگر شوتروک-ناخونته آسانتر از این فهم پذیر بودند. وی با آجر نمازخانه اینشوشیناک در شوش را آرایش داد و دعایی را خواند که ایزد با التفات به کارش می نگرد. (۲۱) هنگامی که پرستشگاه ایزد بانو مانزات^۶ که شاهان گذشته بر آورده بودند ویران گردید، وی آثار خرابی را از محل دور کرد و با کوشش به جست و جوی آجرهای کتیبه داری که آن شاهان در دیوارهای پرستشگاه کار گذاشته بودند پرداخت؛ وی با آجرهای خود پرستشگاه را بازسازی کرد و شکوه گذشته اش را به آن بازگرداند. (۲۲) وجود حوضهای سنگی برای پرستش ایزدان عیلامی، بالاخص برای اینشوشیناک و سوهسپا^۷ حکایت از آن دارند که قربانیهای ندری منظمأ انجام می گرفت. (۲۳) جزیره لیان به امپراتوری شوتروک-ناخونته تعلق داشت و اودر آنجا پرستشگاهی را که روزگاری هوبان-نومنا برای کیریریشا بر آورده بود بازسازی کرد و باری دیگر به این ایزد بانو اختصاص د^۸. (۲۴) در عمل هر کتیبه مخالفت با فرهنگ اکدی را اعلام می کند؛ تنها متن شوتروک-ناخونته که به زبان اکدی نوشته شده است به ایشمه کاراب^۹ ایزدی اکدی که از روزگار فرمانروایی سوکل ماه ها بر مردم عیلام شناخته بوده اتحاف شده است. (۲۵)

در این میان آشور-دان یکم (۱۱۵۴-۱۱۸۹ ق م) پادشاهی دیرپای خود را در آشور آغاز کرده بود. چندان نگذشت که وی متوجه زاماما-شوم-ایدینا^{۱۰}، فرمانروای ناتوان بابل گردید و زابان بر کران زاب پایین، ایریاو^{۱۰} و آکارسالو را

1- Dur Untash

2- Dur Undasi

3- Hithite

4- Idide

5- Tikni

6- Manzat

7- Suhsipa

8- Ishmekarab

9- Zamama-Shum-iddina

10- Irria

از چنگک او بیرون آورد. ۱۳۶۱ شوتروک-ناخونته بیدرننگ به ناتوانی بابل پی برد و با پسرش کوتیر-ناخونته به بسیج و آراستن نیروهای عیلام پرداخت. کتیبه خود او از لشکرگاهی در الی از تسخیر هفتصد شهر تا مارا^۱ و سپس یکصد شهر دیگر سخن می گوید. ۱۳۷۱ وی به سرزمین بابل در آمد. در اشنونا^۲ تندیس از پادشاه سابق و نیز تندیس از مانیشتوسو^۳ پیدا کرد. ۱۳۸۱ وی «استل پیروزی» معروف نرم-سین^۴ و سنگ بزرگی را که قوانین حموربی بر آن نقش شده بود از سیپار بگرفت؛ شوتروک-ناخونته، بخشی از این نوشته را برای کندن کتیبه خود پاک کرد، اما جای خالی هرگز پر نگردید. ۱۴۰۱ وی در مجاورت کیش یک ستون سنگی هرمی شکل از مانیشتوسو و دو تندیس دیگر از همان پادشاه را که کتیبه او می گوید آنها را «در اکد» یافته به غنیمت گرفت. ۱۴۱۱ وی اکنون در سرزمین کارینتاش^۵ بود و یک استل ملی-شیپاک^۶ به دست او افتاد. ۱۴۲۱ پس از آن به سوی بابل پیش رفت و زاماما-شوم-ایدینای نگونبخت را که تنها یک سال پادشاهی کرده بود از تخت شاهی برداشت و پسر خود کوتیر-ناخونته را بر جای او نشاند. ۱۴۳۱ از جمله نتایج این سفر جنگی این بود که وی بر نواحی فرمانگزار خراج و مالیات بست، و مقرر گردید که نواحی دور کوریگالزو^۷، سیپار، دورشاروکین^۸ و اوپیس^۹ میزان معینی تالان و مینا^{۱۰} بپردازند. این خراج بی تردید به منظور بر آوردن و نگهداری پرستشگاهها برای ایزدان بابلی گرفته می شد، زیرا به آجرهایی اشاره می شود که می بایست برای بازسازی دیوارهای مساکن آنها به کار روند. ۱۴۵۱ آنگاه شوتروک-ناخونته گرانبار از غنایم فراوان به شوش بازگشت و آنها را به اینشوشیناک اتحاد کرد و کتیبه های تازه ای نوشت و نزدیک پرستشگاه اینشوشیناک کار گذاشت. ۱۴۶۱

مورخان بابلی رسمی از دادن لقب «شاه بابل» به کوتیر-ناخونته خودداری

* Talent و Mina، واحدهای وزن در جهان باستان که میزان آن در نواحی

گوناگون متفاوت بوده است، اما مینا برابر $\frac{1}{60}$ تالان بود. م.

1- Mara

2- Eshnunna

3- Manishtusu

4- Karintash

5- Meli-Shipak

6- Dur Kurigalzu

7- Dur Sharrukin

8- Opis

ورزیدند و آن را به انلیل-ندین-آخه^۱ دادند که مقاومت کاسیها را تا سه سال دیگر ادامه داد. سرانجام در ۱۱۷۱ ق م کوتیر-ناخونته برای همیشه به فرمانروایی دودمان کاسی خاتمه داد. چکامه های بابلی اخیر که می کوشیدند تا حقیقت تلخ و ناگوار سیطره عیلام را توجیه کنند پای می فشردند که ایزدان بابل خود او را برای نشستن بر تخت شاهی فرا خواندند. (۴۷) اما فرمانروای عیلامی اندیشه کلاً متفاوتی در سر داشت، و امتیاز پایتخت بودن از بابل گرفته شد. ایزدان بابل نشان دادند که از قدرتی برخوردار نیستند و پیکره مردوک^۲ خود به شوش انتقال داده شد (۴۸) که در آنجا کوتیر-ناخونته به جای پدر بر تخت نشسته بود. وی بر سر راهش به این شهر یکی دیگر از ایزدان معروف بابل یعنی نانا، بانوی اروک را از پرستشگاهش بگرفت. هنگامی که آشوربانی پال^۳ اعلام کرد که هزار و پانصدوسی و پنج سال پیش از روزگار او کودور-ناخوندی^۴ از سوگند ایزدان بیمی به خود راه نداد و بر پرستشگاههای اکد دست گذاشت و نانا را به شوش انتقال داد حدود هزار سال به شمار واقعی سالهایی که این ایزد در شوش اسیر بود بیفزود. (۴۹)

پادشاهی کوتیر-ناخونته در عیلام (۱۱۶۶-۱۱۷۰ ق م) ظاهراً کوتاه بوده است. وی فرصت آن را داشت که پرستشگاه کیریریشا در جزیره لیان را بازسازی کند و آن را برای سلامتی خود، همسرش ناخونته-اوتو^۵ و فرزندش وقف کند. (۵۰) وی پرستشگاه ایزد لاگامال^۶ را در شوش بازسازی کرد و آن را تحت حمایت اینشوشیناک قرار داد. (۵۱) وی پیش از آنکه بر تخت شاهی نشیند، پیرامون حرم اینشوشیناک را در بخش شمال غربی تپه شوش بادیواری از آجرهای مصوریانقوش به تصویر انسان-گاوی که در حال پرستش درخت خرماس است حصار گرفت؛ (۵۲) وی پس از برآمدن به تخت شاهی تندیس خود را در این حرم که وسیعاً به زیباسازی آن آغاز کرده بود قرار داد. (۵۳) مرگ ناگهان به فعالیتهای او پایان داد و فاتحی بزرگتر را به جای او بر تخت نشاند. در گذشت او آغاز عصری تازه و طلعی روزی کوتاه اما بهتری را رقم زد.

1- Enlil-nadin-ahhe

2- Marduk

3- Ashurbanipal

4- Kudur-Nanhvndi

5- Nahhunte-utu

6- Lagamal

بخش هفتم

شکوه امپراتوری عیلام

شیلهاك اینشوشیناك (حدود ۱۱۵۱-۱۱۶۵ ق م)، برادر کوتیر-ناخونته بی‌تردید بزرگترین فرمانروای عیلام بوده است. روزگار پادشاهی وی منتهای دست‌آوردهای سیاسی عیلام، و نیز شاید اوج اهمیت بازرگانی و اقتصادی این سرزمین بوده است؛ اما کوشش او در گستردن مرزهای مملکت عامل مؤثر فروپاشی امپراتوری او پس از مرگش بوده است. آگاهی ما از این چیزها اندك است؛ ما تنها می‌توانیم دست‌آوردهای او را در میدانهای جنگ دنبال کنیم و بکوشیم تا تصویری از شوش روزگار او به دست دهیم. همه چیزهای دیگر در تپه‌های خاکبرداری نشده و ناشناخته عیلام پنهان است.

کتیبه‌ای که در اواخر پادشاهی او نوشته شده پاره‌ای آگاهی درباره فتوح نخستین او به دست می‌دهد. ۱۱ این کتیبه با نیایشی طولانی به درگاه ایزدانی که در عیلام آنها را می‌پرستیدند آغاز می‌شود، یعنی هوبان، اینشوشیناك، کیریریشا، نازار،

ناخونته، تمّتی، سبیلی، شیموت، هوتران، تیرو^۱، ناپ-باهایی^۲-هوتیپ-ناپیپ، شاید ایزدانی که از مساکن خدایان، و نیز خدای آسمانها، خدایان عیلام و خدایان شوش نگهبانی می کردند. شاه خود را پسر شوتروک-ناخونته، «نواده» محبوب بانو بیاک^۳، برادر محبوب کوتیر-ناخونته، برگزیده ناخونته، امیرتوانای خدایان عیلام می خواند. وی این استل را برای سلامتی خود، ناخونته-اوتو که روزگاری زن کوتیر-ناخونته و اکنون همسر او بود، و برای سلامتی فرزندان، یعنی پسرانش هوتهلودوش-اینشوشیناک^۴، شلهینا-هامرو^۵-لاگامار، کوشیر-هوبان^۶، تمّتی-تورکا-تاش^۷ و لیلی-ایرتاش^۸ و دخترانش ایشنیکاربات^۹، اوروتوک-الاهالاهو^{۱۰}، اوتو-ا-هیخی-پینیکیر^{۱۱} و بار-اولی^{۱۲} نوشت. وی کارهای خیری را که خود و همسرش در راه اینشوشیناک کرده اند برمی شمارد، بارها از او رحمت و بخشش می طلبد و می خواهد که نیاایشانش را بشنود و خواسته هایش را بر آورد. همه گفته های بالا تنها دیباچه این کتیبه است. مورخ سیاسی از آنچه در پی آن می آید شادمان می شود. شلهاک-اینشوشیناک در هشت گروه، که شاید متناظر با هشت سفر جنگی جداگانه است شهرهایی را که وی بگشود برمی شمارد. پیش از هر گروه نیایشی آمده و در پی آن نام ناحیه ای که این شهرها در آن قرار داشتند ذکر شده است؛ یکباره نام بیش از دویست و پنجاه محل از این جاها در فهرست آمده است. متأسفانه، امروزه نام کمتر از یکصد محل کاملاً روشن و خواناست، و در بسیاری موارد نام نواحی بکلی پاک شده است. با این همه، ارزش آن را دارد که وقتی را به بررسی این نامها اختصاص دهیم. نامهایی که با روشنی بیشتری قابل تشخیص اند آنهایی هستند که با بیت «خانه» یا شا (از) آغاز می شوند، زیرا اینها به ریشه سامی آن اسامی اشاره دارند. اسامی دیگر به ریشه کاسی یا دست کم قفقازی دلالت می کنند و ریشه بقیه نیز بکلی ناشناخته است.

1- Tiru

2- Nap.bahappi-hutip-nappip

3- Beyak

4- Huteludsh-Inshinak

5- Shilhina-hamru-lagamar

6- Kutir-Huban

7- Temti-turka-tash

8- Lili-irtash

9- Ishnikarbbat

10- Urutuk-Elhalahu

11- Utu.e-hihhi-pinikir

12- Bar-Uli

گروه نخست یکباره چهل و دو جای نام را در بر دارد. اکنون تنها نامهای شاشیلیتو^۱، شاید شابلتیا^۲، بیت بولی^۳، شنکورو^۴، بیت ناپاهه^۵ («خانه آهنگران»)، شایمیره^۶ («ازخران»)، بیت ناکیرود^۷ (که شاید همان قبیله ناکری^۸ باشد که بعدها بر دست تیگلت پیلسر سوم، فرمانروای آشور شکسته شد) [۳]؛ و بیت پیلانتو^۹ خواناست. در گروه دوم تنها شابربری^{۱۰} («ازگرگها») و شا نانکری^{۱۱} («از . . . درودگران») را می توان خواند. گروه سوم یکباره مرکب است از سی و یک شهر در ناحیه اوکارسیلام ابیه^{۱۲}، چون آکارسالو^{۱۳} که بتازگی بر دست آشور-دان^{۱۴} گشوده شده بود در این ناحیه قرار داشت و کوه ابیه^{۱۵} که شمش-اداد پنجم، فرمانروای آشور بر سر راهش از زبان (آلتون-کوپروی کنونی) به شهر می طورنات^{۱۶} بر کران رود دیاله از آن گذشت [۴] بخشی از این ناحیه بوده است، از این روی فهم اینکه شیلهاک-اینشوشیناک هنگامی که نام شهرهای گشوده را به دست می دهد به کجا لشکر کشید دشوار نیست. در اینجا به شهرهای سلام^{۱۷}، تونی^{۱۸}، ماتکو^{۱۹} را که باید مادگای^{۲۰} توزخرماتلی^{۲۱} کنونی باشد (که روزگاری گودئا سنگ گچ از آنجا به دست می آورد)، بیت سینیریا^{۲۲}، بیت کاتاشمن^{۲۳} («خانه کاتاشمن»)، بیت لاسی^{۲۴}، بیت-سین-شمی^{۲۵} (که بر نبو کدنصر^{۲۶} یکم، فرمانروای بابل نیز شناخته بود که زمین ناحیه آن بر کران دجله را به کاهن ایزدش انلیل بخشیده بود) [۵]، بیت اتله^{۲۷}، اپی سینی-بتی^{۲۸}، شاوراداگالی^{۲۹} («از کاخ خدمتگزار») و

1- Sha Shilitu

2- Sha Beltia

3- Bit Buli

4- Shen Kuru

5- Bit Nappahe

6- Sha Imire

7- Bit Nakiru

8- Nakri

9- Bit Pilantu

10- Sha Barbari

11- Sha...Nankari

12- Ukar Sillam Ebeh

13- Akar Sallu

14- Ashur-dan

15- Ebih

16- Me Turnat

17- Sellam

18- Tunni

19- Me Matku

20- Madga

21- Tuz Khurmatli

22- Bit Siniriba

23- Bit Katashman

24- Bit Lassi

25- Bit Sin Shemi

26- Nebuchadnezzar

27- Bit Etelle

28- Appisini-beti

29- Sha Warad Egalli

کیپرات^۱ برمی خوریم.

گروه چهارم در ناحیه^۲ . . . تیللا^۳ قرار داشتند و مرکب از یازده شهر بودند. نامهای ارافه^۴، نوزا^۵ و شاید تیتور^۶ و («پل») بیدرننگ به ما می گویند که در ناحیه^۷ کرکوک کنونی قرار داریم، اما بقیه^۸ نامهای خوانا، یعنی هانباته^۹، و شانیشه^{۱۰} («از مردم») ناشناخته اند. با چهل و یک محلی که در نواحی دورون^{۱۱}، ابه^{۱۲}، شاتراک^{۱۳} و ایالمان^{۱۴} قرار داشتند به مناطق طورنات یا دیاله، ایبه و حلوان کنونی بازمی گردیم. اسامی شهرهای گروه پنجم که هنوز می توان آنها را خواند عبارت اند از طورنات، شاهانتا^{۱۵}، بیت ریه هابی^{۱۶} («خانه^{۱۷} شبان بزرگ»)، بیت باهه^{۱۸}، شاپورنامشهم^{۱۹} (نامی کاسی بمعنی «از آن پشتیبان خدا»)، شاید بیت ایشتر^{۲۰}، هوراتو، ایشیرتوشا^{۲۱} اداد^{۲۲} («حرم اداد»)، شاآپنیم^{۲۳}، بیت ریتوتی^{۲۴} بزرگ و کوچک، بیت ایتاتو^{۲۵}، رشو^{۲۶}، بیت ریکیم اداد^{۲۷} («خانه^{۲۸} تندر اداد») بیت موگیا^{۲۹}، بیت ایشتر بعدها تیگلت پیلسر سوم را در خود یافت. اما رشو احتمالاً همان قبیله^{۳۰} رشی^{۳۱} آرامیان است که از روزگار سارگن نزد آشوریان شناخته بود و در کوههای شرق در که کرسی آن بیت ایمبی^{۳۲} بود قرار داشت.^[۷]

گروه ششم یکباره چهل و نه محل را در نواحی بالاهوتا^{۳۳}، ایالمان، و آ. . . زاهایا^{۳۴} نام می برد؛ حتی این نامها نیز نشانه هایی از ناحیه^{۳۵} حلوان به دست

- | | | |
|-----------------------|----------------|-------------------|
| 1- Kiprat | 2- ... Tilla | 3- Arrapha |
| 4- Nuza | 5- Titurru | 6- Hanbate |
| 7- Sha Nishe | 8- Durun | 9- Ebeh |
| 10- Shatrak | 11- Ialman | 12- Sha Hanta |
| 13- Bit Rie Rrppi | 14- Bit Bahe | |
| 15- Sha Purna Mashhum | | 16- Bit Ishtar |
| 17- Ishirtu Sha Adad | | 18- Sha Anpima |
| 19- Bit Rituti | 20- Bit Ittatu | 21- Reshu |
| 22- Bit Rikim Adad | 23- Bit Mugia | 24- Rashi |
| 25- Bit Imbi | 26- Balahuta | 27- A Zahaya |

می دهند. این نامها عبارت اند از ناهیش باراره^۱، شاهیلک^۲، شابالیهو^۳، موراتاش^۴ (که تیگمت پیلسر یکم آن را جنوب زاب پایین در میان کوههای آسانیو^۵ و آتوما^۶ یافت)، ۱۸۱ دونسو^۷، بیت اوزالی^۸، بیت هانیپی^۹، شا کوپیا^{۱۰}، سه بیتاتی^{۱۱} («خانهها»)، بیت ناگیا^{۱۲}، شاکاتارزاه^{۱۳}، دوهوپرنا^{۱۴} (که بعدها شمشی-دادپنجم آن را در جنوب رود طورنات و کوه ایالمان پیدا کرد)، ۱۸۹ آناخوتاش^{۱۵}، بیت سین-ایشمانی^{۱۶}، بیت سیلیا^{۱۷} (بیت سعالی^{۱۸} یا شعالی^{۱۹} آشوری) که کرسی آن بیت شایلتی^{۲۰} بود (آشوریان آن را به نام دور ایلاتای^{۲۱} می شناختند که آرامیان در آن پناه بسته بودند)، ۱۸۰ بیت زاهمی^{۲۲}، بیت هوبانی^{۲۳} («جای مخازن»)، شامارازا^{۲۴}، شایکلای^{۲۵}، شانگیباری^{۲۶}، تینتو-ایلی-اریش^{۲۷}، بیت-ماتیمو^{۲۸}، بیت لاقیپو^{۲۹}، تینتو^{۳۰}، بیت ریکیم اداد (در گروه پیشین از آن نام رفته) بیت تامتئا^{۳۱} و هارباتو^{۳۲}. نامهای آخر این گروه که ثابت می کنند به میهن کاسیها رسیده ایم عبارت اند از بیت ناپ شومالیا^{۳۳} («خانه ایزد شومالیا»)^{۳۴}، بیت تاساک سونکیک^{۳۵} (یا بیت تاریش^{۳۶} شارو)، بیت میلشپاک^{۳۷} («خانه ملی-شپاک»)^{۳۸} و شابوراهوته^{۳۹}، این گروه با بیت باری («خانه گرگها») و «شهر کاپلو»^{۴۰} پایان می گیرد.

1- Nahish Barare	2- Sha Hilik	3- Sha Balihu
4- Murattash	5- Asaniu	6- Atuma
7- Dunnu	8- Bit Uzali	9- Bit Hanipi
10- Sha Kupia	11- Bitati	12- Bit Nagia
13- Sha Kattarzah	14- Duhupuna	15- Annahhutash
16- Bit Sin-ishmanni		17- Bit Silia
18- Bit Sa'alli	19- Sha'ali	20- Bit Sha Ilti
21- Dur Illatai	22- Bit Zahmi	23- Bit Hubbani
24- Sha Marazza	25- Sha Iklai	
26- Shangibari	27- Tintu Ili-erish	28- Bit Matimu
29- Bit Laqipu	30- Tintu	31- Bit Tamtea
32- Harbatu	33- Bit Nap Shumalia	34- Shumalia
35- Bit Tasak Sunkik		
36- Bit Tarish Sharru		37- Bit milshipak
38- Meli-Shipak	39- Sha Burra Hutta	40- Kaplu

گروه هفتم نامهای بیت کیلالا^۱، بیت نانکاری^۲ («خانه درودگران»). تان سیلام^۳، بیت کونزوباتی^۴، پوهوتو^۵، ناکاپو^۶، زالات^۷، کیشو^۸ و بیت راپیکو^۹ را در بر می گیرد؛ نام ناحیه . . . کاتار^{۱۰} است. گروه هشتم یکباره نام بیست و شش محل را بر می شمارد؛ از این محله‌ها تنها نام کیتان^{۱۱} (یا ناتان)^{۱۲}، نارسیلام^{۱۳} («رودسیلام»)^{۱۴} هاراپ^{۱۵} و بیت کیمیل اداد^{۱۶} تماماً خواناست، اما نام ناحیه را نمی‌توان خواند. نیازی به گفتن مطالبی بیشتر درباره این استل بزرگ نیست که با ضابطه اتحاد دیگری به خدایان عیلام، خدایان انشان و خدایان شوش ادامه می‌یابد. پاره‌های استلی دیگر نامهای تازه‌ای به اسامی پیشین می‌افزاید. یکی از این پاره‌ها از ناحیه هلمان نیرپونی^{۱۷} و چهارده محل پیش گفته در ناحیه‌ای که از نام آن تنها . . . اکمیش لانهو . . .^{۱۸} را می‌توان خواند یاد می‌کند. پاره‌ای دیگر از نیرپونی-شوروتوها^{۱۹} به نام ناحیه یاد می‌کند و در ناحیه‌ای ناشناخته محل‌هایی به نامهای مکشیبا^{۲۰} و شا کوتو^{۲۱}، آسه^{۲۲}، شا کیلکا . . .^{۲۳}، کیشیمو^{۲۴}، هارپا . . .^{۲۵} و تالزانا^{۲۶} بر می‌شمارد. (۱۱۱)

پس از بررسی این فهرستها سفرهای جنگی شیلهاک-اینشوشیناک با روشنی تمام در پیش چشم نمایان می‌شود. نخست آکارسالو^{۲۷} و سپس ناحیه کوه ابیه میان آلتون کوپرو و رودخانه دیاله به دست او افتاد. وی از آنجا به سوی غرب عنان گرداند و شماری از قبایل آرامی را که حتی در این تاریخ نخستین بر کران شرقی

- | | | |
|-------------------------|----------------|---------------|
| 1- Bit Kilalla | 2- Bit Nankari | 3- Tan Silam |
| 4- Bit Kunzubati | 5- Puhutu | 6- Nakapu |
| 7- Zallat | 8- Kishu | 9- Bit Rapiqu |
| 10- Kattar | 11- Kitan | 12- Natan |
| 13- Nar Sillam | 14- Sillam | 15- Harap |
| 16- Bit Kimil | 17- Niripuni | |
| 18- ... akmish Lanhu... | | |
| 19- Niripuni Shurutuha | | 20- Mak Shia |
| 21- Sha Kutu | 22- Asse | 23- Sha Kilka |
| 24- Kish Shimu | 25- Harpa | 26- Talzana |
| 27- Akar Sallu | | |

دجله اسکان گزیده بودند به زیر طاعت خویش در آورد. با تسخیر مادگا یا توزخرماتلی در سرزمینی بود که در ایام عادی قلمرو بی چون و چرای آشور بود و از آنجا با گامی کوتاه در جهت شمال به نوزی^۱ و ارافه^۲ یا کرکوک می رسیدند. وی با آمدن به این محل به جایی رسیده بود که درست در مشرق آشور واقع بود و کمتر از هفتاد مایل با آن فاصله داشت؛ بنابراین دور نیست اگر تصور کنیم که شیلهاک-اینشوشیناک خود پادشاهی دیرپای آشور-دان را برانداخت (۱۱۵۴ ق م). وی با رسیدن به دورون و ایلمان به محل خروج از کوههای طورنات یا رودخانه دیاله در حلوان کنونی بازگشت و از آنجا به سری شرق پیش رفته به سرزمینهایی که روزگاری کاسیها را در خود پناه داده بود رخنه کرد.

سلطه فرمانروای عیلام با سیطره قطعی فاصله زیادی داشت. اگر چند برادرش به حکومت شاهان کاسی در بابل پایان داده بود، اما نترانست این ناحیه را نگهدارد، و در ایسین در شمال بخش شمالی این سرزمین رسوبی قدرت تازه ای سربر آورد. در ایام فرمانروایی مردوک-شاپیک-زری^۳ این قدرت به مداخله در امر آشور آغاز کرد (۱۲۱) که می توانیم حدس بزنیم سیادت فرمانروای عیلام انگیزه واقعی شورش و ناآرامی در پی مرگ آشور-دان شده بود. شیلهاک-اینشوشیناک نتوانست جلوی این مداخله را بگیرد و بیدرنگ عیلام را به قصد گوشمالی دادن پادشاه ایسین ترك گفت. وی به سوی دجله عزیمت کرد و در آنجا سپاهی را که به مقابله او فرستاده شده بود شکسته به سوی شهر هوسی^۴ پیش رفت و با پیمودن مسیر بالای فرات به نیمتو-مردوک^۵ رسید که احتمالاً منظور او نیمیتی-انلیل^۶، دیوار بابل است. (۱۲۳) اما در اینجا احتمالاً با شکست مواجه گردید، زیرا روشن است که وی از آن پس سلطه چندانی بر هر يك از بخشهای سرزمینهای بابل و آشور نداشته است.

اما شاه بزرگ هنوز دارای امپراتوری نیرومندی بود. وی بر لیان در خلیج فارس نیز فرمانروایی داشت، زیرا در آنجا پرستشگاهی را که هوبان-نومنا برای

1- Nuzi

2- Arrapha

3- Marduk-Shapik-Zeri

4- Hussi

5- Nimettu-Marduk 6- Nimitti-Enlil

کیریریشا ساخته بود و يك پرستشگاه مشترك هوبان و کیریریشا را بازسازی کرد. [۱۴] دامنه قلمرو او در بخش درون بوم-ی تقریباً تا تخت جمشید می‌رسید، زیرا آجرهایی که نام او بر آن نقش گردیده و در راه سلامتی او، همسر و فرزندشان اتحاف شده در سرزمین عشایر ممسنی نیمه راه میان رامهرمز و شیراز به دست آمده است. [۱۵] هنگامی که وی برای پس گرفتن ظروف بسرقت رفته خود از افراد قبیله بالاهوته^۱ که در زاگرس مرکزی سکونت داشتند به این ناحیه لشکر کشید در الی، انزان، اولان و شاپورناما شهون^۲ لشکرگاه زد. [۱۶] وی مانند هوبان-نومنا و شوتروک ناخونته لقب «گسترنده قلمرو امپراتوری» بر خود نهاد و کسی لقبی بالاتر از این نداشت.

در روزگار پادشاهی او، اینشوشیناک که روزگاری تنها خدای محلی شوش بود، بزرگترین ایزد قلمرو او گردید؛ و در سراسر نواحی زیر فرمان او پرستشگاههایی برای او بر آوردند. تنها يك کتیبه از بر آوردن پرستشگاههایی در تتو^۳، شاتامیتیک^۴، اکالات^۵ (که ایزدان آن معمولاً اداد^۶ و شالا بودند)^۷ برابر^۸، شاتاناتاکال لیبروک^۹، ماروت^{۱۰} (احتمالاً نارماراتی^{۱۱} یا بطایح) و شاهانهالاک^{۱۲} سخن می‌گوید. [۱۸] اما تنها خداوند شوش را بزرگ نمی‌داشتند، بلکه به دیگر ایزدان عیلام نیز حرمت می‌نهادند. لاکامار^{۱۳} پرستشگاهی در بیت هولمی^{۱۴} داشت و هوبان پرستشگاهی در بیتارسیان سیت^{۱۵}، و چنانکه گفته آمد برای کیریریشا بتنهایی و برای کیریریشا و هوبان مشترکاً بناهایی در جزیره لیان نیز بر آورده بودند. از بر شمردن این پرستشگاهها می‌توان دلیل دیگری برای پهناوری وسعت امپراتوری شیلهاک-اینشوشیناک به دست آورد. وی تمامی سرزمین شرق دجله تا زاب پایین را بگشود و در عین حال دست کم بخشی از بطایح جنوب غرب شوش نیز در تصرف او بود. بیگمان

1- Balahute

2- Sha Purna Mashhum

3- Tettu

4- Sha Atta Mitik

5- Ekallak

6- Adad

7- Shala

8- Berraberra

9- Sha Attata Ekal Likrub

10- Marrut

11- Nar Marrati

12- Sha Hantallak

13- Lakamar

14- Bit Hulmi

15- Beptar Siyan Sit

برخی از جاهایی که از آنها نام رفته در خاك ايران بودند و با تخت جمشید، تخته‌گاه آینده هخامنشیان فاصله زیادی نداشتند.

در این زمان سیل درآمد از سراسر نواحی امپراتوری به شوش جاری گشت و با چنین ثروتی که پیش از آن هیچیک از پادشاهان عیلام از آن برخوردار نبودند وی این مام شهر را به سطح دیگر شهرهای بزرگ روزگار خویش رسانید. بسیاری از مؤسسات از جمله بنگاههای صنعتی و بازرگانی که به دست افراد اداره می شدند در محله تجاری و مسکونی شهر قرار داشتند و آن بخش از شهر که مرکز کاخها پرستشگاه بود صحنه فعالیت بس بیشتری بود. شیلهاک - اینشوشیناک بنای پرستشگاه اینشوشیناک را که برادرش آغاز کرده بود به پایان برد. وی پیکره خود را که از آجر ساخته بود در کنار تندیس برادرش قرار داد و پیرامون پرستشگاه را با نقوش برجسته کوتاه که بر آنها نیایش او نقش شده که از اینشوشیناک می خواهد که به کرده نیک او با نظر لطف بنگرد دور گرفته است.^۱ در جنوب این بنا وی پرستشگاهی را که اونناش-هوبان برای پینیکیر بر آورده بود.^۲ و پرستشگاه سو هسپا^۱ را که در گذشته معبود شو تروک-ناخونته بود بازسازی کرد.^۳ برای سلامتی خود و خانواده اش ضمیمه ای مقدس در درون هرم تاب-میگیر شو^۲ بنا ساخت؛^۴ (۲۳) قربانگاهی را که ضمیمه پرستشگاه بلتیا^۳ («بانوی من») بود با آرایش تازه ای پوشاند و در پیرامون آن اشیای مسی قرار داد، چنانکه بفرمود تا در پرستشگاه «هوبان بلند پایگاه» استای از مرمر سفید قرار دهند.^۴ (۲۴) وی پرستشگاهی را که به مانزات و شیموت اختصاص داشت بازسازی کرد، و چون این آخری «ایزد عیلامی» بود توجه خاصی به او می شد.^۵ (۲۵) پرستشگاه دیگری را که به اینشوشیناک و لاگامار اختصاص داشت بازسازی کرد با اعتراف به اینکه نامهای پادشاهانی را که نخست آن را بر آورده بودند نمی داند،^۶ (۲۶) و نیز پرستشگاه دیگری از آن ایشنی کاراب^۴ را که در دوره متقدم به ایشمه کاراب معروف بود و در مسکن تازه خود از یک راهرو حفاظت می کرد و شیلهاک-اینشوشیناک یکی از دخترانش را به نام او ایشنی کارابات^۵ نامیده بود

1- Suhsipa

2- Tab-migir shu

3- Beltia

4- Ishnikarab

5- Ishnikarabbat

بازسازی کرد. [۲۷۱]

بیگمان معبدی را که هفت متر مربع وسعت دارد و در بخش جنوبی شوش از زیر خاک بیرون آورده شده و تندیس سنگی با شکوهی از پوزور-اینشوشیناک در آن نهاده است شیلهاک-اینشوشیناک برای یکی از این ایزدان بنا کرده بود. شاید پلکان مارپیچ صد و بیست پله‌ای که ۴۳ متر از سطح خاک-ریز پایین می‌رفت به پرستشگاهی می‌رسید که به یکی از این ایزدان تعلق داشته است. [۲۸]

بناهایی از این گونه از جهت شکوه و عظمت به پای دو پرستشگاه عظیمی که در گوشه جنوب غربی تپه کهندز شهر ساخته شده بودند نمی‌رسیدند. نقشه مغمار بر الواح گلی شکسته و پراکنده ثابت می‌کند که آنها را بدون نقشه از پیش اندیشیده نساخته بودند. [۲۹] تصادف طرحی واقعی از این بخش از تپه را برای ما حفظ کرده است. این طرح يك لوح برنزی نامرغوبی است که تصویر این دو پرستشگاه که کوچکتر دو طبقه، و بزرگتر سه طبقه است بر آن نقش گردیده. با دیدن این تصاویر بی‌اختیار «برجهای پرستشگاه ساخته از آجرهای لعابدار با دماغه‌های برنزی درخشان به‌خاطر می‌آید که آشور-بانی‌بال حدود پانصد سال بعد در شوش ویران ساخت. دو سنگ ایستاده پرستشگاه بزرگتر را که در برابر آن سکویی سنگی با جامه‌هایی برای خون قربانی نهاده است از پهلوانگی می‌دارد. تصویر يك گلدان، سکویی دیگر و يك استل و نیز تصویر يك بیشه مقدس به چشم می‌خورد؛ این بیشه نیز توصیف آشوربانی‌بال را به‌خاطر می‌آورد که می‌گوید «بیشه‌های مقدسی که هیچ بیگانه‌ای در آنها نفوذ نکرده و به مرزهای آنها تجاوز نکرده است». یکی از دو تصویر برهنه که اصلاح کرده و دولا شده ظرفی در دست دارد که در هنگام قربانی کردن به کار می‌رفت. در گوشه‌ای از این لوح کنیبه‌ای می‌گوید که چگونه شیلهاک-اینشوشیناک این شیء برنزی را ساخت و نام آن را «خورشید برآمده» خواند. [۳۰]

پرستشگاه نخستین و کوچکتر در محلی که شولگی پرستشگاهی برای نینهورسنگ بنا کرده بود ساخته شد و بیگمان به همان ایزد بانو اتحاف گردید، اما احتمالاً وی اکنون نامی بومی از قبیل کیریریشا یا پینیکیبر داشت. چهار انبار نذورات و هدایا

نشانه‌ای از خود پرستشگاه به دست می‌داد که اندازه‌های آن حدود ۱۳×۲۶ متر بود و اتاقهای اضافی دیگری نیز در همه جوانب آن ساخته بودند. چهار انبار دیگر چهار گوشه درون پرستشگاه را که اندکی کوچکتر از ده متر مربع بود نشان می‌داد. در درون پرستشگاه تندیسهای پوزور-اینشوشیناک و یک استل مانیشته‌وسو را حرمت می‌نهادند، اما درون قدس الاقداس را تندیس برنزی ناپیراسو^۱، شهبانوی اوناش-هوبان می‌آراست. سراسر پرستشگاه را با آجرهایی که ملاط آن قیرمعدنی بود فرش کرده بودند، اما یکنواختی فرش را در بسیار جاها با بسرافراشتن استلهای عیلامی برداشتند.

شکوه و عظمت این پرستشگاه نیز به پای بنای تازه‌ای که برای خداوندگار شوش، اینشوشیناک ساخته بودند نمی‌رسید،^[۳۲] پرستشگاه او بر سکویی به طول $۶۵/۵$ متر و عرض نصف این مقدار قرار داشت و گوشه‌های آن تقریباً بتمامی در جهت شمال و جنوب قرار داشتند. زیر بنیادهای این بنا که از آجر پخته و ملاط قیرمعدنی ساخته شده باری دیگر هشت ذخایر هدایا به چشم می‌خورد که چهارتای آن در چهار گوشه خود پرستشگاه که اندازه آن $۱۶/۵ \times ۳۴$ متر بود قرار داشت و چهارتای دیگر زیر چهار کنج محراب داخلی که اندازه آن ۸×۱۳ متر بود. این ذخایر عبارت بودند از تندیسهای پوزور-اینشوشیناک که کتیبه‌ای به خط پیش از عیلامی بر آن کنده بودند، آویزه‌هایی از زر و سیم، الزگوها، ورقه‌ها و حلقه‌ها؛ لگنهای برنزی و ورقه‌های مفرغی لوله شده؛ گلدانه‌های سیمین و سنگی و الواح شولگی، قدرتمندترین پادشاه سلسله سوم اور. در هر یک از دو مدخل پرستشگاه شیری به اندازه طبیعی که از گل لعابدار ساخته شده ایستاده است؛ این شیرها به گفته آشوربانی‌پال که گاوهای نر جنگجویی را که دروازه‌ها را می‌آراستند به آنها افزود «تندیسهای بسیار بزرگ یا نگهبانان پرستشگاه بودند»،^[۳۳] این گاوها بر گوده‌های سنگی بسیار بزرگی که کتیبه‌هایی بر آنها کنده بودند می‌چرخیدند؛ و کتیبه یادشده فهرست نامهای پادشاهان گذشته بود که پرستشگاه اینشوشیناک را ساخته بودند. در مدخل بنا مخروطهای گلی یا برآمدگیهای لعابدار آرایشی می‌گفتند که

که اینشو-شیناک مدخل بنا را در راه سلامتی خود، همسرش ناخونده-اوتسو^۱ و فرزندان شان به ایزد خود اتحاف کرد؛ [۳۵] يك قبه به زانا-تنتار^۲ اهدا شده بود که ظاهراً «بانوی بابل» بوده است. [۳۶] همچنین بر آجرهای مدخل که بر اندکی از آنها با سمه نیز خورده است کتیبه‌هایی نیز نقش گردیده که در آنها شیلهاک-اینشو-شیناک می‌بالد که وی آنچه را که شاهان گذشته ساخته بودند بازسازی کرد، نام هریک از آنان را نقش نمود تا بدین وسیله خاطره کارهای آنان در روزگار او زنده بماند. [۳۷]

دیوارهای پرستشگاه که تکیه بر شمع و پشتیبانی نداشت از خشت خام ساخته شده بود، اما روی آن را روکشی از آجر گ-رفته بودند. در اینجا و آنجا آجری منقوش که گهگاه از لعاب پوشیده بود نام پادشاه نامداری را که پرستشگاه را برای اینشو-شیناک بر آورده بود ثبت می‌کرد. در نتیجه تحقیق و تتبع پادشاه در تاریخ گذشته نام بسیاری سوکل ماه‌ها زنده شد. [۳۸] كوك-ناشور و كوك-کیرواش که به روایت کتیبه‌ای سومری هریک در منطقه پرستشگاه‌ها پرستشگاهی به خداوند اتحاف کرده بودند بالاخص معزز و محترم بودند؛ متون سومری آنها را باز نویسی کردند و شیلهاک-اینشو-شیناک برای روشن ساختن خوانندگان خود اطمینان می‌دهد که کتیبه‌های آنها را ترجمه کرده، نامهایشان را یافته و بنا بر این خاطره کرده‌های آنها را زنده کرده است. [۳۹] اما چون از يك متن اکدی تمتی-آگون که گزارش اتحاف تندیس است که وی در راه سلامتی مهتر خویش کسوتیر-ناخونده به اینشو-شیناک کرده بود، عملاً برداشته‌های یکسانی شده، [۴۰] از این روی آشکار است که شیلهاک-اینشو-شیناک نه می‌توانسته سومری را بخواند نه آن را تفسیر کند! و نیز نوع دیگری از آجر که در دیوارها به کار رفته علاقه پادشاه به زمان حال را آشکار می‌سازد؛ این آجر همه فرزندان وی را بر می‌شمارد و پرستشگاه را به عنوان هدیه خود به شهر شوش تقدیم می‌کند. [۴۱]

در درون بنا ستونهایی از آجرهای سه گوش که بر آنها کتیبه‌هایی کنده شده سقف چوبی را نگه می‌داشتند. آجرهایی که لعاب زیبایی بر روی آنها نهشته، بتنهایی و به طور برجسته‌ای، رنگ لازم را به دیوارهای داخلی افزودند. اما دقیقترین

1- Nahhunte-Utu

2- Zana-Tentar

برجسته کاری روی مفرغ انجام گرفته است. این برجسته کاری شماری از سربازان را تصویر می کند که در يك ستون پیش می روند، همگی کلاه خود یکسانی که چهره پوش نیز و نوک داری دارد به سر نهاده اند و نیم تنه بی آستین، دامنهای کوتاه و موزه های نوک برگشته پوشیده اند. ریش آنها آرایش مربعی دارد و تا سینه آنها می رسد و شرابه های کلاه خود پشت گردن، گردن و گوشها را می پوشاند. شمشر کج کوتاهی در دست راست دارند که آن را رو به بالا گرفته اند، يك کمان از جانب چپ آویزان است، يك گرز در دامن فرو رفته و تسمه ای که بر نشانه راست بند شده ترکیبی را که بر پشت نهاده است نگه می دارد. کتیبه ای که امروزه تمامی آن ناخواناست احتمالاً از فتوح و تقدیم غنائم به ایزدان مانزات، ناخونته، لاگامار، پینیگیر و کیری ریشا سخن می گوید. (۱۴۲)

قربانگاه معبد را میله مفرغی کتیبه داری که يك استوانه میان تهی یکپارچه به طول بیش از هفت متر بود نگه می داشت. کتیبه به شرح ساخت و اتحاف آن به اینشوشیناک به خاطر سلامتی پادشاه و خانواده اش می پردازد، اما نفرین بلندی نیز در آن آمده که به آنهایی گفته شده که هنر وی را تباه سازند. این نفرین از هوتران، «نواده» محبوب کیری ریشا و هوبسان، و نیز خود هوبان و کیری ریشا، اینشوشیناک و ناخونته استمداد می جوید. (۱۴۳) کتیبه هایی که بر استل نقش شده اند به ما می گویند که شیاهاک-اینشوشیناک قربانگاه تازه شکوه مندی با آرایش مسی بر آورد که پیرامون آن ظروف مسی و ظروف دیگر که در مراسم عبادی به کار می رفتند قرار داد و این اشیاء احتمالاً تندیسهای جانوران شاخدار را نیز که به منظور حفاظت و دفاع از آن می ساختند دربر می گرفت. همان کتیبه ها می افزایند که وی در بالای قربانگاه اشیایی نهاده بود که ما می توانیم از آنها به «شبیبه های با شکوه» شوتروک-ناخونته، کوتیر-ناخونته، خودش، ناخونته-اوتو، شیموت-نیکا-تاش^۱، برادرش، و همه فرزندانش تعبیر کنیم. اگر اینها در واقع پیکره هایی بودند، دیگر نیازی به تردید در این نیست که شاهان عیلام یا تمامی خاندان حاکم را به مرتبه خدایی می رساندند. (۱۴۴)

حیاطی فرش شده که پرستشگاه در میانه آن بنا شده بود محصور از دیواری

بود که بیگمان دارای حجاریهایی برجسته بوده و در آن استلهای عیلامی متعددی برافراشته بودند. سه استل از این استلها را پیش از این بدقت بررسی کرده ایم، زیرا آنها کلیاتی از فتوح شילהاک-اینشوشیناک در سرزمینهای دوردست به دست داده اند. [۴۵] دو استل دیگر به توصیف برآوردن پرستشگاه و محراب آن پرداختند؛ از این دو، یکی به هوبان، کیریریشا و اینشوشیناک و دیگری تنها به اینشوشیناک اتحاف شده بود. [۴۶] استل ششمی فهرستی از شاهان گذشته به دست داد که پرستشگاهی برای اینشوشیناک برآوردند و جاهای گوناگونی را در سراسر کشور برشمرد که در آنها پرستشگاههای دیگری برای ایزدان عیلام پیدا می شد. [۴۷] محتوای استل هفتم شرح برآوردن پرستشگاهی برای مانزات و شیموت بود؛ از استل هشتمی تنها پاره هایی شکسته به دست ما رسیده است. [۴۸] این استلها بی تردید نمود و ظاهرگیرا و مؤثری داشتند، اما در نظر عیلامیانی که به قصد عبادت به اینجا می آمدند مدخل جنوبی پرستشگاه چشم اندازی شگفت آورتر داشت، زیرا در آنجا یادگارهایی را نگه می داشتند که از سرزمینهای بیگانه به غنیمت گرفته بودند. در اینجا استلی که قوانین بزرگ حموری را بر آن نوشته بودند، ستون هرمی شکوهمند مانیشتوسو، «استل پیروزی» معروف نرم-سین، و سنگهای مرزی بدون شماره که واگذاریهای زمین را بر آنها نوشته بودند را به نمایش گذاشته بودند. اینها دلایل زنده قدرت پادشاه، نیروی نظامی و برتری او در بیرون و درون قلمروش بودند. این اشیا و چهار دیواری پرستشگاه شکوه و عظمت امپراتوری عیلام را به بیننده القا می کردند، اما پس از آنکه این امپراتوری سر درنشیب انحطاط نهاد. اینها دیگر چیزی مگر پژواک قدرتی که برای همیشه از میان رفته بود نبودند.

تاریخ نمونه های فراوانی از امپراتوریه را به خاطر دارد که پس از رسیدن به اوج قدرت خویش بیدرنگ راه زوال گرفتند و عیلام از این قاعده مستثنی نبوده است. اندکی پس از سال ۱۱۵۰ که شילהاک-اینشوشیناک جای خود را به هوته لودوش-اینشوشیناک داد فرایند پریشانی و فروپاشی آغاز گردید؛ وی هنگامی که اسامی پسرانش را برمی شمارد از او پیش از همه نام می برد. هوته لودوش-اینشوشیناک خود چندین بار دعوی می کند که هم از کوتیر-ناخونته نسب می برد

هم از شيلههاك-اينشوشيناك. در حقيقت چنين مي نمايد كه-وي پسر ناخونده-اوتو بود كه شايد خود دختر شوترك-ناخونده بوده كه نخست به همسري كوتير-ناخونده در آمد و سپس با شيلههاك-اينشوشيناك ازدواج كرد. هوتهلودوش-اينشوشيناك كه جسارت ورزيده لقب گذشتگاناش «شاه انزان و شوش» را بر خويش نهاد اصرار داشت كه خود را «گسترنده امپراتوري» بخواند، البته بي آنكه داعيه اش درست و موجه باشد. گرايش به كهن گرايي هم در اشكال نشانه ها هم در محتوای كتيبه هاي او به چشم مي خورد، و اين خود حكايت از آن دارد كه روزهاي بزرگ عيلام ديگر سرآمده است. اين حقيقت كه هيچ كتيبه اي از او در جزيره ليان واقع در خليج فارس پيدا نشده احتمالاً دلالت بر آن دارد كه اكنون ليان از قلمرو او بيرون رفته است، اما بر آوردن پرستشگاهي براي اوپوركوپاك^۱ در شالوليكي^۲ كه بعدها به نام شالوكثا^۳ خوانده شد، ثابت مي كند كه دست كم بخشي از بطايع هنوز فرمانگزار او بوده است.^[۴۹]

ساختمانهايي كه هوتهلودوش-اينشوشيناك در شوش بر آورد نه پرزرق و برق بودند نه زياد. وي در كيپو، كه شايد بخشي از ناحيه پرستشگاهها بود، در راه سلامتي خرد، برادران قانوني و مشروعش، پسران و دخترانش و نيز خويشاوندانش پرستشگاهي بر آورد.^[۵۰] براي سلامتي خود، مادر واجب الاحرامش ناخونده-اوتو، و برادران قانز نيش يك گوده در سنگي براي ايزد بانو مانزات ساخت. وي اين گوده را در پرستشگاه مانزات و شيموت كه بر دست شيلههاك-اينشوشيناك بنا شده بود قرار داد و باري ديگر ايزد اخير را «خداوند عيلام» ناميد.^[۵۱] هوتهلودوش-اينشوشيناك با آجرهاي كوچك پهن كه لعاب سبز بر آنها زده بودند نمازخانه مستطيل شكل كوچكي براي اينشوشيناك بر آورد و اعلام كرد كه خشم هوتهلودوش-اينشوشيناك و شيلههاي باستاني بر كسي كه آن را آشفته سازد فرود خواهد آمد.^[۵۲] استلي كه مي توانش به او نسبت داد به درگاه خدايان انشان و ايزدان شوش و نيز اينشوشيناك، كيريريشا، ناخونده، اوپوركوپاك، تيرو^۴ و مانزات نيايش مي كند.^[۵۳]

1- Upurkupak

2- Shalulikki

3- Shallukea

4- Tiru

اگرچند شوتروك-ناخونته عیلام هوته‌لودوش-اینشوشیناك را به‌خاطر می‌آورد، اما پیدا است که وی پادشاه کم‌اهمیتی بوده و در روزگار پادشاهی او عیلام بسرعت روبه‌زوال نهاد.

پیدایی پادشاه بزرگی در سرزمین بابل، یعنی نبوکدنصریکم، با فروپاشی قدرت عیلام مقارن بود. فرمانروای بابل از این فرصت حداکثر بهره‌برداری را کرد. وی در کتیبه خود پیروزیهای شوتروك-ناخونته، پادشاه عیلام را برمی‌شمارد و می‌گوید عزم کرده که یا این پیروزیها را تلافی کند یا جان بر سر این کار بگذارد. نبوکدنصر با بقایای مردم خویش به‌سرزمین عیلامیان رخنه کرد و تا سرچشمه‌های رود او کنویا کرخه^۱، احتمالاً در نقطه‌ای واقع در مشرق مندلی پیش راند و در آنجا منتظر حمله آنان ماند. هوته‌لودوش-ناخونته که به‌سپاهی که پادشاه سابق فراهم آورده بود متکی بود برای دست زدن به‌نبرد بی‌میل نبود. سربازان بابل، چنانکه نبوکدنصر خود اعتراف می‌کند، متحمل شکست سختی گردیدند و سواره‌نظام او با پریشانی و بی‌نظمی پشت به‌هزیمت داد. وی جرئت نیافت خطر کرده باری دیگر دست به‌جنگ گشاید، بلکه به‌دور آپیل‌سین^۲ عقب نشست، چنانکه خود می‌گوید: «عیلامی سر در پی من نهاد و من از پیش وی بگریختم؛ من به‌بسترگریه و آه کشیدن نشستم. ۱۵۵۱ وی سپس به‌مردوك که از روزگار فرمانروایی کوتیر-ناخونته در عیلام اسیر بود پناه جست. مردوك ناله‌های وی بشنید و به نبوکدنصر بفرمود تا او را از عیلام دشمن بیاورد. ۱۵۶۱»

تا اینجا فرمانروای بابل هیچ توفیقی نیافته بود؛ و اگر هوته‌لودوش-اینشوشیناك توانسته بود رعایای عیلامی خود را وفادار نگهدارد می‌توانست دعوی پیروزی کامل کند. اما ریتی-مردوك^۳، خداوند «خانه» کرزیابکو، سرزمینی که از حلوان کنونی چندان دور نبوده هوته‌لودوش-اینشوشیناك را فرو گذاشته جانب فرمانروای بابل را گرفت؛ ۱۵۷۱ و دو تن از کهنه ایزد ریا^۴، یعنی شاموا^۵ و پسرش

1- Uknu

2- Dur Apil Sin

3- Ritti-Marduk

4- Ria

5- Shamua

شاما یا^۱، در شهر دین-شاری^۲ در نزدیکی شوش از پیش پادشاه عیلام گریختند و به نبوکدنصر پیوستند. (۵۸۱) نبوکدنصر با این کمک غیر منتظره‌ای که دریافت کرد توانست تهاجم خود را از سر گیرد. چون شهر در دیگر سیادت عیلام را نمی‌پذیرفت، از این روی پایگاهی شد برای لشکر کشی به عیلام که سی ساعت طول کشید. گرما، گردوغبار و نبودن آب پیشروی پادشاه بابل را به تأخیر انداخت، اما هوته‌لودوش-اینشوشیناک به دلیلی که از آن آگاهی نداریم مقاومتی در برابر او نکرد و نبوکدنصر به رودخانه اولای^۳ در نزدیکی شوش رسید. در اینجا سرانجام عیلامیان گرد آمدند چنانکه فرمانروای بابل می‌گوید، آنچنان نبردی کردند که از غبار آوردگاه چهره خورشید تیره و تار شد. ریتی-مردوک دلیرانه در برابر مخدوم سابق خویش در ایستاد، و به حکم و مشیت ایشтар و اداد «شاه عیلام باز گشت و بر کوه خود ایستاد»، یعنی مرد. نبوکدنصر پیروز شد؛ وی سرزمین عیلام را تسخیر کرد؛ و دارایی آن را غارت نمود. (۵۸۱) وی دشت و کوه را از ویرانی انباشت و به بیابانی مبدل ساخت؛ هنگامی که سرانجام نبوکدنصر به بابل بازگشت تنها نبود، زیرا مردوک نیز همراه وی راه سفر، راه شادمانی، راه خواستنی رفتن به بابل از عیلام دشمن را پیش گرفت. (۱۶۰)

همچنین ایزد ریا نیز از دین-شاری گرفته شد و به سرزمین رسوبی برای شاد کردن دل شاموا و شاما یا برده شد. در شهر هوسی، که از غارت شدن آن به دست شیلهاک-اینشوشیناک زمان درازی نمی‌گذشت، خانه‌ای دایمی برای این ایزد ساخته شد و برای نگهداری آن موقوفه‌هایی واگذار گردید. از جمله این واگذاریها زمینهای اوپیس^۴ و دورشارو کین^۵، که زمانی خراجگزار شو تروک-ناخونته به شمار می‌رفتند، و نیز ناحیه هوسی از سرزمین بیت-سینا شاریدو^۶ و برکران نرتا کیرو^۷، بیت بازی^۸ برکران نهر شاهی و بیت-آکارناکاندی^۹ بود که بالاخص به نام شهر

1- Shamaia

2- Din-Sharri

3- Ulai

4- Opis

5- Dur Sharrukio

6- Bit Sina Sharidu

7- Takkiru

8- Bit Bazi

9- Bit Akarnakkandi

ایزد ریا خوانده می شد. ۱۶۱۷

ریتی-مردوک نیز خداوند تازه اش را به خاطر اعطای آزادی به سرزمین نیاکانش ستود. وی اعلام کرد که در ایام شاه گذشته آنها آزاد، اما زیر فرمان دشمن بودند و برخلاف رسمشان پیدا است که به عیلامیان اشاره می کند-مجبور به پرداخت عوارض به نمر^۱ گردیدند. نبوکدنصر بیدرنگ زمینهای بیت-کارزیابکو^۲ همراه با اسبان، گاوها، احشام و چوبهایشان را از عوارض معاف ساخت و استقلال شهروندان را اعلام نمود. نفرینی که هر فرمانروایی را که از این فرمان تخطی کند تهدید می نماید از نینورتاواداد^۳؛ شومالیا^۴، «بانوی کوههای درخشان که بر ستیخ کوهها خانه دارد»؛ نرگال و نانا؛ شاهان^۵، ایزد درخشنده، پسر پرستشگاه دریاسین و بانوی اكد، و ایزدان بیت هابیان^۶ استمداد می جوید. ۱۶۲۱

نبوکدنصر چنین مدعی است که لولوبیان قدرتمند را بشکست و کاسیها را غارت کرد. ۱۶۲۱ از لشکر کشی وی به سرزمین لولوبی جز هنگامی که به عیلام تاخت چیزی نمی دانیم، و احتمالاً به سربازان لولوبی که در سپاه عیلام حضور داشتند اشاره می کند. شکست کاسیها نیز احتمالاً تنها اشاره ای است به برانداختن دودمان آنها، بی تردید در دعوی فتح عیلام به دست او مبالغه رفته است و این حقیقت که پس از هوتهلودوش-اینشوشیناک برادر کهنترش به نام شیهیلنا-هامرو-لاگامار^۷ بر تخت عیلام نشست و در روزگار عیلام جدید خاطره او را به یاد می آوردند سلطه نامحدودی بر این سرزمین را رد می کند. ۱۶۴۱ با این همه مسلم است که با مرگ هوتهلودوش-اینشوشیناک دودمانی که با پاهیر-یشان^۸ آغاز گشت از شرکت فعال در امور بین المللی دست کشید.

تا مدتی صحنه کوشش برای کشور گشایی از ساکنان فراسوی مرزهای غربی به شمال عیلام انتقال یافت که در آنجا آشور-رش-ایشی^۹ دعوی نبوکدنصر

1- Namar

2- Bit Karziabku

3- Ninurta

4- Shumalia

5- Shahan

6- Bit Habban

7- Shihilna-hamru-Lagamar

8- Pahir-ishshan

9- Ashur-resh-ishi

در شکستن اولوبیان و گوتیان در نواحی کوهستانی‌شان را تکرار کرد.^۱ چند سال بعد مردوک-ندیم-آخه^۲، فرمانروای بابل تیگلت پیلسریکم، پادشاه آشور را بشکست و بگرفت و ایزدان اداد و شالا^۳ را با شهر اکالاته^۴ که زمانی به دست شیلهاک-اینشوشیناک افتاده بود متصرف گردید.^۵ تیگلت پیلسر با گذشتن از زاب پایین و برآمدن به کوه‌ها و حمله به سرزمینهای موراتاش^۶ و سارادائوش^۷ عمل وی را پاسخ گفت.^۸ وی زمانی پس از دهمین سال پادشاهی خویش در بالای شهر زابان، مقابل آرزوهینا^۹ یا آلتون کوپروی کنونی باری دیگر با اهل بابل نبرد کرد؛ آنگاه شهر ارمن و جلگه شهر سالوم^{۱۰} را بگرفت و از آکارسالو^{۱۱} تا لوبدو^{۱۲} را به باد غارت داد؛ وی با گذشتن از رودخانه رادانو^{۱۳} شهرهایی را که دریای کوههای کامولا^{۱۴} و کاشتिला^{۱۵} نهاده بودند، بخشی از قلمرو خویش ساخت.^{۱۶}

به رغم این تهاجمات هیچیک از قدرتهایی که در بابل سربر آوردند نتوانستند در کوههای شرقی پیشروی کنند، اما خود عیلام به عنوان موجودیت تاریخی بکلی ناپدید گردید. دو تن از سه پادشاه سلسله دوم بطایح، یعنی سیماش-شپاک^{۱۷} و کاشو-ندین-آهی^{۱۸} نامهایی دارند که از خاستگاه کاسی آنها خبر می‌دهد، و مار-بیتی-آپال-اوسور^{۱۹} (حدود ۹۹۱-۹۹۶ ق م) که در پی دودمان بازی^{۲۰} به پادشاهی رسید «فرزند عیلام» خوانده می‌شد؛^{۲۱} اما اینها مطلقاً چیزی درباره خود این سرزمین نمی‌گویند. در بخش جنوبی شوش، آنجا که کوتیر-ناخونته و شیلهاک-اینشوشیناک پرستشگاهی برای اینشوشیناک ساخته بودند گورها محل بناهای قدیمتر را پوشانده‌اند؛ و حتی گورها نیز فقر نومیدکننده‌ای دارند. درباره دوره‌ای که بیش از سیصد سال از مرگ هوته لودوش-اینشوشیناک می‌گذرد منابع ما بکلی سکوت می‌کنند. بنابراین گزاف نیست اگر بگوییم با مرگ او برای سرزمین عیلام سده‌های تاریکی در رسید.

1- Marduk-nadin-ahhe

2- Shala

3- Ekallate

4- Murattash

5- Saradaush

6- Arzuhina

7- Salum

8- Akarsallu

9- Lubdu

10- Radanu

11- Kamulla

12- Kashtilla

13- Simmash-Shipak

14- Kashshu-nadin-ahi

15- Mar-biti-apal-usur

16- Bazi

بخش هشتم

هندوایرانیان در کوههای زاگرس

در سراسر دوره‌های تاریخی که اینجا به شرح آن پرداخته‌ایم، ساکنان کوههای زاگرس ظاهراً به گروه مردمی تعلق داشتند که تا پیدا شدن نامی بهتر قفقازی خوانده می‌شوند. عیلامیان، کاسیها، مردم گوتیوم و دیگر جمعیت‌های مستقل نواحی کوهستانی را به این گروه منتسب دانسته‌ایم. پیوند دورادور زبان آنها با گویشهای تامیل در هند نیز حکایت از آن داشته که در سراسر فلات ایران اعضای این گروه سکونت داشتند.

اما در آمدن کاسیها به بابل با رسیدن آنها به دیدرس تاریخی فی نفسه دلیل ورود نژادی دیگر از مردم، یعنی هند و ایرانیان به این سرزمین است. اگرچند کاسیها خود از این نژاد نبودند. اما چنین می‌نماید که آنان برخی تماس با هند و ایرانیان را تجربه کرده بودند و از آنجاست که چند ایزد غیر قفقازی نیز وارد ایزدان آنها شده است. ناحیه‌ای که این تماس روی داده می‌بایست ایران باشد و تصور چگونگی انجام آن نیز دشوار نیست.

سرکردگان هند و ایرانی و رزمندگان آنها که سواران چیره دستی بودند، حدود آغاز هزاره دوم پیش از میلاد از سراسر دشتهای ترکستان از جلگه های شمال قفقاز و دریای خزر به درون سرزمین ایران سرازیر شدند، همینکه به درون فلات رسیدند نیروهایشان تقسیم گردید. یک شاخه راه جنوب شرق را گرفته وارد سرزمین هند گردید و در آنجا زبان خود را به مردمی که به فرمانگزاری آن گردن نهاده بودند تحمیل کرد و آن را به زبانی تحول داد که به سانسکریت معروف است. شاخه دیگر که کوچکتر بود به سوی مغرب ایران پیش رفت، کاسیها ایزد خورشید، سوریا^۱ و ایزد طاعون، ماروت^۲ و ایزد طوفان، بوریا^۳ را از آنها آموختند و دریافتند که اسب، مرکب سرآمد جنگاوران است و نیز گاونر و الاغ کندرو بهترین جانوران بارکش هستند.

اما جناح غربی مهاجمان هندو ایرانی در کوههای زاگرس متوقف نگردیدند. رهبران ایشان به سوی غرب پیش رانده به پیچ بزرگ فرات رسیدند و پس از مهاجرتی طولانی برای بهره بردن از برکات و مواهب مبهم حکومت اشرافی در آنجا که میتانی^۴ نام داشت فرود آمدند. نامهای ایشان عمدتاً هند و ایرانی است و از اسامی آنانی که روزگاری هم میهنانشان بودند، یعنی هندوان آینده زیاد دور نیست؛ ایزدانسان نامهای هندی-ایرانی داشتند- ایندرا^۵، وارونا^۶، میترا^۷ و ناساتیا^۸؛ جنگاورانشان به واژه ای شناخته می شدند که در سانسکریت ماریا^۹ «قهرمانان» نام داشتند؛ و اسناد ایشان در آنجا که از پیشه تربیت اسب که پیشه ای نوعاً هند و ایرانی است سخن می گویند از اعداد نخستین هندی-ایرانی که تقریباً همان اعداد سانسکریت است پرده برمی گیرد.

این پیدایی پادشاهان هند و ایرانی بدون قرینه های معاصر در نواحی غربی مشرق زمین نبوده است. تنها می توانیم خاستگاه هیکسوسها را که در سده هجدهم پیش از میلاد مصر را مقهور ساختند حدس بزنیم، اما امروزه کمتر کسی تردید

1- Surya

2- Marut

3- Burya

4- Mitanni

5- Indra

6- Varuna

7- Mitra

8- Nasatya

9- Marya

دارد که در میان آنها آریاییهایی بودند که به یکی از گویشهای گروه کنتوم^۱ هند و اروپایی تکلم می کردند. همزمان با آن، قشری از همان شاخه آریایی گروه اصلی قفقازی آناطولی را از سر راهش برداشت؛ دست آورد نهایی این قشر تمرکز دادن قدرت در شهری بود که بغازکوی نام دارد، و در آن ایام تختگاه امپراتوری بزرگ حیثیتها بود. خاستگاه این مردم را احتمالاً باید در غرب جست نه در شرق. هیکسوسها چیرگی بر مصر را حدود ۱۵۸۰ ق م از دست دادند، اما شاهان هند و اروپایی حتی تا سده سیزدهم پیش از میلاد که «مردم دریا» مملکت آزان را ویران ساختند و امنیت مصر را تهدید کردند در قدرت ماندند. پادشاهان هندو ایرانی میتانی یک سده زودتر از عموزادگان دورشان در آناطولی و یک امپراتوری احیا شده آشور طعمه مهاجمان شدند. اشراف سالاریهای کوچک آنها البته زودتر از همپایگانان در میان کاسیها تسلیم بنیاد و زمینه قفقازی گردیدند؛ زبان نوشتاری آزان قفقازی بود و چون مغلوب گردیدند دیگر کمتر نشانه‌ای از فرهنگ هند و ایرانی پشت سر باقی گذاشتند، اما رخنه شان تا پیچ فرات از اهمیت تاریخی زیادی برخوردار است. چنین می نماید که آنان طلایه توده عظیمی از همان گروهی بودند که وارد ایران شده بودند؛ در ۱۵۰۰ ق م که ایشان به مرز شمال غربی بین النهرین رسیدند خویشاوندان شان در شاخه شرقی به هند سرازیر شدند. بدرستی می توان احتمال داد که بلندیهای ایران که مانع پیشروی اینان می شدند در طی سده های آینده به اشغال اقوامی درآمدند که پانصد سال بعد به نام مادها و پارسیان ایرانی قدم به صحنه تاریخ گذاشتند. اقوام قفقازی استقلالشان را تنها در کوههای زاگرس نگه داشتند، و به همین دلیل است که در گزارشهای تاریخی شاهان آشور که تا سده نهم پیش از میلاد در این کوهها رخنه می کردند نامهای هند و ایرانی به چشم نمی خورد.

پیش از این با نام پاره‌ای از این نواحی مستقل آشنا شده ایم، اما نامهای دیگر بکلی تازه اند. در مرز شمالی عیلام که تا سده نهم پیش از میلاد آرام و خاموش بود سرزمین الیبی^۲ قرار داشت. این سرزمین دره های کوهستانی شمال شرق در

1- Centum

2- Ellipi

را دربر می گرفت و شاید تا نهاوند کنونی امتداد می یافت و در شمال تا جاده بغداد- کرمانشاه- همدان می رسید. اندکی شمالتر از این بقایای گوتیان و کاسیها زندگی می کردند؛ و مثل دوره های پیشین مردمی که لولوبی نامیده می شدند هنوز جلگه حاصلخیز شهر زور را در اشغال داشتند و از راههای شمالی که به جاده تجاری می رسیدند که خود به درون فلات ایران می رفت نگهبانی می کردند. گهگاه از سرزمینی به نام نمری^۱ یاد می شود که از دیرباز با بیت همبان^۲ و از طریق آن با محل بیرون آمدن دیاله از کوهها ارتباط داشت. اما در آشور نمری صرفاً کلمه مبهمی برای سرزمینهای جنوب شرقی است، در صورتی که نام عمومی برای مناطق باستانی لولوبی هنگامی که به استانی آشوری مبدل گردید زاموا^۳ یا مازاموا^۴ بوده است. شمال این ناحیه نیز، که هنوز در جنوب و جنوب شرق دریاچه ارومیه قرار داشت سرزمین مانای^۵ بوده است، اما در مغرب دریاچه سرزمین پارسوا^۶ یا پارسواش^۷ نهاده بود که نخستین توقفگاه پارسیان بر سر راهشان به پارسوماش^۸ و سپس پارسه^۹ بود.

این مناطق-البپی، زاموا (از جمله نمری و سرزمین لولوبیان)، مانای و پارسواش دورترین موانع گسترش قدرت آشوریان در کوههای زاگرس در سراسر سالهای آینده بودند. این مناطق صحنه نخستین تماس میان آشوریان و ایرانیان نیز بوده اند.

اداد-نیراری دوم، فرمانروای آشور (۸۹۰-۹۱۱ ق م) مدعی است که از فراسوی زاب پایین نزدیک مرزهای لولوبیوم و زاموا حرکت کرده تا تنگهای نمری پیش رفت،^[۱] اما کوشش واقعی برای پیشروی در کوههای زاگرس تا تجدید قدرت آشور در ایام فرمانروایی آشوربانی پال (۸۶۵-۸۸۵ ق م) به تأخیر افتاد. در ایام پادشاهی او سربازان آشور به رشته کوه آوروومان^{۱۰} در مشرق شهر زور رسیدند.

1- Namri

2- Bit Hamban

3- Zamua

4- Mazamua

5- Mannai

6- Parsua

7- porsuash

8- Parsumash

9- Parsa

10- Awroman

پس از سه جنگ بخشی از این ناحیه تسلیم گردید و يك کرسی ولایتی به نام دور آشور^۱ در محل شهری قدیمی به نام آتلیلا^۲ برآوردند تا مرکز غله این ناحیه حاصلخیز باشد. یکی از معارضان که با وی درگیر شدند نام سامی نور-آداد^۳ داشت؛ اما دیگران-موساسینا^۴، کیریتارا^۵، آمه‌کا^۶، آراشتوا^۷، سابینی^۸ و آتا^۹-همگی نامهایی داشته‌اند که با اطمینان می‌توان آنها را به گروه قفقازی زبانها نسبت داد. بنابراین باید نتیجه بگیریم که، اگر هند و ایرانیان اختلاط و آمیزشی با بومیان این بخش از زاگرس داشته‌اند تا ۹۰۰ ق م دیگر هیچ نشانه‌ای از آن به جا نماند. فشار هندو ایرانیان یا چنانکه اکنون می‌توانیم آنها را براستی بنامیم، ایرانیان فلات، بزودی در کوه‌ها نیز محسوس گشت. آنان همچنانکه به سوی غرب در کوه‌های زاگرس پیشروی می‌کردند اختیار شهرهای محصور را از دست سرکردگان بومی بیرون می‌کردند و ثابت نمودند که برای سربازان آشور دشمنان سهمگینی هستند که دست کمی از اسلاف خود ندارند. این نخستین اخطار در پادشاهی شلمنصر سوم بود. در ۸۵۶ ق م این پادشاه در زاموا دو سرکرده بومی به نامهای نیکدیمه^{۱۰} و نیکدیارا^{۱۱} یافت. در ۸۴۴ ق م یکی از فرمانروایان ایانزو^{۱۲} که نامش واژه کهن کاسی برای «شاه» بود به عنوان دست نشانده آشور در نمری پذیرفته شد. (۴۱) شورش او در ۸۳۵ ق م نشان لشکرکشی دیگر آشور به مشرق بود. سربازان آشور به نمری و پارسوا درآمدند؛ با سرزمین مادیای مادها در نزدیکی سقز، حدود صدوسی مایلی شرق آربلا درگیری پیش آمد و در جنوب دریاچه زریبور^{۱۳}، در جایی به نام هرهر^{۱۴} که از این پس به دژی آشوری مبدل گردید، پیکره پادشاه برای پرستش نصب گردید. (۵۱) باری دیگر در ۸۲۹ ق م فرمانده کل سپاه آشور به سوی اوالکی^{۱۵} از سرزمین ماناییان^{۱۶} پیش رفت؛ وی میان این سرزمین و پارسوا در

2- Dur Ashur

2- Atlila

3- Nur-Adad

4- Musasina

5- Kirtiara

6- Ameka

7- Arashtue

8- Sabini

9- Ata

10- Nikdime

11- Nikdiara

12- Ianzu

13- Zeribor

14- Harhar

15- Ualki

16- Mannan

غرب دریاچه ارومیه با ارته سری^۱ مواجه گشت که نامش که با يك عنصر ایرانی ترکیب یافته نشان می دهد که چگونه نژاد تازه به این ناحیه سرازیر می شدند.^{۱۶۱} در سال بعد باری دیگر سربازان آشور به پارسوا و نمری درآمدند.^{۱۷۱} می توانیم مطمئن باشیم که زاموا در سراسر این ایام زیر سلطه آشور بود، زیرا در ۸۳۰ ق.م سمت عالی گذاشتن نام خود بر يك سرزمین در دست هو بایا^۲. حاکم مازاموا بود^۳. هنگامی که شورش درون آشور به پادشاهی شلمنصر پایان داد.^{۱۸۱} نواحی شرقی باری دیگر استقلال خود را باز یافتند، اما پارسوا در مغرب دریاچه ارومیه که به تصرف نیروی تازه ای در بلندیهای ارمنستان، به نام هالدیا^۴ درآمد که پادشاه آن استلی در تنگ کلشین^۵ در جنوب غرب دریاچه باقی گذاشته است.^{۱۹۱} این وضع از دید آشور قابل تحمل نبود. نیروهای پادشاه جدید، شمشی-داد پنجم (۸۱۲-۸۲۵ ق.م)^{۱۱۱} به سوی مانای^۶ و پارسوا و نیز مسو^۷ و گیز بلبوندو^۸، سرزمینهایی که احتمالاً در دره رودخانه جغتو از ریزابه های دریاچه ارومیه نهاده بودند پیشروی کردند. این نیروها در این ناحیه با يك ایرانی به نام پیری-شاته^۹ مواجه شدند؛ اگر چنانکه سالنامه ها می گویند راست باشد که این شخص پادشاه ناحیه بوده، در این صورت شاهد انتقال قدرت از فرمانروایان قفقازی به ایرانی هستیم. این نتیجه گیری را نامهای ایرتیساتی^{۱۰}، ساتیرای^{۱۱}، ارته سیرار^{۱۲} و احتمالاً مامانیش که به شاهان سرزمین نایری^{۱۳} در مرز ارمنستان تعلق داشتند تقویت می کند. اما هنگامی که نیروهای آشور از پارسوا به درون سرزمین مادای^{۱۴} یا مادها، احتمالاً در ناحیه تخت بلقیس پوشیده از برف پیش رفتند با سرکرده ای به نام هاناسیروکا^{۱۵} مواجه شدند که نامش بالاخص قفقازی می نماید. بنابراین سلطه ایرانیان بر شمال زاگرس تا ۸۲۲ ق.م به دست نیامد و حرکت ایرانیان از فلات هنوز نمی توانست انجام بگیرد.^{۱۱۲۱}

1- Artasari

2- Hubaia

3- Mazamua

4- Haldia

5- Keleshin

6- Mannai

7- Mesu

8- Gizilbundu

9- Piri-Shate

10- Irtisati

11- Satirai

12- Artasiraru

13- Nairi

14- Madai

15- Hanasiruka

شمشی-اداد در سال چهارم پادشاهی با عبور از ابیه^۱، بخش جنوبی رشته کوهی به نام جبل هم‌رین^۲ و تصرف شهرهای می‌طورنات^۳ و دعبینا^۴ در مناطقی که از دیرباز بر شیلهاک-اینشوشیناک شناخته بودند با بابل دست به جنگ گشود. در سال پنجم آشوریها از پایین رود زاب، کوه ابیه و طورنت یا دیاله گذشتند و کوه هشمر^۵ را پشت سر نهاده بر در (بدره کنونی) فرود آمدند و خزاین را غارت کردند. گویند اهل در شهر خود را ترک گفته به عیلام رفتند، از پارساماش^۶ که بزودی با نام پارسوماش^۷ و برای دودمان ایرانی هخامنشی به صورت نامی آشنا درآمد تا بیت بوناکی^۸ در سرچشمه‌های کرخه دستخوش غارت، ویرانی و حریق گردید. در اواخر پادشاهی شمشي-اداد، نمری نیروهایش را به سپاهیان دشمنانش ملحق ساخت، و سی و پنج سال آینده شاهد زوال موقت آشور بود. با این همه، هشت لشکر کشی به قصد سرکوبی مادای یا مادها، دو سفر جنگی به قصد مانای و چهار لشکر کشی به قصد نمری انجام گرفت. این لشکر کشیها نتیجه چندانی به بار نیاورد، زیرا ستاره بخت هالدیا^۹ باری دیگر درخشش یافته بود. شاه منوئاش^{۱۰} پارسوا را به تصرف درآورد. سپس کنیه‌ای بر تاش تپه جنوب ارومیه در سرزمین ماناییان باقی گذاشت. ۱۱۳۱ بنا بر این هنگامی که اداد-نیراری سوم، فرمانروای آشور دعوی فتح الپپی هرهر، آرازیش^{۱۱}، مزو، مادای، گیزیلبوندو^{۱۲}، مونا یا مانای، پارسوا و سرزمینهای دیگر را می‌کند به تکرار چشم بسته گفته‌های گذشته می‌پردازد. ۱۱۴۱ جانشینانش حتی مهمتر از وی بوده‌اند.

باجلوس تیگلت پیلسر سوم (۷۲۸-۷۴۶ ق م) وارد آخرین دوره تاریخ آشور می‌شویم. چون به بررسی گزارشهای او بپردازیم خواهیم دید که دشمنانش در مشرق نامهایی دارند که آمیزه‌ای پیچیده و ناگشودنی از نژادهای کاسی، یا قفقازی، آرامی و ایرانی را نشان می‌دهند؛ برتری فزاینده گروه اخیر از اهمیت زیادی

1- Ebih

2- Jebel Hamrin

3- Me Turant

4- Di bina

5- Hashmar

6- Parsmaash

7- Parsumash

8- Bit Bunakki

9- Heldia

10- Menuash

11- Arazias

12- Gizilbundu

برخوردار است، زیرا از استقرار امپراتوری ایران در آینده خبر می دهد.

يك خط از پیشروی آشور ۱۸۵۱ در سال دوم پادشاهی تیگلسه پیلسر سوم موجب بازگرداندن ناحیه حاصلخیز شهر زور به پایه ولایت گردید که حاکم آن در سالهای آینده توانست در برابر تبعید گروههای کوچك ساکنان زاگرس به سرزمین دوردست سوریه درایستد. در این ناحیه نیروهای تونی^۱، فرمانروای سومورزو^۲، میکی^۳، پادشاه هلی^۴، و سرزمین بیت هامبان^۵ درگیر بودند.

خط دوم تهاجم در کوههایی که اندکی دورتر قرار داشتند نبال گردید، اماتعین دقیق محل «سرزمینها» و شهرهای یادشده دشوار است. بیشتر اسامی آنها خاستگاه قفقازی دارند. چنانکه تقریباً همه جا بنامهای این ناحیه تا آخرین دوره نیز دارای خاستگاه قفقازی اند. نامهای افرادی که با آنها برخورد روی داد بیشتر سر رشته ای به دست می دهند. برخی از این نامها کاک^۶، شاه بیت زاتی، توناکو^۷، در بیت آبدادانی^۸، میتاکی^۹، باتانو^{۱۰} در بیت کپسی^{۱۱}، بیسی هادیر^{۱۲}، فرمانروای شهر کیشیسا^{۱۳} (بعدها با نام کیشه سیم^{۱۴} شهرت یافت) و راماته یا^{۱۵}، فرمانروای آراز یاش بود که فرآورده هایی تهیه می کرد که خاص نواحی کوهستانی و دره های حاصلخیز بودند، نظیر اسب، گاو، گوسفند و سنگ لاجورد. بررسی دقیق خط سیر این لشکرکشی احتمالاً نشان می دهد که نیروهای آشور از زمینی دشوار گذشته تا ناحیه اطراف بانه و بستان حدود یکصد و بیست و پنج مایلی شرق آربلا پیش رفتند. مانو-کیما-سابه^{۱۶} فرمانروای سامی نژاد بیت آبدادانی که چندین سال وابسته آشور بود ملزم گردید که سیصد تالان (اگر درستی این گزارش را باور کنیم تقریباً ده تن) سنگ لاجورد و پانصد تالان مس تهیه نماید.

1- Tuni

2- Sumurzu

3- Miki

4- Halpi

5- Bit Hamban

6- Kaki

7- Tunaku

8- Abdadani

9- Mitaki

10- Battanu

11- Bit Kapsi

12- Bisi-hadir

13- Kishisa

14- Kishesim

15- Ramateia

16- Mannu-kima-sabe

در سال ۷۳۷ ق م لشکری بس بزرگتر به راه می افتد. اوپاش^۱، فرمانروای بیت کپسی که قلمرواش مورد تجاوز قرار گرفت به کوه آبیروس^۲ که احتمالاً ستیغ پنجه علی داغ در شمال غرب همدان کنونی بود گریخت. سرکرده های دیگر، یعنی بور-دادا^۳، اوشور^۴ و تانوس^۵ نیز سلامت را در گریز یافتند. ایاوتارشی^۶ که نام ایرانی او پرده از خاستگاهش برمی گیرد به نزدیکی کوه روا^۷، که چنانکه گویند به درون کویر نمک کشیده می شد و بنابراین شاید خود پنجه علی داغ باشد پناه جست. تیگلت پیلسر که از این پیروزیها جرئت یافته بود توانست اعلام کند که این سفر جنگی در واقع به قصد سرزمین مادا^۸ انجام گرفته بود، زیرا در همین ناحیه بود که مادهای ایرانی برای پدید آوردن يك پادشاهی بهم در آمیختند.

برای نشان دادن تصویر این پیشروی کتیبه هایی نیز نوشته شد، اما درستی این کتیبه ها کمتر از سالنامه ها است. در این کتیبه ها نام سرزمین پارسوا، شهر زاکروتی^۹ مادهای نیرومند و سرزمین نیشای^{۱۰} را می یابیم؛ و در اینجا دعوی گرفتن خراج از سرزمینهای مادها و الیپی^{۱۱} و از سرکرده های سراسر کوههای آنها تا کوه بیکنی^{۱۲} را می خوانیم. اشاره به پارسوا سخت نابجا و بی مورد است مگر اینکه بتوانیم در پشت این نام گروههای مردمی را ببینیم که از کرانه های دریاچه ارومیه در جهت جنوب شرق به همدان کوچیدند. هنوز معلوم نگشته که شهر زاکروتی در کجا نهاده بود، اما برخی آن را با قبيلة ساگسارتیوی^{۱۳} پارسیان که هردوت از آن نام برده برابر دانسته اند.^[۱۶] اما نیشای به واسطه پرورش اسبان معروف نسایی نامی بسیار آشناست جز اینکه ذکر آن در اینجا تنها به تصادف بوده است. الیپی را از دیرباز می شناسیم. اما کوه بیکنی را از سالهای پیش با دماوند یکی دانسته اند؛^[۱۷] و مقایسه «بیکنی، کوه سنگ لاجورد» با سنگ آبی رنگ

1- Upash

2- Abirus

3- Bur-dada

4- Ushuru

5- Tanus

6- Iautarshi

7- Rua

8- Mada

9- Zakruti

10- Nishai

11- Ellipi

12- Bikni

13- Sagartioi

مشهوری که در سراسر دوران باستان سنگی بسیار مطلوب و خواستنی بوده است کافی است تا ثابت کند که این کوه همان برج آبی رنگ نزدیک تهران است که همواره بر ستیخ آن برف نشسته است.^۱ نیازی به گفتن نیست که در دعوی تیگلت پیلسر مبالغه رفته است. اما البته احتمال آن نیز وجود دارد. ای بسا که تمامی حقیقت گفته نشده، زیرا «خراج» به احتمال فراوان خریدهای بازرگانی و هدایای داوطلبانه، نظیر پرداختهای ضروری را نیز در برمی گرفته است.^۲

هنگامی که سارگن (۵۰۷-۷۲۲ ق م) وارث تاج و تخت آشور گردید با مسئله عاجل نگهداری و گسترش سازمان ولایتی در زاگرس و مبارزه با نفوذ امپراتوری هالیدیاد شمال و مشرق روبرو شد. خطر پیش از همه در پادشاهی مانای جنوب دریای ارومیه تهدید آغاز کرد که در آنجا سرکرده ای ایرانی به نام میتاتی^۱ از سرزمین زیکرتو^۲ بومیان را برانگیخت تا بر خداوندشان ایرانزو^۳ بیرون آیند. ایرانزو به سارگن پناه جست که در ۷۱۹ ق م شورشیان را بیرون راند؛^۴ اما سه سال بعد آزا^۵، پادشاه تازه بر دست میتاتی و ایرانی دیگری به نام باگداتی^۶ کشته شد. سارگن با نشانیدن برادر آزا به نام اولوسونو^۷ بر تخت شاهی فرمانروایی را به دودمان او بازگرداند، اما معلوم شد که فشار هالیدیا بسیار زیاد و او بسیار ناتوان است. یک لشکر کشی دیگر از آشور بسرعت او را به موقع سابقش بازگرداند، ولایت پارسواش را با افزودن شش ناحیه به آن گسترش بخشید و هرهر را که موقتاً با نام کارشارو کین معروف بود یک بار دیگر کرسی ولایتی ساخت که نیز شش ناحیه تازه را در برمی گرفت. اگر، چنانکه محتمل نیز می نماید. محل این شهر را در جنوب شرقی حدود شهرزور قرار دهیم، نباید از ذکر پادشاهی الیپی و فرمانروای آن تالتا^۸ به این مناسبت و احترام گذاشتن بیست و هشت محترم روستاهای مادی به سردار آشور در شگفت آییم.

در ۷۱۵ ق م نیروهای هالیدیایی باری دیگر به سرزمین ماناییان درآمدند.

1- Mitatti

2- Zikirtu

3- Iranzu

4- Aza

5- Bagdatti

6- Uilusunu

7- Talta

آنان به کمک حاکمی بومی به نام دایاوکو^۱ که پسرش در نواحی هالدیا در این سرزمین بسر می برد توطئه کرده اولوسونو را برانداختند و بیست و یک دژ را در کشور متصرف گردیدند. این بار نیز سارگن سرعت دست به کار شد. [۲۲] دایاوکو که نامش در یونانی به دیو کس^۲ تحریف یافت با خانواده اش گرفتار گردید و به حماة^۳ سوریه تبعید شد. و آرامش به سرزمین آشفته و بی سامان بازگشت. شورش دیگری در پایین ناحیه شهرزور فرو نشانده شد، دو ناحیه تازه به ولایت افزوده گردید و کارشارو کین چندان نیرو گرفت که توانست از درگیری دوباره چنین رویدادی جلوگیری کند. گزارش ساده و بی شاخ و برگ این رویداد در سالنامه های آشور ناگهان با نامه ای که به گزارش رویدادهای واقعی تقویت کننده این شهر و توصیف تهاجمی به سرزمین مادها می پردازد احیا می گردد؛ بنابراین نامه یاد شده را باید منبع واقعی خود سالنامه ها دانست [۲۳] که اعلام می کنند بیست و دو صاحب منصب شهرها باری دیگر هدایای خود را در این پایتخت تحویل دادند. جزئیات دیگر کارزارها را نیز می توان در نقوش برجسته ای که روزگاری کاخ سارگن را می آراستند پیدا کرد. در این نقوش برجسته تسخیر شهر کیشه سیم در ولایت پارسواش، دژی سه دیواره آراسته به برجهای جانبی با شکوه سیکرس^۴ در ولایت کارشارو کین که نیز حصار بلند ساده ای بوده که به برجهای کوچک جانبی آراسته بود، کیندائو که دروازه اصلی آن سنگفرشی است که به یک باتلاق منتهی می شود، و شهرهای دیگر که در پیرامونشان خندق کنده اند یا محفوظ به دیوارهای بلند و جنگلگاهها هستند به چشم می خورد.

این نقوش برجسته ساکنان کوههای زاگرس در این دوره از بومی و ایرانی را نیز برای ما نمایش می دهند. موی سر که غالباً پیچ خورده کوتاه شده است و سربندی سرخ رنگ آن را برجای نگه می دارد. اما غالباً کلامی کوتاه سر را می پوشاند و سربندی پهن بر پیشانی بسته می شود؛ ریش کوتاه تصاویر نقوش نیز پیچ خورده است. بر روی خفتانی آستین کوتاه که تا سر زانو می رسد نیم تنه

1- Daiaukku

2- Deioces

3- Hamath

4- Sikris

عجیبی از پوست گوسفند پوشیده‌اند که در ایام صلح از شانها آویخته و جلوی آن باز است؛ اما در کارزار حافظ تن است و جایگزین خاموت چرمی و نیم شلواری رزمی آشوری می‌شود. پاره‌ای از این سرکرده‌های ناحیه زاگرس مانند حریفانشان پابرهنه می‌روند؛ اما بخش نمایانی از جسامه موزه‌های بنددار بلندی است که شمار اندکی از آنها مانند موزه‌هایی که غالباً در میان حتی‌ها دیده می‌شود نوك برگشته دارند، ولی درنواحی کوهستانی همه از این گونه موزه در پامی کنند. اما در مورد جنگ افزارها باید گفت که آنها نه کمان برمی‌دارند نه شمشیر؛ سلاح تهاجمی عادی آنها نیزه‌ای بلند و سلاح دفاعی‌شان سپری به شکل مستطیل است که از جگن ساخته می‌شود.

گزارش دقیقی از سفر جنگی سارگن در ۷۱۴ ق م آگاهی بیشتری درباره این افراد به دست می‌دهند. سارگن و سربازانش با عبور از کوه کولر^۱ در دره زاب پایین در شمال شهر زور بزودی به سرزمین ماناییان رسیدند و در آنجا با استقبال اولوسونو روبرو شدند. در پارسواش حکام نمری، سرزمین مادها و چندین سرزمین دیگر برای تقدیم کردن هدایای خود- «اسبان خرامان، استرهای تندرو، اشتران [با کتربایی]» پیش سارگن شتافتند. برای يك خواننده متفنن و اتفاقی اسامی این سرکرده‌ها الهامبخش و محرك نیستند، اما يك کارشناس خبره عناصری را که حکایت از خاستگاه ایرانی دارند بدقت بررسی می‌کند. تالتا، فرمانروای الیبی که عضوی از گروه نژادی کهن بود نیز به خدمت سارگن آمد، اما از سرزمینهای دوردست جنوب و مشرق شهر زور سه سرکرده ایرانی به نامهای اوکسانار^۲، کوآکسارس^۳ یکم دوریسی^۴ و ساتاره‌شوه^۵ نیز با او همراه بودند. اینان نیز تنها نبودند. سرکرده‌های دیگری از ناحیه زاگرس و فلات ایران در تقدیم کردن پیشکشهای خود به قدرت بزرگ مشرق زمین، یعنی آشور به آنها پیوستند. اسامی آنها در دو فهرست برای ما محفوظ مانده است که یکی از آنها گهگاه خلاصه یکی دیگر است، اما اسامی تازه‌ای نیز به آن اضافه شده است. ۲۷۱ شمار زیاد

1- Kullar

2- Uksatar

3- Cyaxares

4- Durisi

5- Satareshu

فرمانروایان قفقازی در این دوره متأخر نظیر پایااو کو^۱ و ماشدایااو کو^۲ که اسامی آنها مانند نام دایااو کویادیو کس دارای عناصری است که در متون به دست آمده از نوزی^۳ فراوان یافت می‌شوند ما را به حیرت می‌اندازد. با این همه شمار نامهایی که ما می‌توانیم آنها را با کمترین تردید ایرانی بخوانیم کم نیست. آثوره پارانو^۴ دارای بخش آثوره^۵ است که در دوره هخامنشی در نام ایزد بزرگ همه باشندگان، یعنی «سروردانا^۶» ائورامزدا^۷ یافت می‌شود. بغ بررنه^۸ مانند نسام سرزمین بیت بغیه^۹ که احتمالاً به زبان سامی ترجمه گردیده به صورت بیت ایللی^{۱۰} («خانه خدا») درآمد دارای بخش بغه است^{۱۱} که از واژه‌های ایرانی دوره کاسی با آن آشنایی داریم. اس تارپانو^{۱۲} مانند ساتاره شو^{۱۳} شامل ترانویسی آشوری واژه خشیره^{۱۴} است که از فارسی کهن به «پادشاهی» شناخته بود. اشپه بره^{۱۵} از واژه‌ای که بمعنی «اسب» بود و فعل «بردن» ترکیب می‌یافت و ظاهراً بمعنی «سوار» بود. جای سخن نیست که ناتوانی دبیر آشوری در باز نویسی صداها ی زیاد ایرانی بر الواح گلی آن گونه که آنها را از نامهای دیگر مانند اوشرای^{۱۶}، هاردو کو^{۱۷} و آربا کو^{۱۸} می‌شنید، [۲۸] هنوز عناصر ایرانی دیگری را که در نامهای خاص وجود دارد از ما پنهان می‌سازد. اما هیچیک از کسانی که در آن سفر جنگی شرکت داشتند نتوانسته بود در سیما، جامه و زبان تمایزی میان قفقازی و ایسرانی تشخیص دهند؛ حتی می‌توانیم حدس بزنیم که از این پس هنگامی که در سالنامه‌های آشوری از مادای، یعنی ساکنان ماد یاد می‌شود، هدف دبیران اقوام گروه ایرانی است.

نهمین سال پادشاهی سارگن شاهد گشتی کوتاه در خاک الیپی و ماد در مشرق بوده است. [۲۹] يك ولايت ماد در مرز الیپی به نام بیت ایللی با بخشهای دیگر در

1- Paiaukku

2- Mashdaiaukku

3- Nuzi

4- Aurarparnu

5- Aura

6- Wise lord

7- Auramazda

8- Bagbararna

9- Bit Bagaia

10- Eait lli

11- бага

12- Starpanu

13- Satareshu

14- Khshathra

15- Ashpabarra

16- Ushrai

17- Hardukku

18- Arbaku

کوهستان تا سرزمین ماندا^۱ مقهور و مطیع گردیدند. ادعا می شود که از چهل و پنج محتشم شهری و از تالتا، فرمانروای الیپی خراج گرفته شد. نیروهای آشور احتمالاً تا فراسوی همدان کنونی پیش رفتند، زیرا کتیبه های استوانه ای می گویند که آنان از هشمر^۲ تا سیماش در مرز دوردستهای مشرق ماد را گشودند. [۳۰] و سیماش مانند الیپی در کنار مرز عیلام قرار داشته است.

بخش نهم

پادشاهی عیلام جدید

اگرچند در سده دوازدهم پیش از میلاد عیلام به عنوان يك قدرت بزرگ از میان رفت، اما باورکردنی نیست که حکومت در این سرزمین و نیز سراسر جنوب غرب ایران بکلی فروپاشیده باشد. شایدروزی بتوانیم نامهای سرکرده های محلی را که صورت ظاهر قدرت را در مناطق خود نگهداشتند و نزد رعایای خود بزرگ می نمودند پیدا کنیم. و نیز شاید آینده از نام فرمانروایانی که قلمرو آنان پیرامون شیراز کنون متمرکز بود و خاك زیر فرمانروایی خود را در جنوب شرق گسترش دادند، و بدین ترتیب برای منابع ما ناشناخته مانده اند پرده بردارد. حتی ممکن است آگاهی یابیم که سربر آوردن دوباره عیلام به عنوان قدرتی سیاسی در نتیجه فشار مهاجران تازه ای بوده که احتمالاً خویشاوند همان ایرانیانی بوده اند که شدیداً به شمال زاگرس فشار وارد می آورند یا شاید آرامیانی بوده اند که از جنوب سرزمین بابل وارد فلات ایران شده بودند. در حال حاضر ما به سرگشتگی نویدکننده ای دچاریم؛ از حدود ۱۱۵۰ ق م تا ۸۲۱ ق م در منابع مربوطه به نام

این سرزمین اشاره‌ای نسرفته است. از اوضاع داخلی آن حتی در تاریخ متأخر که شمشی-اداد پنجم می‌گوید که این سرزمین در جنگ با او که در دابان^۱ در گرفت در صف دشمنان او قرار داشت چیزی نمی‌دانیم.^(۱)

فرار از این ابهام و تاریکی تنها در ۷۴۲ ق م میسر می‌شود. در این زمان، يك سالشمار بابلی به ما خبر می‌دهد که هوبان^۲-نوگاش، پسر هوبان^۳-تاهراه شاه عیلام گردید.^(۲) نباید این گفته را کلمه بکلمه بپذیریم. اکنون چنین می‌نماید که در سراسر بخش نخست دوره بعد پادشاهی عیلام واحدی مگر پادشاهی انزان و شوش وجود نداشت. فرمانروایان این امپراتوری مانند شاهان سده‌های بیستم و نوزدهم پیش از میلاد تنها گام بگام توانستند به بالای هرم قدرت برسند. يك شخص که فرمانروایی را شاید به عنوان پادشاه شوش آغاز می‌کرد می‌توانست از طریق اعتبار خانوادگی یا به کمک دسیسه سیاسی سرانجام به بالاترین مقام دست یابد. در بابل پادشاه نسبتاً فرمانگزار شهر شوش به نام پادشاه عیلام شهرت داشت. از این روی این لقب عنوان کاملاً بی‌سیمایی بود که سالها تاریخنگاران ناحیه دشت را گیج و متحیر ساخته است.

هوبان-نوگاش نخستین پادشاه شوش بود که ما گزارشی درباره او در دست داریم؛ منابع بابلی ما هنگامی که رویدادهای عیلام در این ایام می‌پردازند تنها از او سخن می‌گویند. خواهر او همسر هوبان-ایمنه^۴ بود که باید او را نخستین پادشاه امپراتوری جدید انزان و شوش بدانیم. در گزارشهای معاصر تیگلت پیلسر سوم که گذشته از غلبه بر طوایف کوهستانی شمال و شرق آشور درگیر به اطاعت واداشتن قبایل آرامی امتداد کران شرقی دجله نیز بود، از هیچیک از این دو پادشاهان نامی نمی‌رود.^(۳) هنگامی که سارگن فرمانروای آشور بر بلندپروازیش بیفزود، هوبان-نوگاش، پادشاه شوش نیز بخت خویش را برای دست زدن به کشور گشایی بیامود.^(۴) وی کوشید تا مروداخ-بالادان^۵، دشمن سارگن در بابل را یاری دهد، نیروهای عیلام جنگ و گریزی نزدیک شهر در کردند. اما وی نتوانست بر شهر

1- Daban

2- Huban-nugash

3- Huban-Tahrah

4- Huban-immena

5- Merodach-Baladan

دست یابد (۷۲۰ ق م). مرگ او که سه سال بعد روی داد موجب تعطیل موقت تاخت و تازهای سربازان عیلام در ناحیه جلگه‌ای گردید.

جانشین هوبان-نوگاش در شوش برادرزاده اش شوتروک-ناخونته دوم (۶۹۹-۷۱۷ ق م) بود؛ [۵] امتیاز واقعی این شخص برای رسیدن به قدرت آینده از آنجا ناشی می‌گشت که وی پسر هوبان-ایمنه، پادشاه بزرگ انزان و شوش بود. نمی‌دانیم که وی چه مدتی در پادشاهی باقی ماند؛ کتیبه خود او به ما آگاهی می‌دهد که هنگامی که به کمک ایزدش اینشوشیناک به پادشاهی مملکت انزان و شوش رسید نمازخانه‌ای برای این ایزد برآورد. [۶] این بنا را باستانشناسی معاصر در ساختمانی به وسعت پیش از سیزده متر مربع در بخش جنوب غربی آکروپولیس شوش پیدا کرد. [۷]

چندین کتیبه دیگر را نیز که در قلمرو عیلام پیدا شده باید به ایام پادشاهی شوتروک-ناخونته دوم نسبت دهیم. یکی از این کتیبه‌ها که بر استلی که در شوش به دست آمده نوشته شده و از مدتها پیش به کاهن تقدیس کننده شوترورو^۱ نسبت داده می‌شد از برپا کردن بیش از سی تندیس در بسیاری از شهرهای کشور سخن می‌گوید. [۸] کتیبه‌های دیگر بر حجاریهای روی سنگ در دوردستهای شرق شوش نزدیک دشتی که اکنون به مال میر معروف است و در جنوب رود کارون قرار دارد یافت می‌شوند. مدتهای دراز پیش از شوتروک-ناخونته این دشت ماندگاه عیلامی مهمی داشت؛ اسنادبازرگانی نخستین و نیز تلهای گوناگون و تپه‌های ویران حکایت از آن دارند که این ناحیه روزگاری از رونق بازرگانی برخوردار بوده است. [۹] خط و زبان و تصاویر ثابت می‌کنند که نقوش برجسته و کتیبه‌های هانی^۲، پسر تاخیهی^۳، شاهزاده آیاپیر^۴ نیز به دوره پادشاهی عیلام جدید تعلق دارد، [۱۰]

یکی از این نقوش هانی ریشدار را با سری دستار بسته که امروزه نیز در این ناحیه رواج دارد نشان می‌دهد. طره‌ای بافته که تا کمرش می‌رسد در واقع گیسوی اوست؛ ردایی که تا زانوی او می‌رسد آراسته به نواری از گل و بته و شرابه‌های

1— Shutruru

2— Hanni

3— Tahhihi

4— Aiapir

بلند است؛ و دامنی که پوشیده تا پاهای او می‌رسد. پشت سر او کاهنش شوترور ایستاده است، و سربازی که کمان به دست گرفته و نوازندگان که سازهایشان را در دست گرفته‌اند نشان می‌دهند که دربارش از بهترین تجملات دربارهای مشرق زمین برخوردار بود. کتیبه که به ایزدان تپتی^۱، تیروتیر^۲، تیروتور^۳، ناپیرشپاک^۴، من^۵(؟)، هوبان و ناخونته اهدا گردید، از دست آوردهای شاه شوترور-ناخونته، پسر اینداد^۶ و بناها و استلهایی که در آیاپروشله^۷ برپا شدند سخن می‌گوید. این پادشاه احتمالاً شوتروک-ناخونته ما نبوده است، اما نام او اشاره دارد که وی عضوی از همان خاندان و دودمان بوده است. ۱۲۱

نقش برجسته‌ای که در دره تنگ دیگری کنده شده هانی، همسرش، شاید فرزندانسان و مرد دیگری را نشان می‌دهد که احتمالاً پادشاه است. شخص اخیر خودی به سر دارد که از جلو دارای پیش‌آمدگی است و از پشت پس‌گردن را می‌پوشاند؛ ریشش دراز و بی پیچ‌وتاب است. ردایی که تا زانویش می‌رسد در کمر بسته شده، اما پاهایش برهنه است. ۱۲۲

اقدامات شوتروک-ناخونته محدود به آثار معماری یا خودستایی نبوده است. وی نیز مانند سلف خود از مروداخ-بالادان در بابل حمایت می‌کرد. اما در وقتی که سارگن دور آثور^۸ در شصت مایلی شوش را متصرف گردید و آن را کرسی ولایتی تازه قرار داد، ادامه این سیاست چندان خردمندانه نمی‌نمود. ۱۲۳ در نتیجه پادشاه عیلام رهسپار ناحیه کوهستانی مشرق در گردید؛ از دست دادن شماراندکی دژ مرزی مشرق دجله در نزدیکی در که پس از این روی داد، با دفع کردن تهاجم آشور به بیت ایملی^۹ در سرزمین راشی^{۱۰} که در مغرب و در درون کوهها نهاده بود، تلافی گردید. ۱۲۴ لشکرکشی به این سرزمین حتی برای سارگن بسیار دشوار بود، و پیروزی تنها هنگامی به دست آمد که گردانهای او توانستند از جاده‌هایی که بخوبی

1— Tepti

2— Tirutir

3— Tirutur

4— Napirshipak

5— Man

6— Indada

7— Shilbite

8— Dur Athara

9— Bit Imbi

10— Rashi

از آنها پاسداری می‌شدند پیشروی کنند. چنین جاده‌ای که یکی از آنها از بغداد به همدان می‌رسد در ۷۰۸ ق م که تالتا پادشاه الیبی که از آشور کمک نظامی دریافت می‌کرد از این جهان در گذشت کار سپاهیان او را آسان کرد. در جنگ برادر کشی که در پی آمد یکی از پسران تالتا به نام نیبه^۱ از شوتروک-ناخونته درخواست یاری کرد و او نیز چهار هزار پانصد تیرانداز به یاری او فرستاد. برادر دیگر که اگر به نامش ایشپه‌بره^۲ اعتماد کنیم از مادر ایرانی بود با پیروزی بیشتر به آشور روی آورد و این کشور نیز وی را بر تخت شاهی نشاند. ۱۱۶۱

این ادبارها بر شوتروک-ناخونته سخت گران آمد. اما اقدام بعدی وی نیز به ناکامی انجامید. وی مروداخ-بالادان را از عقب‌نشینی اجباریش به بطایح بازگرداند و شمار زیادی از کمانداران و اسواران عیلامی را به سرداری ایمباپا^۳، تانانو^۴ و ده فرمانده لشکر به نیروهای او بیفزود و برای این بابلی گریزان یک پادشاهی ناپایدار به دست آورد. بدبختانه در ۷۰۲ ق م که سناخریب به کوئا^۵ حمله برد شماری از سربازان عیلامی تارومار گردیدند. و گروه اصلی نیز که متحدانش هنگامی که آشوریان کیش را گرفتند آن را فرو گذاشتند بشدت فلج شد و بنه‌اش را به تاراج دشمن داد.

سناخریب همینکه به این پیروزی دست یافت برای نبرد با ایاسوبیگالای^۶ و بقایای کاسیها که به گفته او فرمانگزار نیاکان پادشاهش نبوده‌اند در امتداد جاده کرمانشاه دست به پیشروی زد. ۱۱۸۱ اما وی نتوانست در اعماق کوهستانها پیشروی کند، زیرا اندکی بعد الیبی نا آرام گردید. حاکم هرهر اعلام کرد اوضاع در ولایتی که وی بر آن فرمان می‌راند چندانکه باید آرام است، اما ایشپه‌بره در جنوب به طور قطع در آستانه جنگ قرار دارد. از این گذشته، وی گزارش داد که او آکساتار^۷ یا کواکسارس در اعماق سرزمینهای شهر زور که در هشتمین سال پادشاهی سارگن هدایایی به آشور پیشکش کرده بود در رأس توطئه‌ای علیه رئیس شهری قرار داشت

1- Nibe

2- Ishpabara

3- Imbappa

4- Tannanu

5- Kutha

6- Iasubigallai

7- Uaksatar

که در ولایت هرهر واقع بود. ۱۸۹۱ سنخاریب که بحق بر الیپی خیانت پیشه خشم گرفته بود به اقامتگاههای شاهی آنها به نامهای مارویشتی^۱ و آکودو^۲ حمله برد و بخشی از این سرزمین را به هرهر ضمیمه ساخت. از سرنوشت او آکساتار هنوز آگاهی نداریم، اما دعوی می شود که در پی این سفر جنگی از مادیها خراج گرفته شد و احتمالاً وی سیادت آشور را پذیرفت. [۲۰]

در کشوری که دارای حکومت پادشاهی مطلقه است شکست در جنگ نشانه بروز شورش داخلی است. احتمالاً به واسطه شکستهای شوتروک-ناخونته در خارج در قلمروش تاج و تختش در خطر افتاد. در سال ۷۰۰ ق م که متحد او مروداخ-بالادان از بابل به شهر عیلامی ناگیتو^۳ بر کران خلیج فارس گریخت بر افتادنش مسلم بود. منابع بابلی ما می گویند که «پادشاه تازه عیلام» هالوشو^۴ بود که ما وی را به نام هالوشو-اینشوشیناک^۵ (۶۹۳-۶۹۹ ق م) برادر نخستین فرمانروای شوش، هوبان-نوگاش و پسر هوبان-تاهراه^۶ می شناسیم.

این پادشاه پنج سال انتظار کشید. آنگاه هنگامی که سربازان آشور در دهانه رود اولای^۷ در میان بخشهای عیلامی ناگیتو، هیلمو^۸، پیلاتو^۹ و هوپاپانو^{۱۰} در جستجوی مروداخ-بالادان بودند (۶۹۴ ق م) وی بر آن شد تا دست به یک رشته اقدامات جسورانه ای بزند. مستقیماً به سوی سپار در بخش میانی ناحیه دشت حرکت کرد. ساکنان آن را به دم تیغ سپرد و پسر خود سنخاریب، فرمانروای بابل را برای اعدام قطعی به عیلام فرستاد. وی نرگال-اوشه زیب^{۱۱} را بر تخت شاهی نشانید که سرزمین از نیپور تا اوروک-در عمل سراسر ناحیه بابل را به فتوح سابق بیفزود.

همه اینها دست آوردهای بزرگ و شگفتی آوری بوده اند؛ و هالوشو-اینشوشیناک توانست بحق دعوی کند که گسترنده وسعت امپراتوری است. چنانکه

1- Marubishti

2- Akkuddu

3- Nagitu

4- Hallushu

5- Hsllushu-Inshushinak

6- Huban-Tahrah

7- Ulai

8- Hilmu

9- Pillatu

10- Hupapanu

11- Nergal-Ushezib

هنگامی که به عنوان خدمتگزار محبوب هوبان و اینشوشیناک اتاق خاصی برای خداوند گار شوش بر آورد و درون و بیرون آن را با آجر لعابدار بیاراست چنین ادعایی را نیز پیش کشید. [۲۳] اما متأسفانه نتوانست این فتوح را نگهدارد. سناخریب به تلافی قتل پسرش پسر فرمانروای عیلام را بکشت و سپاهش در جنوب اوروک را از نرگال-اوشه زیب بگرفت. عیلامیان عقب نشستند و نرگال-اوشه زیب نیز به دنبال آنها پشت بهزیمت داد، اما چون حمله از سر گرفته شد وی در نیپور به دست آشوریان گرفتار آمد، اما هالوشو-اینشوشیناک چندان زود به میهن خود بازنگشت. رعایای ناامید و دست از جان شسته اش بر وی بیرون آمدند و در اواخر ۶۹۳ ق م وی را از تخت شاهی برداشتند. [۲۴]

در منابع بابلی کودور-ناخونته (۶۹۲-۶۹۳ ق م) پادشاه جدید عیلام خوانده می شود؛ رابطه واقعی او با پادشاهی انزان و شوش مانند اسلافش بکلی ناشناخته است. احتمال می رود که تختگاه او نه انزان بوده نه شوش، بلکه ماداکتو^۱ که در بخش علیای رود کرخه قرار داشته بوده است. [۲۵]

سناخریب از فرصتی که تغییر پادشاهان در عیلام پیش آورده بود بیدرنگ استفاده کرد. اگر وی با سربازان نینوا از شمال به راشی و متصرفات عیلام در مشرق در حمله می کرد، ممکن بود از ورود دوباره سپاه آنها به دشتهای بابل جلوگیری کرد؛ در این صورت امکان داشت موشه زیب-مردوک^۲ را که عیلامیان وی را جانشین نرگال-اوشه زیب گردن زده کرده بودند بدون متحد گذاشت؛ و سپاهیان محاصره شده آشور در جنوب می توانستند در سلامت کامل به آشور بازگردند. این تدبیر را خردمندانه اندیشیدند و دلیرانه اجرا کردند. راشی غارت گردید، بیت اییمی به تصرف درآمد و تنگهایی که به بیت بوناکی^۳ و تل هومبی^۴ در سرچشمه های کرخه می رسید فتح گردید. ماداکتو در خطر افتاد و کودور-ناخونته به اعماق کوهستانها در هیدالو^۵ که احتمالاً بر کران رودخانه کارون کنونی نهاده بود عقب نشست. [۲۶] فرمانروای عیلام نیازی به این عقب نشینی نداشت، زیرا از

1- Madaktu

2- Mushezib-Marduk

3- Bit Bunakki

4- Tell Humbi

5- Hidalu

ژانویه جاری شدن سیلابها رسیدن سربازان آشور به مادا اکتورا نامقدور ساخته بود و سناخریب ناگزیر فرمان بازگشت داد. با این همه تدابیری که وی اندیشیده بود بسیار موفق بوده است. آشوریانی که در جنوب بابل بودند بسلامت به میهن خود بازگشتند و شورش‌هایی که در دربار عیلام در گرفت تاج و تخت و جان کودور-ناخونته را تنها پس از ده ماه فرمانروایی از او بگرفت. [۲۲۷]

برادر و جانشین او که نیز هوبان-ایمنه نام داشت (۶۸۸-۶۹۲ ق م) و آشوریان وی را به نام اومان-منانو^۱ می‌شناختند مانند برادر وقت گذران نبوده است. وی برای پشتیبانی از موشه زیب-مردوک در بابل سپاه نیرومندی بسیج کرد. این سپاه ترکیب می‌یافت از نیروهای انزان که می‌بایست زیر فرمانروایی او باشد؛ پارسو(م)اش^۲، اما نه پارسوماش ولایت آشور در مغرب دریایچه ارومیه، بلکه ناحیه‌ای که شمش-اداد پنجم آن را به نام پارساماش^۳ می‌شناخت و احتمالاً در دست هخامنشیان پارسی بود؛ الپپی که در این زمان از نفوذ آشور بسیار دور بود؛ و گروهی از قبایل آرامی شرق دجله یا کران خلیج فارس. سناخریب هنگامی دلیری یافت که در برابر این سپاه سهمگین در ایستاد که به پیشروی به سوی حلوله^۴ بر کران دجله در شمال بابل پرداخت. سالنامه‌های آشور سرود شکوهمند پیروزی سر می‌دهند؛ سالشمار میانرو بابلی اشاره می‌کنند که کار در نبردی طولانی فیصله یافت. [۲۲۸]

باری دیگر عیلامیان به مصیبت گرفتار آمدند، زیرا در آوریل ۶۸۹ ق م هوبان-ایمنه که رکن اصلی اتحادیه بود به بیماری فلج گرفتار آمد. نهاجم بابل که از باری محروم شده بود مبدل به دفاع ضعیفی گردید، و در نوامبر سناخریب باری دیگر بابل را به تصرف در آورد. در مارس آینده هوبان-ایمنه دیگر مرده بود، [۲۲۹] و با مرگ او امید عیلامیان به فتح دوباره سرزمین بابل نیز فرو مرد. منابع ما درباره پادشاهی هشت ساله جانشین او هوبان-هالتاش^۵ یکم [۶۸۱-۶۸۸ ق م] بکلی ساکت‌اند.

1- Umman-menanu

2- Parsu(m)ash

3- Parsamash

4- Halule

5- Huban-haltash

به روایت منابع بابلی با مرگ هوبان-هالتاش یکم هوبان-هالتاش دوم «در عیلام» به تخت برآمد. ازدید اسرحدون^۱ پادشاه جدید طرفدار آشور بود، زیرا وی پسر فراری مروداخ-بالادان را به قتل آورد. در نتیجه برادر شاهزاده گریخته به نام نید-مردوک مصلحت در آن دید که عیلام را ترك گفته متحد آشور گردد؛ به پاداش این اقدام اداره ناحیه بطایح به او سپرده شد. [۳۱]

اما به روایت منابع عیلامی یا دست کم شوشی جانشین هوبان-هالتاش یکم شیلهاک-اینشوشیناک دوم، پسر اومسانونو^۲، یعنی پسر همان هوبان-ایمنه بود که سناخریب را در حمله متوقف ساخته بود. این پادشاه در شوش پرستشگاهی برای دیلبات^۳، «بانوی شهر» برآورد و برگزیده برنزی در آن کتیبه عیلامی خود را نوشت، [۳۲] محقق است که از آن پس آشور با جانشینان هوبان-هالتاش دوم همراهی کرد و با خاندان شیلهاک-اینشوشیناک که می توانش فرمانروای قانونی عیلام دانست مخالفت ورزید. در پرتو این حقایق و معلوماتی که در زیر از آنها سخن می رود مسلم است که از آن پس پادشاهی که از اهمیت زیادی برخوردار باشد بر تخت عیلام ننشست. بلکه بعکس، در شوش، ماداکتو، هیدالو^۴ و احتمالاً در شهرهای دیگر نیز چندین پادشاه و فرمانروا حکومت می راندند. روزهای بزرگ عیلام به عنوان يك قدرت بین المللی دیگر سرآمده بود.

شکست نخستین لشکر کشی اسرحدون به مصر احتمالاً هوبان-هالتاش را برانگیخت تا خود را در سر نوشت فرمانروای شوش سهم سازد. نیروهای عیلام بی تردید از مجاورت بیت ایمنی و شهر در برسیپار که تنها بیست و پنج مایل با بابل فاصله داشت فرود آمدند. [۳۳] اسرحدون به تلافی این اقدام توطئه ای اندیشید تا به جای هوبان-هالتاش برادرش اورتاکی^۵ (۶۶۳-۶۷۵ ق م) [۳۵] بر تخت شاهی نشست، اما به وفاداری وی نیز بدگمان بود. [۳۶] سرانجام ترس وی فرو نشست و بایگانیهای دولتی در نینوا نسخه ای از نامه او به اورتاکی دریافت کردند که مانند گفت و شنود يك سیاستمدار با سیاستمداری دیگر در روزگار ما سرشار از جملات

1 Esarhaddon

2 Ummanunu

3 Dilbat

4 Hidalu

5 Urtaki

بی‌روح و کسالت‌آور است. از تأثیر مناسبات دوستانه میان دو پادشاه بود که در سال ۶۷۲ ق م تندیسهای ایشتار و دیگر ایزدان را که به اسارت به‌عیلام برده بودند، گویا داوطلبانه، به جایگاه اصلیشان در سرزمین بابل بازگرداندند. [۳۸] گروههایی از افراد خصوصی و کاربدستان دولتی به‌عیلام آمدوشد می‌کردند. پاهوری^۱ نامی که احتمالاً سفیر اورتاکی در دربار آشور بود چندین نامه دریافت کرد که به‌زبان مادری او یعنی عیلامی نوشته شده بودند، و برخی از این نامه‌ها به بایگانیهای دولتی نیز راه پیدا کردند. [۳۹] حتی شوش، اگرچند زیر فرمان اورتاکی نبود، اما از تأثیر این مراوده آزاد برخوردار گردید. منشوری از اسرحدون که اندکی پس از آن در ۶۷۳ ق م ساخته شده بود به‌این شهر راه یافت [۴۰] و متون تفأل زنی آشوری را به‌اکدی استنساخ کردند و به‌زبان بومی برگرداندند. [۴۱] پس از ۶۷۲ ق م، اگرچند فرمانروای عیلام را برمی‌انگیختند که سوگند دوستی خود را بشکنند، [۴۲] اما صلح میان اورتاکی و فرمانروای آشور در بقیه ایام زندگی اسرحدون همچنان پایدار ماند.

بخش دهم

سرکرده‌های مادی و پارسی

در آغاز سده هفتم پیش از میلادی رفته رفته چهره‌های شگفتی در ایران پدیدار گردیدند. اینان که آشوریان به نام گیمیریان^۱ می‌شناختندشان، از «تاریکی کیمیریانی»^۲ خود بیرون آمدند و از راه تنگه‌ها و گدوکه‌ها به سوی جنوب سرازیر گردیدند. گروهی پس از برخورد های جانبی با پادشاهی هالديا به طور قطع به سوی غرب عنان گردانند و به فلات آناتولی در آمدند. دیگران همراه با سکا یان یا ایشگوزای^۳ یا در پی آنها از شرق هالديا گذشتند و به دره های ایران فرود آمدند. اینان صحراگردان بی آزاری نبودند که در پی یافتن چراگاه برای احشام آرام خود

1- Gimirrian

۲- Cimmerian. نام قومی قدیم، نیمه افسانه‌ای نیمه تاریخی. ذکر آنها نخستین بار در اودیسه هومر آمده است. هرودوت آنان را ساکنین اولیه روسیه جنوبی شمرده است. ظهور آنها در تاریخ از قرن هشتم ق م آغاز می‌شود که به توسط سکاها از اراضی سابق در اسکوتیا به آسیای غربی رانده شدند. نقل باختصار از دایرةالمعارف فارسی، ۲/ ۲۳۴۵-م.

3- Ishguzai

باشند، بلکه راهزنانی در سوارکاری ماهر و چیره دست وابسته به اموال غارتی، بیسواد، زشت، اما بسیار توانا بودند.

سرزمین ماناییان در جنوب و جنوب شرق دریاچه ارومیه نخستین توقفگاه کسانی بود که به ایران درآمده بودند. اسرحدون فرمانروای آشور (۶۶۸-۶۸۱ ق.م) می دانست که آنان شهر دورانلیل^۱ در این سرزمین را از دست او بیرون کرده اند و شاروایقبی^۲ را خطر سقوط به دست آنان تهدید می کند^۳، و نیز وی می دانست که سربازان خودش که به خاطر کارهای دشمنانه آشوری^۴ مانایی به گوشمالی او فرستاده شده بودند از سوی همین کیمیریان که انتظار نمی رفت در جای مشخصی باشند در تهدید بودند. وی آشکارا عقیده داشت که ماناییان را تارومار ساخته و متحدانشان ایشپاکایای^۵ سکایی را کشته است^۶؛ اما سالها بعد پسر خودش که در پادشاهی او آشوری هنوز در شورش به سر می برد، ما را آگاه می سازد که ماناییان در ایامی که پدرش زنده بود شاروایقبی را به تصرف درآورده بودند. بنابراین اداره این سرزمین به دست آشوریان پایان گرفت.

از دست رفتن شاروایقبی زیان سنگینی بود. اسبانی که در این ناحیه از شمال غرب ایران، جنوب دشت نسا، پایین دست بیستون در زاگرس پرورش می یافت از دیرباز آوازه ای بلند داشت؛ آوازه دشت روبروی همدان کنونی کمتر از آن نبود. در دوردستهای مشرق در درون قلمرو مادهایی که در دوردستهای نزدیک می کردند سرزمینی بود که بعدها به نام خوارا^۷ شهرت یافت؛ این سرزمین نیز در پرورش اسبان سواری، گاو، گوسفند و شتر از آوازه ای بلند برخوردار بود. در این ایام سرزمین ماناییان با دره های حاصلخیزش که بخوبی آبیاری می شدند شمار زیادی از اسبان و جانوران بارکشی را که در سپاه آشور به کار می رفتند تأمین می کرد. آن سپاه برای اینکه بتواند تحرك خود را نگهدارد و با موفقیت باسکاییان و کیمیریان سوارکار مقابله کنند به این جانوران نیاز داشتند. اگر سرزمین ماناییان دیگر نمی توانست این جانوران را تهیه کند، برای به دست آوردن آنها می بایست به

1- Dur Enlil

2- Sharru Iqbi

3- Ahsheri

4- Ishpakaia

5- Choara

ناحیه دیگری تاخت. انجام این کار تنها به کمک سواران تیزرویی مقدور بود که تا اعماق سرزمین ناشناخته که تا آن زمان پایشان به آنجا نرسیده بود رخنه می کردند. بشتاب هر اندازه جانور که می یافتند گرد می آوردند و آنها را به یاری همه گروهی که به این مأموریت فرستاده شده بودند به خاک آشور می راندند. کوششی برای گشودن سرزمینی که جانورانش را غارت می کردند انجام نمی گرفت و بنابراین نیازی به ایجاد سازمانهای ولایتی نبود. تنها لازمه این کار سرعت و تنها هدف اسبان و جانوران بارکش بود.

از چنین اقداماتی از طریق تفأل با جگر که اسرحدون از خدای خورشید می پرسید که آیا به این کار پردازد یا نه آگاهی داریم. در پشت این متون که در لحظه‌ای که پیروزی یا شکست نزدیک بود نوشته می شدند واقعیت خشک و خشن ترس و خطر نهفته است. مادها، سکاییان و کیمیریان را می بایست در نظر گرفت. يك رشته تاخت و تاز از بیت کری^۱ به ماد انجام گرفت. (۴۱) اگرچند چیزی درباره مقصد دقیق این تاخت و تازها نمی دانیم، اما احتمال دارد که پیش از همه متعرض دشتهای نسا و همدان گردیدند. کوشش برای به دست آوردن اسبان سواری سبب گردید که آشوریان بیباک و جسور رفته رفته پیشروی بیشتری در دشتهای کرده مسافت زیادی از مساکن خود دور شوند. سرانجام تا بدانجا رسیدند که بر آن شدند تا به آن ناحیه افسانه‌ای که در يك حاشیه اش کسویر نمک نهاده است و در حاشیه دیگر آن دماوند پوشیده از برف در آیند، آگاهی داریم که سواران برای گردآوری اسب از سرزمین کوك کوما^۲ و شهر رامادانی^۳ به راه افتاده اند و بر آن اند که تا آری^۴ و خوآرا نیز پیشروی کنند، اما انتظار می رود که کیمیریان و ماناییان پا میان بگذارند و متعرض آنان گردند. (۵۱) در می یابیم که مهاجمانی که به امید رسیدن به پاتوش آری^۵ («به سوی خوآرا») بر کران کویر نمک از طریق شهری به نام آنتارپاتی^۶ که سارگن آن را به نام آندیرپاتیانی^۷ می شناخت به پیشروی پرداختند. اما سرکرده ابارنا^۸ یا

1- Bit Kari

2- Kuk Kuma

3- Ramadani

4- Arri

5- Patush Arri

6- Antarpati

7- Andirpattianu

8- Eparna

مردم ساپاردا^۱ ممکن است دشواریهایی پدید آورد.^[۶] ممکن نبود يك چنین اقدامی در کتیبه‌های شاهی که در سال ۶۷۳ ق م نوشته شدند ناگفته بماند. کلماتی را که به توصیف این اقدام می‌پردازند، اقدامی که اندکی در آن مبالغه رفته است، می‌توان چنین ترجمه کرد:

اما سرزمین پاتوش آری^[۷] بر کران کویر نمک در خاک مادهای دوردست که کوه بیکنی (دماوند) در کنار آن نهاده است، کوه سنگ لاجورد، که هیچیک از نیاکان پادشاه من پا در خاک آن نگذاشته بودند، از آنجا بود که سرکرده‌های قدرتمند شهری شیدیرپارنا^۲ (چیترا فارنا^۳ باتیسافرن) و اپارنا را همراه با اسبان سواری، گاو، احشام و اشترانشان بیاورد.^[۸]

ما نمی‌دانیم که این گفته را چگونه می‌توان کلمه بکلمه تعبیر کرد. تاخت و تازی که پادشاه پی‌آمد آن را چنین با تردید در تفأل جگر دیدد بیگمان دلیل تهیه این بخش از کتیبه منشور بود، اما حتی چنین تهاجمی نیز درخور توجه بود. هیچ آشوری از این پیشتر در خاک ایران نرفته، یادرواقع تا اینجا قدم نگذاشته است. در همین زمینه متون شاهی اعلام می‌کنند که سه تن از سرکرده‌های شهری مادی با پای خویش در نینوا حاضر شدند و درخواستی که باری دیگر به ریاست شهرهای شورشی خودگمارده شوند. این سرکردگان عبارت بودند از اوپیس^۴ از شهر پارتاکو^[۹]، زاناسانا^۵ از شهر پارتوکا^۶ و راماته‌یا^۷ از شهر اوراکازابارنا^۸. باری دیگر قادر نیستیم درباره این دعوی که اینان به کمک آشور به شهرهای خود بازگردانده شدند و به مالیاتهایی که حکام آشور بر آنها بستند گردن نهاده بدرستی داوری کنیم.^[۱۰] اگر، چنانکه یکی از پژوهشگران اشاره کرده، راست باشد که این شهرها را می‌توان به سرزمینهای پارت و هورکانیه^{۱۰} پیوند داد، در این صورت باید مسلم

1- Saparda

2- Shidir-parda

3- Chithra Farna

4- Uppis

5- Partakka

6- Zanasana

7- Partukka

8- Ramateia

9- Uraka Zabarna

10- Hyrcania

گرفت که نویسنده آشور از شناخت جغرافیایی نسبتاً درستی برخوردار بوده است، اما این شناخت را نیز می‌بایست از يك چنین تاخت و تاز بلند پروازانه‌ای که از آن سخن رفته به دست آورد.

اسرحدون در سالهای آخر پادشاهی خود بر آن شد تا سرزمین مانایان را که روزگاری از ولایات آشور بود باری دیگر به تصرف درآورد. چنانکه پیش از این دانسته‌ایم کیمیریان در روزگار فرمانروایی پدرش این سرزمین را اشغال کرده بودند؛ و اگرچند آنان اکنون اعلام می‌کردند که سرزمین پیش گفته به آشور تعلق دارد، اما مخبر دیگر پادشاه این را گفته‌ای کاملاً خلاف حقیقت خواند. نامه این مخبر به اسرحدون تنها منبع ماست، و حتی نامه یاد شده نیز این برداشت را القا می‌کند که مبادا لشکرکشی به سرزمین مانایان به ناکامی بینجامد. با داوری از دشواریهای بعدی پادشاه آشور در مورد سرزمین مانایان ترس او را رویهمرفته توجیه می‌کند.

اما این حقیقت که طرح تاخت و تازهای آشوریان در سرزمینهای دوردست تا خوآرا حتی در سال ۶۷۳ ق م اندیشیده شده باشد، خودبخود احتمال وجود يك پادشاهی مادی قدرتمند در این تاریخ آن گونه که هر دوت توصیف می‌کند را منتفی می‌سازد. چون بارها پیش آمده که در جایی که انتقادات «پدر تاریخ» خطا تلقی گردیده درستی گزارشهای او ثابت شده است، ما باید آنچه را که این یونانی سده پنجم پیش از میلاد روایت می‌کند بدرستی بررسی کنیم و از یاد ببریم که او بیشتر اطلاعات خود درباره خاستگاه ماد را از نوادگان يك مادی به نام هارپاگوس^۱ به دست آورد.

هرودوت می‌گوید، در روزگاران گذشته، هنگامی که مادیها در روستاها پراکنده بودند، در میانشان سرکرده در ستکاری به نام دیو کس، پسر فرااورتس^۲ زندگی می‌کرد. چون وی در بودباش خویش به داوری در میان مردم پرداخت، به داوری درست آوازه‌ای بلند یسافت و در سراسر نواحی آن سرزمین از وی درمی‌خواستند تا در میانشان داوری کند. سرانجام دریافت وظایفی که از او

1- Harpagus

2- Phraortes

می‌خواهند سنگین و پر زحمت است. از این روی دیگر از پرداختن به این کار سرباز زد. آنگاه مادیها انجمن کردند و به او پیشنهاد پادشاهی دادند. دیوکس همینکه نیرو گرفت زیردستانش را واداشت تا شهر اکباتانا^۱، همدان کنونی را با هفت دیوار تودرتو بر آورند. دیوکس نیز از خصوصیات بر خوردار بود که مشخصه «شاهنشاه» بود؛ وی دقیق و سختگیر بود، اما این سختگیری را در اداره حوزه فرمانروایی خود نیز به کار می‌بست. چنانکه شش قبیله بزرگ مادی با میل و رغبت فرمانروایی وی را پذیرفتند در پی پادشاهی پنجاه و سه ساله او پسرش فراورتس (فرورتیش) جانشینش گردید که نخست پارسیان را فرمانگزار مادیها ساخت و در حمله نابهنگامش به آشوریان کشته شد. پسر فرورتیش به نام کواکساری (هو-خستره) هنگامی به تخت برآمد که سکایان قلمروش را به ویرانی کشانده بودند. اینان مدت بیست و هشت سال سراسر کشور را زیر سم ستوران خویش گرفتند، دست به غارت گشودند و مرتکب تعدی و تجاوز گردیدند. سرانجام هو و خستره باری دیگر اختیار کشور را به دست گرفت، پادشاهی آشور را برانداخت و پیش از آنکه مملکت را تسلیم پسرش آستواگس^۲ (ایشتویگو) کند چهل سال با سرافرازی پادشاهی کرد. پسر سی و پنج سال بر تخت شاهی بماند و سپس در ۵۵۰ ق م بر دست کوروش پارسی بزرگ کشته شد. ۱۸۱۰

پیش از این دیوکس را به صورت دایاو کوی مانایی شناخته‌ایم که سارگن، فرمانروای آشور وی را از سرزمینش تبعید کرد. بنابراین سلطنتی که هرودوت به او نسبت می‌دهد و سالشمار او روزگار فرمانروایی دیوکس را در سالهای ۶۷۵-۷۲۸ ق م قرار می‌دهد اصلاً وجود خارجی نداشته است. اما درستی ضبط نامهای دیوکس و جانشینان او در کتاب تاریخنگاری یونانی به ما هشدار می‌دهد که از دیگر داده‌های او بی‌توجه نگذریم. احتمالاً دیاوکوی نگو نبخت را برای نسلهای آینده مادیها به عنوان پایه گذار دودمان شاهی آنان تصویر کرده‌اند. با این همه، ما تنها با جلوس ادعایی پسرش فرورتیش که هرودوت تاریخ پادشاهی او را در سالهای ۶۵۳-۶۷۳ می‌دانست وارد تاریخ واقعی می‌شویم.

1- Ecbatana

2- Astyages

پیش از يك سده ونیم بعد که داریوش کبیر با تلاش بسیار می کوشید تا تاج و تخت پارس را به دست آورد، فرورتیش نامی نام واقعی خود را خشتریه^۱ اعلام کرد و گفت از نوادگان هووخشتره است.^{۱۶۱} این نام سر رشته‌ای به دست می‌دهد تا به بررسی نام فرااورتس هرودوت پردازیم: نام وی نیز خشتریه بود. اینکه آیا خشتریه صرفاً نام شاهی او بوده،^{۱۷۱} یا اینکه هرودوت می‌دانست که وی مانند معاصرش واقعاً فرورتیش خوانده می‌شد^{۱۸۱} نباید علاقه ما را برانگیزد. اما دلیلی ندارد درباره آغاز سالهای فعال او حدود ۶۷۵ ق م تسرید و رزیم، بویژه هنگامی که ما با او برمی‌خوریم و دارد با جگر تفال می‌زند سالهای پایانی پادشاه اسرحدون و تحت نام آشوری شده کشتربیتی^۲ است.

هنگامی که نخستین بار با کشتربیتی که از این پس وی را به نام خشتریه می‌خوانیم برمی‌خوریم شاه ماد نیست. بلکه رئیس و سرکرده شهر کارکاشی است که نام آن حکایت از آن دارد که محلش در مین سابق کاسیها در ناحیه مرکزی زاگرس بوده است. داستان هرودوت درباره بر آوردن تختگاه مادها در اکباتانه^{۲۰۱} هنوز در آینده روی می‌دهد.

تفال با جگر تقریباً تمامی فعالیت‌های او را توصیف می‌کند. او و سربازان مادی او را در حال تاختن به شهرهای کیربیتی^۳ و اوشی‌شی^۴ یا تهدید به بریدن راه مهاجمان و پیکهای آشور که به ماد فرستاده می‌شدند می‌بینیم.^{۲۲۱} درمی‌یابیم که می‌کوشد تا پای مامیتی-آرشو^۵، رئیس شهر مادی را به توطئه علیه آشور بکشانند^{۲۳۱} یا در کوششی برای غارت شهرهای ساندو^۶ و کیلمان^۷ به دوسانی^۸، فرمانروای ساپاردا^۹، سرزمینی که مدتهای دراز پیش از این بر دست سارگن گشوده شده به ولایت هرهر الحاق شده بود بپیوندند.^{۲۴۱} سرانجام وی را در حالی می‌بینیم که رهبر اتحادیه مادها، کیمیریان و ماناییان است که تمامی تشکیلات ولایتی آشور در ناحیه زاگرس را به براندازی تهدید می‌کنند. متأسفانه متونی که به شرح این رویدادها

1- Khshathrita

2- Kashtariti

3- Karibti

4- Ushishi

5- Mamiti-arshu

6- Sandu

7- Kilman

8- Dusanni

9- Saparda

می‌پردازند بسیار پراکنده‌اند. [۲۵] اما يك لوح سالم نام شهر کیشاسو^۱ را به دست می‌دهد که همان کیشه سیمی است که سارگن در ۷۱۶ ق م گشوده بود. [۲۶] درباره پادشاهی خشریته می‌توان تردید کرد، اما در پرتو این حقایق درباره اهمیت نقشی که وی در سالهای آخر پادشاهی سارگن ایفا کرد، یعنی همان تاریخی که وقایعنامه هرودوت نام فرااورتس را به دست می‌دهد نمی‌توان شك کرد.

هرودوت نیز می‌گوید که فرااورتس نخستین مادی بود که فارسیان را فرمانگزار خویش ساخت. این قول ممکن است نقل واقعیتی تاریخی باشد. اما نخست باید به بررسی معلوماتی که درباره همین پارسیان وجود دارد بپردازیم. آنان چه کسانی بودند و چه زمانی در اینجا فرود آمدند؟

در ۸۱۵ ق م هند و ایرانیان از پارسوا در مغرب دریایچه^۲ ارومیه به سوی دره‌های زاگرس در نزدیکی عیلام سرازیر گردیدند. آوارگان در شمال شرقی شوش به فاصله اندکی از سرزمین عیلامی از آن میهن تازه‌ای یافتند. آنان به یاد سرزمینی که آن را ترك گفته بودند بودباش تازه خود را پارساماش یا پارسوماش نامیدند. پیشوای این قوم در سال ۷۰۰ ق م هخامنش^۳ بود که بعدها پادشاهان پارسی وی را نیای بزرگ خود دانستند و نام او را بر دودمان خود گذاشتند. گویا او و اتباعش در شکستن سناخریب در حلوله که در سال ۶۹۲ ق م روی داد با عیلام هم‌دست بودند، زیرا فرمانروای آشور گزارش می‌دهد که پارسو(م)اش و انزان در میان دشمنانش بودند. [۲۷]

چند سال بعد، شاید حدود ۶۷۵ ق م هخامنش پادشاهی را به چیش پیش^۴ یا تیس‌پس^۴ وا گذاشت. گویا پارسیان بر انزان که نفوذ پادشاهان عیلام در آنجا رو بکاهش گذاشته بود و شیلهاک-اینشوشیناک دوم حتی دعوی حاکمیت آن را نداشت فرود آمده بودند. از این پس چیش پیش توانست لقب «شاه شهرانشان» بر خویش نهد که شکل دیگری از تلفظ نام او بود. وی که بدقت پیرامون خویش را می‌پایید می‌بایست دریافته باشد که خطری که پادشاهی نویافته او را تهدید می‌کند

1- Kishassu

2- Hakhamanish (Achaemenes)

3- Chishpish

4- Teiepes

از سوی عیلام نیست. زیرا حتی اسرحدون نیز می‌دانست که از خشت‌ریتهٔ مادی با مؤتلفان کیمیریانیش بیشتر باید بیمناک بود. این ائتلاف شهر سی‌سیرتو^۱ را در مرز الیپی در ولایت او تهدید می‌کرد. ۱۲۸۱ اسرحدون نگران ملك خودش بیت همبان^۲ در ملتقای رودخانه‌های الوند کنونی و دیاله، تقریباً در ناحیهٔ بابل بود. او همچنین می‌دانست که سربازان مادی که سپاهیان کیمیریانی و سکایی نیز به آنها پیوسته‌اند در آستانهٔ فرود آمدن بر پارسوماش در شمال شرق بیت همبان قرار دارند. ۱۲۹۱

در پرتو گفتهٔ هرودوت که فروریشتش نخست پارسیان را فرمانگزار خویش ساخت. می‌توانیم حقاً مسلم بداریم که گفته‌های تاریخنکار یونانی و اسرحدون بر پایهٔ حقیقت استوار است، و خشت‌ریته حدود ۶۷۰ ق م تیس‌پس را به پایگاه پادشاه فرمانگزار خویش فرود آورد.

اگرچند فرمانروای ماد در این ناحیه به پیروزی دست یافت، اما پیش از آنکه بتواند خویشتن را خداوند بی‌معارض فلات ایران اعلام کند هنوز مناطقی در این سرزمین بود که می‌بایست بگشاید. سالها پیش از این وی خود به شاروایقی در سرزمین ماناییان تاخته بود، اما از آن هنگام موج تازه‌ای از کیمیریان و سکاییان این ناحیه را اشغال کرده بودند. ماناییان نیز به پیشوای آهشری از ۶۶۰ ق م دست به ایجاد زحمت برای آشوربانی‌پال زدند، و از این روی بود که وی بر آن شد تا ایشان را فرمانگزار خویش سازد. پیش از آنکه نیروهای تیزروی فرمانروای آشور در رسند آهشری تختگاهش ایزرتو^۳ را به قصد آترانا^۴ ترك گفت و شاروایقی و شهرهای دیگر را به امان مهاجمان رها ساخت، بخشی از این سرزمین ساخلونشین سربازان آشور گردید و به صورت يك ولایت دوباره سازمان یافت. آهشری نگونبخت بیدرنگ بر دست اتباع ناخرسندش بقتل آمد و پسرش اوالی^۵ را که هوادار آشور بود بر تخت فرمانروایی نشاندند؛ (۳۰) از آن پس ماناییان در برابر مادها هم‌پیمان آشور بودند و خشت‌ریته خود را از سرزمین خویش محروم یافت. چنین می‌نماید که آشوربانی‌پال هنگامی که به تعقیب آهشری می‌پرداخت به

1- Sissirtu

2- Bit Hamban

3- Izertu

4- Atrana

5- Ualli

سرزمین مادها در آمد. [۳۱] یکی از سرکردگان شهری به نام بیریس-هاتری^۱ با دو پسرش گرفتار آمدند و به نینوا تبعید شدند. شماری از شهرهای نزدیک غارت گردیدند و قدرت آشور بسیار بالا گرفت.

بدین ترتیب، چنانکه هرودوت گزارش می دهد، چون خشریه به جنگ تحریک گردید از این روی احتمالاً خود عزم کرد که به آشور حمله برد. اگر حقیقتاً چنین بوده، در این صورت بلند پروازیهای بسیار بیش از ظرفیت و توانایی او در مقام یک جنگجو بوده است. اگرچند هیچ کتیبه ای این خطای بزرگ را گزارش نکرده است، اما این رویداد فی نفسه بعید نیست. مرگ او که هرودوت تاریخ آن را در ۶۵۳ ق م قرار می دهد به احتمال زیاد هنگام حمله به شهر مرزی آشور اتفاق افتاده است.

اتباع وی پیکرش را دریکی از گور دخمه هایی که هنوز در کوههایی که وی آن همه خوب آن را می شناخته می توان آن را مشاهده نمود در خاک کردند. یک گور در صخره ای کنده شده که در آن آنوبانی نی، شاه لولوبیوم نقش برجسته خود را کنده است، و درست در کنار جاده ای اصلی که از ایران به ناحیه بابل می رسد نهاده است. گور دخمه های دیگر نزدیک بیستون یا در بخش شمالی شهرزور یا هنوز شمالتر، درست در جنوب دریایچه ارومیه قرار دارند. [۳۲] امروزه شاید نتوانیم مشخص سازیم که در کدامیک از این گورها پیکر خشریه آرمیده است، اما چنین می نماید که همه آنها را در تارپخی پیش از برآمدن هخامنشیان کنده اند و به احتمال زیاد می توانشان به شاهان نخستین ماد نسبت داد.

هووخشره یا کواکسارس پسر خشریه ولیعهد پدر بود، و اگر همه کارها بخوبی پیش رفت وی بیگمان می توانست رهبری قوم خویش را در تهاجم به آشور به دست گیرد. اما سکاییان که ما پیش از این فرصت داشته ایم که با آنها در داخل ایران برخورد کنیم چندانکه باید مورد بررسی قرار نگرفته اند. آیا اکنون آنان متوجه مادیها شدند که روزگاری با ایشان میهن مشترکی داشتند و چنانکه

هرودوت می‌گوید از جلوس هووخستره جلوگیری می‌کردند؟ داستان تاریخنکار یونانی دربارهٔ ویران‌سازی و غارتگری سکاییان به احتمال زیاد راست است؛ بنابراین استیلای بیست‌و‌هشت سالهٔ آنان بر ایران (۶۲۵-۶۵۳ ق م) که يك مادی راستین ممکن بود تقریباً «سراسر آسیای غربی» را ایران بداند احتمالاً يك واقعیت تاریخی است.

اگرچند آگاهی ما دربارهٔ دستگاه اداری ایشان بسیار اندك است، اما دربارهٔ جنگ‌افزارهایی که برمی‌داشتند و سازوبرگ اسبان‌شان دانستنی‌های زیادی می‌دانیم؛ زیرا دورهٔ سکاییان و کیمیریان تقریباً معاصر است با دورهٔ دست‌ورزی بسیاری از به اصطلاح «مفرغ‌های لرستان» که کشف دوبارهٔ آنها اخیراً توجهٔ جهان هنر را به‌خود جلب کرده است.

نمونه‌هایی از صنعتگری سرزمین بابل که به‌سپیده‌دم تاریخ تعلق دارند به ناحیهٔ زاگرس و ایران راه یافتند و در آنجا به‌تقلید از آنها پرداختند و از روی آنها اشیای مشابه ساختند. از دورهٔ سلسلهٔ اکد يك جام مفرغی با نام شارکالیشاری^۱ و يك نوک نیزه با نقش معاصر او ایشاکوی شوش، پوزور-اینشوشیناک به ناحیهٔ زاگرس رسیده بود. قطعات وارداتی که از طریق دودمان سوم‌اور و پادشاهی‌های لارسا و ایسین می‌رسیدند در کوهستان‌ها هنوز بهای گزافی داشتند، کوهنشینان سنتی برای استفاده از این اشیا بنیاد نهادند و پیشه‌ها دست‌ورزی اشیای مفرغی پدید آوردند که در سراسر دورهٔ کاسی بدون گسیختگی ادامه یافت. اما این کار بومی به‌طور قطع فروتر از اشیائی است که در سال‌های نخست هزارهٔ یکم پیش از میلاد مهاجمانی که از ماورای قفقاز می‌آمدند می‌آوردند. در آن ایام لگام‌های اسب و پیرایه‌های ستام، دسته‌های گرزهای جنگی و نذری و شمشیرهای کوتاه با قبضهٔ استوار با هنرمندی و مهارت فنی زیاد ساخته می‌شد. سازندگان این اشیا در مورد نقش‌ها و شیوهٔ ساخت آنها مدیون فرهنگ‌های قدیمتر بابل و عیلام، دنیای تازهٔ آشور، عناصر شمالی و احتمالاً نوردیک نواحی قفقاز، ماورای قفقاز و ماورای دریای خزر بودند. چنانکه به کمک آن دسته

از اشیائی که نام پادشاهان دودمان دوم ایسین بر آنها نقش شده بآسانی می توان ثابت کرد، دست ورزی «مفرغهای لرستان» از ۱۰۰۰ ق م شکوفایی یافت؛ همانندی با اشیائی که از شمال و مغرب می آوردند ثابت می کند که شیوه و صنعت این اشیا بخوبی تا دوره هخامنشیان دوام آورد. اما این دوره کیمیریان شمالی و مهاجمان سکایی بود که شاهد بالاترین مهارت مفرغ کاران ایرانی بوده است. ۱۳۳۱

بخش یازدهم

زوال عیلام

از نظر يك عیلامی که در ۶۶۸ ق م زندگی می کرد تقسیم يك امپراتوری به دو پادشاهی را با شمش-شوم^۱-اوکین در بابل و آشوربانی پال در آشور، تنها ممکن بود به عنوان اعتراف به ضعف داخلی برداشت کرد. در نتیجه اورتاکی^۲، فرمانروای بخشی از عیلام، با وجودی که در سالهای گذشته هوادار آشور بود، اکنون می کوشید تا قدرت این موجود تقسیم شده سیاسی را که در مغرب قلمروش وجود داشت بیازماید. شاید وی بوده که محرك اقدام شوم تانداایا^۳، سرکرده رومستای کربیت^۴ به غارت کردن رومستای ایاموتبال^۵ در نزدیکی در بوده است. [۱] يك یا دو سال بعد ولیعهد عیلام، هوبان-نوگاش، پسر اورتاکی را در سرزمین بابل سخت هراسان ساختند؛ این خبر را کس دیگری مگر خود شمش-شوم-اوکین

1- Shamash-shum-ukin 2- Urtaki

3- Tandaia

4- Kirbit

5- Iamutbal

به ما نمی دهد. [۲۱] اما این اورتاکی بود که خشم آشوربانی پال را برانگیخت. رویدادهایی که موجب درگیری جنگ گردیدند به ترتیبی که در زیر می آید اتفاق افتادند.

يك سردار عیلامی با نام بابلی مردوك-شوم^۱ -ابنی دسیسه ای را علیه آشوربانی پال رهبری کرد که یکی از کارگزاران بلندپایه آشور و سرکرده قبیله آرامی گامبولی نیز در آن دست داشتند. آشوربانی پال مدعی بود که وی خود به دشمنی با اورتاکی برخاسته و در زمانی که قحطی و خشکسالی بروز کرده بود وی را یاری داد، بلکه این اورتاکی بود که فریفته دروغهای زیردستانش گردید. [۲۱] شاید این گفته به حقیقت نزدیک بوده است؛ اما بیگمان درست تر است که بگوییم اورتاکی نیز مانند برادرش که پیش از وی فرمانروایی داشت، اکنون زیر نفوذ پادشاه دیگر عیلام، فرمانروای شوش درآمده بود. در زمان فرمانروایی برادرش این پادشاه شیلهاك-اینشوشیناك دوم بوده است؛ اما اکنون پسرش تپتی-هوبان^۲ -اینشوشیناك (حدود ۶۵۳-۶۶۳ ق م) بر تخت شاهی نشسته بود. برای اینکه اتحاد او با اورتاکی تحکیم یابد يك ازدواج سیاسی انجام گرفت؛ و از این پس تی-اومان^۳ به نامی که آشوریان وی را می شناختند، «برادر» اورتاکی بود. [۲۱] در ارتباط با روگردانی اورتاکی از آرمان فرمانروای آشور، تمتی-هوبان پای فشرده مردم بطایح پادشاه پیر طرفدار آشور خود به نام نید-مردوك^۴ را که از زمان اسرحدون در آنجا مستقر شده بود فروگذارند و از کسی که به عیلامیان پشت گرم بود پشتیبانی کنند. اما مردم وفادار بطایح این پیشنهاد را نپذیرفتند؛ به تلافی این امتناع یکی از پلهای ایشان را گرفتند و آتش زدند، [۲۱] و پس از مرگ نید-مردوك، فرمانروای عیلام در قبولاندن پیشنهاد خود بیشتر پای فشرده وی اعلام کرد که قبایل کلدانی تارگیبانی^۵، ناهال^۶، دوتای^۷، و بانانو^۸ حکومت عیلام را پذیرفته اند، و آنان نیز باید خود را آماده پذیرفتن آن سازند. [۲۱] این اقدام يك اتمام حجت بود و وقایع

1- Marduk-shum-ibni 2- Tepti-Huban-Inshu shinak

3- Te-Ummam

4- Naid-Marduk

5- Targibatu

6- Nahal

7- Dutai

8- Bananu

بعدی نشان داده که به‌هوده نبوده است. وی همراه با اورتاکی خیال حملهٔ جسورانه‌ای را در سر می‌پروراند. قرار بود که اورتاکی به‌سرزمین بابل درآید و در آنجا از شورش سرکردهٔ قبیلهٔ گامبولی به‌نام بلیقیشا^۱ پشتیبانی کند؛ تبتی-هوبان خود قرار بود که نیروهای عیلامی را برای پس گرفتن بطایح گسیل کند.

آشوربانی پال سخت نگران گردید. پیکی که پیش‌هم پیمان سابقش اورتاکی فرستاده شده بود خبرهای حیرت‌آوری آورد که عیلامیان به‌سوی سرزمین بابل در حرکتند و سرزمین اکد را مانند ملخ پوشانده‌اند. با این همه لزومی نداشت که فرمانروای آشور جرئت خود را از دست بدهد. بیماری و ناتوانی یا به‌تعبیر وی ایزدان آفت و بلا اورتاکی را از عیلامیان گرفتند؛ و از مرگ او در ۶۶۳ ق م چندان نگذشت که مرگ هم‌قطار بابلی او در پی آمد.^۸ تا اینجا چنین می‌نماید که آشور در وضع و موقع خویش باقی ماند.

این همانا ادبار واقعی بود. بامرگ اورتاکی پادشاه شوش بیدرنگ به‌عنوان فرمانروای سرزمینی که اکنون شکلی متحد و یکپارچه یافته بود برسمیت شناخته شد. بدیهی است که نخستین وظیفهٔ او قلع و قمع کردن تمامی رقبای احتمالی بود. پسران هوبان-هالتاش دوم به‌نامهای کودور^۲ و پارو^۳ همراه با پسران اورتاکی به اسامی هوبان-نوگاش^۴، هوبان-اپی^۵ و تاماریتو^۶ از کشور به آشور گریختند و شصت درباری و تیراندازان زیادی با آنان همراه گردیدند. آشوربانی پال با آغوش باز از آنان استقبال کرد؛ پدرانسان به‌کمک آشور فرمانروایان بخشی از سرزمین عیلام بودند و احتمال داشت که آنان نیز به‌فرمانروایی بازگردانده شوند. بنابراین اگرچند وی هوبان-تاهراه^۷ و نابو-دامق^۸ را به‌عنوان سفرای فرمانروای عیلام در دربار خویش پذیرفت و در حجاری برجسته پیکر آنان را به‌صورت خواجهٔ پیری فربه و کارگزاری جوان تصویر کرد،^۹ اما درخواست ایشان را برای بازگرداندن گریختگان نپذیرفت.

1- Beliqisha

2- Kudurru

3- Paru

4- Hudan-nugash

5- Huban-aopi

6- Tammaritu

7- Hnban-tahrah

8- Nabu-damiq

تپتی-هوبان-اینشوشیناک همینکه خطر دست اندازی دیگران به تاج و تخت خویش را دور کرد پرستشگاه تازه ای درشوش برای اینشوشیناک برآورد. ۱۱۱ وی در کتیبه ای که بر استلی نوشته می گوید که چگونه به کمک هوبان و اینشوشیناک سرزمینهای بالاخوته^۱ و لالاری^۲ را بگشود، ۱۱۲ اما متنی دیگر این پیروزی را به ایزد پینیگیر نسبت می دهد. ۱۱۳ کتیبه ای که بر سنگ عظیمی کنده شده کاربدستان بلندپایه دربار و پرستشگاه همراه با پیشکشها و هدایایشان را برمی شمارد. کسانی که از ایشان نام رفته يك کاهنه بزرگ هوبان، کاهنان ناپیر^۳، شودا^۴ و پینیگیر، و مردانی از انزان و پاراشو^۵، که شاید همان سرزمینهایی باشند که اکنون در دست نوادگان هخامنشیان ایرانی اند را دربر می گیرد. ۱۱۴

بدین ترتیب فرمانروای عیلام که اکنون نیرو گرفته بود باری دیگر به سر اندیشه کشورگشایی بازگشت؛ اما در ژوئن ۶۵۳ ق م به بیماری صرع گرفتار آمد که بیگمان علت آن ازدواج خویشاوندی بود، اما آشوربانی پال در آشور آن را به بلایی نسبت داد که ماه-ایزدسین بر او نازل کرده بود. با این همه فرمانروای عیلام با زدن لشکرگاه نزدیک بیت ایملی در ماه اوت حمله را آغاز کرد و به تهدید در پرداخت. سپاهیان آشور برای برخورد با او در اولای^۶، کرخه کنونی، دست به پیشروی زدند، و اواز بیت ایملی به شوش بازگشت، و سپس به تل توبا^۷ عنان گرداند تا در آنجا در برابر مهاجمان درایستد. ۱۱۵ در آغاز نبرد یکی از سردارانش وی را فرو گذاشته به دشمن پیوست. اورتاکی، برادرزاده پادشاه از زخم تیری مجروح گردید و از اسیر کنندگان آشوری خویش خواست تا سرش را بردارند، در صورتی که خواجه ایتونی^۸، غیر از آن خواجه ای که بتازگی سفیر عیلام در دربار آشور بود چون دید که جنگ به زیان او برگشته کوشید تا زه کمان خود را پاره کند، اما آشوریان به او رسیده سرش را برداشتند. تپتی-هوبان و یکی از پسرانش از معرکه گریختند، اما گردونه آنها در راه واژگون گردید و هر دو در دم

1- Balahute

2- Lallari

3- Napjr

4- Shuda

5- Para shu

6- Ulai

7- Tell Tuba

8- Ituni

کشته شدند. آشوربانی پال نوشت که رودخانهٔ اولای از اجساد کشتگان بسته شد، و پیکر مردگان دشت شوش را پوشاند. اگرچند احتمالاً در گزارش پادشاه آشور مبالغه رفته است. و نوشتنهای پی در پی کتیبه‌های منشور جزئیات بس هولناکتری بر آن افزوده است. اما چنین می‌نماید که این جنگ فرجام مصیبت‌باری برای عیلام داشته است. تپتی-هوبان-اینشوشیناک، شاه متحد عیلام با پسر (مهرش؟) بقتل آمد، آشور در ماداکتو هوبان-نوگاش، پسر اورتاکی را بر تخت شاهی بنشاند. وی که در گذشته به نینوا گریخته بود، اکنون همراه سپاه آشور بود تا در صورت پیش آمدن چنین ضرورتی از وجودش استفاده کنند. کارها وقتی بدتر شد که شورش‌های که در هیدالو در گرفت شوتروک-ناخونته، فرمانروای شهر را برانداخت؛ و پسر دیگر اورتاکی به نام تاماریتو^۱ که نیز از پناهندگان عیلامی در آشور بود در آنجا به تخت برآمد. (۱۶) بیشترین خاك این سرزمین در فرمان مردانی بود که دست کم بظاهر طرفدار آشور بودند.

اما شوش ظاهراً از سرنوشت دیگر مراکز عیلام جان سالم بدر برد، و به احتمال زیاد جانشین محلی تپتی-هوبان-اینشوشیناک اداهامیتی-اینشوشیناک^۲ (۶۴۸-۶۵۳ ق م)، پسر هوتران-تپتی بود که جز همین نام آگاهی دیگری از او نداریم. کتیبه‌های او که واژه‌های وام گرفته از اکدی و شبه پندار نگاری در آنها فراوان است حکایت از آن دارند که شمار زیادی از رعایای او سامی نژاد بودند. وی خود را امیر عیلام و گیساتی^۳ می‌خواند که شاید روش وی در نوشتن واژه اکدی کیشاتی^۴ «همگی» باشد. وی ایزدان هوبان، کیریریشا، اینشوشیناک، روخوراتیر^۵ را حرمت می‌نهد و از کارهایی که در سرزمینهای بسیت^۶ و شپشیلاک^۷ کرده سخن می‌گوید. (۱۷) تصویر او که بر استلی نقش گردیده، جامه و کلاه خودش با لبهٔ پیش آمده هانی، فرمانروای آیاپیر را به یادمان می‌آورد؛ بینی اش کوتاه و راست و ریشش بلند و بافته است. (۱۸)

1- Tammaritu

2- Adda-hamiti-Inshushinak

3- Gisati

4- Kishshati

5- Ruhuratir

6- Bessit

7- Shepshilak

هوبان- نوگان مدت کوتاه هشت ماه در مادا اکتو به پادشاهی که او را بر تخت نشانده بود وفادار باقی ماند هنگامی که شمش-شوم-او کین بر آشور بانی پال بیرون آمد، فرمانروای عیلام بیدرننگ و لینعمت خود را فرو گذاشته آرامیان گوناگون را برمی انگیزخت تا به پشتیبانی از بابل برخیزند و سردارانش آتامتو^۱ و نشوا^۲ را به جلگه بابل فرستاد. وی همچنین به اونداسی^۳، پسر دیگر تپتی-هوبان- اینشوشیناک اصرار می ورزید که انتقام خون پدرش را بگیرد.

آشوربانی پال از آشور سرعت دیگر عیلامیانی را که از پیمان شکنی آنان آگاهی داشت هشدار داد. وی به سرنوشت سردار عیلامی سیمبورو^۴ که آشور را در نبرد تل توبا فرو گذاشته بود و به خاطر فعالیت های ضد آشوری کشته شده بود اشاره کرد. سرانجام به بیان ناخرسندی خود از منهیان عیلامی خویش پرداخت که با وجودی که می دانستند هوبان-نوگاش اکنون دارد سوگند وفاداری خود به آشور را می شکند و بر آن است تا در جنگ خانگی جانب بابل را بگیرد، جنبشی نکردند و دست به کاری نزدند. [۲۰۱] در این میان سپاهیان عیلامی هوبان-نوگاش نزدیک در متمرکز گردیدند. اما نبردی که در پی آن با نیروهای آشور که نزدیک مانگیسی^۵ مستقر بودند در گرفت به شکست کامل عیلامیان انجامید. [۲۱۱]

آتش شورش بیدرننگ در کوهستانها شعله ور گردید. نابو-بل-شومان^۶ که در بطایح به وفاداری به آشور تظاهر می کرد خبر یافت که شهرهای عیلام بر پادشاه خویش بیرون آمده اند. [۲۲۱] هوبان-نوگاش بشتاب در پی آن بود تا در جایی متحدی بجوید. اما این بار نه به آشور، بلکه به برادرش درهیدالو روی آورد. وی و پسرش به شهر درآمدند و در آنجا به مردم سرزمین پارسوماش برخوردند؛ با آنها بیکه های سرزمین راشی و سفیر شمش-شوم-او کین که نیز در پی کسی بود که از او پشتیبانی کند همراه بودند. [۲۳۱] با این همه شورش به پیروزی رسید و در اوایل سال ۶۵۱ ق م هوبان-نوگاش بر دست تماریتوی دیگری که برادرزاده هوبان-هالتاش دوم بود از پادشاهی برکنار گردید. [۲۴۱]

1- Attametu

2- Nesha

3- Undasi

4- Simburu

5- Mangisi

6- Nabu-bel-shumate

اما تغییر پادشاهان سبب دگرگونی سیاست نگردید. تاماریتو نیز مانند سلف خویش در پی آن می گشت که از شمش-شوم-اوکین در بابل پشتیبانی کند. وی در ۶۵۱ ق م نابو-بل-شوماته را در دربار خویش پذیرفت؛ نابو-بل-شوماته^۱ اکنون در مخالفت با آشور چندان تجاهر می کرد که آشوربانی پال بل-ابنی^۲، حاکم بطایح را مأمور گرفتن او کرد. فرمانروای عیلام که از این رویداد بیهوشی بخود راه نداده بود سپاهش را به جنبش درآورد و تهدید کرد که ناحیه تیپور در مرکز بابل را به باد تاراج می دهد. آشوربانی پال کوشید تا با فرستادن یکی از سرداراناش به عیلام بر او پیشدستی کند؛^۳ در همین زمان به او توصیه شد تا تاماریتو را از کمک ناحیه هیدالو محروم سازد. مردم پارسوماش به منهی او گفتند که برای کمک به عیلامیان حرکتی نخواهند کرد، اما تاماریتو مصرانه از ایشان درخواست که چنین کنند. اگر نیروهای آشور که زیر فرمان مردوک-شار-اوسور^۴ بودند

بسرعت پیشروی می کردند، سرزمین عیلام به تصرف ایشان درمی آمد.^۵ به احتمال فراوان در این ایام هیچ آشوری وارد سرزمین عیلام نگردید. در عوض، یکی از سرداران محلی به نام ایندابیگاش^۶ در اوایل سال ۶۴۹ ق م در رأس شورش برضد تاماریتو قرار گرفت. آغاز شورش که مقارن بود با حکومت نابو-بل-شوماته^۷ در ناحیه هیدالو در شهر هودیمیری^۸ حتی بر بل-ابنی که تاماریتو و خاصگان فراوانش هنگام فرار از پیش ایندابیگاش به دست او افتادند نیز شناخته بود.^۹

جلوس ایندابیگاش در ماداکتو دگرگونی غیرمنتظره‌ای در اوضاع پدید آورد. آشوربانی پال وسیله‌ای برای آگاهی یافتن از نگرش این فرمانروا نسبت به آشور نداشت؛ در نتیجه، ضمن اینکه منتظر دریافت پاسخ نامه‌اش به پادشاه جدید بود،^{۱۰} به مردوک-شار-اوسور بفرمود تا تاماریتو و خاصگاناش را به دربار آوردند. آنان در حضور پادشاه شدیداً اظهار عجز کردند و از کردار گذشته پوزش خواستند، و پادشاه نیز به امید آنکه آنان ممکن است در آینده برای آشور سودمند

1- Eel-ibni

2- Marduk-shar-usur

3- Indabigash

4- Nabu-belt-shumate

5- Hudimiri

افتند از سر خونشان درگذشت. [۲۳] شوما^۱، خواهرزاده تماریتو از عیلام پیش تاخه^۲ از قبایل آرامی گریخت، اما بل-ابنی وی را به دست آورد و زبان داد که او را به نینوا بفرستد. اگر قرار بود که آشوربانی پال ففوده‌ها^۳ را از تجارت با عیلامیان منع کند تا مسایل سیاسی در وضعی استوار قرار گیرند، خردمندان آن بود که پیروزی در بطایح را ادامه دهد. [۲۴]

چنین می‌نماید که ایندابیگاش در آغاز به تکالیف آشور پاسخ مطلوب داد، [۲۵] اما چندان نگذشت که وی نیز متحد نابو-بل-شاموته [۲۶] گردید که خطر کرده به زمینهای رسوبی رفت و در آنجا چندین آشوری از جمله مردوک-شار-اوسور را به اسارت گرفت. بیدرننگ حقیقت کارها روشن گردید و پیک درپیک از آشوربانی پال خواسته می‌شد که برای جلوگیری از تاخت و تازهای بیشتر سوارانی به نیپور و اوروک بفرستد. [۲۷]

تاماریتو از این فرصت بهره‌برداری کرد. وی که به دلیری خود می‌بالید درخواست که با سپاهیان آشور به در فرستاده شود که به فاصله نزدیکی از مادا کتو قرار داشت. درخواست او آشکارا تقاضا برای برگماری دوباره به پادشاهی آن شهر بود. [۲۸] آشوربانی پال برگماشتن تاماریتو به پادشاهی در را انتصاب مناسبی یافت و سپاهیان را به سوی در حرکت داد. وی به ایندابیگاش اتمام حجت کرد که اگر هر چه زودتر دست از کارهایش برندارد به سرنوشت تبتی-هوبان-اینشوشیناک گرفتار خواهد آمد. [۲۹] این تنها تدبیر فرمانروای آشور نبود. در ژوئیه ۶۴۸ ق م به نوشت و خواند با یکی از سرداران عیلام به نام هوبان-شیباز^۴ پرداخت و به او اصرار ورزید که به گفت و شنود خود با بل-ابنی ادامه دهد. [۳۰] نایب السلطنه عیلام موقعیت را دریافت. وی دانست که هوبان-شیباز عیلام را به شورش تحریک می‌کند و اگر آشوریان که اکنون در در اجتماع کرده بودند به سوی کوهستانها پیشروی کنند تقریباً بی‌کمترین تردیدی ایندابیگاش از پادشاهی برکنار خواهد شد. اما اگر همه این کارها می‌بایست به نتیجه مطلوبی برسد شتاب کردن ضروری بود. چون پادشاه

1- Shuma

2- Tahha

3- Puqudu

4- Huban-shibar

عیلام در بیت-ایمبی (۱۴۱) مستقر بود، وی خود سرگرم فرستادن نیروهای تازه‌ای به‌شهر درگردید.

از ایام مرگ تپتی-هوبساند-اینشوشیناک بر دست سربازان آشوربانی‌پال فرمانروای شوش را در کتیبه‌های شاهی آشور برسمیت شناختند، اما ادا-هامیتی-اینشوشیناک که فرمانروایی شوش را داشت همچنان در مقام خویش باقی ماند. در سال ۶۴۸ ق.م. پسرش هوبان-هالتاش سوم (۶۳۶-۶۴۸ ق.م) بر سریر فرمانروایی نشست و اکنون به پادشاهی رسیدن در ماداکتو و شهر خودش شوش کوشش آشور برای بر تخت نشاندن دوباره تماریتو در ماداکتو را بی‌نتیجه گذاشت. (۱۴۲) وی دریافت که لزومی ندارد که عیلام و آشور تنها بر سر نابو-بل-شوماته دشمنی ورزند؛ بنابراین همپیمانانش را فرا خواند و به آنان توصیه کرد که این کلدانی را که آشور دستگیری وی را این همه ضروری می‌دانست تسلیم آن کشور کنند؛ اما جنگ خانگی در عیلام در طی سده پیش این کشور را برای همیشه در سراسیمه زوال افکنده بود. گواه این دعوی این حقیقت است که هوبان-هالتاش تنها توانست توصیه کند نه اینکه فرمان دهد. متأسفانه در مورد آینده خودش، اتباع ظاهرش توصیه او را زیر پا نهادند. نابو-بل-شوماته زنده و آزاد بود و چاره‌ای مگر ادامه جنگ بی‌ثمر با آشور نماند. (۱۴۳)

نابو-بل-شوماته که به داشتن پناهگاهی در عیلام اطمینان داشت سپاهبانی از میان قبایل آرامی هیلمو^۱، پیلاتو^۲ و یاشیان^۳ بر کران شرقی خلیج فارس به‌مزدوری گرفت و به قصد به ستوه آوردن -بل-ابنی در بطایح از آبها گذشت. بل-ابنی با فرستادن چهارصد کماندار به آن سوی خلیج فارس که گاوه‌ای نر قبایل هیلمو و پیلاتو را به هلاکت رساندند اقدام آنان را تلافی کرد؛ اما نابو-بل-شوماته در شهر هوپاپانو^۴ دست‌نخورده باقی ماند. (۱۴۴) یک دسته از مهاجمان آشور خزاین متعلق به شیخ سرزمین بانانو^۵ در سرزمین ناهال^۶ را ضبط کردند. دسته‌ای دیگر که شمارشان

1- Hilmu

2- Pillatu

3- Iashian

4- HupaPanu

5- Pananu

6- Nahal

به یکصد و پنجاه تن می‌رسید در سرزمین واقع در دو سوی رودخانهٔ تاکاتاپ^۱ صدوسی اسیر گرفتند؛ هنگامی که کوشیدند تا به جایی که آمده بودند باز گردند با سیصد کماندار از قبیلهٔ حالات برخوردند که در ناهال که پیاده تنها بیست و هشت ساعت تا بطایح راه بود در رودخانه کمین کرده بودند. خوشبختانه تنها بیست تن زخم برداشتند و شمار تلفات عیلامیان بسیار بیشتر بود. بل-ابنی خود با ششصد کماندار و پنجاه سوار به پس گرفتن دامهای بسرقت رفته شتافت و هزار و پانصد گاو متعلق به شاه عیلام و شیخ پیلاتو را پس گرفت، اما آوردن همهٔ آنها به بابل مقدور نگردید. زیرا شماری از آنها در خلیج فارس غرق گردیدند و شماری دیگر درجا کشته شدند؛ اما بل-ابنی یکصد سر از بهترین آنها را با چهل چوبدار به دربار آشوربانی پال فرستاد. (۴۵)

شمار اندك جنگجویانی که در این تك و پاتکها شرکت داشتند نشان آن است که اوضاع این ناحیه با آنچه جهانگردانی که در سدهٔ نوزدهم میلادی از جنوب سرزمین بابل گذشتند و شاهد آن بوده‌اند شباهتی نداشته است. (۴۶) با این همه در نامه‌های بل-ابنی و حکام همقطارش به آشوربانی پال بر دست دبیران آشور که مسئول نمایش دادن «هفتمین سفر جنگی» معروف در کتیبهٔ به اصطلاح «استوانهٔ رسام»^۲ آن پادشاه بوده‌اند دست برده شده است. این لشکرکشی با سفرهای جنگی اشتباه شده است؛ حقیقت تنها هنگامی روشن می‌شود که دریابیم آشور پس از آنکه شورش شمش-شوم-اوکین فرو نشانده شد، دست کم از دو پایگاه، یکی از بطایح در جنوب و دیگری از شهر در در شمال به عیلام تاختن آورد. هدف حملهٔ جنوبی شوش و مقصد راه شمالی تاختگاه شمالی عیلام، یعنی ماداکتو بود که از راه سرزمین راشی که کرسی آن بیت ایمبی بود به آنجا رسیدند.

فعالتهایی که در بخش جنوبی انجام گرفت بیش از آن دیگری به هدف ما

1- Takkatap

۲- Rassam Cylinder. احتمالاً از یافته‌های هرمزد رسام (۱۸۲۶-۱۹۱۰) باستانشناس ترك-م.

مربوط است. پادگانی مرکب از پانصد سرباز آشوری که در زابدانو^۱ مستقر بودند دستور یافتند که به عیلام حمله کنند. این گروه به سوی ایرگیدو^۲ که به فاصله چهار ساعت راه تا شوش فاصله داشت پیش رفتند، شیخ قبیله ایاشیان و شماری از خویشانش را بکشتند و با یکصد و پنجاه اسیر بازگشته در در به سپاه اصلی پیوستند. بدین ترتیب سرکردگان قبیله لاهیرو^۳ که در جنوب شرقی این شهر به چرای احشام می پرداختند با دیدن تهدید تن به تسلیم دادند؛ و آشوربانی پال مغرورانه این داستان را با ریزه کاری تمام در کتیبه شاهی خود ضبط کرده است. اسرای عیلامی که بعدها گرفتار آمدند توانستند گزارش دهند که پسر آمده دیرا^۴، هوبان-نوگاش ناحیه میان رودخانه هودهوده^۵ و شهر هایادانو^۶ را واداشت تا شورش بر ضد هوبان-هالتاش که سپاهش را بر کران رود در صف آورده بود به او پیوندند. [۴۷]

موقع هوبان-هالتاش بسیار ناپایدار بود، اما وی آن اندازه سپاهی را که توانست از مقابل درکاست و در بیست ایامی که مدتها پیش بر دست سناخریب ویران گشته، اما اکنون باری دیگر آبادان شده بود متمرکز سازد. [۴۸] این اقدام وی حرکتی خردمندانه بود، زیرا آشوریان بر آن شده بودند تا از شمال عیلام به این سرزمین در آیند. مهاجمان به بیت ایامی رسیدند و ایماپی، سرکرده آن را که داماد پادشاه عیلام بود به اسارت گرفتند. آشوربانی پال در منشور خویش اعلام کرد که در نتیجه این پیروزی هوبان-هالتاش از ماداکتو به کوهها گریخت، اما بل-ابنی که همزمان وارد بخش جنوبی کشور شده بود گزارش داد که گریز پادشاه عیلام به واسطه درگیری شورش داخلی بود. بل-ابنی افزود که وی از رهبران عیلام به نامهای اومهولوما^۷ و اوندادو^۸ خواست تا نابو-بل-شوماته را به او تسلیم کنند. [۴۹] پادشاه رقیبی به نام هوبان-هابو^۹ که بر بخشی از عیلام که در اطراف بوبیلو^{۱۰} [۵۰]، به فاصله اندکی از شوش قرار داشت فرمانروایی می کرد پس از گریز

1- Zabdanu

2- Irgidu

3- Lahiru

4- Amedirra

5- Hudhud

6- Haiadanu

7- Umhuluma

8- Undadu

9- Huban-hatua

10- Bubilu

هوبان-هالتاش تا مدتی توانست خود را نگهدارد. آنگاه وی نیز دریافت که آشوریانی که از شمال به عیلام در آمدند سرگرم رویدن سراسر دو کران دجله هستند، و او نیز از معرکه گریخت، مهاجمان به پای دروازه های مادا کتو رسیدند و بل-ابنی اکنون به شمال انتقال کرد و دستور داد تا همه خزاین او را به نینوا ببرند و اصرار ورزید که اگر از آشور آذوقه نیاوردند هزار اسیری که گرفته از گرسنگی خواهند مرد.^۱ همین اسرا موضوع نامه دیگری را می ساختند که در آن بل-ابنی اعتراف کرد که مایل است از فرماندهی فعال سپاه کناره گیری کند. وی از هوبان-شیمار شنید که اعیان و بزرگان عیلام دلهاشان برگشته است و اکنون مایل به تسلیم نابو-بل-شوماته هستند؛ پیامگزاران آنها در مادا کتو به او رسیدند و از ویران سازی سراسر عیلام به خاطر يك نفر کلدانی زبان به اعتراض گشودند.^{۱۵۲۱}

از این سازش پیشنهادی نتیجه ای به دست نیامد؛ و بل-ابنی بنابر فرمانهای سربمهری که از پیش آشوربانی پال رسید^{۱۵۲۲} از مادا کتو به پیشروی در دره کرخه ادامه داد. فهرست شهرهای گشوده که نامشان در کتیبه های شاهی آمده همه جاهای مهمی را که در این سفر جنگی بر دست هر دو گروه مهاجم فتح شده بودند دربر می گیرد.^{۱۵۲۳} مهمترین آنها در سرزمین راشی عبارت اند از: هامانو^۱، بیت ایمبی، بوبه^۲، بیت بوناکی^۳ و بیت ارابی^۴. گروه دوم آنهايي بودند که در دره کرخه قرار داشتند، یعنی مادا کتو، دوراونداسی^۵، توباوتل توبا که نبرد سرنوشت با تپتی-هوبان-اینشوشیناک در آنجا روی داد؛ دین شاری^۶ که در روزگار فرمانروایی هوتیلودوش-اینشوشیناک ایزد ریا^۷ را در آنجا می پرستیدند و شوش. گروه سوم شهرهایی را دربر می گرفت که مسکن قبایل آرامی بود، یعنی هایااوسی^۸ ۱۵۵۱، گاتودو^۹، دائه با^{۱۰} و دیگران.

یکی از آن آیینهایی که دل آشوربانی پال را شادمان می ساخت در شوش

1- Hamanu

2- Bube

3- Bit Bunakki

4- Bit Arrabi

5- Dur Undasi

6- Din Sharri

7- Ria

8- Haiausi

9- Gatudu

10- Daeba

برگزار گردید. در این آیین تاماریتو، پسر هوبان-نوگاش یکبار دیگر به عنوان شاه بخشی از عیلام بر تخت نشانده شد؛^{۱۵۶۱} و همانند رابطه پادشاهی با پادشاه دیگر، شاه غایب آشور در یادداشتی از رفتار خوبی که در گذشته با او داشت سخن گفت و وعده کرد چنانچه تاماریتو همچنان به او وفادار بماند، از نسابو-بل-شوماته جانبداری نکند و از همپیمان شدن با هوبان-هالتاش پرهیزد و رفتار بهتری در آینده با او پیش خواهد گرفت.^{۱۵۷۱}

پادشاه آشور گفتاری نیز درباره مردم راشی دارد. چون سخن را بدینجا می‌رساند که چگونه هنگامی که در ایام فرمانروایی اورتاکی در عیلام قحطی بروز کرد به آن سرزمین آذوقه فرستاد مردم راشی را به یاد می‌آورد و از آنان می‌خواهد که این گونه عمل کنند. بگذارید آنان اکنون فرمانهای پادشاه تازه‌شان تاماریتو را کار بندند.^{۱۵۸۱} چون این پند در گوش مردمی که از تختگاهشان بیت‌ایمبی را بتازگی غارت کرده بودند فرو نمی‌رفت، آشوربانی‌پال سرکرده آن ایماپی را به قدرت بازگرداند. جملات فرمانروای آشور که پر از تکلفات زبان سیاسی است در این زمینه هیچ تأثیر خود را از دست نمی‌دهد، باشد که مردم راشی سرنوشت هوبان-هالتاش را به یاد آورند و از تاماریتو فرمان برسند، یا نتیجه کارهای خویش را بپذیرند.^{۱۵۹۱}

تاماریتو که بر فرمانروایی زادبومش گماشته شده بود و از آنجا می‌توانست با دشواری اندک اسبهای نسایی سفید به دست آورد، ایزدبانوی بیگانه‌ای را که در سرزمین بیگانه دلداریش می‌داد به یاد آورد و سه رأس از این جانور را برای ایشتار شهر اوروک فرستاد. این اسبان را پس از پاره‌ای تأخیر از آن شهر پیش آشوربانی‌پال در نینوا فرستادند و در آنجا داستان این اتحاف را در کتیبه‌ای که بر ستام آنها نقش کردند چنین آوردند: «از شاه عیلام، تاماریتو، به ایشتار ایزد اوروک»^{۱۶۰۱} هوبان-هالتاش از این فرصت برای بازگشت از دژهای مرکزی بهره‌برداری کرد، و فرمانروای دست‌نشانده آشور شتابان به آشور گریخت. در کتیبه‌های شاهی از این ادبار از سر احتیاط برداشت نادرست شده است؛ اما بل-ابنی می‌دانست که هوبان-هالتاش در ماداکتو باری دیگر بیهوده به رعایایش اصرار می‌کند که

لازم است نابو-بل-شوماته را تسلیم کنند. ۱۶۱۱ چون به پنداو اعتنایی نگردید، غارت عیلامیان و آرامیان همچنان ادامه یافت. در این هنگام کاسه شکیبایی آشور بکلی بسر آمد و زمینه برای فرود آوردن ضربه نهایی که یکبار برای همیشه به استقلال پادشاهی عیلام پایان دهد آماده گردید. این از ادبار سرنوشت بود که آخرین اقدام موفقیت آمیز آشور روبزوال می بایست در مورد سرزمینی انجام گیرد که از سپیده دم تاریخ دشمن سرزمین پست بابل بوده است.

بل-ابنی که باری دیگر مهاجمان را رهبری می کرد، نخست بر راشی در شمال که فرمانروای آن ایلمبایی نشان داده بود که وفادارتر از بسیاری دیگر نیست فرود آمد. آنان پیروزمندان به بیت ایلمبی و هامانو در آمدند و بکلی ویرانشان کردند. هوبان-هالتاش ماداکتو را ترك گفت و با مادر، همسر و خانواده اش به قصد رسیدن به تالاه از رودخانه اولای گذشت. دو تن از کارگزارانش که جداگانه با بل-ابنی-هوبان-شیبارواوندادو در تماس بودند به قصد گرد آوردن متحدانی رهسپار ناحیه هیدالو گردیدند. ۱۶۲۱ آشوربانی پال در کتیبه روی منشور خود لشکر کشی را رهبری می کند، بیت ایلمبی را به دست می آورد و عیلامیان را ناگزیر می سازد که به دوراونداسی عقب نشسته از رودخانه ایدیده بگذرند. ۱۶۳۱ حدس زدن اینکه حضور آشوربانی پال در کجایید باور کنیم، فرمانده سپاه در عرصه کارزار پادشاه در نینوا، دشوار نیست.

مهاجمان در پی گرفتن بیت ایلمبی سراسر سرزمین راشی را به باد غارت دادند، بیت بوناکو، هارتابانو، وتوبا همه به دست ایشان افتادند و آنان باری دیگر رهسپار دره کرخه گردیدند. مهاجمان ماداکتو و هالته ماراش^۱ را به تصرف در آوردند و به شهر بی محافظ شوش و شهرهای مجاور آن دین شاری، سومونوناش^۲، پیدیلما^۳، بوبیلو و کابیناک^۴ در آمدند. اکنون لشکر کشی ابعاد بلند پروازانه تری به خود گرفت. هوبان-هالتاش از کشتن يك فراری چشم پوشید. موقعی را که بر کران رودخانه ایدیده داشت به او پس داد و به هیدالو باز گشت. در پی او بل-ابنی

1- Haltemash

2- Sumuntunash

3- Pidilma

4- Kabinak

نیز بدانجا رفت. زیرا می دانست که آن سرزمین برپادشاه خود شوریده بود. بانو نو و حوزه ای از شهر باشیمو به دست آشوریان که اکنون به کنار دروازه پارسوماش به فاصله بیش از دویست و پنجاه مایلی - به مسافت صد و بیست ساعت راه در ناحیه کوهستانی رسیده بودند غارت گردید؛ و در اینجا تعقیب عیلامیان متوقف شد. [۶۴] این لشکرکشی بدون نتایج نبوده، و پاره ای از نتایج آن بکلی غیرمنتظره بوده است. فرمانروای پارسوماش که اکنون کوروش یکم، پسر تیس پس بود در نزدیکی هیدالو با آشوریان برخورد، به ناتوانی خویش در برابر نیرویی برتر از خود اعتراف کرد و برای اثبات کمک شاهانه خود، پسرش آروکو را به نوا به آشور فرستاد، پیزلومه^۱، پادشاه شهر - کشور هودیمیری نیز که در آن نزدیکی قرار داشت هدایایی برای پادشاه آشور فرستاد. [۶۵]

در این میان عیلام جنوبی نیز برپادشاه گریخته خود بیرون آمده بود. آرامیان قبایل تاخاشاروا^۲ و شالوکه^۳ وی را متهم به کشتن اومهولوما^۴ کردند و می گفتند که وی زمانی با بل - ابنی نوشت و خواند داشته و کوشیده بود که با کشاندن آنان به گرسنه میری به اطاعت محض وادارشان کند. اکنون آنان نیز از کرده های نابو - بل شوماته به ستوه آمده بودند، و بل - ابنی اعلام کرد که بسیار احتمال دارد که هوبان - هالتاش راهزن منفور را به شرط دریافت فرمانی مختوم بیگمان از جمله فرمان عفو قطعی برای پادشاه عیلام - پیش آشوربانی پال بفرستد. [۶۶]

در مدتی که وی منتظر دریافت این فرمان بود، فرمانروای آشور نیز بیکار نشست. وی به شوش بازگشته دروازه های آن را به روی سربازان غارتگر خود باز کرد، و از دیدن انبوه گنجینه هایی که آنان به دست آورده بودند لذت می برد. زر و سیم و چیزهای گرانبهائی که شاهان عیلام در گذشته های دور از سومر و اکد آورده در عیلام برهم انباشته بودند، سنگهای گرانها، جامه و سلاح، اسباب و کاجال نفیسی که شاهان عیلام بر آنها نشسته می خوردند و می آشامیدند، می آرمیدند و تدهین می شدند، گردونه ها، اسبان و استران باستامها و یراقهای سیمین، همه و همه

1- Pizlume

2- Tahhasharua

3- Shallukea

4- Umhuluma

به‌دست آزمند آشوریان افتادند.

پرستشگاه بزرگ اینشوشیناک که از آجر لعابدار ساخته شده بود و دارای برجهایی از برنز براق بود ویران گردید و اینشوشیناک برای نخستین بار در تاریخ راه دشتهای سرزمین بابل را پیش گرفت. دیگر ایزدان نیز که عیلامیان در این عصر منحص حرمتشان می‌کردند از پرستشگاه‌هاشان گردآوری شدند. آنهایی که بالاخص به‌عنوان ایزدانی که شاهان عیلام می‌پرستیدند بلندآوازه بودند عبارت بودند از شومودو^۱ (ترانویس آشوری نام ایزدی که به‌نام شیموت می‌شناسیمش)، لاگامار، پارتی‌کیرا^۲، امان-کاسیبار^۳ (که برخی او را همان هوبان می‌دانند)، اودوران^۴ (هوتران)، وساپاک^۵ (شاید همان شیپاک، ایزدکاسیان باشد)، ایزدان دیگر شامل راجیبا^۶، سونگورسارا^۷، کارسا^۸ و کیرساماس^۹ (که یکی از آنها شاید کیریریشا باشد)، شودانو^{۱۰}، آیاپاکسینا^{۱۱}، بلالا، پانین‌تیمری^{۱۲}، (پانیکیور)، ناپیرتو^{۱۳} (ناپیر^{۱۴})، «ایزد»، کینداکاربو^{۱۵}، سیلاگارا^{۱۶} و ناپسا^{۱۷} می‌گردید. از این پس همه اینها را در سرزمین آشور که دارای، ظروف و کاهنان آنها نیز به‌آنجا انتقال یافته بودند پرستش می‌کردند. آنها یادگارهای باشکوه پیروزی بودند، یک ایزد دیگر، یعنی نانا اوروک احترام بیشتری می‌طلبید و حرمت زیادی نیز به‌او می‌نهادند. تندیس این ایزدبانو که بیش از هزار سال پیش کوتیر-ناخوته آن را از بودباشش گرفته بود، اکنون با آیینی با شکوه به سرزمینهای جلگه‌ای بازگردانده شد. این تندیس برای آشوربانی‌پال که یک دور هزار سال نیز براسارت آن افزود چندان اهمیت نداشت. ۱۶۹۱ سی‌ودو تندیس ساخته از زر، سیم، مفرغ و سنگ آهک شاهان سابق عیلام را از محراب پرستشگاههای شوش، ماداکتو و هورادی به آشور بردند و در آنجا اعضایشان را شکسته ناقص و بی‌اندامشان کردند. تندیسهای نخستین پادشاه عیلام

1- Shumudu

2- Partikira

3- Amman-kasibar

4- Uduran

5- Sapak

6- Ragiba

7- Sungursara

8- Karsa

9- Kirsamas

10- Shudanu

11- Aiapaksina

12- Panintimri

13- Napirtu

14- Napir

15- Kindakarbu

16- Silagara

17- Napsa

جدید، هوبان نو گاش، پسر هوبان- تاهراه، جانشینان شوتروک- ناخونته دوم و هالوشو و نیز شگفت آنکه تندیس تماریتو که اکنون در نینوا قرار داشتند به آشور انتقال یافتند. بل- ابنی تندیسهای بسیار بزرگی را که از پرستشگاهها پاسداری می کردند گرد آورد، گاوهای وحشی خشم آلودی را که دروازه هایشان را می آراستند از جایشان دور ساخت و بفرمود تا همه را از میان ببرند. سربازانش گذرگاههای مقدسی را که تا آن زمان پای بیگانه‌ای به آنجا نرسیده بود زیر پا نهادند و به کام آتش سپردند. به مقابر شاهان گذشته بیحرمتی کردند و هدایا و نذورات آنها را به بیغما بردند.

سربازان آشور مدت بیست و پنج روز عیلام را زیر پا نهادند و بر دژهای ویرانشان نمک پراکندند. خاندان شاهی، بالاخص زنان دودمانها را که پادشاهان از آنان زاده می شدند همراه با رؤسای شهری و شهرداری شهرهای گشوده به آشور انتقال دادند، چنانکه صدها تن از سربازان اسیر را با افسران بالادستان- کمانداران، سواران، گردونه رانان و پیادگان- نیز به آشور بردند. آشوربانی پال اعلام کرد که از این پس ویرانه‌ها باید کنام گوران و آهوان و همه جانوران گردد. عبارت پردازی این گفته پیش بینیهایی را به یادمان می آورد که می بایست بزودی بر زبان یهودیان اسیری که در بابل به سر می بردند جاری گردد. از این گذشته به روایت نویسنده عهد عتیق، عیلامیان، مردم شوش، و مردم قبیله تاخا از قبایل آرامی در ساماریا^۱ اسکان داده شده بودند. ۱۷۰۱ برای مردمی که از گذشته شکوهمندشان آگاهی دارند اندوهی سنگینتر از انحطاط و زوال نیست.

تا اینجا به گزارشهای سالنامه‌های شاهی آشور متکی بوده ایم. صدها بنای خرد شده و درهم شکسته که خاکبرداران در شوش یافته‌اند و وضع آشفته و بی نظم تپه و گریوه چیزهای زیادی از همان داستان برای ما می گویند. ۱۷۱ دلیلی نداریم که به دعوی فرمانروای آشور که در محوطه پرستشگاه اینشوشیناک ثروتی از اموال غارتی به دست آورده است تردید کنیم، اما بر شمردن چیزهایی که آنها در پشت سر

۱- Samaria. یا سامره، شهر قدیم. ناحیه سامره، فلسطین مرکزی، برتلی در شمال غرب نابلس، بدفاصله ۵۸ کیلومتری شمال غرب اورشلیم، که اکنون آبادی سبسطیه در محل آن قرار دارد. نقل باختصار از دایرةالمعادف فادسی، ۱/ ۱۲۴۶-۴.

به جا گذاشتند نیز بدون جاذبه خاص خود نیست. (۱۷۲)

شاهان عیلام جدید به استفاده از ودایع ذخیره شده و اسباب و لوازم پرستشگاه که اسلافشان در آنجا نهاده بودند، نظیر برگهای زرینی که بر آنها نوشته بودند همراه با مهرها و تندیسهای کوچک شولگی، ایزد اور همچنان ادامه دادند. گذشته از اینها، آنان به عنوان هدایای خودشان به ایزد، زر، سیم، آویزه های سربی، ریسمان، صفحات گرد آهنی و النگو نذر می کردند. اما نذورات به اینها محدود نمی شد. سرهای مار ساخته از سرب، سیم آبزر داده و مفرغ اشاره دارد که پرستشگر عیلامی حرمت به مار-ایزد بسانو را از دست نهاده بود. (۱۷۳) تندیسهای کوچک مفرغی از مردان ریش تراشیده و زنان بسیار آراسته در جامه هایی که بلندیشان تا قوزک پا می رسید فراوان بودند. مهرهای بزرگ، النگوها، پرندگان، تیشه ها، اسکنه ها و میخهای نذری که همه از مفرغ ساخته شده اند، نظیر صدها مهر و نشان استوانه ای که در هر دوره تاریخ به دست آمد برای ذخیره شدن در پرستشگاه جای بسیار نامناسبی را برگزیده اند؛ اما مدالها و آویزه های مفرغی، مانند آنهایی هستند که از زرو سیم ساخته شده اند و برگهای مفرغی که همانند آنهایی می باشند که از فلزات گرانبهاتری ساخته شده اند کتیبه هایی دارند که وقفنامه شاهان گذشته اند. قطعات عاج، تندیسهای کوچک، صفحات گرد فلزی و نشانها را شاید بیشتر به واسطه کاربرد دینی آنها نگه می داشتند. اشیای ساخته شده از عاج و تقلیدی که در ساختن اشیاء از سنگ لاجورد انجام می گیرد به بازرگانی آرام و بی آشوب با هند و داخل ایران اشاره دارد، چنانکه کالاهای گوناگون ساخته از صدف از بازرگانی با کرانه نشینان خلیج فارس یا سلطه بر این ناحیه حکایت می کنند. آجرهای لعابدار، نشانها، و نقوش برجسته کوتاه به بهترین وجهی چیره دستی افزارمندان آن عصر را نشان می دهند.

ویرانیهایی که سربازان آشوربانی پال به بار آوردند، ما را از تصویر کردن حتی سردستی ساختمانها و پرستشگاههایی که عیلامیان متأخر آراسته بودند مانع می شود. اما دلیلی ندارد که تصور کنیم نما و ظاهر آنها با بناهای مشابهی که شیلهاک-اینشوشیناک بزرگ بر آورده بود تفاوت بنیادی داشته است. اکنون همه

فرو ریخته بودند، پرستشگاهها را ویران کرده بودند و آنچه در آنها بود را به یغما برده بودند.

بل-ابنی در یکی از نامه‌های خود از غنایم به دست آمده از شوش، سفر پیروزمندانه نانا و مستقر ساختن مردوک-شار-اوسور در مقام حاکم موقت شوش سخن می‌گوید. وی همچنین گزارش می‌دهد که افسران را پیروزمندانه به بیت-بوناکی در سرزمین راشی در شمال، و در میان هیلموها و پیلاتوها در جنوب فرود آوردند. (۷۴)

همه اینها از دیدگاه دستگاه اداری آشور بسیار خوب بود، اما کمتر مردمی بودند که فراموش کرده بودند که هوبان-هالتاش هنوز پادشاه اسمی این سرزمین است. هوبان-هالتاش که از این ضعف آگاه بود با خلقی کاملاً ملایم به مادا کتوی ویران بازگشت و تمایلش را به تسلیم کردن نابو-بل-شوماته که اکنون تحت الحفظ بود به بل-ابنی-ابلاغ کرد. (۷۵) سردار آشور نمی‌دانست که چگونه عمل کند و پیشنهاد کرد که وی مستقیماً با آشوربانی پال تماس بگیرد. هوبان-هالتاش این پیشنهاد را پذیرفت؛ هیچ چیزی نمی‌توانست روشنتر از روش او در تاریخ گذاری نامه که در بیست و ششمین روز از ماه تموز که به نام نابو-شار-آهه‌شو^۱ نام گذاری گردیده نوشته شده چاپلوسی او را نشان دهد. وی تمایلش را به تسلیم کلدانی اعلام می‌کند و پیشنهاد می‌نماید که آشور و عیلام علیه مارتنای^۲ که در لاهیرو شکسته شده بود دست به حمله مشترک بزنند. (۷۶)

آشوربانی پال چنان مهربانانه و مؤدبانه این پیام را پذیرفت که با شگفتی در میان آرامیان اعلام گردید که «شاهان با یکدیگر در صلح و سازش به سر می‌برند.» (۷۷) آنگاه پیکهای آشور برای به دست آوردن نابو-بل-شوماته به عیلام شتافتند؛ اما، با این همه، در مقصود خویش ناکام ماندند، زیرا پیش از آنکه آنها دررسند، کلدانی که دیگر دست از جان شسته بود خود را کشت. اما پیکر او را هنوز می‌توانستند ناقص و بی اندام سازند، و بل-ابنی آن را در نمک نگهداشت و به آشور فرستاد با این خبر که شهرهای عیلام، از جمله شوش، آرام و در فرمان او

هستند. [۷۸] وی در این مورد اندکی خوشبین بود، زیرا راشی و شهرهای آن بر پائنه^۱، فرمانروای آرامی خود که آشوربانی پال بر آنان گمارده بود بیرون آمدند. [۷۹] بیت ایملی، هامانو، آرانزیاشو^۲ و شهرهای مجاور به زور اسلحه باری دیگر گردن به اطاعت دادند و سربازانشان ناگزیر گردیدند به دستگاه نظامی آشور پیوندند. از این پس بیشترین خاك عیلام از ولایات امپراتوری آشور بود.

اندکی بعد که آشوبهای داخلی باری دیگر هوبان-هالتاش را از قلمرو کوچک شده اش اثر بیرون راند دبیران آشور سرگرم آخرین دستکاری استوانه بزرگ رسام بودند. طرفداران آشوربانی پال وی را که به ستام گردونه آشوری بسته بودند از ماروبیشتی^۳ در الیبی به نینوا آوردند و در آنجا به دیگر اسرای عیلامی ملحق ساختند. [۸۰] آنگاه با پایان گرفتن کتیبه استوانه، حدود ۶۳۶ ق م، منابع ما به دست دادن تاریخ پیوسته و مسلسل را متوقف می سازند. در فهرستهای پراکنده و ناقص از شهردار شهر سوزانو^۴ که شاید همان شوش باشد، با نام روشن آشوری مانوا-کی-آشور^۵، حاکمی به نام پودیو^۶ که بر عیلامیان فرمان می راند، و کارگزار دیگر عیلام نام رفته است. [۸۱] این اسامی این احتمال را ایجاد می کنند که عیلام، یا دست کم شوش، ولایتی آشوری باقی ماند؛ اما از آن پس تا دوره بابل جدید منابع ما خاموشند.

1- Pa'e

2- Aranziashu

3- Marubishti

4- Susanu

5- Mannua-Ki-Ashur

6- Pudi

بخش دوازدهم

مادها و پارسیان

زمانی که سکاییان در مملکتی که خشریته سر کرده شهر کارکاشی میان سالهای ۶۷۵ ق م و ۶۵۳ ق م بر آورده بود تاخت و تاز می کردند، شاه پارسوماش چیش پش یا تیس پس (حدود ۶۴۰-۶۷۵ ق م) سرگرم بهره برداری از فرصت به دست آمده از مداخله بود. وی که برانزان در عیلام استیلا داشت و از غارنهایی که سکاییان در ماد می کردند در امان بود، اکنون به سوی دره های کوهستانها در ناحیه ای به حرکت درآمد که دوتن از نوادگانش، یعنی کوروش کبیر که پاسارگاد^۱ را بر آورد و داریوش که صحن و سکوی کاخی را در آنجا بنا نهاد بلند آوازه اش کردند. بنابراین چیش پش به هنگام مرگ خداوند دو ناحیه جداگانه بود: یکی سرزمین زادبومش پارسوماش که انزان به آن پیوسته بود و دیگری سرزمین نویافته پارسه یا پارس. بسیار طبیعی بود که پس از مرگش امپراتوری او میان دو پسرش تقسیم گردد. آریارمنه^۲ یا آریارامنس^۳ به عنوان نخستین پسر که در پی رسیدن پدر به پایگاه مستقل به دنیا

1- Pasargadae

2- Ariaramna

3- Ariaramanes

آمد «شاه بزرگ، شاهنشاه، شاه سرزمین پارسه» گردید. اما کوروش یا سیروس^۱ یکم (حدود ۶۰۰-۶۴۰ ق م)، با اینکه پسر مهتر بود، فرمانگزار برادر شد و به عنوان «شاه بزرگ» تنها بر میهن دیرینه حکومت می‌راند.

تا مدتی کارهای آریارمنه بخوبی پیش می‌رفت. وی بر لوحی سیمین به‌خود بالید که خدای بزرگ، اهورامزدا سرزمین پارسه را به‌او بخشیده که اسبان نیک و مردان نیرومند از آنجا خیزد، پدرش و چیش پیش، پیش از او شاه بوده است.^(۱) برادرش در پارسوماش تقریباً بلافاصله پس از نشستن بر تخت با دشواریهای روبرو گشت. از نظر او تهاجم آشور به‌عیلام دست آورد بی‌مانندی بود که شایسته آن بود مورد توجه قرار گیرد. پسر مهترش آروکو^۲ به‌نوا داده شده و او را به‌نینوا بردند که شاید حضورش در آنجا به‌آشوربانی پال اطمینان دهد که پارسوماش نقشه‌هایی درباره‌ی عیلام ندارد.^(۲) از این پس تا چندین سال آگاهی ما درباره‌ی رویدادهایی که در پارسوماش گذشت نظیر وقایع پارسه مبهم است.

در ۶۲۵ ق م هووخشتره یا کوواکسارس، پسر خشتریه باری دیگر نظم را به‌بلندیهای ماد بازگرداند. روشی که وی در انجام این کار به‌کاربرد بر ما شناخته نیست. هرودوت می‌گوید که وی سرهای سرکردگان سکایی را از باده گرم کرد و با این تدبیر ایشان را فرو گرفت؛^(۳) اما باز گشت او به‌قدرت بیگمان دشواریهای بیشتری در بر داشت. همچنین بسایید اعتراف کنیم که درباره‌ی بیشتر فتوح آینده‌ی او چیزی نمی‌دانیم. اما تجربه‌ی گذشته به‌او آموخته بود که برای رسیدن به‌پیروزی به‌سپاه سازمان‌یافته‌ای نیاز است؛ مردم وی به‌یاری سکاییان فرمانگزار کاربرد کمان را فرا گرفتند و سربازان او به‌سه دسته از سربازان سبکبار، یعنی نیزه‌داران، کمانداران و سواران تقسیم گردیدند.^(۴) بدین ترتیب هووخشتره به‌سپاهی آراسته مجهز گردید و احتمالاً هم او بود که در پارسه به‌پادشاهی «شاهنشاه» آریارمنه پایان داد و بدین سان پسر و نوه‌ی پادشاه، آرشام^۳ یا آرسامس^۴ و ویشتاسپ^۵ یا هیستاسپس^۶ را حتی از اختیار لقب «شاه» نیز بازداشت. لوح سیمینی که آریارمنه با غرور تبار خود را

1- Cyrus

2- Arukku

3- Arshama

4- Arsames

5- Vishtaspa

6- Hystaspes

بر آن نوشته بود خود به اکباتان برده شد. هووخشتره که آشورمانی بر سر راهش ایجاد نمی کرد، احتمالاً بیشتر سرزمین جنوب و مغرب دریاچه ارومیه را نیز به تصرف در آورد. گویا ولایت سابق آشور، پارسوا در این زمان زیر فرمان او درآمد و ماناییان وی را به عنوان پادشاه برسمیت شناختند. اما بسیاری از آنها برای ایمنی به نینوا پیش سین-شار-ایشکون^۱ گریختند. با تسخیر ولایت هرهر در سرزمین قدیم لولوبیان راه حمله او به خود آشور در ۶۱۵ ق م هموار گردید.

در این میان خطری در سرزمین بابل پدیدار گردید که امپراتوری آشور را تهدید می کرد. نبوپل^۲، مانند بل-ابنی که پیش از وی زندگی می کرد حیات سیاسی خود را به عنوان کارگزار آشور در بطایح آغاز کرد. وی از این مقام رفته رفته به جایی رسید که دارای پادشاهی مستقلی گردید. وی در مقام پادشاه بطایح اسناد مربوط به آیین عبادی پرستشگاه اورک را به شوش برد که حکومت بر آن از بل-ابنی به او میراث رسیده بود.^۳ در ۶۱۶ ق م سراسر بابل زیر فرمان او بود، و او خود به آشور حمله برد.^۴ در قابلینو^۵ سین-شار-ایشکون و گریختگان مانایی به تهاجم او پیوستند. تنها رسیدن سپاهی مصری که به یاری آشور شتافته بود موجبات عقب نشینی وی را به سوی جنوب فراهم ساخت، زیرا نشان داده بود که حریف نیرومندی برای دشمنان شمالی خود است. در مارس ۶۱۵ ق م دست به آزمایش در خط دجله زد و شهر مادانو^۶ در ولایت ارافه^۵ را متصرف گردید. در ژوئن همان سال باری دیگر به آشور حمله برد، اما سپاه آشور وی را ناگزیر به عقب نشینی کرد.

در این زمان هووخشتره که بسختی می توانش همپیمان نبوپل^۲ در شمار آورد در صحنه پدیدار گشت، و در ۶۱۵ ق م به شهری در ولایت ارافه حمله برد. در اوت سال بعد، بیگمان پس از گشودن نواحی شمال آشور، کنار دجله فرود آمد، و نینوا را شهر بندان کرد. چون نتوانست بر دیوارهای شهر دست یابد به گرفتن تاربیسو^۶ بسنده کرد و در جهت جریان دجله به آشور آمد و پس از حمله ای بر آن شهر دست یافت. نبوپل^۲ که نمی خواست امپراتوری آشور را در دست رقیبی ایرانی ببیند،^۷

1- Sin-shar-ishkun

2- Nabopolasser

3- Qablinu

4- Madanu

5- Arrbapha

6- Tarbisu

اندکی پس از سقوط آشور به آنجا رسید. در حضور دو سپاه نیرومند دو پادشاه با یکدیگر سازش کردند؛ میانشان خرسندی از یکدیگر و همپیمانی برقرار گردید، و آمیتیس^۱، دختر خردسال ایشتویگو (آستواگس)، پسر هووخشتره را نامزد پسر جوان نبوپلر، یعنی نبوکدنصر^۲ کردند. از این پس دو سپاه همچون نیرویی واحد عمل می کردند.

در سراسر سال ۶۱۳ ق م سپاهیان ماد در جای دیگری سرگرم بودند. در این هنگام است که هرودوت بیست و هشت سال سلطه سکاییان را وارد تاریخ ماد می کند؛ این شاید تنها يك جابجا سازی زمانی وقایع باشد یا شاید به چیزی جز این اشاره دارد. زیرا سپاه هووخشتره در بازگشتن به نواحی جلگه ای اومان-ماندا^۳، «سپاه ماندا» خوانده می شود. این شاید اشاره دارد که در طی سال ۶۱۳ ق م مادها بر بسیاری از آوارگان سکایی سرزمینهای کوهستانی شمال آشور استیلا یافتند.

اما شاید در ۶۱۲ ق م هم هووخشتره هم نبوپلر آماده تاختن به نینوا بودند. سه جنگی که ایشان میان ژوئن و اوت کردند در وقایعنامه ثبت گردیده و برابر است با سه شکستی که بر دست «آرپاکس مادی»^۴ و «بلسیس بابلی» وارد آمده و کتسیاس^۵ آن را توصیف می کند، (۱۰) اما حمله نهایی که در اوت انجام گرفت کاملاً به پیروزی انجامید. در اواخر سپتامبر هووخشتره با سهمی که از غنایم به او رسیده بود به ماد بازگشت، اما پایان دخالت او در امور بابل هنوز فرا نرسیده بود. پادشاهی آشور تازه ای در شمال بین النهرین شکل گرفت و نبوپلر در اوایل سال ۶۱۰ ق م برای دریافت کمک به ماد روی آورد. در نوامبر همان سال هووخشتره و سپاهش به بابل رسیدند و به نیروهای نبوپلر پیوستند؛ حرکت بعدی این همپیمانان به سوی حران چندان اهمیت داشت که شایسته آن بود تا توجه نبوکدنصر، ولیعهد بابل را برانگیزد. (۱۱) تنها خاطره ویرانی حران بر دست هووخشتره و مادیها کافی بود که پنجاه سال بعد در دل پادشاه بابل ترس و احترام نسبت به ایرانیان برانگیزد. (۱۲) پس از چند سالی جنگ و عدم قطعیت در دست مادیها باقی ماند.

1- Amytis

2- Nabuchadnezzar

3- Umman-Manda

4- Arpaces

5- Belesys

6- Ctesias

پس از فتوحی که در بالا بر شمردیم، باری دیگر تاریخ ماد در تیرگی و تاریکی فرو می‌رود و باید از استنباط خود یاری بگیریم. با اطمینان می‌توان گفت که مرزهای اصلی پادشاهی در مشرق شهر ری کنونی در جنوب تهران، در جنوب اصفهان، و در شمال غرب، ناحیه آتروپاتن^۱ یا آذربایجان کنونی را در بر می‌گرفت و تختگاه آن اکباتانا یا همدان کنونی بوده است.^[۱۳] چنین می‌نماید که وی سرزمین پارسه را به قلمرو خویش ملحق ساخته بود، و اکنون پارسوماش سیادت وی را برسمیت می‌شناخت، اداره این هر دو سرزمین به دست کنبوجیه^۲ یا کامبوسس^۳ یکم (حدود ۵۵۹-۶۰۰ ق م) سپرده شد که در پی مرگ پدرش کوروش اول به عنوان «شاه شهر انشان» به تخت برآمده بود.

بنابراین بیشترین خاك ایران فرمانگزار هووخشتره بودند، اما کادوسیان^۴ که در ناحیه باریک گرم میان کوههای البرز و دریای خزر زندگی می‌کردند از پذیرفتن سیادت وی خودداری کردند.^[۱۴] کتسیاس تنها منبعی است که می‌گوید پارتیان در پادشاهی آستیاراس^۵ که به زبان مردم کنیدوس^۶ همان هووخشتره بود بر مادها بشوریدند. پس از چندین نبرد که میان دو گروه در گرفت، سرانجام پیمانی میان دو طرف بسته شد مشروط بر آنکه شورشیان حاکمیت مادها را بپذیرند و برای همیشه همپیمان ایشان بمانند.^[۱۵] این گزارش فی‌نفسه بعید نیست، و پارت احتمالاً از آن پس فرمانگزار دولت ماد گردید همان گونه که بعدها نواحی دوردست تابع فرمانروایان اشکانی بودند.^[۱۶]

دامنه فتوح هووخشتره در شمال غرب حتی گسترده‌تر بود. در اینجا مناطقی که روزگاری بخشی از پادشاهی هالديا را تشکیل می‌دادند و اکنون در تصرف

1- Atropatene

2- Kanbujiya

3- Cambyses

4- Cadusians

5- Astibaeras

۶- Cnidus یا Cnidos، شهر قدیم یونانی کاریا، جنوب غرب آسیای صغیر، در جنوب غربی قسمت آسیای ترکیه کنونی. در ۵۴۰ ق م به تصرف ایران درآمد. دادوستدی وسیع داشت. کتسیاس از مردم این شهر بود. نقل باختصار از دایرةالمعارف فارسی،

مهاجمان بیگانه، یعنی آرامیان بودند به تصرف او درآمدند؛ و هرودوت بالصراحه می گوید که سراسر کاپادوکیه^۱ تارودخانه هالوس^۲ (قزل ایرماق کنونی) تا پیش از برآمدن امپراتوری پارسیان فرمانگزار مادها بودند. ۱۷۱۰ در ۵۹۰ ق م هووخستره به کنار رودخانه هالوس رسید و در آنجا با آلواتس^۳، پادشاه لودیا^۴ برخورد کرد. در طی جنگ پنج ساله ای که در پی آن در گرفت هیچیک از دو حریف برتری به دست نیاورد؛ اما در سال ششم، یعنی ۵۸۵ ق م، کسوفی روی داد که آن را به فال بد گرفتند و دست از جنگ کشیدند. کار به داوری کشید و نبو-نید^۵، فرمانروای بابل که احتمالاً داور برگزیده آلواتس بود با سوئنسیس^۶، پادشاه کیلیکیه^۷ که نمایندگی هووخستره را داشت توافق کرد که از آن پس رودخانه هالوس مرز میان ماد و لودیا باشد. برای اطمینان از پایدار ماندن مرزی که تعیین گردید آریه نیس^۸، دختر آلواتس به همسری ایشتوویگو، پسر هووخستره داده شد. يك سال نکشید که ایشتوویگو جانشین پدر گردید. ۱۸۱

در این میان نبو کدنصر (۵۶۲-۶۰۴ ق م) در بابل بر جای پدر نشست. وی گذشته از متصرفات پهناورش در شمال سوریه بر بطایح در جنوب و شوش در مشرق نیز استیلا داشت. آجرهایی که نام او بر آنها نقش گردیده در برآوردن ساختمانهای آن شهر به کار می رفتند، گلدانی مرمرین که کتیبه او بر آن نقش شده و وزنه ای با نقش او گواهان دیگر استیلای او بر این شهرند. ۱۹۱ نسخه ای از نخستین کتیبه های او که از قبیله آرامی فقوده، در، لاهیر و ارافه یاد می کند به مشرق شهر راه یافته است.

چون سفرهای جنگی نبو کدنصر به غرب برای پژوهشگران تاریخ کتاب مقدس جاذبه ویژه ای داشته، از این روی تفاسیر و شرحهای زیادی درباره آنها نوشته شده است. يك روایت یونانی می گوید هنگامی که وی سفری را آغاز کرد

1- Cappadocia

2- Halys

3- Alyattes

4- Lydia

5- Nabu-naid

6- Syennesis

7- Cilicia

8- Aryenis

که طی آن یوهاکین^۱، پادشاه اورشلیم^۲ را در ۵۹۷ ق م به اسارت در آورد از آستیباراس یا هووختیره، پادشاه ماد یاری خواست. به گزارش روایتی دیگر وی باغهای معلق معروف بابل را برای خوشنود کردن شهبانوی مادی خود، دختر ایشتوویگو بنا کرد. این حقیقت که بابل در ایام فرمانروایی نبوکدنصر به داشتن برج و بارو استوارترین شهر شرق باستان گردید،^۳ بروشنی به اوضاع سیاسی و ترس بابل از همسایگان شرق قیش اشاره می کند.

تازمانی که نبوکدنصر زنده بود مادو بابل چندان از توانایی یکسانی برخوردار بودند که آزمون يك جنگ را سودمند نمی دانستند؛ اما پس از مرگ او اوضاع داخلی بابل به ایشتوویگو فرصت غیرمنتظره ای داد. امل-مردوک^۴ (۵۶۰-۵۶۲ ق م) سیاست پدر را کنار نهاد، یوهاکین، پادشاه اسیر یهودیان را از بند رها ساخت و به پیروی از رهبری گروه کاهنان پرداخت. سرانجام ارتش سالاران وی را از تخت برداشته نرگال-شار-اوسور^۵ را به جای او نشاندند. اما پس از چهار سال وی نیز جای خود را به لاباشی-مردوک^۶ داد. در ۵۵۶ ق م این آخری نیز بر دست ارتش سالاران به قتل آمد و اینان پس از وی نبو-نید را بر تخت لرزان نشاندند.^۷

از دست رفتن عیلام و شوش بر دامنه ایسن بحران سیاسی بیفزود. این دو سرزمین در سراسر پادشاهیهای کوتاه امل-مردوک و نرگال-شار-اوسور همچنان به همپیمانی ناگزیر با بابل ادامه دادند، اما با به تخت برآمدن نبو-نید دیگر بخشی از قلمرو بابل نبودند.^۸ آنها احتمالاً به صورت بخشی از امپراتوری روبگسترش ایشتوویگو درآمدند، چنانکه در سراسر سرزمین بابل ایسن باور رشد کرده بود که مادیهای دشمن همچنان به پیشروی خود ادامه می دهند و سرانجام روزی بر تختگاه این سرزمین چنگ خواهند انداخت.

حزقیال^۹ نبی همواره امت خود را تشویق می کرد که سرنوشت خویش را بپذیرند و با خداوندان تازه خود در صلح و آرامش زندگی کنند. یهودی دیگری که از شکست نقشه ای که برای رهایی یوهاکین طرح شده بود به خشم آمده و

1- Jehoiachin

2- Jerusalem

3- Amel-Marduk

4- Nergal-shar-usur

5- Labashi-Marduk

6- Ezkiel

پیش‌بینیهای ارمیا^۱ را که می‌گفت دشمنی از شمال به فلسطین می‌آید سخنی گزاف و دور از عقل می‌دانست،^{۱۲۶} خطر حملهٔ مادها را تنها انتقام عادلانهٔ یهوه^۲ از بابل مغرور می‌دید. وی اعلام کرد که مادیهای قدرتمند که اسیر کنندگانش این چنین نگران در آنها می‌نگسرنند و اکنون سپاهیان اوراتویی^۳ یا هالدیایی، مانایان و سکیان که هو و خوشتره تنها چند سال پیش آنان را شکست داده بود، ابزاری هستند که یهوه با آنها بابل را ویران خواهد کرد.^{۱۲۷} وی با خوشی و شادی زیاد ترسی را که سخت‌دلی و جفاکاری مادیها که کمان در دستشان به مرگ‌آورترین سلاح مبدل‌گشته در دل مردم بابل بیدار کرده را دامن می‌زند.^{۱۲۸} وی ضعف درونی بابل را که گروههای روحانی و نظامی در مدت کوتاه شش سال چهار پادشاه را در آنجا به تخت برنشانند و از تخت برداشتن باز شناخت و به‌شوندگانش یادآور گردید که «در زمین ظلم خواهد شد و حاکم به‌ضد حاکم (برخواهد آمد)».^{۱۲۹} وی حصارها و دیوارهایی را که بابل را در میان گرفته بودند در پیش چشم داشت،^{۱۳۰} اما اعلام کرد که مادها حصارهایش را خواهند انداخت و دیوارهایش را منهدم خواهند کرد و چون فرود آیند ففوده‌های آرامی و ساکنان بطایح را از میان خواهند برد.^{۱۳۱} سرانجام گفت نه اهل بابل نه حتی يك اسیر یهودی نمی‌توانند امیدوار باشند که مادها رحم و شفقتی نشان دهند، زیرا همه قتل‌عام خواهند شد. وی که به گمان خویش از ویرانی قریب‌الوقوع شهر لذت می‌برد، بارها این برگردان را تکرار می‌کند که:

از میان بابل فرار کنید و از زمین کلدانیان بیرون آید.

از بخت بسد پیامبر مدعی ما تهدید حملهٔ مادها انجام نگرفت. نبو-نید (۵۵۶-۵۳۸ ق م) تاج و تخت خویش را نگهداشت و خطر دور شد. از آن پس ایشتویگو چندان گرفتار دشواریهای خود بود که دیگر مجال آن نمی‌یافت اندیشهٔ لشکر کشی به‌جلگه‌ها را در سر پیورراند.

در پارسوماش که اکنون با انزان برابر بود، کنبوجیه یکم ظاهراً زندگی

آرام و بی‌دغدغهای داشت. اگرچند وی اسماً شاه بود، اما فرمانگزار مادها بود که او را پس از مرگ آریارمنه بر تخت سرزمین پارسه نشاند. ازدواج او با ماندان^۱، دختر ایشتوویگو پایگاه اجتماعی وی را که به چشم مادها بلند نبود بسیار بالا برد. از این پیوند کوروش بزرگ زاده شد. [۳۳] کوروش دوم همینکه در ۵۵۹ ق م به تخت برآمد در پارسه در محل معروف به پاسارگاد دست به آوردن بناهایی زد تا نشان دهند که وی براستی از دودۀ شاهان است. نوشته او زیر حجاری برجستۀ خودش او را «شاه بزرگ، هخامنشی» می‌خواند که نشان می‌دهد که وی دیگر به هیچ وجه فرمانگزاری به ایشتوویگو، «شاهنشاه» را برسمیت نمی‌شناخته. [۳۴] اما کوروش بر آن شد تا ثابت کند که شایستگی تصاحب تاج و تخت ماد را دارد. وی براه افتاد تا با درخواست اتحاد از قبایل ایرانی گوناگون در درون سرزمین خود به گردآوری نیرو بپردازد، [۳۵] و در عین حال همپیمانی با بابل را که نبود به او پیشنهاد کرده بود نیز پذیرفت. فرمانروای بابل امیدوار بود که بدین ترتیب امپراتوری خود را از خطر مادها که چون بر حران استیلا داشتند می‌توانستند جاذبۀ ارتباطی میان بابل و سوریه را قطع کنند دور سازد، وی خود را به گردآوری سپاه از غزه در مرز مصر و بطایح در امتداد خلیج فارس آغاز کرد.

در ۵۵۳ ق م نقشۀ کوروش بر ملا گردید و ایشتوویگو او را به دربار فرا خواند. کوروش از رفتن سرباز زد و عملاً علم شورش برافراشت؛ [۳۶] شاید این شورش نشانه‌ای از پیش تعیین شده بود که با آغاز آن نبود به سپاه تصرف سوریه گردد. حران در این سال از دست پادگان مادی بیرون آورده شد که موجب شادمانی فراوان فرمانروای بابل گردید؛ [۳۷] اما ایشتوویگو نیز میدان را خالی نکرد و سپاهی به گوشمالی فرمانگزار نافرمان خویش فرستاد.

دربارۀ جنگی که در پی آن در گرفت در گزارش متفاوت از تاریخ‌نگاران یونانی و یک روایت خشک و بی‌پیرایه از یک سالشمار بابلی داریم. یک گزارش یونانی که در نوشته‌های نیکولائوس^۲ دمشقی یافت می‌شود که آگاهی خود را از

1— Mandane

2— Nicolaus

کتسیاس گرفته داستانی نقل می کند که تا اندازه زیادی دارای آب و رنگ شرقی است. در این گزارش می خوانیم که نبرد اول دو روز بدرازا کشید و در پایان آن ایشتوویگو به پیروزی بزرگی دست یافت. پارسیان، یعنی اهل پارسه که نزدیک مرز سرزمینشان با ماد می جنگیدند به پاسارگاد گریختند. نبرد دوم که نیز دو روز بدرازا کشید، در نزدیکی این شهر در گرفت. اگرچند مادیها در روز نخست در جنگ برتری داشتند، اما در روز دوم پارسیان که زنان آنان را به جنگ برمی انگیزتند به پیروزی شکنده ای دست یافتند. [۳۸] ایشتوویگو هنوز حالت تهاجمی داشت تا اینکه نبرد سوم کار را به سود کامل کوروش یکسره کرد. [۳۹] ایشتوویگو باقیمانده سپاهش رو در گریز نهاد اما پس از کوشش اندک گرفتار آمد.

گزارش یونانی دوم را هرودوت به دست می دهد که در درستی گفته وی کمتر می توان تردید کرد. پدر تاریخ از دو نبرد آگاهی داشت. در نبرد نخست که ایشتوویگو در آن حضور نداشت، هارپاگوس^۱، فرمانده سپاه او (که هرودوت بسیاری از دانسته هایش درباره تاریخ نخستین ماد را از نوادگان وی گرفته) همراه با بیشترین افراد سپاه، شاه ماد را فرو گذاشته به کوروش پیوستند. در نبرد دوم ایشتوویگوی سالخورده خود سپاه ماد را رهبری می کرد و گرفتار گردید. [۴۰]

سالشمار خشک بابلی با این داستان هرودوت موافقت دارد. [۴۱] به گفته این سالشمار ایشتوویگو سپاهی گرد آورد و رهسپار فرو مالیدن کوروش، شاه انشان گردید. اما سپاه ماد بشورید و شاه خود را تسلیم کوروش کرد که بیدرنگ رهسپار اکباتانا، تخته گاه قلمرو ماد گردید و خزاین آن را غارت کرد.

بدین ترتیب امپراتوری ماد برافتاد و حاکمیت پارسیان آغاز گردید. عیلام که روزگاری برای خود سرزمین پهناوری بود، از حیث اهمیت و درجه به سومین شهربان نشین دولت هخامنشی تنزل یافت، اما رسم جانشینی آن که بر پایه مادر تباری بوده تأثیر زیان آوری در دربار شاهان هخامنشی داشته است. ماد که روزگاری خود مرکز پادشاهی نیرومندی بود، به مرتبه دومین شهربان نشین فرو آمد، اما

مادياها را نيز به اندازه پارسيان حرمت مي نهادند و ييگانگان از آنها همچون همپيمان پارسيان سخن مي گفتند. پارس را كه از آن پس به مثابه قلب امپراتوري مي نگريستند، شهربان نشين يگانه و برجسته اي بود كه جانشينان نيرومند شاهان هخامنشي از آنجا برمي خاستند. با ظهور ايسن جانشينان خاور نزديك وارد مرحله تازه اي از تاريخ گرديد.

جدول یکم

اوان	بابل
پلی (حدود ۲۶۷۰ ق م)	
تا تا	
اوکو - تاهش	
هیشور	
شوشون - تارانا	
ناپی - ایلموش	
کیکو - سیمه - تمتی	
لوخی - ایشان*	
هیشپ - راتپ	سارگن (حدود ۲۵۳۰ ق م)
هلو	ریعوش
هیتا	مانیشتوسو
	نرم - سین
پوزور - اینشوشیناک	شارکالیشاری
گوتی	گوتی
سیماش	سلسله سوماور
گیرنامه	اور - نامو (۲۲۷۳ - ۲۲۹۰ ق م)
تازیتهای یکم	شولگی (۲۲۲۶ - ۲۲۷۲ ق م)
ابارتی یکم	بور - سین (۲۲۱۷ - ۲۲۲۵ ق م)
تازیتهای دوم	گیمیل - سین (۲۲۰۸ - ۲۲۱۶ ق م)
انبی لوهان	ابی - سین (۲۱۸۳ - ۲۲۰۷ ق م)
کینداتو	
ایدادوی یکم (ایدادو - اینشوشیناک)	
تان - روخوراتیر	
ابارتی دوم	
ایدادوی دوم	گونگونوم (۲۰۶۱ - ۲۰۸۷ ق م)

* نامهایی که در جدول يك تا سه سیاه نوشته می شوند ثابت شده که با فرمانروای مقابل خود معاصر بودند.

جدول دوم

بابل	عیلام	سوکل ماه
	سوکل عیلام و سیماش	سوکل ماه ابارتی
	سوکل خوش	(حدود ۲۰۰۱-۲۰۲۰ ق م)
کودور- مابوک	شیموت- وارتاش	شیلهاها (تمتی شیلهاها)
واراد- سین		(۱۹۸۶- ۲۰۰۰ ق م)
(۱۹۷۸- ۱۹۸۹ ق م)	سیوه پالارهوپاک	شیروکنده
ریم- سین	کودزولوش یکم	(حدود ۱۹۶۶- ۱۹۸۵ ق م)
(۱۹۱۷- ۱۹۲۷ ق م)	کوتیر- ناخوته	سیوه پالارهوپاک
حمورابی		(حدود ۱۹۴۶- ۱۹۶۵ ق م)
(۱۹۰۵- ۱۹۴۷ ق م)	کوتیر- ناخوته	کودزولوش یکم
		(حدود ۱۹۱۸- ۱۹۴۵ ق م)
اداهوشو	تاتا (آتامرا- هالکی)	کوتیر- ناخوته
تمتی- آگون		
کوتیر- شیلهاها	تمتی- آگون	تمتی- آگون
کوک- ناشوریکم	کوتیر- شیلهاها	(حدود ۱۸۲۶- ۱۸۴۰ ق م)
شیرتوه	کوک- ناشوریکم	کوتیر- شیلهاها
		(حدود ۱۸۱۱- ۱۸۲۵ ق م)
تمتی- راپتاش		
کودزولوش دوم	تمتی- راپتاش	کوک- ناشوریکم
		(۱۸۰۰- ۱۸۱۰ ق م)
آهیزادوگا	تان- اولی	تمتی- راپتاش
(۱۷۸۱- ۱۸۰۱ ق م)		(حدود ۱۷۹۱- ۱۷۹۹ ق م)
تمتی- هالکی	تان- اولی	کودزولوش دوم
		(حدود ۱۷۸۱- ۱۷۹۰ ق م)
کوک- ناشور دوم	تمتی- هالکی	تان- اولی
		(حدود ۱۷۷۱- ۱۷۸۰ ق م)
	کوک- ناشور دوم	تمتی- هالکی
		(۱۷۶۱- ۱۷۷۰ ق م)
کوک- کیرواش	بالا- ایشان	
تم- سانیت	کوک- کیرواش	
کوک- ناخوته		
کوک- ناشور سوم	کوک- ناخوته	کوک- کیرواش
کاسیها (از ۱۷۴۹ ق م)	کاسیها	

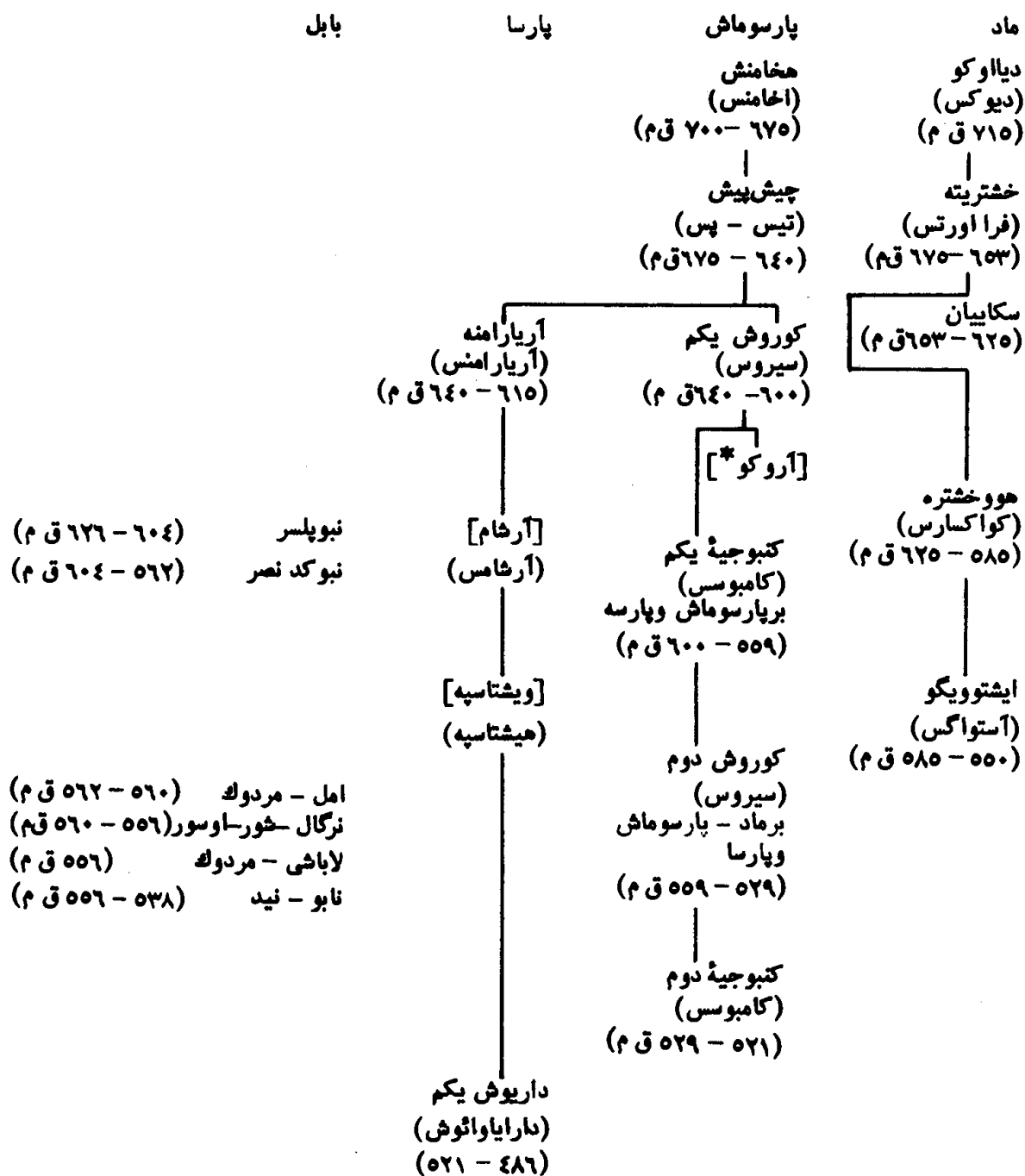
جدول سوم

آشور	بابل نازی - میروتاش (۱۲۹۴ - ۱۳۱۹ ق م)	انزان وشوش پاهیر - ایشان (حدود ۱۳۱۰ ق م)
		آتار - کیتاه (حدود ۱۲۸۶ - ۱۲۹۵ ق م)
		هوبان - نومنا (حدود ۱۲۶۶ - ۱۲۸۵ ق م)
توکولتی - نینورتای یکم (۱۲۱۸ - ۱۲۵۵ ق م)	کاشتیلیاش سوم (۱۲۴۲ - ۱۲۴۹ ق م)	اونتاش هوبان (حدود ۱۲۴۵ - ۱۲۶۵ ق م)
		اونپاتار - هوبان (حدود ۱۲۴۳ - ۱۲۴۴ ق م)
	انلیل - نندین - شومی (۱۲۴۰ - ۱۱۴۱ ق م)	هیدین - هوتران (۱۲۲۲ - ۱۲۴۲ ق م)
	هاداشعان - هاربه اداد - شوم - ایدینا (۱۲۳۳ - ۱۲۳۸ ق م)	
		هالدوش - اینشوشیناک (حدود ۱۲۰۸ - ۱۲۲۱ ق م)
آشوربان یکم (۱۱۵۴ - ۱۱۸۹ ق م)	زاما - شوم - ایدینا (۱۱۷۴ ق م)	شوتروک - ناخونته (۱۱۷۱ - ۱۲۰۷ ق م)
	انلیل - نندین - آخه (۱۱۷۱ - ۱۱۷۳ ق م)	کوتیر - ناخونته (۱۱۶۶ - ۱۱۷۰ ق م)
	مردوک - شاپیک - زری (۱۱۵۳ - ۱۱۷۰ ق م)	
		شیلهاک - اینشوشیناک (حدود ۱۱۵۱ - ۱۱۶۵ ق م)
آشور - رش - ایشی (۱۱۱۷ - ۱۱۴۹ ق م)	نبوکد نصر یکم (۱۱۲۳ - ۱۱۴۶ ق م)	هوته لودوش - اینشوشیناک (حدود ۱۱۴۰ - ۱۱۵۰ ق م)
	انلیل - نندین - آپلی مردوک - نندین - آخه (۱۱۰۱ - ۱۱۱۶ ق م)	شیلهینا - هامرو - لاگامار
تیگلت پیلسر یکم (۱۰۹۰ - ۱۱۱۶ ق م)		

جدول چهارم

انزان وشوش	شوش	آشور
	هوبان - تاهراه	اداد - نیراری یکم (۸۹۰-۹۱۱ ق م)
	هوبان - ایمننا	توکولتی - نینورتای دوم (۸۸۵-۸۹۰ ق م)
	داثو	آشور نصیرپال (۸۶۰-۸۸۵ ق م)
	شوتروک - ناخونته (۶۹۹-۷۱۷ ق م)	شلنصر سوم (۸۲۵-۸۶۰ ق م)
	هوبان - نوگاش (۷۱۷-۷۴۲ ق م)	شمشی - اداد پنجم (۸۱۲-۸۲۵ ق م)
	هالوشو - اینشوشیناک (۶۹۳-۶۹۹ ق م)	اداد - نیراری سوم (۷۸۲-۸۱۲ ق م)
		شلنصر چهارم (۷۷۲-۷۸۲ ق م)
		شمشی - نیراری پنجم (۷۴۶-۷۵۵ ق م)
		تیگلت پیلسر سوم (۷۲۸-۷۴۶ ق م)
		شلنصر پنجم (۷۲۲-۷۲۸ ق م)
		سارگن (۷۰۵-۷۲۲ ق م)
		سناخریب (۶۸۱-۷۰۵ ق م)
ماداکتو	گودور - ناخونته (۶۹۲-۶۹۳ ق م)	
	هوبان - ایمننا (۶۸۸-۶۹۲ ق م)	
	هوبان - هالتاش یکم (۶۸۱-۶۸۸ ق م)	
	هوبان - هالتاش دوم (۶۷۵-۶۸۱ ق م)	شیلهاک - اینشوشیناک دوم (۶۶۸-۶۸۱ ق م)
	اورتاکی (۶۶۳-۶۷۵ ق م)	آشوریانی پال (۶۲۶-۶۶۸ ق م)
	هوبان - نوگاش (۶۵۳-۶۶۳ ق م)	تمتی - هوبان - اینشوشیناک (۶۵۳-۶۶۳ ق م)
	تاماریتو (۶۵۳-۶۵۳ ق م)	هوتران - تپتی (۶۴۸-۶۵۳ ق م)
	هوبان - نوگاش (۶۵۱-۶۵۳ ق م)	ادنا - هامیتی - اینشوشیناک (۶۴۸-۶۵۳ ق م)
	تاماریتو (۶۴۹-۶۵۱ ق م)	
	هوبان - هالتاش سوم (۶۳۶-۶۴۸ ق م)	آشور - ایتل - ایلانی (۶۲۲-۶۲۶ ق م)
		سین - شار - ایشکون (۶۱۲-۶۲۲ ق م)
		آشور - اوبالیت (۶۰۸-۶۱۲ ق م)
ایندابیکاش (۶۴۸-۶۴۹ ق م)		

جدول پنجم



* نامه‌ایی که در دو قلاب [] آمده‌اند آنهایی هستند که وارث تاج و تخت بودند، اما پادشاهی نکردند.

بخش یکم

- ¹ Henry Field in *AJS*, LI (1934/35), 208 f.
- ² D. A. E. Garrod, "The Palaeolithic of Southern Kurdistan," *Bulletin of the American School of Prehistoric Research*, No. 6 (March, 1930).
- ³ E. Herzfeld in the *Illustrated London News*, May 25, 1929, pp. 892 f., and *Iranische Denkmäler*, Lfgn. 1 and 2 (Berlin, 1932), pp. 3-18, Pls. 1-30.
- ⁴ H. Field in the *American Anthropologist*, XXXIV (1932), 303-9.
- ⁵ Pumpelly, *Explorations in Turkestan, Expedition of 1904* (Washington, D.C., 1908), pp. 38 f., 67, and 72; cf. Schellenberg, *ibid.*, pp. 469-73.
- ⁶ A. Schulz in *Berichte der deutschen botanischen Gesellschaft*, XXXI (1913), 226-30, and *Die Geschichte der kultivierten Getreide* (Halle, 1913), pp. 13 f.
- ⁷ De Morgan, *Mém.*, I, 184-88; De Morgan, Pottier, and De Mecquenem, *Mém.*, Vol. XIII.
- ⁸ Herzfeld in the *Illustrated London News*, June 1, 1929, pp. 942-45; *AMI*, I (1929-30), 65-71; *Iranische Denkmäler*, Lfg. 3/4 (Berlin, 1933), pp. 19-26, Pls. 1-27. See also Contenau and Ghirshman in *Syria*, XIV (1933), 1-11.
- ⁹ De Mecquenem, *Mém.*, XX, 126 f.
- ¹⁰ Pézard, *Mém.*, XV, 13-19.
- ¹¹ De Mecquenem, *Mém.*, XX, 115-25.
- ¹² H. Field in *AJS*, LI (1934/35), 208.
- ¹³ A. U. Pope in the *Illustrated London News*, December 15, 1934, p. 1005; R. Ghirshman, *ibid.*, March 16, 1935, pp. 416 f.
- ¹⁴ Aurel Stein, *An Archaeological Tour in Gedrosia*, "Memoirs of the Archaeological Survey of India," No. 43 (Calcutta, 1931); *Innermost Asia* (Oxford, 1928), II, 949-58, and Vol. III, Pls. 113 f.; "The Indo-Iranian Borderlands" (Huxley Memorial Lecture for 1934), *Journal of the Royal Anthropological Institute*, LXIV (1934), 179-202.
- ¹⁵ Aurel Stein, *An Archaeological Tour in Waziristān and Northern Balūchistān*, "Memoirs of the Archaeological Survey of India," No. 37 (Calcutta, 1929).
- ¹⁶ De Mecquenem, *Mém.*, XX, 99-112 and 128-32.
- ¹⁷ With some of the pottery published by Aurel Stein in "Memoirs of the Archaeological Survey of India," Nos. 37 and 43.
- ¹⁸ H. Frankfort, *Archeology and the Sumerian Problem* (*SAOC*, No. 4 [1932]), pp. 65-72.
- ¹⁹ De Mecquenem, *Mém.*, XXV, 189-91 and 205.
- ²⁰ See now A. Nöldeke, E. Heinrich, and E. Schott, "Fünfter vorläufiger Bericht über die von der Notgemeinschaft der deutschen Wissenschaft in Uruk unternommenen Ausgrabungen," *Abhandlungen der Preussischen Akademie der Wissenschaften*, phil.-hist. Klasse, 1933, No. 5, esp. pp. 9 and 14.
- ²¹ Langdon, *Pictographic Inscriptions from Jemdet Nasr* ("Oxford Editions of Cuneiform Texts," Vol. VII [Oxford, 1928]); cf. Meissner in *AOF*, VI (1930-31), 303 f.
- ²² Scheil, *Mém.*, VI, 59 ff., and Vol. XVII.

^{۲۱} Ghirshman, "Une tablette proto-élamite du plateau iranien," *RA*, XXXI (1934), 115-19.

۲۴- برای بحثهایی درباره متون پیش از عیلامی نگاه کنید به:

Scheil, *loc. cit.*; Weidner, *AOF*, III (1926), 84; Langdon in *JRAS*, 1925, pp. 169-73.

^{۲۵} François Lenormant, *Choix de textes cunéiformes* (Paris, 1873), p. 127, No. 41; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 1. ۲۵-

۲۶- برای بحثهایی درباره واج شناسی و دستور زبان عیلامی نگاه کنید به:

F. Bork, "Elam. B. Sprache," *Reallexikon der Vorgeschichte*, III (1925), 70-83, with the bibliography there cited; R. Bleichsteiner, "Beiträge zur Kenntnis der elamischen Sprache," *Anthropos*, XXIII (1928), 167-98; Th. Kluge, "Das Elamische," *Le Muséon*, XLVI (1933), 111-56; Bork, "Elamische Studien," *MAOG*, VII, Heft 3 (1933), 3-31.

۲۷- بدین ترتیب اشکال دوگانه‌ای چون *گودوروگوتور* یا *گوتیر* پدید آمد. چنانکه

در *گودور*-ناخونده، لاگامار و لاگامار که نام ایزد است و انزان و انشان که نام سرزمین است مشاهده توان کرد. در سراسر این اثر کوشش شده است تا هر نام عیلامی با تلفظی آورده شود که در دوره‌های گوناگون کاربرد داشته است.

^{۲۸} Cf. G. W. Brown, "The Possibility of a Connection between Mitanni and the Dravidian Languages," *JAS*, L (1930), 273-305.

^{۲۹} Friedrich Delitzsch, *Die Sprache der Kossäer* (Leipzig, 1884); T. G. Pinches, "The Language of the Kassites," *JRAS*, 1917, pp. 101-14.

^{۳۰} Cf. E. A. Speiser, *Mesopotamian Origins* (Philadelphia, 1930), pp. 88-96.

^{۳۱} *Ibid.*, pp. 96-119.

^{۳۲} A. H. Sayce, "The Cuneiform Inscriptions of Van, Deciphered and Translated," *JRAS*, 1882, pp. 377-732; Tseretheli, "Die neuen haldischen Inschriften König Sardurs von Urartu," *Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie der Wissenschaften*, phil.-hist. Klasse, Vol. XVIII (1927/28), No. 5; J. Friedrich, "Beiträge zu Grammatik und Lexikon des Chaldischen," *Caucasica*, VII (1931), 53-86, and VIII (1931), 114-50; "Zur urartäischen Nominalflexion," *ZA*, XL (1931), 264-88; cf. also Th. Kluge, "Die Sprache der urartäischen Inschriften und ihre Stellung im kaukasischen Sprachenkreise," *MVAG*, XII, Heft 5 (1907), 176-224.

^{۳۳} L. Messerschmidt, "Mitanni-Studien," *MVAG*, IV, Heft 4 (1899), 175-308; Bork, "Die Mitannsprache," *MVAG*, XIV, Heft 1/2 (1909), 1-126; A. Gustavs, "Verbindungs-Linien zwischen dem Mitannischen, dem Elamischen, und dem Lykischen," *Memnon*, VII (1915), 228-32; A. Gustavs, "Mitanni. B. Sprache," *Reallexikon der Vorgeschichte*, VIII (1926), 218-26; E. Forrer, "Die Inschriften und Sprachen des Hatti-Reiches," *ZDMG*, LXXVI (1922), 224-28; Bork, "Studien zum Mitani," *AOF*, VIII (1932/33), 308-14.

^{۳۴} Forrer, "Die acht Sprachen der Boghazköi-Inschriften," *Sitzungsberichte der Preussischen Akademie der Wissenschaften*, phil.-hist. Klasse, 1919, pp. 1032-34, and "Die Inschriften und Sprachen des Hatti-Reiches," *ZDMG*, LXXVI (1922), 228-41; Bleichsteiner, "Zum Proto-chattischen," *Berichte des Forschungs-Institutes für Osten und Orient*, III (Wien, 1923), 102-6.

^{۳۵} Kluge, "Die lykischen Inschriften," *MVAG*, XV, Heft 1 (1910), 1-135; Bork, *Skizze des Lükischen* (Königsberg i. Pr., 1926); Deeters, "Lykia. VII. Sprache," Pauly-Wissowa, *Real Encyclopädie der klassischen Altertumswissenschaft*, XXVI (1927), 2282-91; P. Meriggi, "Über einige lykische Pronominal- und Verbalformen," *Indogermanische Forschungen*, XLVI (1928), 151-82, and "Beiträge zur lykischen Syntax," *Kleinasiatische Forschungen*, I, Heft 3 (1930), 414-61.

^{۳۶} Deeters, "Lydia. Sprache und Schrift," Pauly-Wissowa, *op. cit.*, XXVI (1927), 2153-61; W. Brandenstein, "Die lydische Sprache," *WZKM*, XXXVI (1929), 263-304, and XXXVIII (1932), 1-67; "Die Nominalformen des Lydischen," *Caucasica*, IX (1931), 25-40; "Die lydische Nominalflexion," *ibid.*, X (1932), 67-94.

^{۳۷} G. Herbig, "Etrusker. B. Sprache," *Reallexikon der Vorgeschichte*, III (1925), 138-47; cf. F. Sommer, "Das lydische und etruskische F-Zeichen," *Sitzungsberichte der Bayerischen Akademie der Wissenschaften*, phil.-hist. Abt., 1930, Heft 1, pp. 1-23.

^{۳۸} Cf. the upper register of the Ashurbanipal relief in E. Pottier, *Les Antiquités assyriennes* (du Musée du Louvre) (Paris, 1917), Pl. 23; for details cf. Victor Place, *Ninive et l'Assyrie*, Vol. III (Paris, 1867), Pl. 59, No. 1. Or see H. R. Hall, *Babylonian and Assyrian Sculpture in the British Museum* (Paris and Brussels, 1928), Pl. XLIV. Finally, cf. the Achaemenian reliefs from Susa in M. Dieulafoy, *L'acropole de Suse* (Paris, 1893), Pls. V and VI.

^{۳۹} Herodotus vii. 70; Strabo xv, 1, 13, and 24.

^{۴۰} Dieulafoy, *L'acropole de Suse*, p. 28.

^{۴۱} Buxton in L. H. Dudley Buxton and D. Talbot Rice, "Report on the Human Remains Found at Kish," *Journal of the Royal Anthropological Institute*, LXI (1931), 57-119, esp. pp. 84 ff.

^{۴۲} Sir Arthur Keith in Hall and Woolley, *Al-Ubaid* ("Ur Excavations," Vol. I [Oxford, 1927]), p. 216. On this question cf. H. Frankfort, *Archeology and the Sumerian Problem* (*S.AOC*, No. 4), pp. 40-47.

^{۴۳} Cf. Buxton, *The Peoples of Asia* (New York, 1925), pp. 112 f.; W. Z. Ripley, *The Races of Europe* (New York, 1919), pp. 450 f.; R. B. Dixon, *The Racial History of Man* (New York, 1923), pp. 309-12.

^{۴۴} Cf. Dixon, *op. cit.*, p. 263.

^{۴۵} G. Elliot Smith, *Human History* (London, 1930), pp. 167 f., and *The Ancient Egyptians* (new and rev. ed.; London, 1923), pp. 102-5; Buxton, *op. cit.*, pp. 107-13.

۴۶- نام عیلامی اینشوشیناک (که اینشوشناک و اینشوشناک نیز تلفظ می شد) برگرفته

از نام سومری نین-شوشین-آک است. شکل اکدی این نام شوشیناک است. مقایسه کنید با:

Poebel in *AJSL*, XLIX (1932/33), 136, and LI (1934/35), 171.

بخش دوم

^۱ S. Langdon, "Oxford Editions of Cuneiform Texts," II (Oxford, 1923), 11.

^۲ *Ibid.*; P. Dhorme in *Revue biblique*, XXXV (1926), 72 n., interprets the phrase to mean the death of Meskengasher.

^۳ A. Poebel, *Historical and Grammatical Texts* (PBS, Vol. V), No. 20 rev. 14 ff.; cf. Poebel, *Historical Texts* (PBS, Vol. IV, Part 1), pp. 117 and 122.

^۴ Langdon, *op. cit.*, pp. 13 f.; cf. Poebel, *Historical Texts*, p. 128; E. A. Speiser, *Mesopotamian Origins* (Philadelphia, 1930), pp. 35 f. and 43.

^۵ H. V. Hilprecht, *Old Babylonian Inscriptions* (BE, Series A, Vol. I), Part 2, Nos. 108 f.; cf. F. Thureau-Dangin, *Die sumerischen und akkadischen Königsinschriften* (Leipzig, 1907; hereafter abbreviated *SAK*), pp. 160 f.

^۶ Poebel, *Historical and Grammatical Texts*, No. 75 iii 29 ff., and iv 27 ff. See H.-G. Güterbock in *ZA*, XLII (1934), 42 ff. Marhashi (in its Akkadian form, Barahshi) is doubtless to be located north of Elam; cf. W. F. Albright in *JAOs*, XLV (1925), 232; Speiser, *op. cit.*, p. 31.

^۷ *SAK*, pp. 2 ff.

۸- نام این شهرها به صورت اورو + آ (Uru + A) و اورو + آز (Uru + Az)

نوشتگی می شود. از شهر اول در اسناد شوشی دوره اکد نام رفته (*Mém.*, Vol. XIV, Nos. 19 and 21) سارگن از آن یاد می کند و همراه با اورو آز در متون سلسله سوم اور که از بابل به دست آمده ظاهر می شود. شهری به نام اورو آز در اسناد دوره حموری که از شوش به دست آمده *Mém.*, Vol. XXII, No. 144.

به چشم می خورد،

^۹ *SAK*, pp. 20 ff.

^{۱۰} E. de Sarzec, *Découvertes en Chaldée* (Paris, 1884-1912), Vol. II, Pl. 5 bis; cf. *SAK*, pp. 34 f.

^{۱۱} Thureau-Dangin, "Une incursion élamite en territoire sumérien," *RA*, VI (1907), 139-42, now in Barton, *RISA*, pp. 66 ff.

^{۱۲} Scheil, *Mém.*, VI, 59 ff., and Vol. XVII. For the seal imprints cf. L. Legrain, *Mém.*, Vol. XVI.

^{۱۳} Scheil, "Dynasties élamites d'Awan et de Simaš," *RA*, XXVIII (1931), 1-8, now definitive in *Mém.*, XXIII, iv. In an old Hurrian text discovered at Boghazköy a certain Autalumash is named as a king of kings of Elam preceding Manishtusu; cf. E. Forrer, *Die Boghazköi-Texte in Umschrift*, Band II, Heft 2 ("Wissenschaftliche Veröffentlichungen der Deutschen Orient-Gesellschaft," Band XLII, Heft 2 [Leipzig, 1926]), 25*, now in Brandenstein, *Keilschrifturkunden aus Boghazköi*, Vol. XXVIII (Berlin, 1934), No. 38 iv 8 ff. From our present data we are unable to verify or to deny the truth of this statement.

^{۱۴} The last signs of the names Peli and Tata are doubtful.

^{۱۵} Text from the papers of L. K. Tavernier, published by François Lenormant, *Choix de textes cunéiformes*, p. 127, No. 41; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 1.

^{۱۶} Omens in L. W. King, *Chronicles Concerning Early Babylonian Kings* (London, 1907), I, 41 f.; cf. the chronicle, *ibid.*, II, 5.

^{۱۷} Conquest of Der by Sargon is mentioned only in the geographical treatise which may describe his empire, published by O. Schroeder, *Keilschrifttexte aus Assur verschiedenen Inhalts*, No. 92; cf. W. F. Albright,

"A Babylonian Geographical Treatise on Sargon of Akkad's Empire," *JAS*, XLV (1925), 193-245, and XLVI (1926), 220-30. For the location of Der see E. Forrer, *Die Provinzeinteilung des assyrischen Reiches* (Leipzig, 1920), p. 97; Sidney Smith in *Journal of Egyptian Archaeology*, XVIII (1932), 28-32.

¹⁸ The text is a composite of L. Legrain, *Royal Inscriptions and Fragments from Nippur and Babylon* (PBS, Vol. XV), No. 41 and pp. 12 ff., and Poebel, *Historical and Grammatical Texts*, No. 34 (cf. Poebel, *Historical Texts*, pp. 184 ff.); both now complete in Barton, *RISA*, pp. 110 ff.

۱۹- چنین است شاید با آثاری از يك نشانه.

۲۰- دو نقطه برای نشان دادن از میان رفتن يك نشانه به کار می‌رود. چهار نقطه

نمایانگر این است که بیش از يك یا شمار نامعینی از نشانه‌ها از میان رفته است.

۲۱- و نیز اورو+آ

۲۲- متن پیش گفته، ص ۲۶، زیر نویس ۱۳. به جای هیسیراسینی لگار این بخوانید

هیشپ-راشیر؛ در این دوره سی را احتمالاً باید شی خواند و- ر در پایان کلمه نشانه مفرد مذکر عیلامی است، اما-پ (مثل راتپ) نشانه جمع است.

¹⁹ Scheil, *Mém.*, X, 4 ff.; J.-Et. Gautier, "Note sur une stèle de Sargon l'ancien," *RT*, XXVII (1905), 176-79; Essad Nassouhi, "La stèle de Sargon l'ancien," *RA*, XXI (1924), 65-74.

۲۴- متن ذکر شده در زیر نویس ۱۷. در متن هوریانی کهن که از بغاز کوی پیش

گفته به دست آمده ایماشکوش (Immashkush) نامی با لقب شاهنشاه و کیکلیپاتالیش (Kiklipatallish) نامی که شاه توکریش است در میان اسلاف مانیش-توسو (Manishtusu) قرار دارند.

۲۵- این کتیبه ادامه کتیبه‌ای است که در زیر نویس شماره ۱۸ به آن اشاره رفته

است؛ درباره نام ابلگمش مقایسه کنید با: Speiser, *Op.cit.*, P. ΔΔ, nll.

²⁰ Hilprecht, *Old Babylonian Inscriptions*, Part 1, Nos. 5 and 10, and cf. pp. 20 f.; Gadd and Legrain, *Royal Inscriptions*, Nos. 9 f. and 273.

²¹ *Mém.*, X, 1, and XIV, 4; قرائت درست او با روشن نیست.

۲۸- درباره تقسیم سپاهیان نگاه کنید به کتیبه قسطنطنیه به کوشش

Thureau-Dangin in "Notes assyriologiques," *RA*, VII (1910), 179-84;

و نیز نگاه کنید به:

"Cruciform Monument" in *CT*, Vol. XXXII, Pls. 1-4; cf. L. W. King, "The Cruciform Monument of Manishtusu," *RA*, IX (1912), 91-105.

درباره فتح گسترده‌تر مقایسه کنید با تندیس به دست آمده از شوش به کوشش

Scheil, "Inscription de Manishtusu," *RA*, VII, 103-6, now in *Mém.*, XIV, 1-3; the Nippur text, Poebel, *Historical Texts*, pp. 205 ff.; and the document from Ur, Gadd and Legrain, *Royal Inscriptions*, No. 274.

درباره محل نشان هنوز بحث است. تا هنگامی که گمان می‌رفته که میهن پارسیان

هخامنشی در پیرامون پاسارگاد قرار داشته است، پژوهشگران اتفاق داشتند که انشان می‌بایست در دوردست‌های شمال شرقی عیلام در پارس آینده به فاصله اندکی از خلیج فارس باشد؛ مقایسه کنید با:

Práček *Geschichte*, I, 189, n. 1,

که خلاصه‌ای از نظرات بیان شده درباره این محل در آن گردآمده است. اما در سالهای اخیر پژوهشگران تاریخ عیلام بر این نظر خرده گرفته‌اند و گفته‌اند که احتمالاً دره رودخانه کرخه در شمال غربی شوش مرکز این سرزمین بوده است و خود شهر انشان احتمالاً پایین خرابه‌های نزدیک دره شهر در جلگه صیمره قرار داشت؛ مقایسه کنید با:

G. Hüsing in *Mitteilungen der Anthropologischen Gesellschaft in Wien*, LX (1930), 263; F. Bork in M. Ebert, *Reallexikon der Vorgeschichte*, III, 72 (s.v. "Elam. B. Sprache"); F. W. König in *Reallexikon der Assyriologie*, s.v. "Anšan," and again in *Geschichte Elams*, p. 6.

متأسفانه متون عیلامی خود کمک چندانی به حل این مسئله نمی‌کنند. یافته‌های تازه درباره خاستگاه امپراتوری هخامنشیان ما را قادر می‌سازد که پاره‌ای از دشواریهای گذشته را از پیش پای برداریم. اکنون روشن است که انشان نام عیلامی شهر و ناحیه‌ای نزدیک پارسوماش بوده است. سرزمین اخیر، بنا بر نامه‌ها و متون عیلامی در شمال شرق خود عیلام نهاده بود. بر این سرزمین حدود ۶۷۵ ق م چیش‌پیش یا تیس‌پس ایرانی فرمانروایی می‌کرد. هنگامی که پادشاهی عیلام جدید از دعاوی خود درباره انشان دست کشید، دلایل منطقی برای چنین اقدامی داشت؛ زیرا چیش‌پیش که اکنون شاه انشان بود توسعه بخشیدن واقعی قلمرو ایران را آغاز کرده بود. به هنگام مرگ او آریارمنه، یکی از دو پسر او، بر ناحیه‌ای که شهر آینده پاسارگاد در آنجا نهاده بود و بدرستی پارسه خوانده می‌شد فرمانروایی می‌کرد. پسردوم، کوروش یا سیروس یکم قلمرو اصلی پارسوماش را میراث برد که کرسی آن پس از جذب سرزمین انشان خود شهر انشان بود. بنابراین کوروش دوم یا کوروش کبیر که نواده کوروش یکم بود، هنگامی که خود و نیاکانش را «شاهان شهر انشان» می‌خواند، سخن نادرستی نمی‌گوید. در بخشهای آینده بتفصیل در این باره سخن خواهد رفت. در اینجا تنها بدان جهت به آنان پرداخته‌ایم که ما را در یافتن محل سرزمین انشان یاری دهند.

۲۹- شیموروم را از متون سلسله سوم اور می‌شناسیم و محل آن در زابان (Zaban)

یا آلتون کوپروی کنونی بوده است، مقایسه کنید با: A. H. Sayce in *PSBA*, XXI (1899), 20 n.

۳۰ Thureau-Dangin, "Tablette de Samarra," *RA*, IX (1912), 1-4.

۳۱- فهرست دشمنان در متن منتشر شده از سوی

Boissier, "Inscription de Naram-Sin," *RA*, XVI (1919), 157-64;

Barton, *RISA*, pp. 138 ff.;

اکنون مقایسه کنید با

ZA, XXXV (1924), 215 f.

لندز برگردو

در جنبه تاریخی این متن تردید کرده است. آی. ج. گلب نشان داده است که اپیراک (اپیشال؟) که از دیرباز گمان می‌رفته در مشرق قرار داشته در شمال غرب نهاده بود؛ مقایسه کنید با:

OIP, XXVII, 6.

^{۳۰} Gadd and Legrain, *Royal Inscriptions*, No. 274.

۳۳- آجرها: *Mém.*, II, 56؛ گلدان: *Mém.*, IV, 1؛ تندیسها: *Mém.*, VI, 2-6

۳۴- نامهای اشخاص نشان می‌دهد که اسناد ۲۵۰۱۷، ۲۵ و ۷۳

نیز به‌دوره این ایشاکو تعلق دارند.

^{۳۵} *Mém.*, Vol. XIV.

^{۳۶} Scheil, *Mém.*, XI, 1 ff.; cf. Hüsing, *Quellen*, pp. 7 f. and No. 3.

^{۳۷} Cf. Speiser, *op. cit.*, chap. iv, "The Lullu and the Guti," pp. 87-119, Hüsing, *Der Zagros und seine Völker (Der alte Orient, IX, Heft 3/4 [1908])*, pp. 19 ff.

^{۳۸} Cf. A. Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, pp. 6-11; Speiser, "Southern Kurdistan . . .," *Annual of the American Schools of Oriental Research*, VIII (1926-27), 1-41.

۳۹- نگاه کنید به ارجاع زیرنویس ۱۳ در همین بخش.

۴۰- شرح از:

C. J. Edmonds, "Two Ancient Monuments in Southern Kurdistan," *Geographical Journal*, LXV (1925), 63 f.,

Sidney Smith, *Early History of Assyria*, p. 97;

چاپ دوباره در:

محل دقیق در دربندگاوار قراداغ بر سر راه میان سلیمانیه و رباط.

^{۴۱} *Mém.*, I, 144 ff., and II, 53 ff., Pl. 11; cf. *SAK*, pp. 166 f.

^{۴۲} Weidner Chronicle from Ashur; see Güterbock in *ZA*, XLII (1934), 47 ff.

^{۴۳} *Mém.*, XIV, 6.

^{۴۴} Door socket in Scheil, *Mém.*, VI, 7.

۴۵- تندیسهای کوچک يك ایزدبانو در: Scheil, *Mém.*, XIV, 17 ff.

تازه‌ترین کوشش برای کشف رمز همه متون پیش از عیلامی این پادشاه، با ارجاعات

به نوشته‌های قبلی از سوی ف، بورك انجام گرفته است؛ نگاه کنید به:

F. Bork, *Die Strichinschriften von Susa* (Königsberg i. Pr., 1924).

۴۶- درباره این محل مقایسه کنید با: Poebel in *ZA*, XXXIX (1930), 137 f.;

درباره هوشانا مقایسه کنید با هوشانای شیلهاك-ايشوشيناك

Mém., XI, 21 ff. (No. 92), obv. i 95 and rev. ii 34, and *Mém.*, V, 39 ff. (No. 77), iv 10,

درباره شوتروك-ناخونته عیلام جدید نگاه کنید به: *Mém.*, V, 67 (No. 85a), l. 9.

مقایسه کنید با محل هوشان و ایزد ایا هوشان در:

Rawlinson, *Cuneiform Inscriptions of Western Asia*, Vol. II, Pl. 60, No. 1 i 7 f.

۴۷- شیل این کلمه را به صورت مو-۱-۲ و م؟ آن می خواند.

⁴⁸ Scheil, *Mém.*, XIV, 9 ff.,

در قطعه ای که در *Mém.*, VI, 14 f. آمده شهرهای تازه ای به شهرهای پیش گفته می افزاید.

بسیاری از نامها تقریباً ناخوانا هستند؛ بقیه در حال حاضر ناشناخته اند.

⁴⁹ Scheil, *Mém.*, IV, 4 ff.; cf. *SAK*, pp. 178 ff.

⁵⁰ Scheil, *Mém.*, VI, 8; cf. *SAK*, pp. 178 f.

Lampre, *Mém.*, VIII, 162 ff.

طراحی و توصیف از:

يك حجاری برجسته کوتاه و يك متن پیش از عیلامی نیز به این دوره تعلق دارند،

Mém., Vol. VI, Pl. 2.

⁵¹ Scheil, *Mém.*, II, 58-62; cf. *SAK*, pp. 176 f.;

Jéquier, *Mém.*, I, 117.

خبر کشف در:

⁵² (1) *Mém.*, II, 63-65; *SAK*, pp. 178 f.; (2) *Mém.*, X, 11 (No. III), bearing a proto-Elamite text; (3) *Mém.*, XIV, 20 f.; details of discovery, Jéquier, *Mém.*, I, 128 f., and VII, 27. Other proto-Elamite texts are given in *Mém.*, Vol. X, Pls. 4 f.

⁵³ Date formula of Sharkalisharri; cf. *Reallexikon der Assyriologie*, II, 133.

⁵⁴ *Mém.*, XXIII, iv.

⁵⁵ Stele, published by Scheil, *Mém.*, X, 9 f.

⁵⁶ J. de Morgan, *Mission scientifique en Perse*, IV, 160-71, Pl. 11; cf. De Morgan and Scheil in "Les deux stèles de Zohab," *RT*, XIV (1893), 100-105; *Mém.*, II, 67 f.; cf. *SAK*, pp. 172 f. For recent photographs and drawings cf. Herzfeld, *Am Tor von Asien*, pp. 3 ff.

⁵⁷ *CT*, Vol. XIII, Pls. 39 ff.; cf. L. W. King, *Seven Tablets of Creation*, I, 140 ff. On the identity of the Anubanini of the inscription cf. Hommel in "Assyriological Notes," *PSBA*, XXI (1899), 115-17; P. Jensen in *KB*, VI, Heft 1, 552, objected to this identification on grounds which seem insufficient to the writer.

⁵⁸ Stele at Sheikhan; cf. Scheil in *RT*, XIV (1893), 105 f.; cf. *SAK*,

pp. 172 f. Only a preliminary notice of a copy made recently by Herzfeld has appeared in *ZDMG*, LXXX (1926), 228.

⁵⁵ *SAK*, pp. 225 f.; *Reallexikon der Assyriologie*, II, 133. Sharlak, like Anubanini, was for a time with some misgivings considered a king of Kutha; cf. Hommel, *Ethnologie und Geographie des alten Orients* (München, 1926), p. 1017; see, however, Speiser, *Mesopotamian Origins*, p. 98, n. 44.

⁵⁶ King lists, as in Langdon, "Oxford Editions of Cuneiform Texts," II, 17. The confusion within Babylonia throughout this period is illustrated by a letter and a lament published by S. Smith in *JRAS*, 1932, pp. 295 ff.; the lament was first published by Pinches in "Assyriological Gleanings," *PSBA*, XXIII (1901), 196-99.

بخش سوم

¹ Utuhegal inscription; cf. Thureau-Dangin, "La fin de la domination gutienne," *RA*, IX (1912), 111-20, and X, 98-100; M. Witzel in *Babyloniaca*, VII (1913), 51-62.

۲- فهرست شاهان در: Langdon, "Oxford Editions of Cuneiform Texts," II, 18.

تصور اینکه تختگاه گوتیان ارافه بود. زیرا آنان تندیس آئوئیت، فرمانروای سیپار را به این شهر آورده بودند (ظاهراً نخستین بار از سوی شیل در *RT*, XXXIII [1911], 216 و اخیراً توسط لانگدون در *Cambridge Ancient History*, I, 423 بیان شده) مبتنی است بر برداشت نادرست از متن «قسطنطیة» نبو-نید که متن شماره ۸ کتاب لانگدون است؛ نگاه کنید به: Langdon, *Die neubabylonischen Königsinschriften*, pp. 276 f.

۳- فهرست اصلی که لانگدون در «چاپهای آکسفورد متون میخی»، ۱۸/۲ و بعد

نامهای زیر و مدت فرمانروایی آنان را به دست می‌دهد:

ایمتا (نادرست، در اصل ایمیا).	۳ سال
اینگیشو.	۶
نیکیل گاب	۶
شولمه	۶
الولومش	۶
ایلیما باکش	۵
ایگه شائوش (؟)	۶
ایار لاگاب.	۱۵

ایبته	۳۰ سال
» یارلا	۳۰
» کوروم	۱۰
» ندین	۳۰
» رابوم	۲۰
» ایراروم	۲۰
» ایراتوم	۱۰
» هابلوم	۲۰
» پوزور-سین، پسر هابلوم	۷۰
» یارلا گانگاند	۷۰
» [. . . .]	۷۰
تیریگا (ن)	۲۵ روز

فهرست دوم ناقص است؛ بخشی از آن را پوئیل در

Historical and Grammatical Texts, No. 4 (cf. Poebel, *Historical Texts*, p. 80)

و بخشی دیگر رال. لگراین در

Historical Fragments (PBS, Vol. XIII), No. 1, p. 27.

منشتر ساخته است. این فهرست تنها نامهای زیر را به دست می‌دهد:

ایمیا	۵۰ (یا ۳) سال
» اینگشو	۷۰
» وارلا گابا	۶۰
» یارلا گاش	۳۰

⁴ H. Winckler in *ZA*, IV (1889), 406; cf. *SAK*, pp. 170 ff.

⁵ Hilprecht, *BE*, Ser. D, V, Part 1, 20-24; cf. Poebel, *Historical Texts*, p. 134.

⁶ Scheil, "Une nouvelle dynastie suméro-accadienne," *Comptes rendus de l'Académie des inscriptions et belles-lettres*, 1911, pp. 318-27; cf. Poebel, *Historical Texts*, pp. 134 f.

⁷ Clay, *Miscellaneous Inscriptions* ("Yale Oriental Series," *Babylonian Texts*, Vol. I), No. 13, pp. 11 f., corrected by C. H. W. Johns, "The Dynasty of Gutium," *PSBA*, XXXVIII (1916), 199 f.

⁸ Thureau Dangin in "Notes assyriologiques," *RA*, IX (1912), 73-76; cf. Poebel, *Historical Texts*, p. 135.

⁹ Cf. Sidney Smith, "The Three Cities Called Tirgan," *JRAS*, 1928,

pp. 868-75. One city is described as lying "in front of Gutium" and is equated with Harhar; for a location of Harhar south of the Zeribar Sea on the upper Diyala cf. Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, p. 63.

¹⁰ Utuhegal of Uruk, whose text was cited above, p. 43.

¹¹ Sayce in *PSBA*, XXI (1899), 21, n. 2.

۱۲- نگاه کنید به بخش دوم.

۱۳- نگاه کنید به بخش سوم.

¹⁴ Named on the same tablet which lists the kings of Awan, published by Scheil in *RA*, XXVIII (1931), 1-8, now in *Mém.*, XXIII, iv.

۱۵- استاد او مستدرك بررسي كه هنوز به طبع نرسيده بسياري از دشواريهاي سالشماری در دوره های آینده را حل کرده است. از ایشان سپاسگزارم كه اجازه داده اند در اين كتاب تاريخهای تازه را بیاورم.

¹⁶ Shulgi date formulas best in *Reallexikon der Assyriologie*, Vol. II, s.v. "Datenlisten"; cf. also Myhrman, *Sumerian Administrative Documents* (*BE*, Ser. A, Vol. III, Part 1), pp. 34-39, and *SAK*, pp. 229 ff. List of Ur III *ishakku*'s conveniently gathered by C. E. Keiser, *Patesis of the Ur Dynasty* ("Yale Oriental Series," *Researches*, Vol. IV, Part 2).

¹⁷ For the reading ^dka.di = ^dSataran see Weidner in *AOF*, IX (1933-34), 99; for earlier readings see Poebel in *MVAG*, XXVI, Heft 1 (1921), 2, n. 3; R. Scholtz in *ZA*, XLI (1933), 304; cf., however, the name *Awl-qa-di* in *Mém.*, Vol. XVIII, No. 159, l. 4.

¹⁸ Scheil, *Mém.*, XXIII, iv.

¹⁹ C. E. Keiser, *Selected Temple Documents of the Ur Dynasty* ("Yale Oriental Series," *Babylonian Texts*, Vol. IV), No. 286 and p. 18.

۲۰- مهرهایی كه از اور-سین، شاكاناكوی اوروك و در یاد می کنند به اهتمام شیل در *RA*, XIII (1916), 20 f. انتشار یافته است.

۲۱- همه این اشیا در میان نذورات پرستشگاه عیلام جدید یافت می شوند؛ مقایسه

De Mecquenem, *Mém.*, VII, 63; XII, 67-72.

کنید با:

اشیای اهدا شده به اینشوشیناك عبارت اند از: آجر: *Mém.*, IV, 8, and VI, 20؛ تندیسهای

كوچك: De Mecquenem, *Mém.*, Vol. VII, Pl. 11؛ الواح: *Mém.*, VI, 21؛ در مورد کتیبه ها

نیز مقایسه کنید با: *SAK*, pp. 190 ff. از دیگر کتیبه های شولگی تنها بتازگی در "Villa royale"

برده برداشته شد؛ مقایسه کنید با: De Mecquenem, *Mém.*, XXV, 236. متون اشیای اهدا شده

به نینهورسنگ هنوز به طبع نرسيده است؛ مقایسه کنید با: De Mecquenem, *Mém.*, XII, 70-72.

²² Scheil, *Mém.*, VI, 22; cf. *SAK*, pp. 194 f.; on details of discovery cf. De Mecquenem, *Mém.*, VII, 94.

²³ Scheil in *RT*, XXXI (1909), 135, now in *Mém.*, XIV, 22.

²⁴ Cf. C.-F. Jean, "L'Elam sous la dynastie d'Ur," *RA*, XIX (1922), 1-44.

۲۵- از جمله سیری-گیزیلی، گیشا، سیو، زائول، اولوم (بیگمان جایی بر کران رودخانه اولای)، کینوزیر، و ماهیلی؛ مقایسه کنید با:

Thureau-Dangin in *Comptes rendus de l'Académie des inscriptions et belles-lettres*, 1902, pp. 88 f.

۲۶- همچنین اورو+آو اورو.آز

۲۷- به گفته شیل در *Mém.*, X, 3. آدامدون برابر بود با ها (ل) تامتی. ایرادات به این برابری عمدتاً مبتنی بوده بر قرائت نادرست هاپیرتی به جای هاتامتی، اما استدلال استاد پوئیل که عیلام سومری و اکدی برگرفته از واژه عیلامی ها (ل) تامی است اکنون قرائت اخیر را به طور قطع ثابت می کند؛ مقایسه کنید با مقاله او به نام

"The Name of Elam in Sumerian, Akkadian, and Hebrew," *AJSL*, XLVIII (1931/32), 20-26.

اما بازار اعتراض به برابردانستن آدامدون با هاتامتی هنوز گرم است، زیرا در متون سومری آدامدون آشکارا نام شهر است، در صورت هاتامتی در متون بابلی نام سرزمینی است. برای گشودن این مشکل باید دو سند دیگر را نیز بررسی کرد. اولی عبارت است از:

Thureau-Dangin, *Recueil de tablettes chaldéennes* (Paris, 1903), No. 351, rev. 2 ff.

که می گوید عیلامیان سیری از آدامدون آمدند. دیگری کتیبه ای از ایبی-سین است (Gadd and Legrain, *Royal Inscriptions*, Nos. 210 f. and 289) که در آن آمده که شوش، آدامدون و سرزمین اوان فرمانگزار بوده اند.

²⁵ Scheil, "Diplomatica," *Hilprecht Anniversary Volume*, pp. 152 f.; text recopied by Dossin, *Mém.*, Vol. XVIII, No. 219; on the dating cf. Scheil in *RT*, XXXVII (1915), 133-35. Documents from Susa dated the fourth and fifth years of Bur-Sin, *Mém.*, Vol. X, Nos. 125 f.

²⁶ Thureau-Dangin, *Recueil de tablettes chaldéennes*, No. 325; cf. Ch.-G. Janneau, *Une dynastie chaldéenne: Les rois d'Ur* (Paris, 1911), p. 42, n. 2.

۳۰- در مورد سال اخیر مقایسه کنید با: Scheil in *RT*, XXXVII (1915), 135-37

اما یکی دانستن بیتوم رابیوم با واژه عیلامی فرضی هال ریشا و بطریق اولی هارشه نباید پذیرفت. دریافت غنایم به دست آمده از شاشروم در دره هم (Drehem) در سال چهارم حکایت از آن دارد که «ویران سازی» در سال چهارم به واسطه بروزشورش بوده است؛ مقایسه

Olmstead in *AJS*, XXXV (1918/19), 77.

کنید با:

³¹ Sayce, "Babylonian Cylinders in the Hermitage at St. Petersburg," *ZA*, VI (1891), 161-63; Poebel, "Eine neue sumerische Mundart," *ZA*, XXXIX (1930), 129-39. On the location of Madga at Kifri or Tuz Khurmatli see, besides Poebel, C. J. Gadd in *RA*, XXIII (1926), 65.

³² Virolleaud in *ZA*, XIX (1905-6), 384.

³³ Statue B, vi 64 ff.; cf. *SAK*, pp. 70 f.; cf. also Olmstead in *AJS*, XXXV, 67 f.

³⁴ Cylinder A, xv 6 ff.; cf. I. M. Price, *The Great Cylinder Inscriptions . . . of Gudea*, Part I (Leipzig, 1899), p. 25; translation *ibid.*, Part II (Leipzig, 1927), p. 19; cf. *SAK*, pp. 104 f.

³⁵ URU+A.

³⁶ Scheil, *Mém.*, IV, 8, and X, 12; cf. De Mecquenem, *Mém.*, XII, 71. For other bricks recently discovered in the "Villa royale" cf. De Mecquenem, *Mém.*, XXV, 211. The tombs of this period at Susa are particularly rich in funerary equipment; cf. *ibid.*, pp. 209-11 and 227-36.

³⁷ Statue B, vi 21 ff.; Cylinder A, xvi 7 ff.; cf. *SAK*, pp. 70 f. and 106 f.

³⁸ Thureau-Dangin, "Une inscription d'Arad-Nannar," *RA*, V (1898-1902), 99-102, and VI, 67 f.; cf. *SAK*, pp. 148 ff.

۳۹- بر لوحی که فهرست پادشاهان سیماش در آن ثبت گردید. تنها ا-... لوغان خواناست؛ این نام از روی نام انبی لوآ که در کتیبه‌ای از ابی-سین آمده تکمیل گردید؛ به صفحات آینده نگاه کنید.

³⁹ *Mém.*, Vol. X, No. 121, and Vol. XVIII, No. 79.

⁴⁰ Gadd and Legrain, *Royal Inscriptions*, Nos. 210 f. and 289.

⁴¹ Scheil, *Mém.*, III, 56 f. (Nos. 37 and 39).

در فهرستها کنید اتوپسرتان-دروخوراتیر خوانده می‌شود. این خطا ظاهراً به واسطه التباس او با ایدادوی دوم در فهرست شاهان سیمایش پیش آمده است.

۴۳- استاد پوئبل خواندن این نوشته را که در کتاب گادولگراین به نام

Royal Inscriptions, Nos. 290 and 292, آمده اصلاح کرده است. به گفته این کتیبه، هوهونوری

یا هوهونوری را باید در مشرق اشونا و در نزدیک مرز مرهشی یا براهشی قرار داد.

⁴² Barton, *Miscellaneous Babylonian Inscriptions* (New Haven, 1918), No. 9, pp. 57-59; L. Legrain, *Historical Fragments* (PBS, Vol. XIII), Nos. 3, 6, and 9; cf. S. Langdon, "Ibi-Sin and the Fall of the Kingdom of Ur," *RA*, XX (1923), 49-51.

لوح کاملی از این نوشت و خواند میان پوزور-نوموشدا و ابی-سین که اکنون در موزه بنگاه شرق‌شناسی نگهداری می‌شود به اهتمام استاد پوئبل انتشار خواهد یافت.

* Omen in Boissier, *Choix de textes relatifs à la divination*, II (Geneva, 1906), 64; see now Weidner in *MAOG*, IV (1928-29), 236, and cf. the fragment in King, *Catalogue of the Cuneiform Tablets . . . of the British Museum, Supplement*, No. 2833.

درباره نانا نگاه کنید به کتیبه گیمیل-ایلیشو که در سطور آینده همین بخش آمده. يك مریه نیپور اسارت ابی-سین را به عیلام نسبت می دهد؛ نگاه کنید به:

Langdon, *Historical and Religious Texts* (BE, Ser. A, Vol. XXXI), pp. 6-8.

از دیر باز گمان می رفته که در یکی از کتیبه های آشوربانی پال، فرمانروای آشور که اعلام کرد نانا، ایزداوروك را کودور-ناخوته، پادشاه عیلام به غنیمت گرفته مدت ۱۵۳۵ (یا ۱۶۳۵) سال در شوش نگهداری می شد، به اسارت ابی-سین اشاره رفته است، بدین ترتیب کودور-ناخوته می بایست نام فرمانروای عیلام باشد که موجب ویرانی شده بود. برای چنین فرضی نگاه کنید به:

King, *History of Sumer and Akkad*, pp. 304 f.; Weidner in *MVAG*, XXVI, Heft 2 (1921), 49 f., and again in *MAOG*, IV (1928-29), 236; R. C. Thompson in *Cambridge Ancient History*, I, 471; *et al.*

این ارتباط بسیار بعید است. فهرست تازه شاهان سیماش اشاره دارد که کینداتو در ایام سقوط اور بر عیلام فرمان می راند؛ برغم گفته شیل در

"Kutir-Nahhunte I" *RA*, XXIX (1932), 67-76,

وجود پادشاهی با آن نام در چنین زمان متقدمی رویهم رفته بعید است. نخستین کس با این نام که در اسناد عیلامی از وی نام می رود تقریباً معاصر با حموربی، فرمانروای بابل است. درباره اشاره آشوربانی پال در جایی دیگر توضیح بسیار بهتری داده شده؛ نگاه کنید به:

Olmstead, *History of Assyria*, p. 486,

و نیز نگاه کنید به پایان بخش ششم.

* Scheil, "Notes d'épigraphie," *RT* XVI (1894), 186, and XIX (1897), 64; Ungnad, "Vorderasiatische Schriftdenkmäler," Heft 1 (Leipzig, 1907), No. 115; cf. *SAK*, pp. 172 f.

* *Collection De Clercq, Catalogue*, Vol. I, No. 121 and pp. 82 f.; cf. *SAK*, pp. 174 f.

۴۸- از استلی که یکی از فرمانروایان عیلام آن را به غنیمت گرفته بود و به اهتمام شیل در *Mém.*, IV, 3; cf. *SAK*, pp. 174 f. انتشار یافته نقل شده است.

* Gadd and Legrain, *Royal Inscriptions*, No. 100.

۵۰- این فهرستها که از این پس از آنها تنها به نام «فهرستها» یاد می شود بخشهایی از سه متن بترتیب زیر هستند:

(1) *Mém.*, V, 20 f. (No. 71); (2) *Mém.*, XI, 63 (No. 95); (3) *Mém.*, XI, 64 ff. (No. 96); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 48.

۵۱- معنی کلمات عیلامی *ruhu sak* که در اینجا «نواده» ترجمه شده هنوز مبهم است؛ نگاه کنید به:
Hüsing, *Quellen* p. 21.

در کتیبه هخامنشی داریوش این کلمات برای ترجمه واژه فارسی باستان *napa* «نوه» به کار رفته است، اما متون اکدی دوره حموربی این کلمات را به *mar ahatim* «پسر خواهر» ترجمه می کنند، و این عبارت در سال شمار بابلی دوره آشور باری دیگر به چشم می خورد. چنین می نماید که هیچیک از این ترجمه ها درست نیستند یا با متون عیلامی محلی که ظاهراً تنها معنی مبهمتر «نواده» را تصدیق می کنند موافقت ندارند. برای نظرانی درباره معنی این عبارت نگاه کنید به:

F. W. König, "Mutterrecht und Thronfolge im alten Elam, *Festschrift der Nationalbibliothek in Wien* (1926), pp. 529-52; also P. Koschaker, "Fratriarchat, Hausgemeinschaft und Mutterrecht in Keilschriftrechten," *ZA*, XLI (1933), 55, n. 3.

⁵² *Mém.*, Vol. XXIV, No. 385.

شیلهاک-اینشوشیناک نیز اعلام کرد که هوتران-تپتی پرستشگاه اینشوشیناک در شوش را بازسازی کرد؛ نگاه کنید به آجراو.
brick, *Mém.*, III, 54 (No. 33).

⁵³ Scheil, *Mém.*, VI, 16-19; cf. *SAK*, pp. 180 f.

Mém., XIV, 26.

۵۲- کتیبه تان-روخوراتیر در:

⁵⁴ Scheil, *Mém.*, II, 80, and IV, 9; now complete in *Mém.*, XIV, 24 f.; cf. *SAK*, pp. 180 f.; Poebel in *AJS*, XLIX (1932/33), 137; H. Frankfort, *Tell Asmar and Khafaje* (OIC, No. 13), pp. 25-32.

⁵⁵ Scheil, *Mém.*, III, 56, and V, 90 (No. 36).

عنصر تان-ان نامها در *Mém.*, Vols. XXII-XXIV, نشان می دهد که نام پادشاه تان (نه کال یا ریپ)-روخوراتیر بوده است.

⁵⁷ Scheil, *Mém.*, Vol. XXIII, Nos. 291-305.

⁵⁸ Scheil, *Mém.*, X, 13; cf. Poebel in *AJS*, XLIX 137.

⁵⁹ Sumerian texts: Scheil, *Mém.*, II, 69, and XIV, 27 f.; Akkadian: *Mém.*, II, 72.

⁶⁰ Scheil, *Mém.*, XIV, 28 f.; *RA*, XXII (1925), 148 f.

⁶¹ Dossin, *Mém.*, Vol. XVIII, Nos. 123 f., 85, and 125; cf. also Nos. 120-22,

«سال پس از ساخته شدن لوح خانه»، و شماره های ۸۴، ۱۲۷ و ۱۷۲، اما همه آنها احتمالاً

به ایدادو تعلق ندارند. من خواندن این کلمات را به محبت استاد پوئبل مدیونم. اسناد ۶۷-۶۸ و ۱۹۷۰-۸۰ در *Mém.*, Vol. XVIII, را می توان تقریباً به این دوره منتسب دانست.

^{۶۰} Frankfort, *Tell Asmar and Khafaje*, pp. 32 f., also *Tell Asmar, Khafaje, and Khorsabad* (OIC, No. 16), pp. 23-29.

۶۳- مبادی تاریخگذاری دودمان لارسا، گردآوری

E. M. Grice, *Chronology of the Larsa Dynasty* ("Yale Oriental Series," *Researches*, Vol. IV, Part 1).

استیلای اور-نینور تا برزایشالو و مردم سو (بارتو) که استاد پوئبل آن را در *Historical Texts*, p. 138, ظاهراً باثبات رسانده بود اکنون اعتباری ندارد. استاد پوئبل در دستنویسی به نام

"Zur Geschichte Elams zur Zeit der Dynastien von Isin, Larsa und Babylon,"

که آن را از سر لطف در اختیار من گذاشته نشان داده است که مبدأ تاریخ هفتمین سال فرمانروایی گیمیل-سین پادشاه اور است.

^{۶۱} Lenormant, *Choix de textes cunéiformes*, No. 5; cf. *SAK*, pp. 176 f.; T. Jacobsen, "An Unrecognized Text of Ilu-Mutabil," *AJS*, XLIV (1927/28), 261-63;

و نیز توجه کنید به مهر استوانه‌ای اهدا شده به آنومو تایل، شاکاناکوی شهر در از سوی بازینرو، کاهن بزرگ ایزدانو، در:

W. H. Ward, *Cylinders . . . in the Library of J. Pierpont Morgan* (New York, 1909), No. 68; cf. Scheil in *RA*, XIII (1916), 134 f.

^{۶۲} Cf. C. W. McEwan, *The Oriental Origin of Hellenistic Kingship* (*SAOC*, No. 13).

^{۶۳} Scheil, *Mém.*, Vol. X, No. 124; این امر ظاهراً تاکنون پذیرفته نشده است.

بخش چهارم

۱- مبادی تاریخگذاری دودمان اول اور در

kunden des alibabylonischen Zivil- und Prozessrechts ("Vorderasiatische Bibliothek," Vol. V), pp. 582-609. See also *Reallexikon der Assyriologie*, II, 164 ff.

^a Cf. Ebeling, Meissner, and Weidner, *Die Inschriften der altassyrischen Könige* (Leipzig, 1926), pp. 6-9; on the dating cf. King, *Chronicles Concerning Early Babylonian Kings*, II, 14.

^b Scheil in *RA*, XXII (1925), 158-60, taken in part from Documents 4, 7, and 40 of *Mém.*, Vol. X.

۴- از کتیبه ادا هوشو؛ نگاه کنید به

Scheil, "Inscription d'Adda Bakku," *RA*, XXVI (1929), 1-7.

به روایت نقوش آجرهای شیلهاک - اینشوشیناک، ابارتی نیز در پرستشگاه اینشوشیناک در شوش بنایی بر آورد؛ نگاه کنید به: *Mém.*, III, 55 (No. 34) and 59 (No. 44; cf. *Mém.*, V, 91).

^c Cf. Weidner in *MAOG*, IV (1928/29), 239 n.

۶- در فهرستها چنین است.

۷- شیمتی-شیلهاک باید تلفظ بابلی نام عیلامی تمتی-شیلهاک باشد؛ در اینجا «ت» را «ش» تلفظ می کنند، مثل هیشب-راتب که دبیران اکدی کهن (سارگنی) آن را هیشب-راتب ترجمه کردند. اینکه می گویند شیمتی نیز شیمدی کاسی است (برابر با ندانو «دادن») بعید است، زیرا تمتی (تپتی) بمعنی «خاوند» است.

۸- کتیبه تاناراداهوشو، زیر نویس ۲ همین بخش. آجرهای شیلهاک - اینشوشیناک. *Mém.*, III, 53 (No. 32).

۹- لقب کامل در کتیبه اداهوشو آمده است؛ درباره آن نگاه کنید به زیر نویس پیشین.

¹⁰ The Malamir texts, first published in *Mém.*, IV, 169 ff., are re-translated in *Mém.*, Vol. XXII.

¹¹ *Mém.*, X, 14-80, Nos. 1-120 and 122 f.

نامهای اشخاص اشاره دارند که بسیاری از این اسناد معاصر با ابارتی، نخستین پادشاه این دودمان می باشند. توجه کنید به ضوابط تعیین سال در زیر نویسهای ۶۹، ۷۵ و ۹۸.

¹² *Mém.*, Vols. XXII-XXIV, Nos. 1-395, some of which were first published in *Mém.*, Vol. XVIII.

¹³ Cf. E. Cuq, "Les actes juridiques susiens," *RA*, XXVIII (1931), 47-71, and "Le droit elamite," *RA*, XXIX (1932), 149-82.

۱۳- نگاه کنید به جدول شماره ۲ در پایان کتاب. نشان اسناد شماره ۲۴۲ و ۲۲۵

(*Mém.*, Vol. XXIII) ظاهراً چهار سوکل ماه نخست را به اسامی شیلهاها، شیروکدوه، و

سیوه پالار هوپاک می‌خواند. اما *Mém.*, Vol. XXIV, No. 346 شیروکدوه را مترشیموت-وارتاش (سوکل عیلام و سیماش) وارشد سیوه پالار هوپاک (سوکل شوش) نشان می‌دهد. شماره‌های ۸۷، ۲۲۱ و بعد و ۲۴۶، نام شیموت-وارتاش را تنها، شاید به‌عنوان سوکل شوش یاد می‌کنند.

¹⁴ M. Pézard, *Mém.*, XV, 91 f.

¹⁵ Gadd and Legrain, *Royal Inscriptions*, No. 266.

¹⁶ *Ibid.*; also in Grice, *Records from Ur and Larsa* ("Yale Oriental Series," *Babylonian Texts*, Vol. V), p. 20.

¹⁷ Gadd and Legrain, *op. cit.*, No. 121.

¹⁸ *Ibid.*, No. 266.

¹⁹ Thureau-Dangin, "Une inscription de Kudur-Mabuk," *RA*, IX (1912), 121-24; cf. now Barton, *RISA*, pp. 324 f.

²⁰ *CT*, XXI, 31 f.; cf. *SAK*, pp. 214 ff.

۲۱- شیروکده بالاتر از شیموت-وارتاش و سیوه پالار هوپاک:

Mém., Vol. XXIV, No. 346;

شیروکده بالاتر از سیوه پالار هوپاک.

Mém., Vol. XXII, Nos. 62 and 134 (= *Mém.*, Vol. XVIII, No. 201).

نام کارگزار تازه شوش را احتمالاً چنین باید تقسیم کرد: سیوه-پالار-هوپاک.

۲۲- تصویری که در اینجا از اوضاع سرزمین بابل به‌دست داده شد تنها به‌یاری

استاد اومستد میسر گردید که در دستنویسی به بررسی منابع این دوره پرداخته و مبادی تاریخگذاری را با کتیبه‌های شاهی مربوط به آنها مقایسه کرده است. با انتشار متن شماره

Gadd and Legrain, *Royal Inscriptions*.

۲۶۶ در

شمار مبادی تاریخگذاری لارسا بتازگی افزایش یافته است.

²¹ Lenormant, *Choix de textes cunéiformes*, No. 70; cf. *SAK*, pp. 218-21.

۲۴- ناخوانته تلفظ درست نام این ایزد در سده دوازدهم پیش از میلاد است؛

به‌خاطر رعایت هماهنگی در این نام نظیر نامهای دیگر، در کتاب حاضر تغییرات کوچکی که در تلفظ پیش می‌آمده نادیده گرفته شده.

²² Siwepalarhuppak over Kuduzulush: *Mém.*, Vol. XXII, No. 63; Vol. XXIII, No. 200; Vol. XXIV, No. 346, note; cf. also Vol. XXII, No. 64; Kuduzulush over Kutir-Nahhunte: *Mém.*, Vol. XXIII, No. 201.

۲۶- کتیبه شوتروک-ناخوانته؛ نگاه کنید به بخش ششم.

²⁷ *Mém.*, III, 58, and V, 91 (No. 41).

۲۸- این قاعده که در

Poebel, *Babylonian Legal and Business Documents* (BE, Ser. A, Vol. VI, Part 2), p. 62,

Langdon, "Oxford Editions of Cuneiform Texts," II, 31; ناقص بوده اکنون در

تکمیل شده است؛ من قرائت درست این قاعده را مدیون استاد پوئبل هستم. در مورد انطباق دادن حموری و آمرافل که غالباً تصور رفته، اما احتمالاً نادرست است، در اینجا می توان گفت که کدر لاعم (Chedorlaomer) باب چهاردهم سفر پیدایش آشکارا همان کودور-لاگامار در زبان عیلامی است، اما هیچ پادشاهی به نام کودور-لاگامار هنوز پا به روشنایی تاریخ نگذاشته است.

²⁸ *Mém.*, VI, 26; IV, 10; cf. *SAK*, pp. 182 f.

راهی برای ارزیابی کتیبه تب-مادا (TeTep-mada) که لقب شگفتی آور «شان شوش، سرخواهر شیلهاها» نیز به خود می دهد وجود ندارد؛ مقایسه کنید با:

Scheil, "Un prince susien nouveau," *RA*, XXIV (1927), 41.

²⁹ Dimtu-Addahushu, *Mém.*, Vol. X, Nos. 72 and 75; date formula, *Mém.*, Vol. X, No. 2 (cf., however, No. 21).

³⁰ Scheil, "Inscription d'Adda-Bakku," *RA*, XXVI (1929), 1-7. For Shilhak-Inshushinak bricks mentioning this ruler cf. *Mém.*, III, 55 (No. 35).

³¹ Kutir-Nahhunte over Temti-agun: *Mém.*, Vol. XXII, Nos. 131 and 157; Vol. XXIII, Nos. 202 f.; Vol. XXIV, Nos. 347, 368, 374-78, 382 bis, and 392. Tata, *sukkal* over Temti-agun: *Mém.*, Vol. XXIV, No. 391; cf. also *Mém.*, Vol. XXIII, No. 321; Vol. XXIV, Nos. 379 and 383.

۳۳- یعنی، لیل-ایر-تاش (Lila-ir-tash)، تمتی-هیشا-هانش (bish-hanesh)

(Temti)، و پیلکی (pilky)، مادر محترم؛ این عبارت را شاید باید مادر محترم (یا شرافتمند) ترجمه کرد. این کتیبه در *Mém.*, VI, 23؛ به طبع رسیده است؛ نگاه کنید به:

SAK, pp. 184 f.; F. W. König in *Festschrift der Nationalbibliothek in Wien*, p. 542.

³² *Mém.*, VI, 25; cf. Scheil in *RA*, XXIX (1932), 69-71.

برای متن شیلهاک-اینشوشیناک که به کوتیر-ناخونته، تمتی-آگون و اکد اشاره می کند نگاه کنید به همانجا، ص ۷۵-۷۱؛ تاریخگذاری پیرشیل را باید رد کرد.

³³ Temti-agun, *sukkalmaḥ* over Kuk-Nashur: *Mém.*, Vol. XXIII, No. 167; cf. also Nos. 204 f. and 325. Kutir-Shilhaha over Kuk-Nashur: *Mém.*, Vol. XXIII, No. 210.

³⁴ *Mém.*, Vol. XXIII, No. 283.

³⁷ *Mém.*, Vol. XXIII, No. 282.

³⁸ Kutir-Shilhaha over Shirtuh, king of Susa: *Mém.*, Vol. XXII, No. 18; cf. also Vol. XXIII, No. 211. Kuk-Nashur over Shirtuh: *Mém.*, Vol. XXII, No. 137.

³⁹ *Mém.*, Vol. XXIII, No. 284.

⁴⁰ Kutir-Shilhaha, *sukkalmaḥ* over Temti-raptash, king of Susa: *Mém.*, Vol. XXII, Nos. 10 and 133; Vol. XXIII, No. 169; cf. also Vol. XXII, No. 117, and Vol. XXIII, Nos. 212-14.

⁴¹ Temti-raptash over Kuduzulush: *Mém.*, Vol. XXII, Nos. 8 and 116; Vol. XXIII, No. 183; Vol. XXIV, Nos. 341, 345, and 393. Kuk-Nashur over Kuduzulush: *Mém.*, Vol. XXII, Nos. 32, 36 f., 67, and 86; Vol. XXIII, Nos. 195 and 215; Vol. XXIV, No. 340.

در مجله دوازدهم، شماره ۱۶۰ هنگامی که کودوزولوش شاه شوش است کوک-ناشور سوکل عیلام خوانده می شود؛ آیا با طرحی که در اینجا ارائه شده همخوانی ندارد، اما برای این مشکل راه حلی بهتر از این نمی توانم بیابم.

۴۲- در زبان عیلامی «هوت» (*hute*) تنها بمعنی «جا» و «مکان» است.

۴۳- «رودخانه پولی».

⁴⁴ Text copied by Ungnad in "Vorderasiatische Schriftdenkmäler," Vol. VII, No. 67; cf. Ungnad in *B.A.*, VI, Heft 5 (1909), 1-5, and restore with the help of *Mém.*, Vol. XXIII, No. 282.

⁴⁵ Scheil, *Mém.*, V, xii, republished in *Mém.*, VI, 28; cf. *SAK*, pp. 184 f.

⁴⁶ Scheil in *RA*, XXIX (1932), 68.

۴۷- اگر چند پیرشیل مهری از پوزور-مازات، پسر تان-اولی منتشر کرده است (RA.

149F' (XXII (1925)). اما این شخص نباید لزوماً پسر پادشاه باشد، زیرا در اسناد تجاری

نیز از افراد خاصی که این نام را دارند یاد می شود؛ نگاه کنید به فهرست اعلام

Mém., Vols. XXII-XXIV.

۴۸- گذشته از آنانی که در متن نامشان رفته نگاه کنید به:

Mém., Vol. XXII, No. 101, and Vol. XXIII, Nos. 218-20 and 240,

که تنها به نام تمتی-راپتاش استناد می کند؛ مجلد ۲۳، شماره ۳۱۵ تمتی-راپتاش را به سوکل ماه پیوند می دهد، اما این مسئله حکایت از آن ندارد که این پادشاه با شاه بابل خویشاوندی داشته.

⁴⁹ *Mém.*, Vol. XXIII, No. 179.

دیر این سند شماردهای ۲۱۶ و ۲۱۹ و بعد از آن تاریخ ایام فرمانروایی تمتی-راپتاش تعیین شده و شماره ۲۲۲ را که تاریخ آن دوره شیموت-وارتاش تعیین گردیده نیز نوشته

است. مگر اینکه شخص اخیر شیموت-واردناش دومی باشد، و گرنه ذکر او در این تاریخ در حال حاضر مسئله‌ای است که توضیحی برای آن نمی‌توان یافت.

⁵⁰ Tan-Uli, *sukkal* over Temti-halki: *Mém.*, Vol. XXIII, No. 177 (and, doubtfully, No. 186). Tan-Uli over Temti-halki: *Mém.*, Vol. XXII, Nos. 20 and 113; Vol. XXIII, Nos. 171 and 247; Vol. XXIV, Nos. 335-37, 339, and 369; cf. also Vol. XXII, No. 11; Vol. XXIII, Nos. 188 and 196; Vol. XXIV, No. 370.

⁵¹ Scheil, *Mém.*, II, 120.

⁵² Tan-Uli, *sukkalmah* over Temti-halki: *Mém.*, Vol. XXII, Nos. 7 and 9; Vol. XXIII, No. 173; Vol. XXIV, Nos. 338 and 353. Tan-Uli over Kuk-Nashur: *Mém.*, Vol. XXII, No. 102; Vol. XXIII, No. 178. In Vol. XXIII, No. 206, Tan-Uli is called the *sukkal* over Kuk-Nashur; this too is not explainable at present. Temti-halki, *sukkal* over Kuk-Nashur: *Mém.*, Vol. XXIII, Nos. 208 f.; cf. also Vol. XXII, No. 85.

⁵³ *Mém.*, II, 77 f.; cf. *SAK*, pp. 184 f. Temti-halki bears the curious title "*sukkalmah* of Elam and Simash" in the text of *Mém.*, VI, 27; cf. *SAK*, loc. cit. Doubtless this is an oversight of the scribe.

⁵⁴ Scheil, *Mém.*, III, 57 (No. 38).

⁵⁵ Bala-ishshan over Kuk-Kirwash: *Mém.*, Vol. XXIV, Nos. 348 f.; cf. Scheil in *RA*, XXIX (1932), 76.

⁵⁶ Shutruk-Nahhunte inscription; see below, pp. 106 f. For the seal of a scribal servant of Bala-ishshan cf. Scheil, "Cylindre Pala illān," *RA*, XXIII (1926), 36.

⁵⁷ Kuk-Kirwash over Tem-Sanit: *Mém.*, Vol. XXIV, No. 351; over Kuk-Nahhunte: *Mém.*, Vol. XXIV, No. 352.

⁵⁸ Kuk-Nahhunte over Kuk-Nashur (written "Nashir"): *Mém.*, Vol. XXIV, Nos. 329 f.

⁵⁹ Scheil, *Mém.*, II, 74-76; cf. *SAK*, pp. 182 f.

⁶⁰ Scheil, *Mém.*, V, 56 f. (No. 78).

نقوش آجرهای دیگر شیلهاک-اینشوشیناک از این فرمانروا یاد می‌کنند:

Mém., III, 58, and V, 90 (No. 40).

در بهار ۱۹۳۲ نگارنده اجازه یافت تا دستنویس استاد پوئبل به نام

"Zur Geschichte Elams zur Zeit der Dynastien von Isin, Larsa und Babylon,"

را که چند سال پیش از آن نوشته شده بود بررسی کند، اما در این مقاله، چنانکه در این بخش نیز تا اندازه‌ای توصیف آن رفته، مطرح شده که در این ایام در عیلام سه قدرت جداگانه فرمانروایی می‌کردند. از آنجایی که نگارنده در آن زمان بدین نتیجه رسیده بود که يك چنین طرحی برای نظم بخشیدن به آشفتگی موجود لازم است، از این روی خوشحال است که يك چنین منبع معتبری در ارائه این نظر بر وی پیشی بسته، و در نتیجه از صمیم دل عقیده دارد که درستی تصویری که در اینجا به دست داده شد مدیون پژوهشهای ایشان است.

بخش پنجم

^۱ A. T. Olmstead, "Kashshites, Assyrians, and the Balance of Power," *AJS*, XXXVI (1919/20), 120.

^۲ Friedrich Delitzsch, *Die Sprache der Kassäer* (Leipzig, 1884), pp. 25 f.; T. G. Pinches, "The Language of the Kassites," *JRAS*, 1917, pp. 102-5.

^۳ A. T. Clay, *Personal Names from Cuneiform Inscriptions of the Cassite Period* ("Yale Oriental Series," Vol. I).

بسیاری از نامهای کاسی که در اسناد نوزی یافت می‌شوند اکنون در دست انتشارند.

۲- اگرچند ارزش بررسیهای جورج هوسینگ در این زمینه مبهم است، اما غالباً

جالب و مهیج است: نگاه کنید به:

Memnon, IV (1910), 22-30; *OLZ*, 1917, cols. 106-9, 178-81, and 205-9; *OLZ*, 1918, cols. 43-48 and 264-72.

^۴ H. W. Rawlinson, *Cuneiform Inscriptions of Western Asia*, Vol. V, Pl. 44, i and iv.

۶- احتمالاً باید هولاه خوانده شود.

col. i, l. 15,

۷- نگاه کنید به ایزد عیلامی هوری در:

در باره متن عهدنامه نرم-سین نگاه کنید به بخش دوم.

^۸ Cf. the occurrences of the element Surya (generally written Shuwar) in the Amarna letters: J. A. Knudtzon, *Die El-Amarna-Tafeln* ("Vorder asiatische Bibliothek," Vol. II), Part 2, p. 1568.

۹- آگوم-کاکریمه، نگاه کنید به کتیبه او در همین بخش.

۱۰- نگاه کنید به: Delitzsch, *op. cit.*, pp. 29-38, و نگاه کنید به بخش دوم.

^{۱۱} See the excellent article by Weissbach on the "Kossaioi" in P'aulys-Wissowa, *Real-Encyclopädie*.

۱۲- نگاه کنید به کتیبه پوزور-اینشوشیناک در بخش دوم.

^{۱۳} Cf. A. Ungnad, "Die Kassiten," *Beiträge zur Assyriologie*, VI, Heft 5 (1909), 21-26.

^{۱۴} See Weidner, "Die grosse Königsliste aus Assur," *AOF*, III (1926), 66-77.

^{۱۵} T. G. Pinches in *Babylonian and Oriental Record*, I (1886/87), 54 and 78; for other references cf. Olmstead in *AJS*, XXXVI (1919/20), 120.

^{۱۶} Enlil-nadin-apli's *kudurru*, published by H. V. Hilprecht, *Old*

Babylonian Inscriptions (BE, Ser. A, Vol. I), No. 83; cf. P. Jensen in *ZA*, VIII (1893), 220-24.

¹⁷ Rawlinson, *op. cit.*, Vol. II, Pl. 38, No. 2; Vol. V, Pl. 33; cf. Jensen in *KB*, III, Heft 1, 134 ff.; for other references see Olmstead, *op. cit.*, p. 121, n. 6.

¹⁸ Cf. L. W. King, *Chronicles Concerning Early Babylonian Kings*, II, 22-24.

بخش ششم

۱- نگاه کنید به دور شولگی در اسناد شوش، بخش چهارم کتاب حاضر.

¹ Chronicle P, iii 10 ff., first published in translation by Pinches in *Records of the Past*, new ser., V (1891), 106 ff. Text: Winckler, *Altorientalische Forschungen*, I (Leipzig, 1893-97), 297 ff. Transliteration only: Delitzsch in *Abhandlungen der K. Sächsischen Gesellschaft der Wissenschaften*, phil.-hist. Klasse, XXV, No. 1 (1906), 43 ff.

The name Hurpatila is generally assumed to be Kassite; cf. G. Hüsing, *Quellen*, p. 19. Note, however, the name of the Elamite god Hurbi in the Naram-Sin treaty cited above, as well as such names as *Hurbi-shenni* and *Tehip-tilla* in Nuzi texts; cf. E. Chiera, *Joint Expedition with the Iraq Museum at Nuzi* (American Schools of Oriental Research, "Publications of the Baghdad School," *Texts*), Vol. II, No. 212:30, and No. 213:3.

² Cf. E. Unger in *Forschungen und Fortschritte*, X, Nos. 20/21 (July 10-20, 1934), 256.

⁴ Scaraboid: Scheil, *Mém.*, VI, 30; cf. De Mecquenem, *Mém.*, VII, 135; knob or scepter head: Scheil, *Mém.*, XIV, 32.

⁵ Scheil in *RA*, XXVI (1929), 7.

⁶ Hilprecht, *Old Babylonian Inscriptions* (BE, Ser. A, Vol. I), Nos. 15 and 43 and p. 31. For an inscription of Kurigalzu from Der with a drawing of an Egyptian see Sidney Smith, "An Egyptian in Babylonia," *Journal of Egyptian Archaeology*, XVIII (1932), 28-32.

⁷ Clay, *Babylonian Records in the Library of J. Pierpont Morgan*, Vol. IV, No. 49:6 ff.; cf. Ebeling, Meissner, and Weidner, *Die Inschriften der altassyrischen Könige*, pp. 50 ff.; *LAR*, Vol. I, § 69.

⁸ Budge and King, *Annals of the Kings of Assyria*, I (London, 1902), 4-6; cf. *LAR*, Vol. I, § 73. Cf. *Synchronistic History* i 28 ff.; I have made use of the translation made by the late Professor D. D. Luckenbill for the Assyrian Dictionary of the Oriental Institute.

۹- کتیبه شو ترک-ناخونته، نگاه کنید به همین بخش.

¹⁰ Text: F. W. König, *Corpus inscriptionum Elamitarum. I. Die alt-elamischen Texte* (Hannover, 1926), No. 4C. This is a synthesis of (1) Pézard, *Mém.*, XV, 42 f., with variants from the Dieulafoy collection in

the Louvre; (2) Weissbach in ZDMG, XLIX (1895), 693 f.; (3) fragments now in the Berlin Museum, copied by Bork.

In Susa only a fragment with the name Humban-ummenna, a variant spelling of the name, has been found; cf. Scheil, *Mém.*, III, 1 (No. 1). On all these cf. Hüsing, *Quellen*, No. 4.

¹² Shutruk-Nahhunte: Pézard, *Mém.*, XV, 66; Weissbach, "Shutruk-Nahhunte A," in his *Anzanische Inschriften* ("Abhandlungen der K. Sächsischen Gesellschaft der Wissenschaften," phil.-hist. Klasse, XII [1891], 117-50); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 19.

Kutir-Nahhunte: Pézard, *Mém.*, XV, 73; Weissbach, "Kutir-Nahhunte A," in *Anzanische Inschriften*; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 31.

Shilhak-Inshushinak: (a) temple to Kiririsha: Pézard, *Mém.*, XV, 76 and 80; Weissbach, "Shilhak-Inshushinak D" and "A," in *Anzanische Inschriften*; cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 57 and 59; (b) temple to Huban and Kiririsha: Pézard, *Mém.*, XV, 86; Weissbach, "Shilhak-Inshushinak B," in *Anzanische Inschriften*; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 58.

¹³ Scheil, *Mém.*, III, 59, and V, 91 (No. 43).

۱۳- نوشته شده dNUN, Sunkik: ترجمه نون (NUN) به انا در این نام مبهم

است، اما مقایسه کنید با انا-شارو (Ea-Sarru) در متون اکدی.

۱۴- معلوم نیست که آیا این نام را باید با رعایت قواعد آوایی خواند یا نه.

¹⁴ References to Untash-Huban texts:

A.I.P.A. SUNKIK: *Mém.*, III, 3 (No. 2); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 5.

Adad: *Mém.*, III, 14 (No. 6); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 5.

Adad and Shala: *Mém.*, III, 11 (No. 5); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 7.

Belala: *Mém.*, III, 28 (No. 14); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 10.

Bēlit-Āli: *Mém.*, III, 16 (No. 8); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 7.

Hishmitik and Ruhuratir: *Mém.*, III, 19 (No. 10); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 7.

Huban: *Mém.*, III, 31 (No. 17); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 9.

Huban: *Mém.*, III, 29 (No. 15); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 8.

Huban and Inshushinak (*nār kīprāt*): *Mém.*, III, 32 (No. 18); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 11.

Huban and Inshushinak (*maliki ilāni*): *Mém.*, III, 31 (No. 16); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 9.

Inshushinak (temple): *Mém.*, III, 38 (No. 21); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 5.

Inshushinak (*giguna*): *Mém.*, III, 34 (No. 19); Weissbach in ZDMG, XLIX (1895), 692 f.; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 13.

Nabū: *Mém.*, III, 9 (No. 4); cf. *Mém.*, III, 15, and Hüsing, *Quellen*, No. 6.

Nabū: *Mém.*, III, 15 (No. 7); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 7.

Nabū: *Mém.*, V, 7 (No. 66); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 6.

Nabū: *Mém.*, III, 36 (No. 20); cf. *Mém.*, III, 15, and Hüsing, *Quellen*, No. 12.

Nahhunte: *Mém.*, III, 27 (No. 14); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 10.

Napratep: *Mém.*, III, 17 (No. 9); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 7.

Nazit: *Mém.*, III, 21 (No. 11); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 9.

NUN.SUNKIK: *Mém.*, III, 24 (No. 12); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 9.

Pinikir: *Mém.*, III, 7 (No. 3); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 5.

Pinikir (temple): *Mém.*, III, 9 (No. 4); cf. *Mém.*, III, 15, and Hüsing, *Quellen*, No. 6.

Shimut: same as Bêlit-âli.

Sin: *Mém.*, III, 25 (No. 13); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 10.

Upurkupak: *Mém.*, III, 39, and XI, 88 (No. 23); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 14.

"For my city" (written *al-lum-mi-ma*, to be analyzed *alu-u-mi-ma*): *Mém.*, III, 38, and V, 88 (No. 22); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 5.

"For my city" (*giguna*): *Mém.*, III, 36, and V, 87 f. (No. 20); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 12.

¹⁶ Shutruk-Nahhunte text: Scheil, *Mém.*, III, 43 (No. 25); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 21. Stele fragments: M. Pézard, "Reconstitution d'une stèle d'Untaş^{naš} GAL," *RA*, XIII (1916), 119-24; cf. also M. Rostovtzeff, "La stèle d'Untaş^{naš} GAL," *RA*, XVII (1920), 113-16.

¹⁷ Scheil, *Mém.*, XI, 12 ff. (No. 89); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 15.

¹⁸ G. Lampre, *Mém.*, VIII, 245 ff., Pla. 15 f.; Scheil, *Mém.*, V, 1 ff. (No. 65); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 16.

¹⁹ Scheil, *Mém.*, II, 95.

²⁰ Scheil, *Mém.*, X, 85.

۲۱- چنین است در فهرستهای شیلهاک-اینشوشیناک. شیل

اونپاتار (Unpatar) را همواره اونپاهش (UnPahash) می خوانند، اما نگاه کنید به:

König in *MVAG*, XXX, Heft 1 (1925), 36, n. 54.

²² Annals: Messerschmidt, *Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts*, Heft 1 (Leipzig, 1911), No. 16 obv. 17 ff.; cf. *LAR*, Vol. I, § 149.

²³ Schroeder, *Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts*, Heft 2 (Leipzig, 1922), No. 60. iii 58—iv 83; cf. *LAR*, Vol. I, § 166.

شهر تورناسوما می بایست در ناحیه می طورانت (به عیلامی دورون) نهاده باشد، اما اولایاش (Ulaiash) اگر نزدیک اولای قرار داشته، می بایست نزدیک سرچشمه های کرخه در مشرق مندلی کنونی بوده باشد.

²⁴ Chronicle P, iv 14 ff.; cf. Winckler, *op. cit.*, I, 124. On the site of Maradda cf. Clay in *OLZ*, XVII (1914), 110-12.

²⁵ Cf. Hüsing, *Quellen*, p. 18.

۲۶- واژه های عیلامی برای این عبارت هوساهیتک (*husa hitek*) هستند. اینکه واژه

نخست بمعنی نوعی چوب است می بایست از مدت ها پیش از متون فارسی که در *Mem*, Vol. IX به طبع رسیده روشن باشد زیرا در این متون غالباً صفتی در جلوی آن درمی آید که برای

چوب به کار می رود؛ مثلاً نگاه کنید به: *Mém.*, Vol. IX, No. 139:16 and 18; No. 174:4.

این می بایست معنی درست واژه عیلامی هوسامه (*huSame*) نیز باشد. مثلاً نگاه کنید به:

Mém., V, 20 ff. (No. 71), iii 15 ff.:

«در اکالات [Ekallat.] پرستگاهی برای اینشوشیناک از چوب . . . بر آورده بودند».

۲۷- تنگ هاشمار که در اسناد آشوری از آن نام رفته باید در کنار پیچ و خمهای

دیاله در جبل حمرین بوده باشد. نگاه کنید به: Weidner in *AOF*, IX (1933/1934), 97.

²⁸ Weissbach, "Shutruk-Nahhunte C," in *Anzanische Inschriften*, after Loftus. Copy, also after Loftus, in König, *Corpus inscriptionum Elamitarum*, Pa. I, No. 28A; fragmentary duplicate: Scheil, *Mém.*, XI, 15 (No. 90). Transliteration: Hüsing, *Quellen*, No. 28; attempted translation: Scheil, *Mém.*, V, 15 ff. (No. 70).

²⁹ Scheil, *Mém.*, III, 46 (No. 27); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 17.

³⁰ Scheil, *Mém.*, V, 12 f. (No. 69); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 20. On the location of Dur-Untash and the Idide River see M. Streck, *Assurbanipal*, II, 48, n. 1.

³¹ Scheil, *Mém.*, III, 44 (No. 26); Weissbach, "Shutruk-Nahhunte B," in *Anzanische Inschriften*; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 18.

³² From brick fragments in the Berlin Museum. These were ascribed to Huteludush-Inshushinak by Hüsing, *Quellen*, No. 63, but see now F. W. König, "Die Berliner elamischen Texte VA 3397-3402," *WZKM*, XXXII (1925), 212-20; the text appears in König, *Corpus inscriptionum Elamitarum*, Part I, No. 42A-C.

³³ Scheil, "Légendes de Šutruk Nahhunte sui cuves de pierre," *RA*, XVI (1919), 195-200.

³⁴ Weissbach, "Shutruk-Nahhunte A," in *Anzanische Inschriften*; Pézard, *Mém.*, XV, 66; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 19.

³⁵ Scheil, *Mém.*, II, 118; Scheil doubts its historicity.

³⁶ *Synchronistic History* iii 9 ff.

³⁷ Scheil, *Mém.*, XI, 17 ff. (No. 91); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 28a.

³⁸ *Mém.*, VI, 12 f., and X, 2; cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 26 f.

³⁹ *Mém.*, III, 40 (No. 24), and II, Pl. XI; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 22.

⁴⁰ *Mém.*, IV, 11 f.

⁴¹ Kish obelisk: Scheil, *Mém.*, II, 6 ff.; statues: *Mém.*, X, 2 f., and III, 42; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 25.

⁴² Scheil, *Mém.*, IV, 163 ff.; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 23. Restore Karintash with the help of a Shilhak-Inshushinak text, *Mém.*, V, 31 f. (No. 72), ii 10, and the neo-Elamite text of Shutruk-Nahhunte, *Mém.*, V, 62 f. (No. 84), l. 11, variant. According to Hüsing, *Quellen*, p. 53, Karintash would be modern Karind on the Baghdad-Kirmanshah road.

⁴³ So probably we are to restore the text of Nebuchadnezzar I in Winckler, *Altorientalische Forschungen*, I, 535 ff. Cf. p. 132, n. 55.

⁴⁴ Restored from Dur-shar-

⁴⁵ Hüsing, *Quellen*, No. 67, drawn from Loftus; a recent copy, also after Loftus, in König's *Corpus inscriptionum Elamitarum*, Part I, No. 28C:1.

⁴⁶ For other objects brought to Susa at one time or another by members

of this dynasty cf. Jéquier, *Mém.*, VII, 32 ff. For lists of the *kudurrēti* see De Morgan, *Mém.*, VII, 137 ff.; Scheil, *Mém.*, X, 87 ff., and XIV, 35; for maceheads see *Mém.*, XIV, 32 f.; for weights, *Mém.*, VI, 48, and XIV, 34; for other Kassite texts, *Mém.*, IV, 166, and VI, 49.

⁴¹ A. Jeremias, "Die sogenannten Kedorlaomer-Texte," *MVAG*, XXI (1916), 69-97, esp. pp. 80 ff. and 92 ff.

۴۸- کتیبه نبوکدنصر؛ نگاه کنید به زیر نویس ۴۲ همین بخش.

۴۹- نگاه کنید به بخش یازدهم.

⁴² Pézard, *Mém.*, XV, 73; Weissbach, "Kutir-Nahhunte A," in *Anzanische Inschriften*; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 31.

⁴³ Scheil, *Mém.*, III, 49, and V, 89 (No. 29); Weissbach, "Kutir-Nahhunte B," in *Anzanische Inschriften*; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 30.

⁴⁴ Scheil, *Mém.*, III, 47 (No. 28); Weissbach, "Kutir-Nahhunte C," in *Anzanische Inschriften*; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 29. On the reliefs themselves see J. M. Unvala, "Three Panels from Susa," *RA*, XXV (1928), 179-85.

⁴⁵ Shilhak-Inshushinak inscription, *Mém.*, III, 50, plus V, 89 (No. 30); complete, *Mém.*, Vol. XI, Pl. 11, Fig. 2; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 43, and Unvala, *loc. cit.*

بخش هفتم

¹ Scheil, *Mém.*, XI, 21 ff. (No. 92); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 54.

۲- ملکو (Melku). اصطلاحی اکدی.

² Cf. *LAR*, Vol. I, § 764.

³ *LAR*, Vol. I, § 723; for the location of the Ebih Mountain see now Weidner in *AOF*, IX (1933/34), 96.

⁴ Text in W. J. Hinke, *Selected Babylonian Kudurru Inscriptions* (Leiden, 1911), No. 5. A translation made for the Assyrian Dictionary of the Oriental Institute was at my disposal.

۶- شاید باید آن را اولگیا خواند.

⁷ E.g., *LAR*, Vol. I, §§ 773 f., and Vol. II, §§ 34 and 82.

⁸ *LAR*, Vol. I, § 232.

⁹ *LAR*, Vol. I, § 724; restore to Duhupuna with Hüsing, *Quellen*, p. 80.

¹⁰ *LAR*, Vol. I, § 790; cf. also § 806.

¹¹ Scheil, *Mém.*, V, 33 (No. 73) and 35 (No. 74); cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 54a and b.

¹² Weidner, "Aus den Tagen eines assyrischen Schattenkönigs," *AOF*,

X (1935), 1-9.

¹³ Text: Weissbach, "Incertum 1" (after Loftus), in *Neue Beiträge zur Kunde der assyrischen Inschriften*, "Abhandlungen der K. Sächsischen Gesellschaft der Wissenschaften," phil.-hist. Klasse, XIV (1894), 729-77; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 54c.

¹⁴ Pézard, *Mém.*, XV, 76, 80, and 86; Weissbach, "Shilhak-Inshushinak A," "D," and "B," in *Anzanische Inschriften*; cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 57- . A stele found in Susa was doubtless originally from Liyan; cf. Scheil, *Mém.*, V, 38 (No. 76); Hüsing, *Quellen*, No. 49.

¹⁵ E. Herzfeld, "Drei Inschriften aus persischem Gebiet," *MAOG*, IV (1928-29), 82-85; *AMI*, I (1929-30), 114, where there is a transliteration and translation by F. W. König; cf. *ZDMG*, LXXX (1926), 244, for old Elamite rock-reliefs at Naqsh-e Rostam near Persepolis.

¹⁶ Scheil, *Mém.*, III, 78 ff (No. 54), iii 7 ff.; cf. F. W. König, "Drei altelamische Stelen," *MVAG*, XXX, Heft 1 (1925), 21.

¹⁷ Cf. the Bavian inscription of Sennacherib, ll. 48 ff., conveniently translated in *LAR*, Vol. II, § 341. This text gives also the location, northeast of Babylonia proper in the debatable land.

¹⁸ Scheil, *Mém.*, V, 20 ff. (No. 71); cf. König in *MVAG*, XXX, Heft 1 (1925), 29 ff. A temple to Inshushinak in . . . en-ili is mentioned in the text of Scheil, *Mém.*, III, 82 ff. (No. 55), rev. 4 ff.

¹⁹ Scheil, *Mém.*, V, 20 ff. (No. 71), on which see preceding note.

²⁰ Scheil, *Mém.*, III, 50, and V, 89 (No. 30); complete, *Mém.*, Vol. XI, Pl. 11; see also *Mém.*, III, 52 (No. 31); cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 43 and 32, and J. M. Unvala in *RA*, XXV (1928), 180 f.

²¹ *Mém.*, Vol. V, No. 71 iv 22 ff.; see reference above, p. 121, n. 18. On Pinikir cf. F. W. König, "Pinikir," *AOF*, V (1928/29), 101-3.

²² *Mém.*, Vol. V, No. 71 iii 28 ff.; cf. also the stele inscription which is "Incertum 2" in Weissbach, *Neue Beiträge* (after Dieulafoy; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 52); this mentions the deity Suhšipa and the place Karintash. A king Karintash (Kara-indash) appears to be named in *Mém.*, V, 31 (No. 72); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 51.

²³ Scheil, *Mém.*, V, 59 (No. 79); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 33.

²⁴ Scheil, *Mém.*, III, 82 ff. (No. 55), upper edge 1 ff. and right edge ii 1 ff.

²⁵ Stele: Scheil, *Mém.*, XI, 60 f. (No. 94); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 53.

²⁶ Brick: Scheil, *Mém.*, V, 61 (No. 82); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 34.

²⁷ Stele: Scheil, *Mém.*, III, 82 ff. (No. 55), rev. 1 ff.; bricks: *Mém.*, III, 88, and V, 92 (No. 56); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 37.

²⁸ De Mecquenem, "Constructions secondaires," *Mém.*, XII, 72 ff.

²⁹ *Mém.*, XII, 77.

³⁰ Gautier, *Mém.*, XII, 143-52; Scheil, *Mém.*, XI, 58 (No. 93); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 56. For the Ashurbanipal references cf. the Rassam Cylinder vi 27 ff., conveniently translated in *LAR*, Vol. II, § 810.

³¹ De Mecquenem, "Temple de Nin-har-šag," *Mém.*, XII, 70-72.

³² De Mecquenem, "Temple de In-Šušinak," *Mém.*, XII, 67-69. Cf. also Jéquier, "Troisième royaume assien," *Mém.*, VII, 36 f.; De Morgan, "Trouvaille de la colonne de briques," *Mém.*, VII, 49-59; De Mecquenem, "Offrandes de fondation du temple de Chouchinak," *Mém.*, VII, 61-130. The latter references must, however, be used with caution, for many of the

objects described are demonstrably of neo-Elamite manufacture.

³³ Cf. G. Lampre, *Mém.*, VIII, 164 ff., Figs. 324 f.

³⁴ Scheil, *Mém.*, XI, 63 ff. (Nos. 95 and 96); cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 48a and b.

³⁵ Scheil, *Mém.*, III, 72 f., 75 f., and 77 (Nos. 50, 52, and 53); photograph of the latter: *Mém.*, Vol. I, Pl. 4, opp. p. 104; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 44. Other knobs are described by Jéquier in *Mém.*, I, 123.

³⁶ Scheil, *Mém.*, III, 74 (No. 51); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 44.

اگر تنتار برگرفته از تین تیر بابلی باشد، حکایت از آن دارد که پندارنگاری واژه اخیر در سرزمین بابل عملاً چنین تلفظی داشته است.

³⁷ Scheil, *Mém.*, III, 66 f., also Pl. 10, No. 4 (No. 48); V, 61 (No. 83); III, 69 f. (No. 49); cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 35 f. and 40. On the general subject of inscribed bricks at Susa cf. De Morgan, *Mém.*, I, 93-95 and 197 f.

³⁸ Scheil, *Mém.*, III, 53 ff., and V, 90 ff. (Nos. 32-45); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 39.

³⁹ Bricks: Scheil, *Mém.*, V, 56 f. (No. 78), and III, 60 (No. 46); *RA*, XXIX (1932), 68; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 38.

⁴⁰ Brick: Scheil in *RA*, XXIX, 69 f.

⁴¹ Scheil, *Mém.*, III, 61 f. (No. 47); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 41.

⁴² De Morgan, *Mém.*, I, 163 f., Pl. 13; Jéquier, *Mém.*, I, 123; Scheil, *Mém.*, XI, 86, Fig. 18; cf. Hüsing, *Quellen*, No. 42.

⁴³ Jéquier, *Mém.*, VII, 37; Scheil, *Mém.*, V, 39 ff. (No. 77); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 45.

⁴⁴ Scheil, *Mém.*, III, 82 ff. (No. 55), obv. 18 ff.; *Mém.*, III, 78 ff. (No. 54), ii 1 ff.; cf. König, *MVAG*, XXX, Heft 1 (1925), 19 and 23.

۴۵ - نگاه کنید به بخش هفتم.

⁴⁵ Scheil, *Mém.*, III, 78 ff. (No. 54) and 82 ff. (No. 55); cf. König, *op. cit.*, pp. 18 ff. and 22 ff. (Nos. 46 f.).

⁴⁷ Scheil, *Mém.*, V, 20 ff. (No. 71); cf. König, *op. cit.*, pp. 29 ff. (No. 48).

⁴⁸ Scheil, *Mém.*, XI, 60 f. (No. 94), and V, 10 (No. 68); cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 53 and 50.

⁴⁹ Brick: Scheil, *Mém.*, XI, 75 (No. 99); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 62; Harper, *ABL*, Nos. 789 and 1311; Waterman, *RCAE*, II, 52 and 414 ff.

⁵⁰ Brick: Scheil, *Mém.*, XI, 71 (No. 98); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 60; F. W. König in *Festschrift der Nationalbibliothek in Wien* (1926), p. 530.

⁵¹ Scheil, *Mém.*, XI, 69 (No. 97); cf. Hüsing, *Quellen*, No. 65.

⁵² Jéquier, *Mém.*, VII, 38. Texts: Scheil, *Mém.*, XI, 72 f. (No. 99), and V, 60 (No. 80); Weissbach, "Incertum 3," in *Neue Beiträge*; cf. Hüsing, *Quellen*, Nos. 61 f.

⁵³ Scheil, *Mém.*, V, 37 (No. 75). There attributed to Shilhak-Inshushinak; but cf. Hüsing, *Quellen*, No. 64.

⁵⁴ Brick: Scheil, *Mém.*, V, 62 f. (No. 84).

^{۵۵} Rawlinson, *Cuneiform Inscriptions of Western Asia*, Vol. III, Pl. 38, No. 2; cf. Winckler, *Altorientalische Forschungen*, I, 535 f.; Olmstead in *JSL*, XXXVI (1919/20), 147 ff.

^{۵۶} *CT*, Vol. XIII, Pl. 48; cf. Winckler, *op. cit.*, I, 542 f.; Olmstead, *loc. cit.*

^{۵۷} Ritti-Marduk kudurru in L. W. King, *Babylonian Boundary Stones and Memorial Tablets in the British Museum* (London, 1912), No. 6, pp. 29-36; location by Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, pp. 13 f.

^{۵۸} Shamua kudurru in King, *op. cit.*, No. 24, pp. 96-98; cf. Olmstead, *loc. cit.* Din Sharri occurs in Ashurbanipal's inscriptions; cf. translation in *LAR*, Vol. II, § 806.

^{۵۹} Ritti-Marduk kudurru in King, *loc. cit.*, corrected by Thureau-Dangin, "Un synchronisme entre la Babylone et l'Elam," *RA*, X (1913), 97 f.

^{۶۰} Rawlinson, *Cuneiform Inscriptions of Western Asia*, Vol. IV, Pl. 20, No. 1; cf. Olmstead, *op. cit.*, pp. 148 f.

۶۱- شاموآ آکودورو، نگاه کنید به همین بخش، زیر نویس ۵۸.

۶۲- ریتی مردوک گودورو، نگاه کنید به همین بخش، زیر نویس ۵۹.

۶۳- همانجا.

۶۴- آجر شوتروک-ناخوند: Scheil, *Mém.*, V, 62 f. (No. 84).

درباره خویشاوندی این پادشاه با سلف خود نگاه کنید به:

• Keschaker in *ZA*, XLI (1933), 53, n. 8.

^{۶۵} Annals: Budge and King, *Annals of the Kings of Assyria*, I, 20; cf. *LAR*, Vol. I, § 209.

^{۶۶} Bavian inscription of Sennacherib, ll. 48 ff., in Rawlinson, *Cuneiform Inscriptions of Western Asia*, Vol. III, Pl. 14; cf. *LAR*, Vol. II, § 341.

^{۶۷} Annals: Budge and King, *Annals of the Kings of Assyria*, I, 58; cf. *LAR*, Vol. I, § 232; cf. Olmstead, "Tiglath-Pileser I and His Wars," *JAOs*, XXXVII (1917), 174, and *History of Assyria*, p. 66.

^{۶۸} *Synchronistic History* ii 14 ff.; annals: Schroeder, *Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts*, Heft 2, No. 66:10 ff., and No. 69:15 ff.; cf. *LAR*, Vol. I, §§ 293 and 331; cf. Olmstead in *JAOs*, XXXVII, 183.

^{۶۹} L. W. King, *Chronicles Concerning Early Babylonian Kings*, II, 51 ff. and 62.

^{۷۰} De Mecquenem, "Fouilles de Susse," *RA*, XIX (1922), 131 ff. and 139 f.

بخش هشتم

^{۷۱} Annals: *Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts*, Heft 2, No. 84 obv. 23 ff.; cf. *LAR*, Vol. I, § 360.

* Annals: Budge and King, *Annals of the Kings of Assyria*, I, 254 ff.; cf. *LAR*, Vol. I, §§ 448-58. On the topography cf. Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, pp. 21-38; A. T. Olmstead, "The Calculated Frightfulness of Ashur nasir apal," *JAOs*, XXXVIII (1918), 209 ff.; E. A. Speiser, "Southern Kurdistan in the Annals of Ashurnasirpal and Today," *Annual of the American Schools of Oriental Research*, VIII (1926/27), 1-41.

† For references to the texts and for source criticism see A. T. Olmstead, *Assyrian Historiography* ("University of Missouri Studies, Social Science Series," Vol. III, No. 1 [May, 1916]), pp. 21-28; for convenient translations see for the first campaign *LAR*, Vol. I, §§ 561, 609, and 644. On the topography of the reign cf. Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, pp. 42-66; Olmstead, "Shalmaneser III and the Establishment of the Assyrian Power," *JAOs*, XLI (1921), 345-82.

‡ Cf. *LAR*, Vol. I, §§ 573 and 637.

§ Cf. *LAR*, Vol. I, § 581; for the location of Harhar see Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, p. 63.

¶ Cf. *LAR*, Vol. I, § 587.

¶ Cf. *LAR*, Vol. I, § 588.

§ Olmstead, "The Assyrian Chronicle," *JAOs*, XXXIV (1915), 361; cf. *JAOs*, XLI (1921), 374, n. 61.

¶ Cf. Olmstead, *History of Assyria*, pp. 153 f.

§ Sayce in *JRAS*, 1894, pp. 691-705; C. F. Lehmann-Haupt, *Corpus inscriptionum Chaldaicarum*, Textband, 1. Lfg. (Berlin und Leipzig, 1928), pp. 24-34; 2. Lfg. (Berlin und Leipzig, 1935), pp. 132-60.

§ Annals: *KB*, I (Berlin, 1889), 174-87; Weidner, "Die Feldzüge Šamši-Adada V. gegen Babylonien," *AOF*, IX (1933/34), 89-104; cf. *LAR*, Vol. I, §§ 718-22. On the topography and Iranian names cf. Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, pp. 66-69; G. Hüsing, "Vorgeschichte und Wanderungen der Parsawa," *Mitteilungen der Anthropologischen Gesellschaft in Wien*, LX (1930), 258 f.

§ O. Schroeder, *Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts*, Heft 2, No. 142; cf. Weidner in *AOF*, IX, 101-4.

§ C. F. Lehmann-Haupt, *Corpus inscriptionum Chaldaicarum*, Textband, 1. Lfg., pp. 45-47.

§ *KB*, I, 190 f.; cf. *LAR*, Vol. I, § 739. For the whole period cf. Olmstead, *History of Assyria*, pp. 158-61.

۱۵- سالنامه‌ها: من اجازه یافته‌ام از بازسازی سالنامه‌های تیگلات پیلر سوم به‌همت

استاد اومستد استفاده کنم. برای سالنامه‌های منتشر شده نگاه کنید به:

P. Rost, *Die Keilschrifttexte Tiglat-Pileasers III* (Leipzig, 1893), pp. 6 ff.; cf. *LAR*, Vol. I, §§ 766-68 and 773 f. On the topography cf. Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, pp. 72-94.

§ iii. 93; cf. the references in Práček, *Geschichte*, I, 85, n. 1.

§ Winckler, *Die Keilschrifttexte Sargons*, I (Leipzig, 1889), xxvii, n. 3.

§ Cf. Olmstead, *History of Assyria*, p. 362.

§ Herzfeld, *AMI*, VII (1934), 24-26, follows the doubtful lead of Práček, *Geschichte*, I, 18-20, in distinguishing between "Medes" or "mighty Medes" and "Medes on the border of Mount Bikni."

^{۲۰} Annals: A. G. Lie, *The Inscriptions of Sargon II, Part I* (Paris, 1929), corrected by Olmstead, "The Text of Sargon's Annals," *AJSL*, XLVII (1930/31), 259-80. For the year 719 see Lie, *op. cit.*, pp. 8 ff.; cf. *LAR*, Vol. II, § 6.

^{۲۱} Lie, *op. cit.*, pp. 12 ff.; cf. *LAR*, Vol. II, §§ 10 f.

^{۲۲} Annals: Lie, *op. cit.*, pp. 16 ff.; cf. *LAR*, Vol. II, §§ 12-15.

^{۲۳} Harper, *ABL*, No. 126; cf. Waterman, *RCAE*, I, 86 f. In this letter it is stated that the Medes are quiet.

در این نامه گفته شده که مادها آرام هستند.

^{۲۴} Harhar: Botta and Flandin, *Monument de Ninive*, Vol. I (Paris, 1849), Pl. 55; Kishesim: *ibid.*, Pls. 68 and 68 bis; Sikris: *ibid.*, Pl. 64; Kindau: *ibid.*, Pl. 61; Bit Bagaia: *ibid.*, Pl. 76; Kisheshlu: *ibid.*, Vol. II, Pl. 147. Cf. Billerbeck, *op. cit.*, pp. 98-101 nn.

^{۲۵} Cf. Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, pp. 163-67; Olmstead *History of Assyria*, p. 244.

^{۲۶} Thureau-Dangin, *Une relation de la huitième campagne de Sargon* (Paris, 1912); other fragments in Schroeder, *Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts*, Heft 2, No. 141. Cf. *LAR*, Vol. II, §§ 140 ff.

^{۲۷} One list is in the account of Sargon's eighth campaign, ll. 42-49; cf. *LAR*, Vol. II, § 147. The other is in Prism A, ll. 14-37, published by Winckler, *Die Keilschrifttexte Sargons*, II, Pl. 44; I have been able to use a revised copy of the prism text, prepared by Luckenbill for the *Assyrian Dictionary*; for translation cf. *LAR*, Vol. II, § 192. Cf. the good notes on Iranian names in König, *Älteste Geschichte*, pp. 55-58.

۲۸- پیداست منبعی بوده که نام آرباکس فهرست کتسیاس از آنجا آمده است؛ نگاه

کنید به زیر نویس ۱۵ بخش دهم.

^{۲۹} Lie, *op. cit.*, pp. 28 ff.; cf. *LAR*, Vol. II, §§ 23 f.

این حقیقت که بیت دیاو کو (*Bit Daiaukki*) را در گذشته یکی از هدفهای تعیین این سال می دانستند (نگاه کنید به: Lie, *loc. cit.*) و نیز نگاه کنید به:

Thureau-Dangin in *RA*, XXIV [1927], 75, n. 3)

از سوی مولفان اخیر به کلی نادیده گرفته شده.

^{۳۰} Winckler, *Die Keilschrifttexte Sargons*, II, Pl. 43, l. 14; cf. *LAR* Vol. II, § 118;

عبارتی که تا کنون به صورت نادرست ادی (ماتو) سیماش پاتی (ماتو) مادای خوانده می شد اکنون باید چنین خوانده شود: ادی (ماتو) سیماش پاتی «ماتوم مادای» تا سرزمین سیماش درمرز سرزمین مادها» خوانده شود.

بخش نهم

^۱ Annals: *KB*, I, 174 ff.; cf. *LAR*, Vol. I, § 726, and discussion in Olmstead, *History of Assyria*, pp. 156 f.

^۲ Babylonian Chronicle B, i 9 f.; I have been able to use the translation made for the Assyrian Dictionary by the late Professor D. D. Luckenbill from the text last published in *CT*, Vol. XXXIV, Pls. 43 ff.

The name is given as "Ummanigash, son of Umbadara," in Ashurbanipal's Cylinder A, vi 52, in Streck, *Assurbanipal*, pp. 54 f.; cf. *LAR*, Vol. II, § 810.

^۳ Rost, *Die Keilschrifttexte Tiglat-Pileasers III*, pp. 4 ff.; cf. *LAR*, Vol. I, § 764; see Olmstead, *History of Assyria*, pp. 176 f. Nakri and Pahhaz, attacked at this time, had already been mentioned by Shilhak-Inshushinak; see above, p. 115.

^۴ Lie, *The Inscriptions of Sargon II*, Part I, pp. 6 f., restored with Olmstead, *ASL*, XLVII (1930/31), 262 f., but compared with Babylonian Chronicle B, i 33 ff. On the event cf. Olmstead, *Western Asia in the Days of Sargon of Assyria* (New York, 1908), pp. 44 f., and *History of Assyria*, p. 251.

^۵ Babylonian Chronicle B, i 39 f.; in the Susa temple Ashurbanipal found a statue of Ishtar-Nanhundi, who is, of course, our king.

^۶ Scheil, *Mém.*, V, 62 f. (No. 84); it is this inscription which gives to Shilhina-hamru-Lagamar and Huban-immena the title of king (see above, p. 135). Other texts of this ruler: Scheil, *Mém.*, III, 90, and V, 93 (No. 57); V, 67 f. (No. 85).

^۷ De Morgan, *Mém.*, VIII, 34 f.

^۸ Scheil, *Mém.*, V, 69 ff. (No. 86).

۹- نگاه کنید به بخش چهارم کتاب حاضر.

^{۱۰} König, *Geschichte Elams*, p. 34.

وی «پسر تاهی می» را با بن تاهی (*ben tabhi*) بمعنی مرد قبیله صحراگرد تاهه برابر می داند؛ اما هارپر در ثابت می کند که قبیله آرامی تاهه در عیلام سکونت نداشت.

^{۱۱} Or should we read Tirushak? See T. J. Meek, *Old Akkadian, Sumerian, and Cappadocian Texts from Nuzi* ("Harvard Semitic Series," Vol. X [Cambridge, Mass., 1935]), p. xiii; cf., however, the Elamite deity Tiru in *Mém.*, V, 37 (No. 75), l. 15, and in *Mém.*, XI, 21 ff. (No. 92), obv. i 9, where I do not believe that we should read *Ti-shup* (i.e., Teshup).

^{۱۲} Relief: Jéquier, *Mém.*, III, 133 ff. Text: Scheil, *Mém.*, Vol. III, Pl. 23 and pp. 102 ff. (No. 63); also published by Wellesbach in his *Neue Beiträge zur Kunde der susischen Inschriften*, "Abhandlungen der K. Sächsischen Gesellschaft der Wissenschaften," phil.-hist. Klasse, XIV

(1894), 742 ff. Other reliefs in this ravine show processions of men and animals; cf. Jéquier, *Mém.*, Vol. III, Pls. 27-29.

¹³ Jéquier, *Mém.*, Vol. III, Pls. 26 and 32b. Text: Scheil, *Mém.*, III, 108 ff. (No. 64).

¹⁴ Lie, *op. cit.*, pp. 42 ff. On the location of the city cf. Streck in *MVAG*, XI, Heft 3 (1906), 18 f., where the name is read *Dûr-Abihara*; Olmstead, *Western Asia in the Days of Sargon of Assyria*, p. 130, n. 4.

¹⁵ Lie, *op. cit.*, pp. 50 ff. A location of Bit Imbi in the Dasht-i-Gawr with Billerbeck, *Das Sandschak Suleimania*, pp. 123 f., seems too far north to meet the geographical requirements.

¹⁶ Lie, *op. cit.*, pp. 72-75. Cf. Olmstead, *History of Assyria*, p. 249; Harper, *ABL*, Nos. 159-61 and 174 (Waterman, *RCAE*, I, 108-11 and 116-19); and *LAR*, II, § 65.

¹⁷ Text in Sidney Smith, *The First Campaign of Sennacherib* (London, 1921), ll. 5-27; see now Luckenbill, *Annals of Sennacherib* (OIP, Vol. II), pp. 48 ff., and cf. *LAR*, Vol. II, §§ 257-59.

¹⁸ Bellino Cylinder, ll. 20-26; see now Luckenbill, *Annals of Sennacherib*, pp. 58 f., and cf. *LAR*, Vol. II, §§ 277 f.

¹⁹ Harper, *ABL*, No. 645; Waterman, *RCAE*, I, 448 f.

²⁰ Bellino Cylinder, ll. 27-33; cf. Luckenbill, *Annals of Sennacherib*, pp. 59 f., and *LAR*, Vol. II, §§ 279-82.

²¹ See his inscription published by Scheil, *Mém.*, III, 100 f., and V, 93 f. (No. 62). Cf. also Babylonian Chronicle B, ii 32-34. The name cannot be read *Hallutush*; the last sign is usually *tu*, but once it is *su* (Streck, *Assurbanipal*, pp. 214 ff., iii 6), while Ashurbanipal, who discovered his statue in the Susa temple, writes his name *Hallusi* (Cyl. A, vi 54; cf. Streck, *op. cit.*, pp. 54 f.; *LAR*, Vol. II, § 810).

²² Babylonian Chronicle B, ii 35-46.

²³ Cf. Jéquier, *Mém.*, I, 128; for the text see n. 21.

²⁴ Babylonian Chronicle B, ii 47-iii 9. Annals: for convenience see Luckenbill, *Annals of Sennacherib*, pp. 38 f., 73 ff., and 89 f.; cf. *LAR*, Vol. II, §§ 246 f., 318-21, and 354. Cf. Olmstead, *History of Assyria*, pp. 290-92.

۲۵- قرار دادن محل ماداکو در خرابه‌های دره شهر در جلگه صیمره بر کران

رودخانه کرخه با شرایط و لوازم جغرافیایی بهتر تناسب دارد تا محل تعیین شده اوپر در کنار آب دز شمال دزفول یا محلی که بیلربک تعیین می‌کند و آن را در کلات رضا درست در شمال غرب شوش قرار می‌دهد. در مورد نظرات اخیر نگاه کنید به:

Billerbeck, *Susa* (Leipzig, 1893), pp. 70-72; Streck, *Assurbanipal*, p. 44, n. 2.

۲۶- درباره تعیین این محل نگاه کنید به:

Streck, *op. cit.*, p. 324, n. 3; Billerbeck, *Susa*, p. 72.

در اسناد هخامنشی که از شوش به دست آمده از این شهر نام رفته؛ نگاه کنید به:

Mém., Vol. IX, Nos. 65 and 238.

با تعیین مکانی که بیلربک کرده این محل در دز مالکان درمیانه مسیر کارون در کنار جاده مستقیم میان دزفول و اصفهان، تنها هفتاد مایل به خط مستقیم از شوش و چهل مایل از مالیز قرار دارد. طبیعتاً هنگامی که شاهان عیلام از ماداکتو یا شوش می گریختند به اینجا می آمدند.

^{۲۷} Babylonian Chronicle B, iii 9-15. Annals: for convenience see Luckenbill, *Annals of Sennacherib*, pp. 39 ff., 88 f., and 90 f.; cf. *LAR*, Vol. II, §§ 248-51, 351, and 355.

^{۲۸} Luckenbill, *Annals of Sennacherib*, pp. 41 ff.; cf. *LAR*, Vol. II, §§ 252-54; Babylonian Chronicle B, iii 16-18.

^{۲۹} Babylonian Chronicle B, iii 19-27.

۳۰ - به اکدی هومبا-مالداشو و بعدها او مان-آلداش.

^{۳۱} Babylonian Chronicle B, iii 39 ff.; R. C. Thompson, *The Prisms of Esarhaddon and Ashurbanipal* (London, 1931), p. 15.

^{۳۲} Scheil, *Mém.*, XI, 78 (No. 101); cf. Jéquier, *Mém.*, VII, 38. In *Mém.*, I, 127, Jéquier describes a fragmentary unpublished stele of this ruler, and in *Mém.*, I, 131, some unpublished bricks with inscriptions.

^{۳۳} Cf. König, *Geschichte Elams*, pp. 19 ff.

^{۳۴} Babylonian Chronicle B, iv 9 ff.

^{۳۵} Esarhaddon Chronicle, obv. 16-18, in Sidney Smith, *Babylonian Historical Texts* (London, 1924), pp. 12 ff.

^{۳۶} Omen query in Knudtzon, *Gebete*, No. 76.

^{۳۷} Harper, *ABL*, No. 918; cf. Waterman, *RCAE*, II, 138 f.

^{۳۸} Babylonian Chronicle B, iv 17 ff.; Esarhaddon Chronicle, obv. 21-23.

^{۳۹} Weissbach, "Susische Thontäfelchen," *BA*, IV (1902), 168-201; additional notes by Bork in *BA*, V (1906), 401-4. None of the letters is dated, and their translation is exceedingly difficult.

^{۴۰} Scheil, *Mém.*, XIV, 36 ff.

^{۴۱} Scheil, *Mém.*, XIV, 49 ff.; "Déchiffrement d'un document anzanite relatif aux présages," *RA*, XIV (1917), 29 ff.

^{۴۲} Harper, *ABL*, No. 328; cf. Waterman, *RCAE*, I, 226 ff.

بخش دهم

^۱ Knudtzon, *Gebete*, Nos. 19 f. and 16.

^۲ *Ibid.*, No. 24.

^۳ R. C. Thompson, *The Prisms of Esarhaddon and Ashurbanipal*, p. 19.

^۴ Knudtzon, *Gebete*, Nos. 30 f.; Klauber, *Texte*, Nos. 19 f.

^۵ Klauber, *Texte*, No. 22.

^۶ *Ibid.*, No. 21.

^۷ The Pateischoreis of Strabo *Geogr.* XV. iii. 1. Cf. Spiegel in *ZDMG*, XXXII (1878), 717; P. Haupt in *JAOs*, XLIV (1924), 158; Herzfeld in *AMI*, VII (1934), 26-28.

^۸ R. C. Thompson, *op. cit.*, p. 21.

^۹ Against the usual equation of this name with Greek Paraetacene cf. Herzfeld in *AMI*, VII (1934), 16 and 28.

^{۱۰} R. C. Thompson, *op. cit.*, p. 21.

^{۱۱} Herzfeld in *AMI*, VII (1934), 28 f.

^{۱۲} Harper, *ABL*, No. 1237; cf. Waterman, *RCAE*, II, 358 ff.

^{۱۳} i. 95 ff.

^{۱۴} The names of these tribes are successfully disposed of by König, *Älteste Geschichte*, p. 6.

۱۵- سالشمار نبو-نید، کوروش حد نهایی تاریخ ماد را اثبات کرده است. فهرست شاهان کتسیاس (چاپ موله، از صفحه ۴۱ به بعد، از تاریخ دیودوروس سیسیلی، ۲/ از صفحه ۳۲ به بعد) چیز مگر بسط و تفصیل عجیب و غریب فهرستی که در گزارش هرودوت آمده نیست. این پزشک-تاریخنگار در دربار اردشیر دوم که در آنجا «پوست نبشته‌های شاهی» در اختیارش بودند، صرفاً شمارشاهانی را که هرودوت به دست می‌دهد دو برابر می‌سازد. اگر چند نامهایی که یاد می‌کند ایرانی خالصند، اما تاریخ او عملاً فاقد هرگونه پایه و اساس است؛ برای بحثی انتقادی در این زمینه نگاه کنید به:

Prásek, *Geschichte*, I, 105 ff.

جدول زیر (نگاه کنید به: Rawlinson, *The Seven Great Monarchies* [New York, 1885], II, 85 and 571)

به روش مورخ کنیدوسی اشاره دارد:

کتسیاس		هرودوت	
۱- هرج و مرج ۲۵ سال	۱- آرباکس ۲۸ سال	۳- سوسارموس ۳۰ سال	
۲- دیوکس ۵۳ سال	۲- مائوداکس ۵۰ سال	۴- آرتوکاس ۵۰ سال	
۳- فراورتس ۲۲ سال	۵- آربیانس ۲۲ سال	۷- آرتونس ۲۲ سال	
۴- سکایان ۲۸ سال			
۵- کواکسارس ۴۰ سال	۶- آرتائوس ۴۰ سال	۸- آستیاراس ۴۰ سال	
۶- آستواگس ۳۵ سال	۹- آسپانداس ۳۸ سال		

۱۶- کتیبه بیستون داریوش، ۲/۱۴ و بعد؛ نگاه کنید به:

Weissbach, *Die Keilinschriften der Achämeniden* (Leipzig, 1911), pp. 28 f.

^{۱۷} So Prásek, *Geschichte*, I, 140.

¹⁸ So König, *Älteste Geschichte*, pp. 29 f.

¹⁹ So a keen deduction of König, *ibid.*

۲۵- در فارسی باستان هنگمنانه را غالباً به «جای انجمن» تعبیر می کردند. استاد آ. بوئبل پیشنهاد می کند که این نام شاید بمعنی چیزی مانند «دز؟ مادها» باشد.

²⁰ Klauber, *Texte*, No. 1; Knudtzon, *Gebete*, No. 6.

²¹ Klauber, *Texte*, Nos. 3, 12-14; Knudtzon, *Gebete*, No. 5.

²² Knudtzon, *Gebete*, No. 2.

²³ Klauber, *Texte*, Nos. 4 and 7.

²⁴ *Ibid.*, No. 8; cf. also Nos. 5 and 13; Knudtzon, *Gebete*, No. 4.

²⁵ Knudtzon, *Gebete*, No. 1.

۲۷- نگاه کنید به بخش نهم.

²⁶ Knudtzon, *Gebete*, No. 72.

²⁷ Klauber, *Texte*, No. 38; cf. *JASOS*, LII (1932), 304.

²⁸ Cf. Harper, *ABL*, No. 1109 (Waterman, *RCAE*, II, 272 f.); Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 50-55.

²⁹ So, if *mat-a-a* be interpreted as (*mātu*) *Mad-a-a*; the account is in Cylinder B, recently edited by Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 56 f.

³⁰ E. Herzfeld, *Am Tor von Asien* (Berlin, 1920), pp. 6-16; C. J. Edmonds, "A Tomb in Kurdistan," *Iraq*, I (1934), 190 f. A second tomb described by Edmonds, *ibid.*, pp. 185-89, is later in date.

³¹ Cf. André Godard, *Les Bronzes du Luristan* ("Ars Asiatica," Vol. XVII); R. Dussaud is preparing an elaborate study for the forthcoming survey of Persian art. Cf. also A. U. Pope in *Illustrated London News*, October 22, 1932, pp. 613-15; for the inscriptions see *ibid.*, October 29, 1932, pp. 666 f., and Weidner in *AOF*, VIII (1932/33), 258 f.

بخش یازدهم

¹ Babylonian Chronicle B, iv 37; Esarhaddon Chronicle, rev. 15. For the Ashurbanipal inscriptions cf. Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 14 ff. and 48 f.; for references to the later priams see Streck, *Ashurbanipal*, p. 791. Hereafter only the earliest reference to events mentioned in the texts of Ashurbanipal will be cited, for this is always closer to the truth; cf. Olmstead, *Assyrian Historiography*, pp. 53-59.

² Harper, *ABL*, No. 1385; cf. Waterman, *RCAE*, II, 466 ff. The attempt to fit letters from the royal archives into the historical picture starts with Olmstead, *History of Assyria*, pp. 431-88; cf. also the brief study of J. Schawe, "Untersuchung der Elambriefe aus dem Archiv Assurbanipals" (Inaug.-Diss., Berlin, 1927).

^۱ Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 56 ff.; cf. Harper, *ABL*, No. 295 (Waterman, *RCAE*, I, 204 ff.), which recounts the Assyrian's favors to Elam.

^۲ So in Harper, *ABL*, No. 576 (Waterman, *RCAE*, I, 408 ff.). The Te-Ummān, bowman of the Hallalla^۳ (name supplied from Harper, *ABL*, No. 520 obv. 15), of the relief inscription in Streck, *Assurbanipal*, pp. 334 f., belongs to the time of Tammartu.

^۳ Harper, *ABL*, No. 576 (cf. Waterman, *RCAE*, I, 408 ff.).

^۴ Letter from Naid-Marduk to Ashurbanipal's mother, Harper, *ABL*, No. 917 (Waterman, *RCAE*, II, 136 ff.).

^۵ Harper, *ABL*, No. 1114 (Waterman, *RCAE*, II, 276 f.).

^۶ On the activity in Bit Iakin see Harper, *ABL*, No. 1131 (Waterman, *RCAE*, II, 288 f.).

^۷ Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 58 ff.

^۸ Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 60 ff.; Layard, *Monuments of Nineveh*, 2d ser. (London, 1853), Pl. 49; Streck, *Assurbanipal*, pp. 316 ff.

^۹ Scheil, *Mém.*, III, 98-99 (Nos. 60-61); cf. Jéquier, *Mém.*, I, 131.

^{۱۰} *Mém.*, III, 96 (No. 59).

^{۱۱} *Mém.*, V, 84 (No. 87).

^{۱۲} Scheil, *Mém.*, XI, 80 f. (No. 102).

^{۱۳} Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 62-69; for the dating cf. J. Mayr, *ibid.*, pp. 105-9. For inscriptions on or intended for reliefs picturing this battle cf. Streck, *Assurbanipal*, pp. 310-17 and 322-33, with references to the reliefs themselves.

^{۱۴} Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 70 f.; relief inscriptions: Streck, *Assurbanipal*, pp. 324 f.

^{۱۵} Scheil, *Mém.*, XI, 77 (No. 100B), and III, 92 (No. 58); cf. Pézard in *Babyloniaca*, VIII (1924), 1-26. Cf. also Scheil, *Mém.*, XI, 83, and Pézard in *Babyloniaca*, VIII, 4 and Pl. 2.

Scheil, *Mém.*, XI, 76 (No. 100A).

۱۸ - حجاری برجسته و کتیبه:

۱۹ - شکل تصفیری اونتاش... آتامه‌ئو، ادا-هامینی دیگری است...

^{۱۶} Harper, *ABL*, No. 1380 (Waterman, *RCAE*, II, 462 ff.).

^{۱۷} Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 76 f. For the location of Mangisi near Der cf. the text in Nies and Keiser, *Babylonian Inscriptions in the Collection of James B. Nies*, Vol. II (New Haven, 1920), No. 33, ll. 6 f.

^{۱۸} Harper, *ABL*, No. 839 (Waterman, *RCAE*, II, 82 ff.).

^{۱۹} Harper, *ABL*, No. 1309 (Waterman, *RCAE*, II, 410 ff.).

^{۲۰} See Table IV at the end of this volume. The genealogy is made clear by the text in Streck, *Assurbanipal*, pp. 180 f., obv. 30-34; cf. also Bauer, *Das Inschriftenwerk Assurbanipals* (Leipzig, 1933), II, 51 f., obv. 14.

^{۲۱} Klauber *Texte*, No. 105.

^{۲۲} Harper, *ABL*, Nos. 289 and 998 (Waterman, *RCAE*, I, 200 f., and II, 190 ff.).

^{۲۳} Harper, *ABL*, No. 1195 (an omen); cf. Waterman, *RCAE*, II, 326 f. Cf. Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 78 f. and 102 f.

- ^{۲۸} Harper, *ABL*, No. 960 (Waterman, *RCAE*, II, 164 f.).
- ^{۲۹} Harper, *ABL*, No. 961 (Waterman, *RCAE*, II, 166 f.).
- ^{۳۰} Harper, *ABL*, No. 521 (Waterman, *RCAE*, I, 366 ff.). On Hudimiri see below, p. 204.
- ^{۳۱} Harper, *ABL*, No. 284 (Waterman, *RCAE*, I, 196 f.).
- ^{۳۲} Harper, *ABL*, No. 1151 (Waterman, *RCAE*, II, 300 ff.).
- ^{۳۳} Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 78 ff.
- ^{۳۴} Harper, *ABL*, No. 282 (Waterman, *RCAE*, I, 194 f.).
- ^{۳۵} Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 80 f.
- ^{۳۶} Harper, *ABL*, Nos. 1323 and 1167 (Waterman, *RCAE*, II, 422 f. and 308 f.); Piepkorn, *Ashurbanipal*, I, 102 f.
- ^{۳۷} Harper, *ABL*, Nos. 963 and 622 (Waterman, *RCAE*, II, 166 ff., and I, 434 f.).
- ^{۳۸} Harper, *ABL*, No. 1148 (Waterman, *RCAE*, II, 298 ff.).
- ^{۳۹} Cylinder C, viii 47-63, in Streck, *Assurbanipal*, pp. 142 f.; cf. *LAR*, Vol. II, § 878.
- ^{۴۰} Harper, *ABL*, No. 1170 (Waterman, *RCAE*, II, 310 f.).
- ^{۴۱} Harper, *ABL*, Nos. 460 and 1063 (Waterman, *RCAE*, I, 320 f., and II, 238 f.).
- ^{۴۲} Cylinder C, ix 89 ff.; cf. Bauer, *Das Inschriftenwerk Assurbanipals*, II, 17 f., earlier in Streck, *Assurbanipal*, pp. 144 f.; *LAR*, Vol. II, § 879.
- ^{۴۳} Harper, *ABL*, No. 281, obv. 23-31 (Waterman, *RCAE*, I, 192 f.).
- ^{۴۴} Harper, *ABL*, No. 1000 (Waterman, *RCAE*, II, 192 ff.).
- ^{۴۵} Harper, *ABL*, No. 520 (Waterman, *RCAE*, I, 364 ff.).
- ^{۴۶} Cf., for example, W. K. Loftus, *Travels and Researches in Chaldaea and Susiana* (New York and London, 1857), pp. 331 and 390 ff.
- ^{۴۷} Harper, *ABL*, No. 280 (Waterman, *RCAE*, I, 190 ff.). This letter is obviously one of the sources from which the composer of the Rassam Cylinder drew his account of the beginning of the seventh campaign in col. iv, ll. 116-23; cf. Streck, *Assurbanipal*, pp. 42 ff.; *LAR*, Vol. II, § 800.
- ^{۴۸} Harper, *ABL*, No. 781 (Waterman, *RCAE*, II, 46 ff.).
- ^{۴۹} Harper, *ABL*, No. 462 (Waterman, *RCAE*, I, 320 ff.).
- ^{۵۰} Bupila of the Persian documents from Susa in *Mém.*, Vol. IX.
- ^{۵۱} Harper, *ABL*, No. 794 (Waterman, *RCAE*, II, 56 ff.).
- ^{۵۲} Harper, *ABL*, No. 792 (Waterman, *RCAE*, II, 54 f.).
- ^{۵۳} Harper, *ABL*, No. 285 (Waterman, *RCAE*, I, 198 f.).
- ^{۵۴} Streck, *Assurbanipal*, pp. 46 f.; *LAR*, Vol. II, § 804.
- ^{۵۵} So read, instead of Haiialisi, on the prisms in the British Museum by A. C. Piepkorn.
- ^{۵۶} Streck, *Assurbanipal*, pp. 44 f.; *LAR*, Vol. II, § 802.
- ^{۵۷} Harper, *ABL*, No. 1022 (Waterman, *RCAE*, II, 212 ff.).
- ^{۵۸} Harper, *ABL*, No. 295 (Waterman, *RCAE*, I, 204 ff.).
- ^{۵۹} Harper, *ABL*, No. 1260 (Waterman, *RCAE*, II, 376 f.).
- ^{۶۰} Harper, *ABL*, Nos. 268 and 831 (Waterman, *RCAE*, I, 180 ff., and II, 78 f.).

^{۶۰} Harper, *ABL*, No. 281 obv. 23-31 (Waterman, *RCAE*, I, 192 f.). For the prism account cf. Streck, *Assurbanipal*, pp. 44-47; *LAR*, Vol. II, §§ 802 f.

^{۶۱} Harper, *ABL*, No. 281 obv. 4-15 (Waterman, *RCAE*, I, 192 f.).

^{۶۲} Streck, *Assurbanipal*, pp. 46 ff.; *LAR*, Vol. II, § 805.

^{۶۳} The account of the campaign as here given is a composite of Streck, *Assurbanipal*, pp. 46 ff. (*LAR*, Vol. II, §§ 806-8), and the fragmentary text in Harper, *ABL*, No. 1311 (Waterman, *RCAE*, II, 412 ff.); cf. also R. C. Thompson, *The Prisms of Esarhaddon and Ashurbanipal*, pp. 34 f.

^{۶۴} Weidner in *AOF*, VII (1931/32), 1-7; R. C. Thompson in *JRAS*, 1932, p. 239, and in *Annals of Archaeology and Anthropology* (University of Liverpool), XX (1933), 86 and 95. On Hudimiri cf. J. Schawe in *AOF*, VIII (1932/33), 52 f.

^{۶۵} Harper, *ABL*, No. 281 obv. 31 ff. (Waterman, *RCAE*, I, 192 ff.).

^{۶۶} Perhaps "great king" in Elamite; cf. the city name Shuhari Sungur in Harper, *ABL*, No. 281 obv. 13 (Waterman, *RCAE*, I, 192 f.).

^{۶۷} Cf. P. Jensen, "Elamitische Eigennamen," *WZKM*, VI (1892), 47-70; De Genouillac, "Les dieux de l'Élam," *RT*, XXVII (1905), 94-119; Hüsing in *OLZ*, VIII (1905), 385 ff.; C. Frank, "Elamische Götter," *ZA*, XXVIII (1914), 323-29.

۶۹- نگاه کنید به بخش ششم.

۷۰- کتاب عزرا، ۹/۴.

^{۷۱} Cf. De Morgan, *Mém.*, I, 96 ff.

^{۷۲} De Mecquenem, *Mém.*, VII, 61-130; De Morgan, *Mém.*, VII, 49-59.

^{۷۳} Cf. Toscanne, "Études sur le serpent," *Mém.*, XII, 153-227.

^{۷۴} Harper, *ABL*, No. 1007 (Waterman, *RCAE*, II, 198 ff.).

^{۷۵} Harper, *ABL*, No. 1286 (Waterman, *RCAE*, II, 396 f.).

^{۷۶} Harper, *ABL*, No. 879 (Waterman, *RCAE*, II, 110 f.).

^{۷۷} Harper, *ABL*, No. 1115 (Waterman, *RCAE*, II, 276 ff.).

^{۷۸} Harper, *ABL*, No. 1284 (Waterman, *RCAE*, II, 390 f.); Streck, *Assurbanipal*, pp. 60 f.; *LAR*, Vol. II, § 815.

^{۷۹} Streck, *Assurbanipal*, pp. 62 f.; *LAR*, Vol. II, § 816.

^{۸۰} Streck, *Assurbanipal*, pp. 82 f. and 836 f.; *LAR*, Vol. II, §§ 832 f.

^{۸۱} Johns, *Assyrian Deeds and Documents*, Vol. II (Cambridge, 1901), Nos. 904 i 4 f. and 857 iii 11 and 20; cf. Forrer, *Die Provinzeinteilung des assyrischen Reiches*, p. 102.

بخش دوازدهم

^۱ Herzfeld in *AMI*, II (1930), 113-27. Doubts concerning the authenticity of this tablet are expressed by H. H. Schaefer in *Sitzungsberichte der*

Preussischen Akademie der Wissenschaften, phil.-hist. Klasse, 1931, pp. 635-45, and by W. Brandenstein in *WZKM*, XXXIX (1932), 15-19, but are successfully refuted by Herzfeld in *AMI*, IV (1932), 125-39, and by E. Benveniste in Meillet, *Grammaire du vieux-Perse* (2d ed.; Paris, 1931), pp. 1 f.

۲- نگاه کنید به بخش پیشین.

^۱ Herodotus i. 106.

^۲ Herodotus i. 103, also i. 73.

^۳ Cf. Thureau-Dangin in *RA*, XI (1914), 141 f.

^۴ For the subsequent conflicts see the tablet published by C. J. Gadd, *The Fall of Nineveh* (London, 1923); translation only, by the late D. D. Luckenbill in *LAR*, Vol. II, §§ 1167 ff. For the history cf. Olmstead, *History of Assyria*, pp. 634-38. For the historical interpretation of this period expressed by J. Lewy in *MVAG*, XXIX, Heft 2 (1924), 1-14, and also by König in his *Älteste Geschichte*, pp. 40-52, see the successful refutation of the former study by P. Schnabel in *ZA*, XXXVI (1925), 316-18.

^۵ Cf. the greed of Belesys in the story of Ctesias in Diodorus Siculus ii. 28.

^۶ Gadd, *op. cit.*, pp. 33 and 38; cf. *LAR*, Vol. II, § 1174.

^۷ Berossus, frag. 43 (cf. P. Schnabel, *Berossos* [Berlin, 1923], p. 270), from Polyhistor, in Eusebius *Chron.* i. 5. 3 (ed. Schoene, pp. 29 f.); Berossus, frag. 44 (cf. Schnabel, *op. cit.*, pp. 270 f.), from Abydenus, in Eusebius *Chron.* i. 9. 2 (ed. Schoene, pp. 37 f.), Ctesias *Persica*, exc. 2 (ed. Müller, p. 45), also witnesses to the fact that Astyages had a daughter named Amytis.

^۸ In Diodorus Siculus ii. 25 f.

^۹ Letter in Contenau, *Contrats et lettres* (Musée du Louvre, Département des antiquités orientales, "Textes cunéiformes," Vol. IX), No. 99; cf. Thureau-Dangin in *RA*, XXII (1925), 27-29. This letter, containing the statement "the king has gone to Harran; a large force of the Medes (Madaï) went with him," should alone refute the view of Gadd that Cyaxares and his Umman-Manda were Scythians.

^{۱۰} Cf. in Langdon, *Die neubabylonischen Königsinschriften*, "Nabonid" texts No. 1 i 8 ff., No. 8 ii 1 ff. and x 12 ff.

^{۱۱} Cf. Herzfeld, *AMI*, VII, 17 and 22 f.

^{۱۲} The Median Artaxerxes of the Ctesias story (ed. Müller, p. 42 [from Diodorus ii. 33]) is to be equated with Cyaxares; see table above, p. 176. Cf. also Strabo *Geogr.* xi. 13. 3.

^{۱۳} Ctesias, ed. Müller, pp. 42 f. (from Diodorus ii. 34).

^{۱۴} Cf. Herzfeld in *AMI*, VII (1934), 29 f.; Neilson C. Debevoise, *A Political History of Parthia* (in preparation; to be published by the Oriental Institute in association with the University of Chicago Press).

^{۱۵} Herodotus i. 72.

^{۱۶} Herodotus i. 73 ff.; for date of the eclipse see references in Prähok, *Geschichte*, I, 164 f. Herodotus i. 103 expressly declares that the eclipse occurred in the reign of Cyaxares; Cicero *De divinatione* i. 49 and Eusebius *Chron. can.* (ed. Schoene, II, 94 f.) date the conclusion of the war to the reign of Astyages; cf. also Pliny *Hist. nat.* ii. 12 (ed. Gronovius). In Babylonian the name Astyages is written Ishtumegu.

^{۱۹} Bricks: Scheil in *RA*, XXIV (1927), 47 f., identical with those from Babylon in Langdon, *Die neubabylonischen Königsinschriften*, "Nebukadnezar" texts Nos. 39-41. Vase: *Mém.*, VI, 56, now in Langdon, *op. cit.*, "Nebukadnezar" No. 47. Weight: *Mém.*, Vol. IV, Pl. 18 (cf. Scheil in *Mém.*, V, xxiii); cf. also De Mecquenem in *RA*, XXI (1924), 109, and *Mém.*, XXV, 207 f.

^{۲۰} Scheil, *Mém.*, II, 123 ff., a part of the text now complete in Langdon, *op. cit.*, pp. 144 ff. ("Nebukadnezar" No. 17).

^{۲۱} Polyhistor (frag. 24) in Eusebius, *Evang. Praep.* ix. 39; cf. E. H. Gifford, *Eusebii Pamphili Evangelicae praeparationis libri XV*, III, Part 1 (Oxford, 1903), 482.

^{۲۲} Berossus, frag. 2 (cf. Schnabel, *Berossos*, pp. 271-73), from Josephus *Contra Apionem* i. 19, repeated in *Antiq.* x. 11. 1; also in the Armenian version of Eusebius *Chron.* (ed. Schoene, pp. 47 f.) in Eusebius, *Werke*. V. *Die Chronik* (transl. by J. Karst; Leipzig, 1911), pp. 22 f.

^{۲۳} Cf. Olmstead, "The Chaldaean Dynasty," *Hebrew Union College Annual*, II (1925), 42.

^{۲۴} Cf. Olmstead in *Hebrew Union College Annual*, II, 42 f., and *History of Palestine and Syria* (New York, 1931), pp. 539 f.

^{۲۵} So, if we are to judge from the archeological data. Vase of Amel-Marduk from Susa in Scheil, *Mém.*, X, 96, republished after restoration in *Mém.*, XIV, 60; cf. Thureau-Dangin in *RA*, IX (1912), 24 f. Vase of Nergal-shar-usur in Scheil, *Mém.*, X, 96.

۲۶- کتاب ارمیاء، از باب چهارم به بعد.

۲۷- کتاب یوشع، ۱۸/۱۳؛ ارمیاء ۵۱/۱۱ و ۲۸؛ مقایسه کنید با کتاب ارمیاء ۲۷/۵۱ «اراراط و منی و اشکنار».

۲۸- کتاب یوشع، ۱۸/۱۳؛ کتاب ارمیاء، ۵۰/۱۲، ۲۹، ۲۲؛ ۵۱/۳ و ۱۱.

۲۹- کتاب ارمیاء، ۵۱/۴۶.

۳۰- کتاب ارمیاء، ۵۰/۱۵؛ ۵۱/۱۲، ۳۱ و بعد.

۳۱- کتاب ارمیاء، ۵۰/۲۱.

۳۲- کتاب ارمیاء، ۵۰/۸، ۲۸؛ ۵۱/۶، ۹، ۲۵، ۵۰؛ کتاب یوشع، ۱۳/۱۴.

درباره برداشت از کتاب یوشع، باب سیزدهم و کتاب ارمیاء از باب ۵۰ به بعد نگاه کنید به خلاصه مقاله خوانده شده در شاخه غرب میانه انجمن شرق شناسی امریکا در:

J.A.O.S., LI (1931), 370; cf. also Olmstead, *History of Palestine and Syria*, pp. 542-45.

^{۲۶} Herodotus i. 107 f.

بیشترین پژوهشگران در درستی این داستان تردید کرده‌اند، اما ازدواج دختر پادشاه با فرمانروای وابسته پدیده معروف تاریخ هلنیستی و مشرق است. دلیلی روشن برای تردید در این زمینه وجود ندارد. اما «تمایل» کتسیاس در انکار وجود خون مادی در تن بنیادگذار

امپراتوری ایران (در [ed. Müller, p. 45] *Persica*, exc. 2) کاملاً آشکار است. استاد اومستد توجه مرا به این مسئله جلب کرده که اندکی پس از آمدن کتسیاس به دربار هخامنشی، سرزمین ماد در ۴۱۵ ق م که امپراتوری ایران در مصر با دشواریهای دست بگریبان بود سر به شورش برداشت؛ نگاه کنید به:

* Herodotus i. 127.

* Inscriptions: Langdon, *Die neubabylonischen Königsinschriften*, "Nabonid" texts Nos. 1, 8, and 9.

* Nicolaus of Damascus in frag. 66; cf. F. Jacoby, *Die Fragmente der griechischen Historiker*, II A (Berlin, 1926), 365-70.

* Strabo *Geogr.* xv. 3. 8.

* Herodotus i. 127 f.

* Sidney Smith, *Babylonian Historical Texts*, pp. 110 ff. (col. ii, ll. 1-4).

نشانه‌های اختصاری نشریات

<i>AJSL</i>	American Journal of Semitic Languages and Literatures (Chicago, etc., 1884—).
<i>AMI</i>	Archäologische Mitteilungen aus Iran (Berlin, 1929—).
<i>AOF</i>	Archiv für Orientforschung. Band III— (Berlin, 1926—).
<i>BA</i>	Beiträge zur Assyriologie und semitischen Sprachwissenschaft (Leipzig, 1890—).
Barton, <i>RISA</i>	BARTON, G. A. The Royal Inscriptions of Sumer and Akkad (New Haven, Conn., 1929).
<i>BE</i>	Pennsylvania. University. The Babylonian Expedition. Ser. A: Cuneiform Texts. Ser. D: Researches and Treatises. Ed. by H. V. HILPRECHT (Philadelphia, 1893—).
<i>CT</i>	Cuneiform Texts from Babylonian Tablets, etc., in the British Museum (London, 1896—).
Harper, <i>ABL</i>	HARPER, ROBERT FRANCIS. Assyrian and Babylonian Letters Belonging to the Kouyunjik Collections of the British Museum (14 vols.: London, 1892-1914).
Hüsing, <i>Quellen</i>	HÜSING, GEORG. Die einheimischen Quellen zur Geschichte Elams. 1. Teil. Altelamische Texte (Leipzig, 1916).
<i>JAOS</i>	American Oriental Society. Journal (Boston, etc., 1849—).
<i>JRAS</i>	Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland, <i>London</i> . Journal (London, 1834—).
<i>KB</i>	Keilinschriftliche Bibliothek, hrag. von EBERHARD SCHRADER (6 vols.; Berlin, 1889-1915).
Klauber, <i>Texte</i>	Politisch-religiöse Texte aus der Sargonidenzeit, hrag. von E. G. KLAUBER (Leip-

- zig, 1913).
- Knudtzon, Gebete** Assyrische Gebete an den Sonnengott für Staat und königliches Haus aus der Zeit Asarhaddons und Asurbanipals, hrsg. von J. A. KNUDTZON (Leipzig, 1893).
- König, Älteste Geschichte** KÖNIG, F. W. Älteste Geschichte der Meder und Perser (Der Alte Orient, Band XXXIII, Heft 3/4 [Leipzig, 1934]).
- König, Geschichte Elams** KÖNIG, F. W. Geschichte Elams (Der Alte Orient, Band XXIX, Heft 4 [Leipzig, 1931]).
- LAR** LUCKENBILL, D. D. Ancient Records of Assyria and Babylonia (2 vols.; Chicago, 1926-27).
- MAOG** Altorientalische Gesellschaft, Berlin. Mitteilungen (Leipzig, 1925—).
- Mém.** France. Délégation en Perse. Mémoires. Tome I-XIII (Paris, 1900-1912).
France. Mission archéologique de Susiane. Mémoires. Tome XIV (Paris, 1913).
France. Mission archéologique de Perse. Publications. Tome XV (Paris, 1914).
France. Mission archéologique de Perse. Mémoires. Tome XVI-XXV (Paris, 1921-34).
- MVAG** Vorderasiatisch-ägyptische Gesellschaft, Berlin. Mitteilungen (Berlin, 1896-1908; Leipzig, 1909—).
- OIC** Chicago. University. The Oriental Institute. Oriental Institute Communications (Chicago, 1922—).
- OIP** Chicago. University. The Oriental Institute. Oriental Institute Publications (Chicago, 1924—).
- OLZ** Orientalistische Literaturzeitung (Berlin, 1898-1908; Leipzig, 1909—).
- PBS** Pennsylvania. University. University Museum. Publications of the Babylonian Section (Philadelphia, 1911—).
- Piepkorn, Ashurbanipal, I** PIEPKORN, A. C. Historical Prism Inscriptions of Ashurbanipal. I (Chicago. University. The Oriental Institute. Assyriological Studies, No. 5 [Chicago, 1933]).

- Prášek, Geschichte** PRÁŠEK, J. V. Geschichte der Meder und Perser (2 vols.; Gotha, 1906-10).
- PSBA** Society of Biblical Archaeology, *London*. Proceedings (London, 1879-1918).
- RA** Revue d'assyriologie et d'archéologie orientale (Paris, 1884—).
- RT** Recueil de travaux relatifs à la philologie et à l'archéologie égyptiennes et assyriennes (40 vols.; Paris, 1870-1923).
- SAK** THUREAU-DANGIN, FR. Die sumerischen und akkadischen Königsinschriften (Vorderasiatische Bibliothek, 1. Stück [Leipzig, 1907]).
- SAOC** Chicago. University. The Oriental Institute. Studies in Ancient Oriental Civilization (Chicago, 1931—).
- Waterman, RCAE** WATERMAN, LEROY. Royal Correspondence of the Assyrian Empire (University of Michigan Studies, Humanistic Series, Vols. XVII-XIX; Ann Arbor, 1930-31).
- WZKM** Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes (Wien, 1887—).
- ZA** Zeitschrift für Assyriologie und verwandte Gebiete (Leipzig, 1886—).
- ZDMG** Deutsche morgenländische Gesellschaft. Zeitschrift (Leipzig, 1847—).

فهرست اعلام

آباددانی ۱۱۲	آراتریشو ۱۶۰
آبیراتاش ۷۳	آرباکو ۱۱۷
آبیروس ۱۱۳	آربلا ۳۹، ۷۶، ۱۰۹، ۱۱۲
آپارنا ۱۳۱، ۱۳۲	آرباکس مادی ۱۶۴
آتا ۱۰۹	آرزوهینا ۱۰۳
آتار- کیتاه ۷۶، ۷۷	آرسامس ۱۶۲
آتامتو ۱۴۶	آرشام ۱۶۲
آترانا ۱۳۷	آرلاگان ۳۹
آتروپاتن ۱۶۵	آرنوپویل ۳
آتلیلا ۱۰۹	آروکو ۱۶۲
آتن ۴۵	آریارامنس ۱۶۱
آتوما ۸۹	آریارامنه ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۹
آدا ۵۶	آری ۱۳۱
آداب ۲۲	آریاییها ۱۸
آدامدون ۴۳، ۴۷	آریک- دن- ایلو ۷۶
آدای ۶۰	آریه نیس ۱۶۶
آدای آمورو ۶۰	آزا ۱۱۴
آذربایجان ۱۶۵	آ... زاهایا ۸۸
آرازیش ۱۱۱، ۱۱۲	آسانیو ۸۹
آراشتوا ۱۰۹	آستواگس ۱۳۴
آرامی ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۰	آستیباراس ۱۶۵، ۱۶۷
۱۶۸	آ. سونکیک ۷۸
آرامیان ۸۸، ۸۹، ۱۱۹، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۵۵	آسه ۹۰
۱۶۶	آسیای صغیر ۱۵، ۱۷

آمه دیرا ۱۵۱	آسیر سیر ۶۴
آمه کا ۱۰۹	آسیروم ۴۸
آمیتیس ۱۶۴	آشکوپه ۵۷
آمی زادوگا ۶۴	آشور ۷، ۱۳، ۱۶، ۵۴، ۷۱، ۷۶، ۸۰، ۸۲
آناخوتاش ۸۹	۸۷، ۹۱، ۱۰۳، ۱۰۷-۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۶
آناطولی ۷، ۱۷، ۱۰۷، ۱۲۹	۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰-۱۳۹
آنا - مهرا - هالکی ۶۳	۱۴۱-۱۵۰، ۱۵۳-۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰
آنتاریاتی ۱۳۱	۱۶۲-۱۶۴
آنتوم ۳۴	آشوربانی پال ۸۴، ۹۴، ۹۵، ۱۰۸، ۱۳۷
آندیر پاتیانی ۱۳۱	۱۴۱-۱۶۰، ۱۶۲
آنو ۳۴، ۸۰	آشور-دان ۸۷، ۹۱
آنوبانی نی ۳۴، ۳۵، ۱۳۸	آشور-دان یکم ۸۲
آنوموتابیل ۵۱	آشور-رش-ایشی ۱۰۲
آوروهان ۱۰۸	آشوری ۱۶۰
آهشری ۱۳۰، ۱۳۷	آشوریان ۲۸، ۸۹، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹
آیا ۸۱	۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۵
آیا پاکسینا ۱۵۶	آفریقا ۷، ۱۰
آیاپیر ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۵	آکارسالو ۸۲، ۸۷، ۹۰، ۱۰۳
آی. ج. گلب ۳	آکروپول ۴۵
آئوره پارانو ۱۱۷	آکروپولیس ۳۲، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۷، ۶۱
	۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۱۲۱
آبارتی ۴۶، ۵۰، ۶۲، ۷۴	آکساتار ۱۲۳، ۱۲۴
ابراهیم (ع) ۲۷	آکودو ۱۲۴
ابلگمش ۲۷	آکوز ۵۴
ابه ۸۸	آگابتاها ۷۹
ابی - سین ۴۳، ۴۶ - ۴۸	آگوم ۷۲
ایبه ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۱۱۱	آگوم - کاکریمه ۷۳
ابی سینی - بتی ۸۷	آلبرت - تن آیک اولمستد ۲
اتروسکها ۱۵	آلپ ۱۷
اتیوپیا ییهای ۱۶	آلتون کوپرو ۳۱، ۳۹، ۸۷، ۹۰، ۱۰۳
اداد ۷۰، ۷۷، ۸۸، ۹۲، ۱۰۱، ۱۰۳	آلواتس ۱۶۶
اداد - شوم - ایدینا ۸۰	آمارنا ۷۳
اداد - نیراری ۷۶	آمال ۳۰
اداد - نیراری دوم ۱۰۸	آموری ۵۳، ۵۴، ۶۰

- اداد - نیراری سوم ۱۱۱
 اداد - هامیتی - اینشوشیناک ۱۴۵، ۱۴۹
 اداد هوشو ۶۲
 ادد ۳۴، ۳۵
 اراپها ۲۶
 ارافه ۸۸، ۹۱، ۱۶۳، ۱۶۶
 ارته سری ۱۱۰
 ارته سیرار ۱۱۰
 ارمن ۷۶، ۱۰۳
 ارمنستان ۵، ۷، ۲۶، ۱۱۰، ۱۱۴
 ارمیا ۱۶۸
 اروپا ۷، ۱۱
 ارومیه ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۸
 ۱۶۳
 ازیدوپیزیر ۳۸
 استادف. دیلو. گیرز ۳
 استارپانو ۱۱۷
 استرابون ۹
 اسرحدون ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳
 ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۲
 اسکندر مقدونی ۱
 اسکوتیا ۱۲۹
 اشارید ۲۷
 اشیه بره ۱۱۷
 اشکانی ۱۶۵
 اشنونا ۵۰، ۵۱، ۶۲، ۸۳
 اصفهان ۱۶۵
 افغانستان ۶، ۱۶
 اکارسالو ۷۶
 اکالات ۹۲
 اکالاته ۱۰۳
 اکباتان (همدان) ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۶۳، ۱۶۵
 ۱۷۰
 اکد ۱۳، ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۷۲، ۷۳، ۸۳
- ۸۴، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۵۵
 اکده ۵۳
 اکدی ۲، ۱۹، ۲۴، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۴۸
 ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۶۳، ۶۵، ۶۹، ۷۹، ۸۲
 ۹۶، ۱۲۸، ۱۴۵
 اکمیش لانهو ۹۰
 البرز ۵، ۱۶۵
 التون کوپروی ۲۹
 المان ۷۱، ۷۳
 الوند ۱۳۷
 الی ۸۳، ۹۲
 الیپی ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶-
 ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۶۰
 اماشکوش ۳۱
 امان - کاسیبار ۱۵۶
 امل - مردوک ۱۶۷
 اموتیال ۵۸-۶۱
 انام مونه ۲۹، ۳۱
 انبی لوآ ۴۷
 انبی لوخان ۴۶، ۴۷
 اتران ۵۵، ۶۲، ۷۷، ۸۲، ۹۲، ۱۲۰، ۱۲۱
 ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۶۱، ۱۶۸
 انشان ۹، ۲۶، ۲۸، ۴۰، ۴۲-۴۸، ۵۱، ۵۶
 ۹۰، ۹۹، ۱۳۶، ۱۶۵، ۱۷۰
 انکی ۵۷
 انلیل ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۴۷، ۷۰، ۷۶، ۸۷
 انلیل - ندین - آخه ۸۴
 انلیل - ندین - شومی ۸۰
 انمنباراگسی ۲۱
 انه تارزی ۲۳
 اواک ۲۹، ۴۷
 اوال ۳۰، ۵۴
 اوالکی ۱۰۹
 اوالی ۱۳۷

- اولای ۱۰۱، ۱۲۴، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۴
 اولپوهشی - ایگی - بالاپ ۶۱
 اولوخی - ایشان ۲۵
 اولوسونو ۱۱۴ - ۱۱۶
 اوما ۳۰، ۳۹
 اومان - ماندا ۱۶۴
 اومان - منانو ۱۲۶
 اومانونو ۱۲۷
 امهولوما ۱۵۱، ۱۵۵
 اونپاتار - هوبان ۷۹، ۸۰
 اوتتاش - هوبان ۷۷ - ۷۹، ۹۳، ۹۵
 اوندادو ۱۵۱، ۱۵۴
 اونداسی ۱۴۶
 اوی ۲۵
 اهورامزدا (اَنورامزدا) ۱۶۲، ۱۱۷
 ائا ۳۳، ۵۷، ۷۰
 ائا - سونکیک ۷۸
 ایا اوتارشی ۱۱۳
 ایا پروم ۴۴
 ایا خزر - ایلی ۵۵
 ایا سوییگالای ۱۲۳
 ایا شو باگالاها ۷۶
 ایاشیان ۱۴۹، ۱۵۱
 ایالمان ۸۸، ۸۹
 ایاموتبال ۱۴۱
 ایاترو ۷۱، ۱۰۹
 ایتالیا ۱۵
 ایتونی ۱۴۴
 ایدادو ۴۹، ۵۱
 ایدادو - تمتی ۵۲
 ایدادو - ناپیر ۵۲
 ایدادوی یکم ۴۸
 ایدادوی دوم ۵۰
 ایدیده ۸۲، ۱۵۴
- اوان ۲۲ - ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۴، ۳۵، ۵۳
 اوبا ۲۷، ۲۸، ۴۳
 اوباش ۱۱۳
 اوپورکوپاک ۷۸، ۹۹
 اوپیس ۳۳، ۱۰۱، ۱۳۲
 اوتو - ا - هیخی - پنیکی ۸۶
 اوتوک ۲۲
 اودوران (هوتران) ۱۵۶
 اور ۳۲، ۴۰، ۴۵ - ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۷۵، ۷۶، ۹۵، ۱۳۹، ۱۵۸
 اوراتویی ۱۶۸
 اوزاکازابارنا ۱۳۲
 اوربیلوم ۳۹، ۴۴، ۴۶
 اورتاکی ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۱ - ۱۴۵، ۱۵۳
 اورشلیم ۱۵۷، ۱۶۷
 اورکیوم ۴۲
 اور - نامو ۴۰
 اوروآنا ۵۰
 اوروتوک - الهالاهو ۸۶
 اوروک ۱۲، ۲۱، ۲۲، ۶۱، ۸۴، ۱۲۴، ۱۲۵
 ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۶۳
 اورینیایکی ۱۰
 اوزار گارشانا ۴۶
 اوشرای ۱۱۷
 اوشور ۱۱۳
 اوشی ۷۳
 اوشی شی ۱۳۵
 اوکارسیلام اییه ۸۷
 اوکساتار ۱۱۶
 اوکنو ۱۰۰
 اوکو - تاخش ۲۴
 اوگوگومهری ۴۴
 اولام - بورباش ۷۳
 اولان ۹۲

- ایمیریا ۷۹
 اینانا ۵۷، ۵۶، ۵۰
 اینبیر ۲۹
 اینداییگاش ۱۴۷، ۱۴۸
 ایندادا ۱۲۲
 ایندرا ۱۰۶
 اینشوشیناک ۱۹، ۳۰، ۴۲، ۴۷، ۵۷، ۵۸، ۶۲، ۷۷-۷۹، ۸۲-۸۴، ۹۲، ۹۵-۹۷، ۱۲۵، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۵۷
 اینشوشیناک - شار - ایلانی ۶۵
 بابل ۵، ۸، ۱۱، ۱۳، ۱۹، ۲۱-۲۳، ۲۷-۲۹، ۳۱، ۳۳-۳۷، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۵۰، ۵۳-۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۶۹، ۷۰-۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۷-۱۳۹، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶-۱۶۹
 بابلی ۲، ۱۶۴، ۱۷۰
 باتانو ۱۱۲
 باتیر ۳۴
 باجگر ۱۳۱، ۱۳۵
 بار - اولی ۸۶
 باراره ۸۹
 باریانیش ۸۰
 بازی ۱۰۳
 باشیمو ۵۱، ۱۵۵
 باشیمه ۴۶
 باگداتی ۱۱۴
 بال - ایشان ۷۶
 بالاخوته ۱۴۴
 بالاھوتا ۸۸
 بالاھوته ۹۲
 ایراترو ۱۱۴
 ایرانیان ۱۳۶
 ایرتستانی ۱۱۰
 ایرگیدو ۱۵۱
 ایریاو ۸۲
 ایزد بانو ۱۵۸
 ایزد شوش ۱۹
 ایزد طاعون ۱۰۶
 ایزد طوفان ۱۰۶
 ایزرتو ۱۳۷
 ایسین ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۵۹، ۶۱، ۸۰، ۹۱، ۱۳۹، ۱۴۰
 ایشار ۴۶
 ایشاکو ۲۳، ۲۵، ۲۸-۳۱، ۴۰
 ایشاکوی اور ۵۹
 ایشاکوی شوش ۱۳۹
 ایشبی ایرا ۴۷، ۴۸
 ایشپاکایای ۱۳۰
 ایشپه بره ۱۲۳
 ایشتار ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۱۰۱، ۱۲۸، ۱۵۳
 ایشتوویگو (آستواکس) ۱۶۴، ۱۶۶-۱۷۰
 ایشگوزای ۱۲۹
 ایشمنی ۵۰
 ایشمه کاراب ۵۸، ۶۳، ۸۲
 ایشنی کاراب ۹۳
 ایشنی کارابات ۸۶، ۹۳
 ایشیرتوشا ۸۸
 ایکی ۳۵
 ایگی - هالکی ۷۶
 ایلاتای ۸۹
 ایلمان ۹۱
 ایلو - شوما ۵۴
 ایمبایا ۱۲۳
 ایمبایی ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴

بوشام ۴۳	باتانو ۱۴۲، ۱۴۹
بوشهر ۱۱، ۱۳، ۲۴	بانونو ۱۵۵
بونبان ۲۵	بانه ۱۱۲
بیاك ۸۶	باها ۷۷
بیت - آکارنا کاندی ۱۰۱	بی ۴۹
بیت - اتله ۸۷	بیتارسیان سیت ۹۲
بیت ازابی ۱۵۲	بنره ۲۴، ۱۱۱
بیت اوزالی ۸۹	برابرا ۹۲
بیت ایتاتو ۸۸	براهشی ۲۵-۲۷، ۲۹، ۳۳، ۴۰، ۵۱
بیت ایشتار ۸۸	برتلی ۱۵۷
بیت ایلی ۱۱۷	بستان ۱۱۲
بیت اییمی ۸۸، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۴۴	بسیت ۱۴۵
۱۴۹-۱۵۴، ۱۶۰	بطایح ۷۳، ۷۵، ۹۲، ۹۹، ۱۰۳، ۱۲۳، ۱۲۷
بیت باری ۸۹	۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶ - ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۶۶
بیت بازی ۱۰۱	۱۶۸، ۱۶۹
بیت باهه ۸۸	بغبرنه ۱۱۷
بیت بغیه ۱۱۷	بغازکوی ۱۰۷
بیت بولی ۸۷	بغداد ۷، ۱۱، ۲۸، ۱۰۸، ۱۲۳
بیت بونا کو ۱۵۴	بل - ابنی ۱۴۷ - ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۳
بیت بونا کی ۱۱۱، ۱۲۵، ۱۵۲، ۱۵۹	بالا ۷۷، ۱۵۶
بیت پیلاتتو ۸۷	بلتی ۷۹
بیت تارش شارو ۸۹	بلتیا ۹۳
بیت تاساک سونکیک ۸۹	بلسیس ۱۶۴
بیت تامتئا ۸۹	بلوچستان ۶، ۱۱، ۱۲، ۱۶
بیت راپیکو ۹۰	بلیاریک ۴۵
بیت ریتوتی ۸۸	بلیت - الی ۷۷
بیت ریکیم اداد ۸۸، ۸۹	بلیقیشا ۱۴۳
بیت ریه هاپی ۸۸	بویه ۱۵۲
بیت زاتی ۱۱۲	بوییلو ۱۵۱، ۱۵۴
بیت زاهمی ۸۹	بوردادا ۱۱۳
بیت سعالی ۸۹	بور - سین ۴۳، ۵۴
بیت سیلیا ۸۹	بورنا - بوریاش ۷۰، ۷۳
بیت سین - ایشمانی ۸۹	بوریا ۱۰۶
بیت سین - شمی ۸۷	بورئاس ۷۰

- بیت سینیریا ۸۷
 بیت شایلتی ۸۹
 بیت کاتاشمن ۸۷
 بیت - کارزیابکو ۱۰۲
 بیت کیسی ۱۱۲، ۱۱۳
 بیت کری ۱۳۱
 بیت کوتروباتی ۹۰
 بیت کیلا ۹۰
 بیت کیمیل اداد ۹۰
 بیت لاسی ۸۷
 بیت لاقیو ۸۹
 بیت - ماتیمو ۸۹
 بیت موگیا ۸۸
 بیت میلشپاک ۸۹
 بیت ناپ شومالیا ۸۹
 بیت ناپاهه ۸۷
 بیت ناکیرود ۸۷
 بیت نانکاری ۹۰
 بیت ناگیا ۸۹
 بیت هایان ۱۰۲
 بیت هامبان ۱۱۲
 بیت هانیپی ۸۹
 بیت همبان ۱۰۸، ۱۳۷
 بیت هوبانی ۸۹
 بیت هولمی ۹۲
 بیریس - هاتری ۱۳۸
 بیستون ۱۳۰، ۱۳۸
 بیسی هادیر ۱۱۲
 بیکنی (بماوند) ۱۱۳، ۱۳۲
 بیلالاما ۵۰، ۵۱
 بین النهرین ۷، ۱۲، ۱۵ - ۱۷، ۲۳، ۲۷، ۱۰۷، ۱۶۴
 باتوش آری ۱۳۱
 پادان ۷۱، ۷۳، ۷۹
 پاراشو ۱۴۴
 پارت ۱۳۲
 پارتاکو ۱۳۲
 پارتوکا ۱۳۲
 پارتیان ۱۶۵
 پارتی کیرا ۱۵۶
 پارسوا (پارسواش) ۱۰۸-۱۱۱، ۱۱۳-۱۱۶، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۶۳
 پارساماش ۲۸، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۲۶، ۱۳۶
 ۱۶۵، ۱۳۷
 پارسوماش ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۸
 پارسه ۱۰۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۹
 پارسیان ۱، ۷، ۸، ۱۰۷، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۱
 پارو ۱۴۳
 پاسانگاد ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۰
 پامیر (بام دنیا) ۵، ۶
 پانین تیمری (پانیکییر) ۱۵۶
 پاهوری ۱۲۸
 پاهیر - ایشان ۷۶، ۷۹، ۱۰۲، ۱۱۷
 پائه ۱۶۰
 پریکلس ۴۵
 پل ۸۸
 پلی ۲۴
 پلیوسن ۶
 پنجاب ۸
 پنجه علی داغ ۱۱۳
 پوتیمادل ۲۹
 پودودو ۵۰
 پودیو ۱۶۰
 پوزور - اینشوشیناک ۳۱-۳۵، ۴۰، ۹۴، ۹۵، ۱۳۹

- پوهوتو ۹۰
 پوهیا ۴۸
 پیدیلما ۱۵۴
 پیرنه ۱۰
 پیری - شاته ۱۱۰
 پیزلومه ۱۵۵
 پیلاتو ۱۲۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۹
 پینیکیر ۳۰، ۷۸، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۱۴۴
 ت. ج. آلن ۳
 تاب - میگیشو ۹۳
 تاتا ۶۳
 تاخا ۱۵۷
 تاخاشاروا ۱۵۵
 تاخه ۱۴۸
 تاخیهی ۱۲۱
 تاراییسو ۱۶۳
 تاردونی ۳۵
 تارگیباتی ۱۴۲
 تازیتای دوم ۴۶
 تازیتای یکم ۴۱، ۴۶
 تازی گورو ماش ۷۳
 تاکا کاتپ ۱۵۰
 قالا ۱۵۴
 تالنا ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۳
 تالزانا ۹۰
 تامارادا ۸۰
 تاماریتو ۱۴۳، ۱۴۵-۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۷
 تامیل ۱۷
 تان - اولی ۶۴، ۶۵
 تاندایا ۱۴۱
 تان - روخوراتیر ۵۰
 تان سیلام ۹۰
 تانانو ۱۲۳
 تانوس ۱۱۳
 تپتی ۱۲۲
 تپتی - هوبان - ایشوشیناک ۱۴۲ - ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲
 تتو ۹۲
 تخت بلقیس ۱۱۰
 تدا ۸۱
 تخت جمشید ۱۱، ۹۲، ۹۳
 ترکستان ۷، ۱۷
 تفتان ۶
 تل تویا ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۲
 تل شوش ۲
 تل هومبی ۱۲۵
 تم سائیت ۶۶
 تمی ۸۶
 تمی - آگون ۶۳، ۶۴، ۹۶
 تمی - تورکا - تاش ۸۶
 تمی - راپتاش ۶۴، ۶۵
 تمی - هالکی ۶۵، ۶۶
 تمی - هوبان ۱۴۲
 توبا ۱۵۲، ۱۵۴
 تورات ۲۷
 توز - خورماتلی ۳۹، ۴۸، ۸۷، ۹۱
 توکریش ۲۶
 توکولتی - نینورتا ۸۰
 تونا کو ۱۱۲
 تونی ۸۷، ۱۱۲
 تهران ۱۱، ۱۶۵
 تهریمان ۸۱
 تی - اومان ۱۴۲
 تیپتاگری ۷۳
 تیتور ۸۸، ۱۴۷
 تیرو ۸۶، ۹۹
 تیروتوز ۱۲۲

- تیروتیر ۱۲۲
 تیریگان ۳۹
 تیس پس ۲۸، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۵۵، ۱۶۱
 تیسافرن ۱۳۲
 تیکنی ۸۲
 تیگلت پیلسر سوم ۸۷، ۸۸، ۱۱۱، ۱۱۲
 تیگلت پیلسریکم ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۰
 تیلا ۸۸
 تیمتاب ۲۹
 تیمات - انلیل ۴۶
 تینتو ۸۹
 تینتو ایلی - اریش ۸۹
 جبل همزین ۱۱۲
 جفتو ۱۱۲
 جملت نصر ۱۱، ۱۲
 جیمز ه. بریستد ۳
 چیترا فارنا ۱۳۲
 چیش پش ۲۸، ۱۳۶، ۱۶۱، ۱۶۲
 حنیه ۱۵، ۷۰، ۱۰۷، ۱۱۶
 حران ۱۶۴
 حرقیال ۱۶۷
 حلوان ۳۴، ۷۱، ۷۶، ۸۸، ۹۱، ۱۰۰
 حلوله ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۶
 حماة ۱۱۵
 حمورابی ۶۱، ۶۲، ۸۳، ۹۸
 خشریته ۱۳۵ - ۱۳۸، ۱۶۱، ۱۶۲
 خشیره ۱۱۷
 خلیج فارس ۵، ۱۳، ۱۶، ۲۲، ۲۴، ۲۸، ۷۷، ۹۱، ۹۹، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۸
 ۱۶۹
 خواآرا ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳
 خونینی ۴۴
 دابان ۱۲۰
 داریوش ۸، ۱۳۵، ۱۶۱
 داگو ۲۵
 دایا اوکو ۱۱۵، ۱۳۴
 دایهبا ۱۵۲
 دجله ۲۴، ۵۴، ۸۰، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۶۳
 در ۴۱، ۵۱، ۵۴، ۷۳، ۸۰، ۸۸، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۴۶، ۱۴۸ - ۱۵۱
 دریای خزر ۵، ۷، ۱۶۵
 دز ۸
 دعینا ۱۱۱
 دعاوند ۵، ۶، ۱۱۳، ۱۳۱
 دوتای ۱۴۲
 دودو ۲۳
 دور ۷۰
 دور آپیل سین ۱۰۰
 دور آشور ۱۰۹
 دور آثورا ۱۲۲
 دور انلیل ۱۳۰
 دور اوتتاش ۸۲
 دوراونداسی ۸۲، ۱۵۲، ۱۵۴
 دور شارو کین ۸۳، ۱۰۱
 دور شولگی ۵۷، ۷۵
 دور کوریکالزو ۸۳
 دورون ۸۸، ۹۱
 دوریسی ۱۱۶
 دوسانی ۱۳۵
 دوموزی ۲۲
 دونو ۸۹
 دوهویونا ۸۹

زابدانو ۱۵۱	دیاله ۲۶، ۳۲، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۱۰۸
زابزالو ۵۷	۱۳۲، ۱۱۱
زابشالو ۵۷، ۴۴	دیلبات ۱۲۷
زابوم ۴۳، ۴۶، ۵۹	دین - شاری ۱۰۱، ۱۵۲، ۱۵۴
زاریکوم ۴۳، ۴۵	دیوریت ۲۸
زاکروتی ۱۱۳	دیوکس ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۳۴
زاگرس ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۷، ۲۶	
۲۸-۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۷۱، ۷۶	راییلوم ۶۱
۸۰، ۱۰۵-۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴-۱۱۶، ۱۳۰	راجیبا ۱۵۶
۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹	رادانو ۱۰۳
زالات ۹۰	راشی ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۲-۱۵۴
زاماما - شوم - ایدینای ۸۲، ۸۳	۱۵۹، ۱۶۰
زامبیا ۵۹	راماتهیا ۱۱۲، ۱۳۲
زاموا ۱۰۸-۱۱۰	رامادانی ۱۳۱
زانا - تننار ۹۶	رامهرمز ۹۲
زانا سانا ۱۳۲	راین ۶
زاهارا ۲۷	رشو ۸۸
زریبور ۱۰۹	رشی ۸۸
زور ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۴-۱۱۶	روا ۱۱۳
۱۲۳، ۱۳۸	رواندوز ۱۰
زهره ۳۳	روخوراتیر ۱۴۵
زیدانو ۵۰	روخوراشیر ۷۸
زیکرتو ۱۱۴	روم ۲۶
زینا ۲۵	ری ۱۶۵
	ریا ۱۰۰-۱۰۲، ۱۵۲
سابینی ۱۰۹	ریابلنتو ۷۰
سپاردا ۱۳۲، ۱۳۵	ریبا ۴۳
سپاک ۱۵۶	ریتی - مردوک ۱۰۰-۱۰۲
ساتاران ۴۰، ۷۶	ریشاپالا ۷۷
ساتاره شو ۱۱۶، ۱۱۷	ریم - سین ۶۰-۶۲
ساتیرای ۱۱۰	ریموش ۲۷، ۳۳
ساراتیگویی سین ۳۹	زاب ۲۶، ۳۹، ۴۰، ۸۰، ۸۲، ۸۹، ۹۲، ۱۰۳
ساراداثوش ۱۰۳	۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۶
سارگن ۱۳، ۲۴-۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۹، ۱۱۴-	زبان ۵۷، ۸۲، ۸۷، ۱۰۳

سوکل شوش ۵۶، ۵۸، ۶۱-۶۳، ۶۵، ۶۶
 سوکل شهر ۵۸
 سوکل عیلام ۵۶، ۵۸، ۶۳-۶۶
 سوکل ماه ۵۵، ۵۶، ۵۸-۶۶، ۷۸، ۸۲، ۹۶
 سوم ۷۱
 سومو - آبوم ۵۴
 سومو - ایلوم ۵۴
 سومورزو ۱۱۲
 سومو - لا - ایلوم ۵۴
 سونگورسارا ۱۵۶
 سوئن نیس ۱۶۶
 سومر ۱۲، ۱۳، ۳۷، ۵۳، ۷۲، ۱۵۵
 سومری ۱۶، ۲۳، ۲۴، ۵۰، ۶۶، ۹۶
 سومریان ۲۷
 سوموتوناش ۱۵۴
 سوهسیا ۸۲، ۹۳
 سهیتاتی ۸۹
 سهتاران ۵۴
 سهند ۶
 سبیره ۷
 سپار ۲۸، ۸۳، ۱۲۴، ۱۲۷
 سیداری ۳۲
 سیدگاؤ ۲۵، ۲۷
 سیروان ۳۲
 سیستان ۱۱، ۱۲
 سیسیرتو ۱۳۷
 سیکرس ۱۱۵
 سیلاگارا ۱۵۶
 سیلام ۹۰
 سیلی ۸۶
 سیلی - اداد ۵۹
 سیماش ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۶ - ۵۳، ۵۶
 ۵۷، ۶۱، ۱۱۸
 سیماش - شیاک ۱۰۳

۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۴-۱۳۶
 ساگارتیوی ۱۱۳
 سالیامو ۲۵
 سالوم ۱۰۳
 سام ۱۶
 ساماریا ۱۵۷
 سامره ۱۵۷
 سامسو - ایلونا ۷۲
 سامی ۱۹، ۳۰
 سانام - شیموت ۲۵
 ساندو ۱۳۵
 ساه ۷۰
 سبسطیه ۱۵۷
 سدرمت ۲۹
 سرائل - گامیل ۷۳
 سکاها ۷
 سکایی ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۶۲
 سکاییان ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۷ - ۱۳۹
 ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۸
 سلام ۸۷
 سلیمانیه ۱۰، ۳۰
 سناخریب ۱۲۳-۱۲۷، ۱۳۶، ۱۵۱
 سند ۸، ۱۶
 سو (بارتو) ۴۶
 سوبارتوم ۶۱
 سوتیوم ۶۱
 سوریای ۷۰، ۱۰۶
 سوریه ۲۷، ۵۳، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۶۶، ۱۶۹
 سوزانو ۱۶۰
 سوقوش ۸۰
 سوکال ۲۷
 سوکالو ۴۲
 سوکل ۵۶، ۵۷، ۶۴
 سوکل سیماش ۶۰، ۶۳

شالا ۷۷، ۹۲، ۱۰۳	سیمانوم ۴۳، ۴۴
شاللا ۵۸	سیمبورو ۱۴۶
شالابوم ۴۱	سیمش ۳۲
شالای هوربان ۵۸	سیمهوزیا ۴۴
شالوکه آ ۱۵۵	سین ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۷۷
شالوکثا ۹۹	سین ایقیشام ۵۹
شالولیکی ۹۹	سین - شار - ایشکون ۱۶۳
شالی ۸۱	سیوم ۳۹
شامارازا ۸۹	سیوه پالار هوپاک ۶۰، ۶۱، ۶۶، ۷۶، ۸۱
شامایا ۱۰۱	
شاموا ۱۰۰، ۱۰۱	شاآپنیما ۸۸
شا ... نانکری ۸۷	شاتاتا اکال لیبروک ۹۲
شانگییاری ۸۹	شاتامیتیک ۹۲
شانیشه ۸۸	شایمیره ۸۷
شاواراد اگالی ۸۷	شایکلای ۸۹
شاهان ۱۰۲	شابالیهو ۸۹
شاهانتا ۸۸	شابربری ۸۷
شاهانتالاک ۹۲	شابلتیا ۸۷
شاهنام ۸۱	شاپوراهوته ۸۹
شاهیلیک ۸۹	شاپورنامشهون ۹۲
شیشیلاک ۱۴۵	شاپورنامشهوم ۸۸
شرپورله ۲۳	شاتراک ۸۸
شرکلیشری ۳۴، ۳۵، ۳۷	شارلاک ۳۵، ۳۷
شلمنصر سوم ۷۱، ۱۰۹، ۱۱۰	شارکالیشاری ۱۳۹
شلهیته ۱۲۲	شارو ایقبی ۱۳۰، ۱۳۷
شلهینا - هامرو - لاگامار ۸۶	شاروم - بانی ۴۳، ۴۶
شمش ۱۹، ۲۸، ۳۳-۳۵، ۷۰	شا - سیلا ۸۰
شمش - اداد پنجم ۸۷	شاشروم ۴۱، ۴۴
شمش - شوم - اوکین ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۷	شاشلیتو ۸۷
۱۵۰	شاکاتارزاه ۸۹
شمشی - اداد ۸۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۶	شاکاناکو ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۵۱
شنکورو ۸۷	شاکوپیا ۸۹
شوترک - ناخوتته ۷۷، ۷۸، ۸۱ - ۸۳، ۸۶	شاکوتو ۹۰
۹۲، ۹۳، ۹۷، ۹۹-۱۰۱، ۱۲۲-۱۲۴، ۱۴۵	شاکیلکا ۹۰

شیلوان ۳۲
 شیلهاک - اینشوشیناک ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۶۱،
 ۶۳، ۶۵، ۷۷، ۸۰، ۸۵-۸۷، ۹۰-۹۴،
 ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۱۱، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۵۸
 شیلهاک - اینشوشیناک دوم ۱۲۷
 شیلهاها ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۶، ۷۴، ۹۹
 شیلهینا - هامرو - لاگامار ۱۰۲
 شیماش ۴۳
 شیمبی اشهرک ۳۱
 شیمتی - شیلهاک ۵۵، ۵۸، ۶۳
 شیموت ۳۰، ۵۷، ۷۸، ۸۶، ۹۳، ۹۸، ۹۹
 شیموت - نیکا - تاش ۹۷
 شیموت - وارتاش ۵۸، ۶۰، ۶۱
 شیموته ۱۱۴
 شیموروم ۲۹، ۳۰، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۶
 شیندیلیببو ۵۰
 طورنات ۸۸، ۸۹، ۹۱
 طورنت ۱۱۱
 عراق ۲۳
 عربستان ۱۶
 عیلام ۱، ۲، ۸، ۹، ۱۲-۱۴، ۱۶-۱۹، ۲۱،
 ۲۲، ۲۶-۲۹، ۳۱-۳۳، ۳۹، ۴۰، ۴۲،
 ۴۵-۴۹، ۵۱-۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۸-۶۲،
 ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۷۴-۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۴-
 ۸۶، ۹۰-۹۳، ۹۷-۱۰۳، ۱۱۹-۱۲۲،
 ۱۲۶-۱۲۸، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۱-۱۶۲،
 ۱۶۷
 عیلامی ۲، ۱۵، ۲۴، ۲۵، ۳۰، ۳۳، ۵۷، ۶۹،
 ۱۵۸
 عیلامیان ۳۵، ۱۰۵، ۱۲۵، ۱۵۴-۱۵۶
 غره ۱۶۹

شوتروک - ناخوتته دوم ۱۲۱، ۱۵۷
 شوتروور ۱۲۱، ۱۲۲
 شوتور - ناخوتته ۱۲۲
 شودا ۱۴۴
 شودانو ۱۵۶
 شورویاک ۳۰
 شوریاش ۷۰
 شوش ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۹، ۲۴، ۲۶، ۲۹،
 ۳۱، ۳۲، ۴۱، ۴۳، ۴۵-۴۷، ۴۹، ۵۰،
 ۵۲، ۵۵-۵۸، ۶۰-۶۲، ۶۵، ۶۶، ۷۴،
 ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۴-۸۶، ۹۰،
 ۹۲، ۹۳-۹۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۰،
 ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۲-۱۴۵،
 ۱۴۹، ۱۵۰-۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷-۱۵۹،
 ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۶۷
 شوشون تاراننا ۲۴
 شوقامونا ۷۰
 شوکشو ۶۴
 شوگاب ۷۰
 شوگو ۳۳
 شولگی ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۷۶، ۹۴، ۹۵
 شولهونی ۴۱
 شوما ۱۴۸
 شومالیا ۷۰، ۱۰۲
 شوماهانی ۶۴
 شومو - ایی ۶۲
 شومودو ۱۵۶
 شیبیارو ۷۰
 شیبیاک ۷۰، ۱۵۶
 شیدیرپارنا ۱۳۲
 شیراز ۱۱، ۹۲، ۱۱۹
 شیرتوه ۶۴
 شیروکدوه ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۳
 شیریهوم ۲۵، ۲۸

کاشتیلا ۱۰۳
 کاشتیلیاش دوم ۷۳
 کاشتیلیاش سوم ۸۰، ۷۹
 کاشتیلیاش یکم ۷۳، ۷۲
 کاشن ۷۱
 کاشو ۷۳، ۷۰
 کاشو - ندین - آهی ۱۰۳
 کاکی ۱۱۲
 کامبوسس یکم ۱۶۵
 کامولا ۱۰۳، ۷۰
 کانداش ۷۲
 کپیریرسا ۱۹
 کتسیاس ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۰
 کریت ۱۴۱
 کرخه ۸، ۱۲۵، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۵۴
 کردستان ۱۰
 کرزیابکو ۱۰۰
 کرکوک ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۸۸، ۹۱
 کرمانشاه ۷، ۱۱، ۱۰۸، ۱۲۳
 کردند ۱۱
 کسمار ۵۴
 کشتی ۱۳۵
 کشن ۳۲
 کفری ۳۱
 کل ۸۱
 کلدانی ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۹
 کلدانیان ۲۷، ۱۶۸
 کلشین ۱۱۰
 کنبوجیه ۱۶۵، ۱۶۸
 کنتوم ۱۰۷
 کنیدوس ۱۶۵
 کواکسارس ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۳۸
 کواکساری (هوو - خستره) ۱۳۴
 کوتالا ۵۹

فرااورتس ۱۳۳ - ۱۳۶
 فرات ۱۴، ۲۸، ۹۱، ۱۰۶، ۱۰۷
 فرانسه ۹
 فرورتیش ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷
 فلسطین ۷، ۱۰، ۱۵، ۱۵۷، ۱۶۸
 قابلیو ۱۶۳
 قفقاز ۷، ۱۴، ۷۱، ۱۳۹
 قفقازی ۱۷، ۳۰، ۶۹-۷۱، ۸۶، ۱۰۵، ۱۰۷
 ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۷
 قیش ۱۶۷
 کا - ایدا ۵۹
 کاینتاک ۱۵۴
 کاپادوکیه ۱۶۶
 کاپلو ۸۹
 کاتار ۹۰
 کاداشمان - هاربه ۸۰
 کادوسیان ۱۶۵
 کاردا ۴۶
 کارسا ۱۵۶
 کارشاروکی ۱۱۴، ۱۱۵
 کارکاشی ۱۳۵، ۱۶۱
 کارنه ۲۵
 کارون ۸، ۱۲۱، ۱۲۵
 کاریا ۱۶۵
 کارینتاش ۸۳
 کازالو ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۴۰، ۴۷، ۵۴، ۵۵
 ۵۹، ۶۰
 کاسی ۷۱، ۷۴، ۷۶، ۸۶، ۸۸، ۱۰۹، ۱۱۱
 ۱۱۷، ۱۳۹
 کاسیها ۱۴، ۱۶، ۳۲، ۶۶، ۶۹ - ۷۳، ۷۵
 ۸۴، ۹۱، ۱۰۲، ۱۰۵ - ۱۰۸، ۱۳۵، ۱۵۶
 کاشان ۱۱

- کوتیر- شیلهاها ۶۳، ۶۴
 کوتیر- ناخوتته ۶۱-۶۳، ۷۷، ۸۳-۸۶،
 ۹۶-۱۰۰، ۱۰۳، ۱۵۶
 کوئا ۳۴، ۱۲۳
 کودور ۱۴۳
 کودور- مابوك ۵۵، ۵۸-۶۰
 کودور- ناخوتته ۱۲۵، ۱۲۶
 کودور- نانخوندی ۸۴
 کودو زولوش ۶۱، ۶۴، ۶۵
 کوروش ۱، ۱۳۴، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵،
 ۱۶۹، ۱۷۰
 کوروموتاك ۵۷
 کوریگالزو ۷۵، ۷۶
 کوسی ۷۱
 کوشیر- هوبان ۸۶
 كوك - شیموت ۵۰
 كوك كوما ۱۳۱
 كوك - کیرواش ۶۶، ۹۶
 كوك - ناخوتته ۶۶
 كوك - ناشور ۶۳-۶۶، ۹۶
 كوك - نانا ۵۵
 كولر ۱۱۶
 كوندوبا ۲۵
 كوه سیاه ۳۱
 كهندز ۹۴
 کیپرات ۸۸
 کیپو ۹۹
 کیتان ۹۰
 کیدن - هوتران ۸۰
 کیرییتی ۱۳۵
 کیرساماس ۱۵۶
 کیریتارا ۱۰۹
 کیریریشا ۵۸، ۷۷، ۷۹، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۹۲،
 ۹-۹۹، ۱۴۵، ۱۵۶
- کیریگیری ۵۱
 کیزرا ۴۹
 کیساری ۴۸
 کیسن ۷۱
 کیش ۲۱، ۲۲، ۸۳، ۱۲۳
 کیشاتی ۱۴۵
 کیشاسو ۱۳۶
 کیشو ۹۰
 کیشه سیم ۱۱۲، ۱۱۵
 کشیسا ۱۱۲
 کشیمو ۹۰
 کیکو- سیمه- تمقی ۲۴، ۲۵
 کیلمان ۱۳۵
 کیلیکیه ۱۶۶
 کیماش ۳۲، ۳۹، ۴۱، ۴۵
 کیمون ۴۵
 کیمیریان ۱۲۹-۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷،
 ۱۳۹، ۱۴۰
 کینداتو ۴۷-۴۹
 کینداکاربو ۱۵۶
 کیندائو ۱۱۵
 گاتودو ۱۵۲
 گامبولی ۱۴۲، ۱۴۳
 گذرگاه كفار ۳۱
 گنهار ۳۹-۴۱، ۴۶
 گنهارماسیار- ایشتار ۴۸
 گوتو ۳۲
 گوتهبوم ۴۶
 گوتیان ۱۴، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۸، ۴۰، ۵۳،
 ۱۰۳، ۱۰۸
 گوتیوم ۲۲، ۲۶، ۳۰، ۳۷-۳۹، ۵۳، ۶۲،
 ۷۳، ۱۰۵
 گوتیها ۷۱، ۷۶، ۸۰

لوگال - آنه - موندو ۲۲	گودا ۲۳
لوگالا نادو ۳۹	گودتا ۴۴ - ۴۶، ۸۷
لوگالینده ۲۲	گولا ۷۰
لولویان (لولوی، لولویوم) ۱۴، ۲۶، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۹-۴۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۸	گولکیشار ۷۳
۱۶۳، ۱۳۸	گونگونوم ۵۱، ۵۲، ۵۴
لوموستیه ۷	گونیاها ۲۵
لوور ۹	گیدار ۷۰
لوه - ایشان ۲۵	گیرنامه ۴۶
لیبانوک شیش ۴۳	گیزبلوندو ۱۱۰
لیبوم ۴۱	گیزیلوندو ۱۱۱
لیان ۲۴، ۵۸، ۷۷، ۸۲، ۸۴، ۹۱، ۹۲، ۹۹	گیساتی ۱۴۵
لیلی - ایرتاش ۸۶	گیمیریان ۱۲۹
م. اسپرنگلینگ ۳	گیمیل - ایشو ۴۸، ۴۹
ماتکو ۸۷	گیمیل - بانو ۵۵
ماد (ماده) ۱، ۷، ۸، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۳۱	گیمیل - سین ۴۴ - ۴۶
۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴ - ۱۷۰	لاباشی - مردوک ۱۶۷
مادا ۱۱۳	لارسا ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۹ - ۶۲، ۱۳۹
ماداکتو ۱۲۵ - ۱۲۷، ۱۴۵ - ۱۵۴، ۱۵۶	لاسیراب ۳۸
۱۵۹	لاگامار (لاگامار) ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۱۵۶
مادانو ۱۶۳	لاگاش ۴۴، ۴۶، ۵۹
مادای ۱۱۰، ۱۱۱	لاگامال ۸۴
مادگا ۴۴، ۴۵، ۸۷، ۹۱	لالار ۸۰
مارا ۸۳	لالاری ۱۴۴
مار - بیتی - آپال - اوسور ۱۰۳	لانکوکو ۶۶
مارتنای ۱۵۹	لاهرین ۵۷
ماروبیشتی ۱۲۴، ۱۶۰	لاهیرو ۵۷، ۱۵۱، ۱۵۹، ۱۶۶
ماروت ۷۰، ۹۲، ۱۰۶	لرستان ۱۴۰
ماروتاش ۷۰	لوبدو ۲۶، ۱۰۳
ماری ۴۶، ۴۸	لوپونی ۸۱
ماریا ۱۰۶	لوخی - ایشان ۲۴، ۲۵
مازاموا ۱۰۸، ۱۱۰	لودیا ۱۶۶
	لودیایها ۱۵
	لوکیا ۱۵

ملی شپیاك ۸۳	ماشدايا او كو ۱۱۷
ممسنی ۹۲	ماگان ۲۹
من ۱۲۲	مالگیوم ۶۱، ۶۲
منچوری ۱۰	مالمیر ۵۸، ۱۲۱
منوئاش ۱۱۱	مامانیش ۱۱۰
موتیابال ۵۹، ۶۰	مامیتی - آرشو ۱۳۵
موتوران ۳۲	ماناییان ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۳۱
موراتاش ۸۹، ۱۰۳	۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۶۳، ۱۶۸
موساسینا ۱۰۹	مانای (ماتایی) ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۶۳
موستری ۷، ۱۰	ماندا ۱۱۸
موشه زیب - مردوك ۱۲۵، ۱۲۶	ماندان ۱۶۹
مونایا مانای ۱۱۱	ماترات ۸۲، ۹۳، ۹۷ - ۹۹
میاندروود ۲، ۱۵، ۳۵، ۴۸، ۶۷	مانگیسی ۱۴۶
میتاتی ۱۱۴	مانو - کیما - سابه ۱۱۲
میتانی ۷۰، ۷۱، ۱۰۶	مانوا - کی - آشور ۱۶۰
میتاکی ۱۱۲	مانهاشهور ۶۴
میترا ۱۰۶	مانیشتوسو ۲۸، ۸۳، ۹۵، ۹۸
میریز ۷۰	ماهیسسی ۶۴
می شیمروه ۷۷	مدیترانه ۱۶
می طورنات ۳۲، ۸۷، ۱۱۱	مراهشی ۶۰، ۶۱، ۷۶
میکی ۱۱۲	مردوك ۷۰، ۸۴، ۱۰۰
میموراشی ۸۱	مردوك - شاپیک - زری ۹۱
نابلس ۱۵۷	مردوك - شار - اوسور ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۹
نابو ۷۷	مردوك - شوم - ابنی ۱۴۲
نابو - بل - شوماته ۱۴۶ - ۱۴۹، ۱۵۱ -	مردوك - ندیم - آخه ۱۰۳
۱۵۹، ۱۵۵	مروداخ - بالادان ۱۲۰، ۱۲۲ - ۱۲۴، ۱۲۷
نابو - دامق ۱۴۳	مرهشی ۲۲، ۲۶، ۲۹
نابو - شار - آهه شو ۱۵۹	مزو ۱۱۱
ناب - باهایی ۸۶	مسکنگاشر ۲۲
نایراتپ ۷۸	مسو ۱۱۰
نایسا ۱۵۶	مصر ۲۶، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۶۳، ۱۶۹
نایلانوم ۴۸	مکشیا ۹۰
نابی - ایلخوش ۲۴	مکوبی ۵۰
	ملکی ایلانی ۷۸

نرگال - اوشه زیب ۱۲۵، ۱۲۴
 نرگال - شار - اوسور ۱۶۷
 نرم - سین ۲۸ - ۳۱، ۳۵، ۸۳، ۹۸
 نسا ۱۳۱، ۱۳۰
 نسایی ۱۱۳
 نشوا ۱۴۶
 نمر ۳۰
 نمری ۱۰۲، ۱۰۸ - ۱۱۱
 نوا ۱۶۲
 نور - اداک ۱۰۹
 نور دیک ۱۶، ۱۷، ۷۱، ۱۳۹
 نور کیبرات ۷۸
 نوزا ۸۸
 نوزی ۹۱
 نوسکو ۷۰
 نوموشدا ۴۰
 نهاوند ۱۱، ۱۰۸
 نیبه ۱۲۳
 نیپور ۳۸، ۴۷، ۵۴، ۵۹، ۷۶، ۸۰، ۱۲۴
 ۱۴۸، ۱۲۵
 نید - مردوک ۱۲۷، ۱۴۲
 نیرپیونی - شوروتوها ۹۰
 نیشای ۱۱۳
 نیکدیارا ۱۰۹
 نیکدیمه ۱۰۹
 نیکولائوس دمشق ۱۶۹
 نیکوم ۲۶
 نیگیمتی ۷۶
 نیمتو - مردوک ۹۱
 نیمیتی - انلیل ۹۱
 نین - اگال ۵۷
 نینکاراک ۳۰
 نینگال ۴۲
 نینگیرسو ۲۳

ناپیر ۱۴۴، ۱۵۶
 ناپیر - آسو ۷۸، ۷۹، ۹۵
 ناپیرتو ۱۵۶
 ناپیر شپاک ۱۲۲
 ناتان ۹۰
 ناتی ۳۳
 ناخوتته ۱۹، ۳۰، ۵۷، ۸۶، ۹۷، ۹۹، ۱۲۲
 ناخوتته - اوتو ۸۴، ۸۶، ۹۶، ۹۹
 نارسیلان ۹۰
 نارگیدا ۴۳
 نارماراتی ۹۲
 ناروته ۲۷، ۳۰، ۳۳، ۶۲
 ناروده ۳۰
 ناریتته ۳۳
 نازاروم ۵۹
 نازی - ماروتاش ۷۶
 نازیت ۷۸
 ناستیا ۱۰۶
 ناکاپو ۹۰
 ناکری ۸۷
 ناگیتو ۱۲۴
 ناماخانی ۳۹
 نامری ۷۱
 نانا ۸۴، ۱۰۲، ۱۵۹
 نانا اوروک ۱۵۶
 نانار ۴۷، ۴۸، ۵۵، ۶۲، ۸۵
 ناهال ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۰
 ناهیتی ۳۰
 نایری ۱۱۰
 نبوپلر ۱۶۳، ۱۶۴
 نبو - نید ۱۶۶، ۱۶۹
 نبوکدنصر ۸۷، ۱۰۰ - ۱۰۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷
 نرتاکیرو ۱۰۱
 نرگال ۳۳، ۵۷، ۷۰، ۱۰۲

هالوشو (هالوشو - ایشوشیناک) ۱۲۴، ۱۲۵،
 ۱۵۷
 هامازی ۴۶، ۲۲
 هامانو ۱۶۰، ۱۵۴، ۱۵۲
 هاناسیروکا ۱۱۰
 هانباته ۸۸
 هانی ۱۴۵، ۱۲۱
 هانیبالگات ۷۹
 هایا اوسی ۱۵۲
 هایا دانو ۱۵۱
 هخامنش ۱۳۶
 هخامنشی ۱۷۱ - ۱۶۹، ۱۸
 هخامنشیان ۱۴۴، ۱۴۰، ۱۳۸، ۱۲۶، ۹۳
 هرتسفلد ۱۱
 هرودوت ۱۶۲، ۱۳۹ - ۱۳۳، ۱۲۹، ۱۱۳
 ۱۷۰، ۱۶۶، ۱۶۴
 هرهر ۱۳۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۱۴، ۱۱۱، ۱۰۹
 ۱۶۳
 هشر ۱۱۸، ۱۱۱
 هلال خصیب ۷۰، ۵
 هلیی ۱۱۲
 هلمان نیریونی ۹۰
 هلو ۲۸
 هلیوس ۷۰
 همدان ۱۳۰، ۱۲۳، ۱۱۸، ۱۱۳، ۱۰۸، ۷
 ۱۳۴، ۱۳۱
 هند ۱۰۷-۱۰۵، ۷۰، ۱۷، ۱۶، ۱۴، ۱۰، ۸
 ۱۵۸، ۱۰۹
 هندوان ۷۰
 هندوکش ۶۰۵
 هنی ۲۵
 هوپا مرسیلی ۴۴
 هوپان ۹۷، ۹۲، ۸۵، ۸۱، ۷۹-۷۷، ۳۰، ۱۹
 ۱۵۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۲۵، ۱۲۲، ۹۸

نینلیل ۳۴
 نینوا ۱۵۲، ۱۴۸، ۱۳۸، ۱۳۲، ۱۲۷، ۱۲۵ -
 ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۲-۱۶۴
 نینورتا ۷۰، ۳۰
 نینورتا واداد ۱۰۲
 نینوره ۳۹
 نینهورسک ۹۴، ۴۵، ۴۲، ۳۳
 نئاندرتال ۷
 واراد - سین ۶۰، ۵۹
 واراد - نانار ۴۶
 وارونا ۱۰۶
 ویشناسپ ۱۶۲
 هاربا - شپاک ۷۳
 هاریاتو ۸۹
 هاریه ۷۰
 هاراپ ۹۰
 هاریا ۹۰
 هاریاگوس ۱۷۰، ۱۳۳
 هارتابانو ۱۵۴
 هاردوگو ۱۱۷
 هارشه ۴۱ - ۳۹
 هاشمار ۸۱
 هالا ۷۰
 هالاب ۶۰
 حالات ۱۵۰
 حالت ماراش ۱۵۴
 هالدیا ۱۶۵، ۱۲۹، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۱، ۱۱۰
 هالدیایی ۱۶۸
 هالدیاییها ۱۴
 هالمیر ۵۶
 هالودوش - ایشوشیناک ۸۱
 هالوس (قرل ایرماق) ۱۶۶

هورتوم ۴۱،۳۲	هوبان ایی ۱۴۳
هورشیتوم ۴۸،۳۹	هوبان - ایمنه ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۱، ۱۲۰
هورکانیه ۱۳۲	هوبان - تاهرا ۱۵۷، ۱۴۳، ۱۲۴، ۱۲۰
هوریاتیل ۷۵	هوبان شیار ۱۵۴، ۱۵۲، ۱۴۸
هوریها ۱۴	هوبان - نوگاش (نوگان) ۱۲۴، ۱۲۱، ۱۲۰
هوسی ۱۰۱، ۹۱	۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۳
هوشومکیبی ۲۹	۱۵۷
هومان ۶۴	هوبان - نومنا ۹۲، ۹۱، ۸۲، ۷۷
هومورتوم ۴۱، ۳۲	هوبان - هابوآ ۱۵۱
هووخستره (کوواکارس) ۱۳۵، ۱۳۴	هوبان - هالتاش ۱۵۱، ۱۴۹، ۱۴۶، ۱۴۳ -
۱۶۸ - ۱۶۲، ۱۳۹، ۱۳۸	۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۵
هوهونوری ۴۷، ۴۴، ۴۳، ۳۲، ۲۵	هوبان - هالتاش دوم ۱۲۷
هیابری ۲۵	هوبان - هالتاش سوم ۱۴۹
هیتا ۳۴، ۳۰، ۲۹	هوبان - هالتاش یکم ۱۲۷، ۱۲۶
هیتپولی ۶۴	هوبایا ۱۱۰
هیثیه ۸۲	هوبو ۴۹
هیداریدا ۲۵	هوپاپانو ۱۴۹، ۱۲۴
هیدالو ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۴۷-۱۴۵، ۱۲۷، ۱۲۵	هوپشانا ۳۲
هیدین هوتران ۸۱	هوتران ۹۷، ۸۶، ۳۰
هیستاسپس ۱۶۲	هوتران - تپتی ۱۴۵، ۴۹
هیشپ - راتپ ۲۸، ۲۴، ۱۹	هوته شه کین ۶۴
هیشپ - راشیرو ۲۵	هوته کوك ۶۴
هیشمیتیک ۷۸	هوته لودوش - ایشوشیناک ۹۹، ۹۸، ۸۶
هی - شور ۲۴	۱۰۰ - ۱۰۳، ۱۵۲
هیکسوسها ۱۰۷، ۱۰۶، ۷۰	هوته لودوش - ناخوته ۱۰۰
هیلمو ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۲۴	هوتپ - ناپپ ۸۶
	هودها ۷۰
یالمن ۲۶	هود هود ۱۵۱
یونان ۲۶	هودیمیری ۱۵۵، ۱۴۷
یوهاکین ۱۶۷	هورانو ۸۸
یهودیان ۱۶۷، ۱۵۷	هورادی ۱۵۶
یهو ۱۶۸	هوری ۳۰

● Copyright 1987

by Shirkat-i Intishārāt-i 'Ilmī wa Farhangī

Printed at S.I.I.F. Printing House

Tihrān, Irān

History of Early Iran

by:

George Cameron

Translated by:

Hasan Anūshih

**Scientific & Cultural
Publications Company**